

تاریخ نگاری تاریخ مکرری و

- ۱۳-۴۱ بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری
نیما باقری، مریم عزیزیان، لیلا نجفیان رضوی
- ۴۳-۶۴ روش و بینش تاریخ نگاری گریگور یقیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل
عباس پناهی
- ۶۵-۹۳ بینش و روش تاریخ نگاری محمود حسینی، منشی جامی
ناصر خاوری، محمد سرور مولایی
- ۹۵-۱۱۶ نسبت تاریخ و ترقی در سفرنامه میرزا صالح شیرازی؛ نخستین بارقه‌های تاریخ تطبیقی در عصر قاجار
ابوالفضل دلاوری، سید محمدصادق ماجدی
- ۱۱۷-۱۳۹ اهمیت نزهةالقلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای‌نام‌های کردستان دوره ایلخانی
محسن رحمتی
- ۱۴۱-۱۶۳ خوانش هرمنوتیکی نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی (قرن پنجم تا چهاردهم هجری قمری)
زهرا علیزاده بیرجندی، سمیه پورسلطانی
- ۱۶۵-۱۸۷ رمزنگاری در دوره قاجار؛ گذر از رمزنگاری سنتی به رمزنگاری نوین
صمد کاوسی رکعتی
- ۱۸۹-۲۱۱ عوامل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی و کارکردهای آن در متون تاریخی
(از تیموریان تا قاجار به ۱۴-۹ هـ.ق)
محمد کشاورز بیضایی
- ۲۱۳-۲۳۰ تحلیل تاریخ نگاری محلی ایران پسامشروطه (۱۳۳۶-۱۳۲۴ هـ.ق)
رسول مظاهری، سهیلا ترابی فارسانی، شکوه اعرابی هاشمی
- ۲۳۱-۲۵۵ آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟
علی‌رضا ملایی توانی
- ۲۵۷-۲۷۹ واکاوی رویکرد تاریخ‌پژوهان معاصر تاجیکستان به حکومت سامانیان
جواد هروی
- ۲۸۱-۳۰۶ تأثیر تفسیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام (ص)
یاسمن یاری، علی محمد ولوی

دو فصلنامه علمی علوم انسانی

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

نام خداوند جان آفرین که سخن در زبان فرستد

دو فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.

به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

درجه این مجله به موجب نامه شماره ۱۷۴۴۰۸/۱۸/۳ مورخ ۱۳۹۴/۸/۲۳ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری علمی - پژوهشی می‌باشد.

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: سیمین فصیحی

سردبیر: اسماعیل حسن زاده

ویراستار فارسی: سوسن پور شهرام

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: دل‌آرا مردوخ

ویراستار منابع انگلیسی: غزال ملکی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر یعقوب آژند، استاد، عضو هیئت علمی گروه هنر دانشگاه تهران

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر شهلا بختیاری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علی بیگدلی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر حسن حضرتی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر مقصود علی صادقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تربیت مدرس

دکتر ناصر صدیقی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر سیمین فصیحی، استادیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر عباس قدیمی قیداری، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تبریز

دکتر علیرضا ملاتی توانی، دانشیار، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ذکرا الله محمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرراوش/۶۶۹۷۳۸۲۲-۲۱

ترتیب انتشار: دو فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hph.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۹۰۷ ایمیل: HP.H@alzahra.ac.ir

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۴۱

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۵۰۷

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.
- نامه رضایت استادان راهنما و مشاور باید هنگام ارسال مقاله در سامانه ضمیمه شود و یا به ایمیل مجله ارسال گردد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hph.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - نویسندگان باید فرم تعهدنامه را دریافت کرده و پس از تکمیل فرم، با امضای دستی، همزمان با ارسال مقاله آن را ارسال فرمایند.
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.

نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.

 - توجه کنید که منابع فارسی به انگلیسی ترجمه یا آوانگاری شوند.

مثال:

- Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. Plant Science, 15(3):27-35. **(Journal)**

- Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. Iranian Journal of Field Crop Science, 39(1):113-126.(In Persian with English abstract)

- Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. Plant Physiology. Jahade- e-Daneshgahi Mashhad Press(In Persian)

۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پراکنش مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.

۵. مقاله حداکثر در ۶۵۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.

۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.

۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است: الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

دوفصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

<https://scholar.google.com>

گوگل اسکالر

<https://ecc.isc.gov.ir>

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام

<https://www.noormags.ir>

پایگاه مجلات تخصصی نور

<https://www.civilica.com>

مرجع دانش (سیویلیکا)

<https://www.sid.ir>

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی

<https://www.magiran.com>

بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است. همچنین نشریه از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده استفاده می‌شود.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،^۱ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان‌نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان‌نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی‌گیری‌های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی‌خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می‌تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه‌های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله‌ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می‌توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله‌ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از

۱. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

هزینه‌های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه‌ها در حال حاضر برای داوری پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می‌باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان‌نامه یا رساله) می‌توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجو) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است).
تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

اختیار غیرتجاری - غیراشتقاقی Cc-BY-NC-ND

این مجوز محدودکننده‌ترین مجوز در میان شش مجوز اصلی می‌باشد که صرفاً به دیگران اجازه فروگذاری و به اشتراک گذاشتن اثر را می‌دهد تا زمانی که هیچ‌گونه تغییر اثر و استفاده تجاری از آن صورت نگیرد.

مشاوران علمی سال ۱۳۹۸:

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱	حسین آبادیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	۳۶	نصراله صالحی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه فرهنگیان
۲	محمدامیر احمدزاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۳۷	زهیر صیامیان	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه شهید بهشتی
۳	محمد احمدی منش	دکتری تاریخ اسلام	پژوهشگاه تحقیق و توسعه علوم انسانی (سمت)	۳۸	ناصر صدقی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۴	بهنوش اخوان تویسرکانی	دکتری زبان و ادبیات انگلیسی	دانشگاه الزهراء (س)	۳۹	مریم عابدینی مغانکی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۵	بهرام اخوان کاظمی	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه شیراز	۴۰	سمیه عباسی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۶	سوسن اصیلی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تهران	۴۱	محمدجواد عبدالهی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۷	محمد الله اکبری	دکتری تاریخ اسلام	جامعه المصطفی قم	۴۲	علی اکبر علیخانی	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه تهران
۸	فریدون الهیاری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان	۴۳	زهرا علیزاده بیرجندی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بیرجند
۹	محسن الویری	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه باقرالعلوم	۴۴	بدرالسادات علیزاده مقدم	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه پیام نور اصفهان

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱۰	محمدتقی ایمان پور	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه فردوسی مشهد	۴۵	شهرام غلامی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه فرهنگیان
۱۱	زهرا اهری	دکتری معماری و شهرسازی	دانشگاه شهید بهشتی	۴۶	علی غلامی دهقی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه اصفهان
۱۲	محمدرضا بارانی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء (س)	۴۷	فهیمه فرهمندپور	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران
۱۳	صفورا برومند	دکتری تاریخ ایران باستان	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۴۸	سیمین فصیحی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۴	رضا بیگدلو	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم اجتماعی	۴۹	حسین فقیهی	دکتری زبان و ادبیات فارسی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۵	حمیدرضا پاشازانوس	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان	۵۰	نسرین فقیه ملک مرزبان	دکتری زبان و ادبیات فارسی	دانشگاه الزهراء (س)
۱۶	نصراله پورمحمدی املشی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین	۵۱	حجت فلاح توتکار	دکتری تاریخ ایران اسلامی	بین المللی امام خمینی قزوین
۱۷	پروین ترکمنی آذر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۵۲	پروین قدسی زاد	دکتری تاریخ اسلام	دانشنامه جهان اسلام
۱۸	هدیه تقوی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء (س)	۵۳	عباس قدیمی قیداری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۱۹	شهرام جلیلیان	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه شهید چمران اهواز	۵۴	حمید کریمی پور	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تهران

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۲۰	زهرا حامدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب	۵۵	منصوره کریمی قهی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء (س)
۲۱	سید توفیق حسینی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه الزهراء (س)	۵۶	ذکرالله محمدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۲۲	اسماعیل حسن زاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)	۵۷	علی محمد زمانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر سازمان اسناد و کتابخانه ملی
۲۳	حسن حضرتی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران	۵۸	رقیه میرابوالقاسمی	دکتری تاریخ اسلام	دائرة المعارف اسلامی
۲۴	مجتبی خلیفه	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بیرجند	۵۹	دل آرا مردوخی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۲۵	منصور داداش نژاد	دکتری تاریخ اسلام	پژوهشگاه حوزه و دانشگاه	۶۰	مجید معارف	دکتری علوم قرآن و حدیث	دانشگاه تهران
۲۶	قنبرعلی رودگر	دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات	۶۱	علیرضا ملایی توانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲۷	علی سالاری شادی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه ارومیه	۶۲	اصغر منتظرالقائم	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه اصفهان
۲۸	حبیب الله سعیدی نیا	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه خلیج فارس	۶۳	حامد منتظری مقدم	دکتری تاریخ اسلام	موسسه امام خمینی (ره)
۲۹	محمدعلی سلطانی	متخصص تاریخ کرمانشاه	پژوهشگر	۶۴	مصطفی مهرآئین	دکتری جامعه‌شناسی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۳۰	حسین سلطانزاده	دکتری معماری و شهرسازی	دانشگاه آزاد اسلامی	۶۵	طاهره ناصری	دکتری تاریخ اسلام	پژوهشگر
۳۱	محمد سلماسیزاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز	۶۶	محمدرضا ناظری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۳۲	اسماعیل سنگاری	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه اصفهان	۶۷	مصطفی نامداری منفرد	دکتری تاریخ ایران اسلامی	مدرس مدعو دانشگاه یاسوج
۳۳	محبوبه شرفی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد یادگار امام(ره) شهرری	۶۸	مرتضی نورائی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان
۳۴	اسماعیل شمس	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دایره المعارف بزرگ اسلامی	۶۹	نفیسه واعظ	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا
۳۵	مقصودعلی صادقی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تربیت مدرس	۷۰	علیمحمد ولوی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء(س)

فهرست مطالب

- ۱۳-۴۱ بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری
نیما باقری، مریم عزیزیان، لیلا نجفیان رضوی
- ۴۳-۶۴ روش و پیش تاریخ‌نگاری گریگور یقیکیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل
عباس پناهی
- ۶۵-۹۳ پیش و روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی، منشی جامی
ناصر خاوری، محمد سرور مولایی
- ۹۵-۱۱۶ نسبت تاریخ و ترقی در سفرنامه میرزا صالح شیرازی؛ نخستین بارقه‌های تاریخ
تطبیقی در عصر قاجار
ابوالفضل دلاوری، سید محمدصادق ماجدی
- ۱۱۷-۱۳۹ اهمیت نزهةالقلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای‌نام‌های کردستان دوره
ایلخانی
محسن رحمتی
- ۱۴۱-۱۶۳ خوانش هرمنوتیکی نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی (قرن پنجم تا چهاردهم
هجری قمری)
زهرا علیزاده بیرجندی، سمیه پورسلطانی
- ۱۶۵-۱۸۷ رمزنگاری در دوره قاجار؛ گذر از رمزنگاری سنتی به رمزنگاری نوین
صمد کاوسی رکعتی
- ۱۸۹-۲۱۱ عوامل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی و کارکردهای آن در متون
تاریخی (از تیموریان تا قاجاریه ۱۴-۹ هـ.ق)
محمد کشاورز بیضایی
- ۲۱۳-۲۳۰ تحلیل تاریخ‌نگاری محلی ایران پسامشروطه (۱۳۳۶-۱۳۲۴ هـ.ق)
رسول مظاهری، سهیلا ترابی فارسانی، شکوه اعرابی هاشمی
- ۲۳۱-۲۵۵ آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟
علی‌رضا ملایی توانی
- ۲۵۷-۲۷۹ واکاوی رویکرد تاریخ‌پژوهان معاصر تاجیکستان به حکومت سامانیان
جواد هروی
- ۲۸۱-۳۰۶ تأثیر تبشیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام (ص)
یاسمن یاری، علی محمد ولوی

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۴۱-۱۳

مقاله علمی - پژوهشی

بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری^۱

نیما باقری^۲

مریم عزیزیان^۳

لیلا نجفیان رضوی^۴

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۱۲

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۰۵

چکیده

مراحل اولیه فتوح، تأثیر فراوانی بر ادوار بعدی حکومت اسلامی داشت. این امر زمینه توجه مسلمانان به فتوحات را فراهم آورد که یکی از نتایج آن ذکر اخبار فتوح در متون تاریخی بود. به دلیل نزدیکی زمانی، طرح فتوح ایران در کتب برخی از مورخان قرن سوم همانند ابن خیاط، بلاذری، دینوری و یعقوبی اهمیتی ویژه دارد. در این نگاشته‌ها، روایات مشابه و متفاوت فراوانی خاصه درباره فتوح دوره خلیفه اول وجود دارد. بر این اساس، شیوه مورخان سده سوم هجری در بازسازی روایت فتوح ایران و ارتباط آن با فضای کلی فرهنگی سیاسی در دوره خلافت ابوبکر مسئله پژوهش حاضر است. از نتایج این پژوهش توصیفی تحلیلی این است که بسیاری از این مورخان با پذیرش فرهنگ اسلامی حاکم کوشش کردند فتوح ایران در دوره خلیفه اول را در زنجیره تاریخ مقدس امت و خلافت اسلامی جای دهند؛ اما دل‌بستگی‌های مکانی و جایگاه اجتماعی هر یک از این مورخان دغدغه‌های ویژه‌ای در زمینه تفاخرطلبی قومی و رقابت‌های محلی و منطقه‌ای برای آنها ایجاد کرد؛ از این رو به تفاوت‌هایی در شرح جزئیات روایت فتوح این دوره منجر شد.

واژگان کلیدی: فتوح ایران، خلافت ابوبکر، تاریخ‌نگاری اسلامی، تاریخ یعقوبی، فتوح البلدان، اخبار الطوال، تاریخ خلیفه.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.27520.1378

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته ایران اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد:

nimabagheri1993@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول): maryamazizian@um.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد: najafian@um.ac.ir

مقدمه

به دنبال گسترش مرزهای حکومت اسلامی و ضمیمه شدن سرزمین‌های جدید به آن، اصطلاح فتوح برای پیروزی‌های بزرگ اسلامی به کار رفت. فتوح و مسائل آن به ویژه در مرحله اولیه (دوره خلفای راشدین) از عوامل تأثیرگذار بر حوادث مهم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاریخ صدر اسلام بود. همچنان که در میان جریان‌های فکری و علمی مختلف در سال‌های اخیر به موضوعی مناقشه برانگیز و شایان توجه تبدیل شده است. برای نمونه محققانی نظیر شهیدی و زرگری‌نژاد نگاه انتقادآمیزی به هدف آغازگران فتوحات نیز به محتوا و نتایج آن دارند و آن را یکی از دلایل وقوع و خشونت به کار رفته در رویداد کربلا می‌دانند (شهیدی، ۱۳۵۸: ۲۵-۲۴؛ زرگری‌نژاد، ۱۳۸۳: ۴۷-۴۶). در مقابل، جابری به باور برخی در خصوص وجود ایده فتوح از عصر پیامبر (ص) اشاره می‌کند (جابری ۱۳۸۴: ۹۰-۸۷)؛ هرچند خود نگاهی انتقادی به این امر دارد (همان: ۹۰). بنیادگرایی همچون نظریه پردازان گروه داعش، با استناد به رفتار شخصیت‌های تاریخ‌ساز فتوح همانند خالد بن ولید، برخی از اقدامات خشونت‌آمیز خود را توجیه می‌کنند.^۱ تقریباً در تمام اشارات فوق، نظرات و اثبات تحلیل‌ها، به رخدادهایی از فتوح مستند شده که در متون تاریخی قرون متقدم اسلامی ذکر شده است و غالب آنها رخدادهای قطعی و به وقوع پیوسته در نظر گرفته شده‌اند.

علاوه بر این، موضوع فتوح در برخی از حوزه‌های پژوهشی همانند تاریخ ایران، اطلس‌های تاریخ اسلام، فتوح و نیز تحقیقات مربوط به تاریخ‌نگاری اسلامی مدنظر قرار گرفته است. پژوهشگران تاریخ ایران همچون زرین کوب در تحلیل روند فتح ایران گرایش‌های قبیله‌ای راویان را در روایت اغراق‌آمیز فتوحات یادآور می‌شوند؛ اما چرایی حضور چنین گرایش‌هایی را در منابع تحلیلی نمی‌آورند (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۲۸۶-۲۸۵). برخی تحقیقات به موضوعات جزئی در بحث فتوحات همانند جایگاه امور فرامادی در تحلیل فتوحات (حاجی‌بابایی و دیگران، ۱۳۹۳) یا شخصیت‌های فتوح مانند مثنی بن حارثه (سعیدیان‌جزی، ۱۳۸۶) پرداخته‌اند، اما این پژوهش‌ها هم به بسیاری از روایات تاریخ‌نگاری اعتماد کرده‌اند. نقشه‌های مربوط به مسیر فتوحات در عصر خلفا در اطلس‌های تاریخ اسلام نیز، بدون نقد و متکی بر یکی از منابع تاریخ‌نگاری به ویژه طبری طراحی شده‌اند (نمونه: ابوخلیل، ۲۰۰۵؛ المغوث، ۱۴۲۴؛ همو، ۱۴۲۵هـ).

البته تحقیقات متنوعی نیز درباره فتوح در تاریخ‌نگاری اسلامی انجام شده است.

۱. این نکته ظریف را دکتر یاسر قزوینی، عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران، در یک گفت‌وگوی خصوصی یادآور شدند.

«تاریخ‌نگاری جنگ در عصر اسلامی» (قائدان، ۱۳۸۴)، «تأثیر روایات ایام‌العرب بر مغازی و فتوح‌نگاری» (همان: ۱۳۹۰)، «تاریخ‌نگاران و رویداد قادسیه» (محمودآبادی، ۱۳۸۰)، معرفی کتاب‌های فتوح (ناظمیان فرد، ۱۳۷۷؛ شبانه، ۱۳۸۸) و کتاب *نقد و بررسی روایت‌های فتوح ایران در سه قرن نخست هجری* (عزیزی، ۱۳۹۱) از آن جمله‌اند. این آثار در جای خود بسیار ارزشمندند، اما محققان آن به چستی و چرایی تفاوت‌ها و شباهت‌های روایات فتوح در تاریخ‌نگاری اسلامی توجه نکرده‌اند.

به سبب اهمیت موضوع فتوح و نیز خلأ تحقیقاتی موجود، در مقاله حاضر کوشش شده است نحوه بازنمایی روایات فتوح ایران در نقطه آغازین آن، یعنی زمان خلافت ابوبکر، در منابع تاریخ‌نگاری قرن سوم هجری تحقیق شود. آگاهی به چگونگی بازنمایی این منابع از فتوح، به فهم دقیق‌تر رویدادهای قرن نخست هجری کمک می‌کند و درک ما را از ابعاد پیچیده تاریخ‌نگاری قرون متقدم اسلامی افزایش می‌دهد.

به منظور دستیابی به این مهم در پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی تحلیلی انجام گرفته است، ابتدا شیوه مورخان از روایت فتوح در این قرن توصیف می‌شود. سپس، تفاوت‌ها و شباهت‌های روایات آنان در پرتو فضای فرهنگی و سیاسی حاکم مطالعه و تحلیل خواهد شد. درنهایت این توضیح مفید به نظر می‌رسد که انتخاب متون قرن سوم هجری از آن جهت است که آنها نزدیک‌ترین منابع باقی‌مانده به رویدادهای فتوح در قرن اول محسوب می‌شوند. جالب اینجاست که از میان مورخان این قرن^۱، تنها خلیفه بن‌خیاط (م. ۲۴۰هـ)، بلاذری (م. ۲۷۲هـ)، ابوحنیفه دینوری (م. ۲۸۲هـ) و یعقوبی (م. ۲۸۴هـ) درباره فتوح زمان ابوبکر سخن گفته‌اند. به‌طور خاص ابن قتیبه دینوری و به‌طورعام، نویسندگان کتب انساب و طبقات در این باره سکوت کرده‌اند. با این حال کتاب *الردّه و نبذه من الفتوح* واقدی (م. ۲۰۷) نیز با وجود ارتباط مستقیم، از متون مطالعه‌شده در این تحقیق حذف شده است؛ زیرا گزارش‌های او با روایات ابن‌اعثم در قرن ۴هـ همپوشانی بسیاری دارد و این احتمال مطرح می‌شود که نسخه نویسان قرون بعدی آنها را به این شخص نسبت داده باشند (ن.ک. مقدمه مهدوی دامغانی بر واقدی، ۱۳۶۹: ۱۷؛ رابینسون، ۱۳۸۹: ۹۶)، امری که دسترسی مطمئن به بینش این نویسنده به روایات فتوح را دچار تردید می‌کند.

گزارش فتوح ایران در روایت متون تاریخ‌نگاری قرن سوم هجری

توصیف نحوه روایت مورخان در چند محور مدنظر قرار می‌گیرد: نخست اینکه روایت فتوح

۱. در این پژوهش، ملاک تعیین مورخان این قرن، سال وفات ایشان در نظر گرفته شده است.

زمان ابوبکر در کدام قسمت از کتاب و حوادث دوره این خلیفه گنجانده شده است؛ دوم، نحوه چینش روایت (نقطه شروع، ادامه و پایان آن)، شبکه راویان و کاربرد واژگان در متن چگونه است؛ سوم، چه مسیرها و منازلی در فتوح این دوره وجود داشته است؛ چهارم، با عنایت به اینکه برخی از منازلی که یک نویسنده در دوره ابوبکر ذکر می کند مورخ دیگر آن را از مناطق مفتوحه عصر خلافت عمر می داند، به منظور مقایسه بهتر، مسیرها و توضیحات فتوح زمان خلافت خلیفه دوم تا پیش از نبرد قادسیه نیز، مد نظر قرار می گیرد؛ پنجم، نحوه برجسته سازی و حاشیه رانی در این گزارش ها چگونه است.

۱. نحوه چینش روایت فتوح ایران

خلیفه بن خیاط پس از روایت جریان رده در سال ۱۱ هـ.ق، گزارش سال ۱۲ هـ.ق را با فرمان ابوبکر برای اعزام خالد به سرزمین بصره آغاز می کند. وقایع این سال برخلاف سال های قبل و پس از آن، بدون تیتراژ گزارش می شود و مربوط به جنگ های خالد در عراق، اخبار فوت شخصیت های مهم و برگزارکنندگان حج در این دوره است (خلیفه، ۱۹۹۵: ۶۲-۶۱).

احمد بن یحیی بلاذری کتاب *فتوح البلدان* را براساس موضوعات طبقه بندی کرده است. وی کتابش را از دوره مدنی آغاز می کند و سپس فتوحات را بر پایه موضوعات خبر رده عرب در صفحات ۹۹ تا ۱۱۱، فتوح شام، صفحه های ۱۱۱ تا ۱۷۲ و فتوح جزیره در صفحات ۱۷۲ تا ۲۰۹ و فتوح مصر، مغرب و اندلس در صفحات ۲۱۰ تا ۲۳۷ و فتوح سواد عراق و ایران در عصر خلافت ابوبکر در صفحات ۲۳۸ تا ۲۴۷، ادامه آن در زمان خلافت عمر بن خطاب در صفحات ۲۴۷ تا ۴۱۶ و فتوح سند در صفحات ۴۱۶ تا ۴۲۹ شرح می دهد. در این میان، فتوح عراق در زمان خلافت ابوبکر در میان دو موضوع فتح شام به هنگام اعزام خالد به شام و فتح سواد عراق گنجانده شده است. این چینش نشان می دهد نویسنده آغاز فتح ایران را از زمان خلافت ابوبکر محاسبه می کند.

ابوحنیفه دینوری قالب ادبی ویژه ای برای روایت عملیات نظامی در ایران انتخاب می کند که متفاوت از دیگر متون قرن سوم است. ابوحنیفه کتابش را به بخش های مختلف تقسیم نکرده، اما به هر حال مطالب آن را مبتنی بر یک بینش خاص تنظیم کرده است. وی برخلاف سه مورخ دیگر از میان حوادث عصر ابوبکر و عمر، تنها به مسئله عملیات نظامی در ایران اهمیت می دهد. او اخبار فتوح عرب های مسلمان در ایران را تا پیش از قادسیه میان دو مبحث حوادث جانشینی دربار ساسانیان قرار داده است. این مباحث مربوط به جانشینان خسرو پرویز تا تاج گذاری پوران دختر خسرو و سپس، عزل آذرمیدخت و پادشاهی یزدگرد، اندکی پیش از

واقعه قادسیه، است.^۱ اخبار شروع شیبیخون‌های قبایل مرزی بکرین وائل و سپس آغاز حملات خلافت اسلامی در زمان ابوبکر به دنبال خبر تاج‌گذاری زنان روایت می‌شود (دینوری، ۱۳۳۸: ۱۱۲-۱۱۱) که در نگاه دینوری عامل ضعف شوکت و سستی شهریار ایرانیان شده بود. بدین ترتیب دینوری در ابتدا، میانه و انتهای روایت فتوح پیش از قادسیه به خواننده خود علت سستی ایران را گوشزد می‌کند.

یعقوبی همچون دینوری خبرهای عصر ابوبکر را به غیر از سه عنوان (اولاد، عمال و صفت ابوبکر) بدون زیر عنوان و تقسیم‌بندی روایت می‌کند. این مورخ فتح ایران در دوره ابوبکر را در دو منطقه عراق و نیز فارس و مکران روایت و ذیل مباحث زیر چینش کرده است: سرکوب پیامبران دروغین، ورود خالد بن ولید به سرزمین عراق به دستور خلیفه تا خبر صلح با حیره، نبرد ابوبکر با مرتدان و تاج‌گذاران عرب؛ ارسال لشکر به فرمان خلیفه به سوی کسانی که زکات نپرداختند، از جمله اعزام خالد به سوی مالک بن نویره؛ تصمیم و مشورت ابوبکر برای لشکرکشی به روم و اعزام نیروهای مختلف از جمله امر به خالد برای حرکت به سمت شام؛ ادامه علمیات این فرمانده در عراق تا رسیدن به شام؛ فتوح شام؛ ارسال سپاه به فرمان خلیفه به توج (نزدیک کازرون فارس) و مکران و ماورای آن و فتح این نواحی و گرفتن اسیر (یعقوبی، بی تا: ۱۳۴/۲-۱۳۰)

غفلت یا بی‌اهمیتی خبر برای ابن‌واضح سبب ایجاد چند مسئله بی‌پاسخ و پارادکس در خبرهای فوق شده که از میزان یکدستی متن کاسته است. از مهم‌ترین تناقض‌ها نامه ابوبکر به خالد برای رفتن به سوی مالک بن نویره و سپس، نامه اعزام وی به شام است. نامه در کجای سواد به دست خالد رسید؟ آیا خالد از عراق به سوی مالک رفت و دوباره به سواد بازگشت؟ مطابق با گزارش تاریخ یعقوبی، چرایی جنگ با مرتدان و حمله به شام در اندیشه ابوبکر روشن است، اما چرایی اعزام خالد به عراق و سپاهی که وی به توج و مکران فرستاد، در ابهام کامل روایت می‌شود.

۲. مسیرها و منازل فتوح ایران

ابن‌خیاط گزارش خود را بر پایه هفت روایت قرار می‌دهد که سلسله سند برخی را کامل یا تنها متکی بر یک راوی ذکر کرده یا اخبار چند نفر راوی را در یک روایت ادغام کرده است. راویان او غالباً بصری هستند. مسیری که او برای عملیات دوره ابوبکر در عراق ترسیم می‌کند

۱. برای اشتباهای دینوری در تطبیق زمانی حکومت این شاهنشاهان با زمان نبی اکرم (ص) و ابوبکر و کسب اطلاعات دقیق‌تر، ن.ک. نولدکه، ۱۳۷۸: ۴۱۶-۳۸۲.

۱۸ / بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

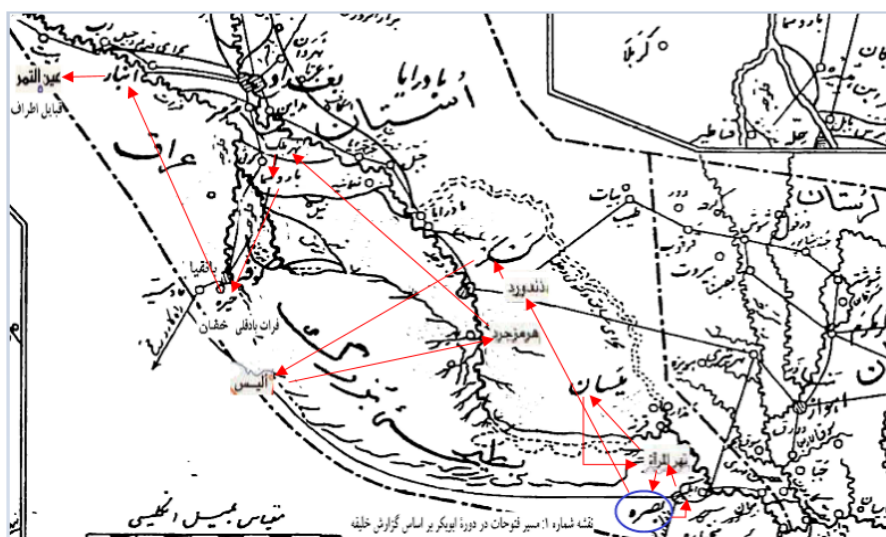
از بصره^۱ و رود دجله آغاز و به شمال سواد در کرانه های فرات ختم می شود. در مجموع خلیفه در گزارش خود از ۱۵ منطقه و ۹ عملیات نظامی سخن می گوید. جدول زیر مسیرها، نوع برخورد خالد بن ولید و توضیحات آن را نشان می دهد:

جدول شماره ۱: منازل و مسیر فتوحات ایران در دوره ابوبکر بر اساس گزارش خلیفه:			
منازل	نام منطقه	نوع برخورد:	توضیحات:
۱	بصره	عبور	خالد ابتدا قصد حمله به آنجا را داشته که ساکنان آنجا اظهار مسلمانی می کند
۲	أبله	فتح	به فرماندهی خالد
۳	نهر المرأة	صلح	۱۲۰۰۰ درهم مال الصلح، به فرماندهی خالد
۴	از فاصله رأس الفهرج تا نهر المرأة	صلح	به فرماندهی خالد
۵	ميسان و أهل القری	أصاب بها غنائم و اسیر	به فرماندهی خالد
۶	بازگشت به نهر المرأة؛ بازگشت به بصره	[تکرار:] صلح با نهر المرأة و ادامه مسیر	طماهیج صاحب نهر المرأة، به فرماندهی خالد
۷ و ۸	کسکر و زندورد	أخذ علی	قطعه را جانشین کرد بر بصره، به فرماندهی خالد
۹	الیس و قری سواد	صلح	۱۰۰۰۰ دینار صفر یا شنبه ۲۷ رجب ۱۲ هـ ابن صلویا، به فرماندهی خالد
۱۰، ۱۱، ۱۲	هرمز دجرد، نهر ملک، یاروسما	فتح	به فرماندهی خالد
۱۳	دو قصر [از حیره]	صلح	۹۰ هزار درهم: عبدالمسیح و ایاس بن... به فرماندهی خالد
۱۴	انبار و سوق بغداد	صلح یا انبار / غارت سوق	اعزام مثنی به سوق، به فرماندهی خالد
۱۵	عین التمر	محاصره، قتل و اسیر	به فرماندهی خالد

همانگونه که در جدول مشاهده می شود خلیفه در سواحل دجله و ناحیه بصره، به عملیات نظامی در سه ناحیه أبله^۲، نهر المرأة^۳ و اطراف آن و ميسان^۴ قائل است. در گزارش خلیفه از عملیات خالد در سواحل فرات، یک ادعای بزرگ و تناقض آشکار مشاهده می شود؛ بنابر گزارش او خالد بن ولید پس از ألیس^۵ در ساحل فرات به هَرْمَزْدَجَرْد^۶ در شَطِّ دجله و سپس به

۱. در سال ۱۲ هـ شهری به نام بصره وجود نداشته و به جای آن شهر قدیمی خریبه بوده است (حموی، ۱۹۹۵: ۴۳۰/۱). بعدها بصره در بقایای این شهر ساخته شد و به تدریج کل منطقه بصره به این شهر محدود شد (بلاذری: ۱۹۹۸: ۳۳۷-۳۳۸). بنابراین در نقشه حاضر منظور از خریبه، همان شهر بصره است.
۲. أبله از شهرهای قدیم ساسانیان واقع در ساحل شط العرب بود که هوای گرم و تب آلود داشت (لسترنج، ۱۳۷۷: ۵۱).
۳. نزدیک أبله و بصره (حموی، ۱۹۹۵: ۳۲۳/۵).
۴. ولایتی مهم در شرق بطائح (لسترنج، همان: ۴۷).
۵. نخستین نقطه عراق از طرف عربستان، در کنار بیابان (حموی، ۱۹۹۵: ۲۴۸/۱).
۶. از مکان این منطقه اطلاع دقیقی در دست نیست (توضیح خاکرند بر: ابن خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۴).

نهرملک^۱ و باروسما^۲ در کنار شعبات رود فرات رفته و پس از فتح این نواحی، دوباره این مسیر را به سمت جنوب بازگشته و به حیره^۳ می‌رود (همان: ۶۲)؛ درحالی‌که راه منطقی و مستقیم‌تر این است که خالد از کسگر و هرمزدجرد (در سواحل دجله) به سمت اَلیس، حیره، باروسما و نهرملک (در سواحل فرات) و سپس به انبار^۴ رود. از طرف دیگر نهرملک بسیار به مدائن نزدیک است و با شواهد تاریخی و عقلی برای حضور خالد، یک فرمانده دوراندیش، در این منطقه در تضاد است. (تنها خلیفه نام نهرملک را در میان مورخان قرن ۳ ذکر می‌کند) (ن.ک. جدول و نقشه شماره ۱)^۵، این مسیر نشان می‌دهد خلیفه دقت چندانی در ادغام روایات فتوح و ترسیم یک روایت یکدست و منطقی از مسیر فتوحات نداشته است.



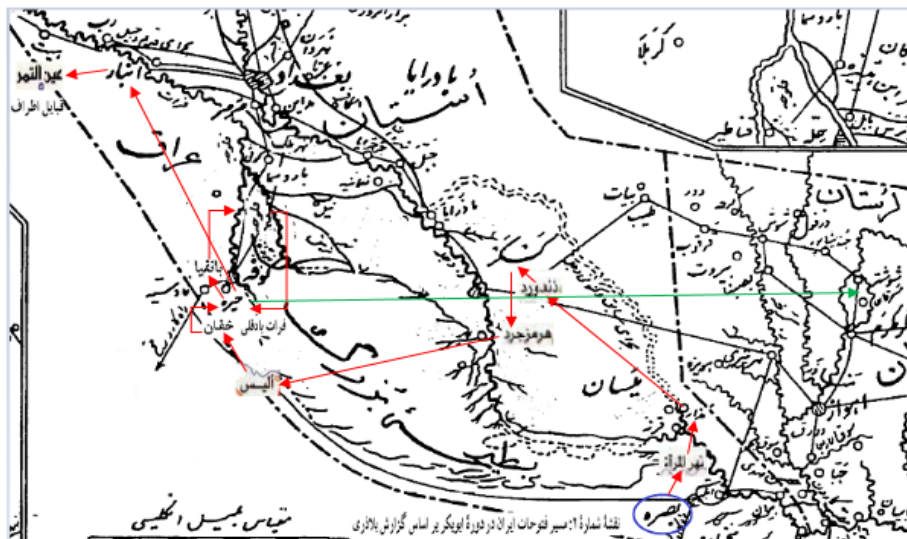
۱. نهرالملک سومین نهر منشعب از رود فرات که به دجله می‌ریزد (لسترنج، ۱۳۷۷: ۷۴).
۲. یکی از نواحی سواد بغداد که به دو منطقه باروسمای علیا و سفلی تقسیم می‌شده است (حموی، ۱۹۹۵: ۳۲۰/۱).
۳. حیره در جنوب کوفه بود و یک فرسخ با آن فاصله داشت. دو کاخ خورتق و سدیر در اطراف آن قرار داشتند و جزء آن محسوب می‌شدند (لسترنج، ۱۳۷۷: ۸۲).
۴. این شهر در طرف چپ فرات واقع بود و از شهرهای مهم ساسانی بود (همان: ۷۲).
۵. اصل نقشه‌های این مقاله براساس نقشه استان عراق و خوزستان در کتاب لسترنج (۱۳۷۷: ۴۰) تهیه شده است. از آنجا که لسترنج نام تمام اماکن را نداشت، از کتب جغرافیایی عصر متقدم مانند یعقوبی و یاقوت نیز، استفاده شد. اما باید گفت حدود این مکان‌ها تقریبی است. متأسفانه نقشه‌های اطلس‌های مونس (۱۱۴)، ابوخلیل (۴۳) و المغوث (۷۰-۶۷) بسیار ناقص بود. در این نقشه و سایر نقشه‌های پژوهش حاضر، نقطه شروع خالد با دایره آبی رنگ مشخص شده است.

۲۰ / بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

با توجه به اینکه کتاب بلاذری به مسئله فتوح اختصاص یافته، گزارش او طولانی‌تر از دیگر مورخان قرن سوم هجری است. او تلاش دارد روایت‌های مختلف موجود تا عصر خود را جمع کرده و گزارشی یکدست از فتوح این زمان ارائه دهد. مسیر فتوحات خالد و مسلمانان (جدول و نقشه شماره ۲)^۱ را نشان می‌دهد و محتوای گزارش این مسیرها نیز چگونگی ادغام اخبار کوفی و بصری و روایات مدنی که بلاذری نقل کرده است. او در مجموع از ۱۸ منزل و ۱۱ عملیات جنگی سخن می‌گوید و همانند خلیفه فتوحات خالد را از منطقه بصره و شطّ دجله آغاز کرده و ادامه آن را در سواحل فرات روایت می‌کند (بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۳۸-۲۴۵).

جدول شماره ۲: منازل و مسیر فتوحات ایران در دوره ابوبکر بر اساس گزارش بلاذری			
منازل	نام منطقه	نوع برخورد:	توضیحات:
۱	نواج آبله	منزل (فرود آمد) حمله اهل آبله به سوید	پیوستن مثنی بن حارثه به خالد بن ولید در این منزل. به فرماندهی سویدو خالد خالد / کشتار زیاد، (ذکری از فتح این شهر نمی‌شود)
۲	خریبه (بلد مسخه عجمان)	فتح و اسیر	به فرماندهی خالد / فردی را از طایفه بنوسعد حاکم آن کرد.
۳	نهر الفراء	صلح	به فرماندهی خالد
۴	مذار- حیره	جنگ	به فرماندهی خالد / دادن ولایت منطقه بصره به عتبه بن غزوان و حرکت به سمت حیره
۵	کسکر	فتح	
۶	زندورد	#	فتح بعد از تیرباران اهالی آن
۷	درنی و توابع آن	فتح و امان به اهل آن	
۸	هرمزدجرد	فتح و امان به اهالی آن	
۹	الیس و نهرالدم	جنگ با مثنی و صلح با خالد	جنگ جابان با مثنی در نهرالدم / صلح خالد با الیس
۱۰	مجنهع الانهار (مسلحه عذیب)	جنگ، شکست و فرار آزاده	آزادیه رئیس مسلحه های کسری در نقاط مرزی
۱۱	خغان	نزول (فرود آمد)	ارسال قاصد به حیره و آمدن ابن یقیله و...
۱۲	حیره	صلح	سال ۱۲ / با عبدالملک و انفر: این قبیله شیبایی و ابن قبیسه طایفی / ب شرط ۸۰ یا ۱۰۰ هزار درهم: عدم ویرانی معابد و قصور آنها / جاسوس مسلمین بر اهل فارس
۱۳	باقیا	اول جنگ در اطراف / بعد صلح با شهر	جنگ با سواران عجم (فرخینداد) با خالد یا بشیر بن سعد- قتل فرمانده و هزیمت عجم / درخواست این صلویا از جریر یا خالد به شرط ۱۰۰۰۰ درهم و یک طیلسانی و نوشتن عهدنامه
۱۴	فلایج	عدم جنگ	پراگندگی جمعی از عجمان
۱۵	حیره	بازگشت و نزول	رسیدن خبر آمدن سپاه جابان
۱۶	نُستَر	فرار جابان	اعزام مثنی یا حنظله تمیمی افرار جابان
۱۶	محصیره		شخصی خالد را به بازار سوق راهنمایی نمود و خالد مثنی را به آن بازار فرستاد
۱۷	بوازینج انبار	کسب غنیمت بسیار	به فرماندهی جریر بن عبدالله چلبی
۱۸	عین التمر (مسلحه) و اعزام به قباایل اطراف	فتح عنوه و قتل و اسیر / غارت قباایل اطراف عین التمر	ابتدا جنگ اهالی و بعد درخواست امان آمد رد آن توسط خالد

۱. در نقشه شماره ۲ نام برخی مناطق که در جدول شماره ۲ آمده، وجود ندارد. از آن جمله خریبه است که همانطور که توضیح آن آمد، در نقشه بر بصره منطبق می‌شود.



احمد بن یحیی همانند خلیفه قائل به فتوح در دو کرانهٔ دجله و فرات است. محتوای روایت نشان می‌دهد او قالب مخصوصی را برای گزارش خود ابداع کرده است. وی فتح ایران در دورهٔ ابوبکر را در ۶ بخش اصلی توضیح می‌دهد و در ذیل هر بخش، چند تکمله اضافه کرده تا بتواند تناقض‌های فراوان روایات را جمع کند. بخش‌ها غالباً با عبارت «قالوا» آغاز شده و به نظر می‌رسد بلاذری روایت شایسته و پذیرفتنی خود را در این قسمت‌ها می‌گنجاند. تکمله‌ها را می‌توان پاورقی‌های امروزی حساب کرد؛ زیرا شبیه آنها، همراه با ذکر نام راوی یا سلسلهٔ سند راویان توضیح داده می‌شوند.

بخش اول طرح در پنج قسمت روایت می‌شود که موضوع آن ورود خالد به منطقهٔ عراق و مسیر فتوحات وی در منطقهٔ بصره و شَطَطِ دجله است: سه قسمت نخست مربوط به چگونگی پیوستن رؤسای قبایل معروف اطراف سواد به خالد به امر خلیفه است^۱، قسمت چهارم به نخستین پیروزی در خربیه اختصاص دارد (همان: ۲۳۹)، قسمت پنجم بیان فتوحات و نبردهای خالد در نواحی رود دجله است که با این جملهٔ خالد به قطبه که «ما این عجمان را در ناحیهٔ تو چنان بکویدیم [...]» (همانجا) به پایان می‌رسد.

۱. معرفی مثنی بن حارثه شیبانی که به سواد فارسین شیبخون می‌زد، چگونگی آشنایی و درخواست او از خلیفه، دستور ابوبکر به او برای اطاعت از خالد بن ولید که به عراق اعزام شد (قسمت اول بخش ۱)؛ وقوع اتفاق مشابه مثنی برای رئیس یک قبیله دیگر (مذعور بن عدی عجلی) (قسمت دوم)؛ رسیدن خالد از شبه جزیره به بصره، پیوستن مثنی به او و درخواست کمک از او از طریق سوید بن قطبه از قبیله بکرین وائل برای جنگ با ابله، توضیح این نکته که سوید قصد داشت با بصره همان رفتار مثنی با کوفه [حیره] را انجام دهد (قسمت سوم).

بلاذری در ذیل دو تکمله اقوال دیگر در باب مسیرهای خالد از شبه جزیره به بصره یا حیره را بیان می‌کند. در اینجا وی از حضور جریر بن عبدالله بجلی در عراق یاد می‌کند. اما چون از این حضور اطمینان خاطر نداشته است، عبارت «الله أعلم» را درباره آن به کار می‌برد (همانجا). بلاذری نیز، مانند ابن خیاط شروع فتوحات را از منطقه بصره آغاز می‌کند. همین انتخاب نخستین تناقض را در گزارش بلاذری روشن می‌کند. وی با وجودی که داستانش را از ماجرای مثنی شروع کرده است، اما نمی‌گوید که چرا روایت واقدی (تکمله دوم بخش اول) مبنی بر آمدن خالد ابتدا به حیره و نزد مثنی را، نمی‌پذیرد؟!

بخش دوم روایت مربوط به توضیح عبور خالد از مسیر شطّ دجله در شرق بطائح به سمت کرانه‌های فرات تا صلح حیره است که آن هم با عبارت «قالوا» شروع می‌شود. چهار تکمله این بخش روایت‌های موجود در باب صلح حیره را شرح می‌دهد. بلاذری به عنوان یک ادیب در یکی از این تکمله‌ها داستان درخواست خریم بن اوس از پیامبر (ص) مبنی بر اینکه «اگر خداوند حیره را بر تو بگشاید دختر بقیله [رئیس یکی از قصرهای حیره] را به من بده»، چاشنی روایت خویش می‌کند (همان: ۲۴۱). علاوه بر این ظاهراً او قصد دارد نشان دهد مسلمانان عصر نبوی، از نیت رسول (ص) برای حمله به حیره خبر داشتند و لشکرکشی ابوبکر ادامه سیاست ناتمام پیامبر (ص) است.

بخش سوم مربوط به فتح بانیقیا^۱ است. بلاذری می‌کوشد از میان روایات متناقض، روایتی یکدست درباره حضور جریر بن عبدالله بجلی در این نبرد و صلح با اهالی بانیقیا از سوی او یا خالد ارائه دهد. به نظر می‌رسد او نهایتاً خالد را انتخاب می‌کند، اما به این دلیل که به روایات ابومخنف و واقدی بسیار اعتماد دارد، حضور جریر را کاملاً رد نکرده است و این نشان می‌دهد او خود را برای حل کامل تناقض‌های خبرها متعهد و ملزم نمی‌داند (همان: ۲۴۱-۲۴۲). پنج تکمله بخش سوم به بحث مناطقی اختصاص یافته است که در سواد عهدنامه صلح دارند که خواهیم دید او به دنبال پاسخی به مشکل زمان خود در موضوع اخذ جزیه یا خراج است (همان: ۲۴۲).

بلاذری در بخش چهارم، مسیر فتوحات خالد را پس از بانیقیا تا آنبار (محل غله عجمان) بازسازی می‌کند. او خبر شبیخون خالد به سوق بغداد را رد می‌کند و با سه تکمله درباره مسئله فتح یا صلح آنبار این بخش را به پایان می‌برد (همان: ۲۴۴-۲۴۲). بخش پنجم همراه با بیش از پانزده تکمله بازسازی فتح عین‌التمر^۲ و عملیات جنگی در

۱. ناحیه‌ای در نزدیکی کوفه. (حموی، ۱۹۹۵: ۳۳۱/۱)

۲. پادگان بزرگ عجمان که در صحرای غربی فرات و جنوب هیت واقع بود (حموی: ۱۹۹۵: ۱۷۶/۴؛ لسترنج، ۱۳۷۷: ۷۱).

مناطق و سکونتگاه‌های قبایل اطراف آن است. نویسنده خود را مؤظف به حل تمام اختلافات موجود در باب نوع فتح و هویت آسرای این ناحیه نمی‌کند؛ اما بیش از همه فتح عنوه عین‌التمر را برجسته کرده است (همان: ۲۴۵-۲۴۴، ۱۱۴).

بخش ششم و پایانی روایت به مبحث رفتن خالد از عین‌التمر به شام اختصاص داده شده است (همان: ۱۱۴، ۲۴۶). بلاذری ادیب در دو تکمله اول، دو شعر از اخباری‌ها حکایت می‌کند. محتوای این اشعار^۱ به نوعی این تفکر بلاذری را نمایش می‌دهد که او عملیات زمان ابوبکر را هموارکردن فتوح زمان عمر تفسیر می‌کند و مانند دیگر مورخان اسلامی آن را از دریچه عبرت می‌نگرد که هر حکومتی روزی به زوال می‌رسد. بلاذری با ذکر دو تکمله دیگر یکی مربوط به زمان حرکت خالد در ربیع‌الاول یا ربیع‌الآخر سال ۱۳هـ و دیگری در ردّ این خبر که خالد از عین‌التمر به حیره و از آنجا به شام رفت، گزارش خود را از فتوح ایران در زمان ابوبکر به اتمام می‌رساند (همان: ۲۴۷).

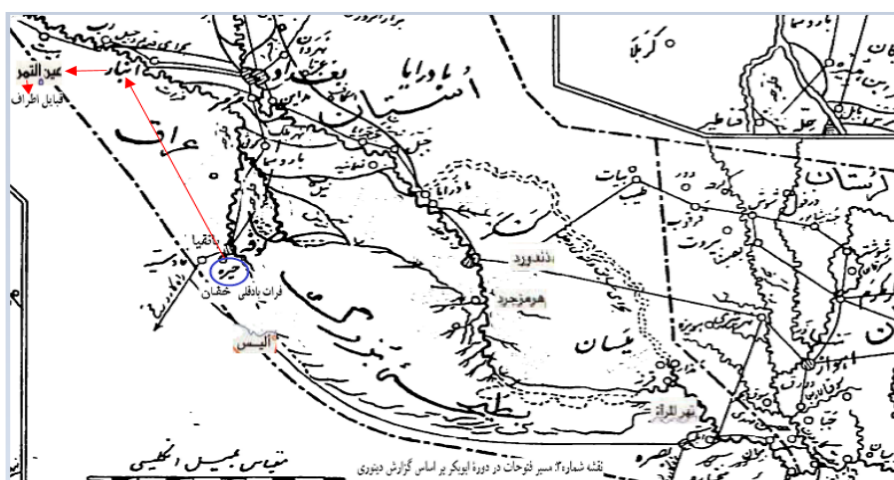
ادغام روایت‌ها به قدری ماهرانه انجام شده که احمدبن یحیی وقایع زمان عمر را از اعزام ابوعبید ثقفی به منطقه شروع می‌کند. او برخلاف ابن‌خیاط، در زمان عمر به فتوح بصره نمی‌پردازد. مناطق عملیاتی او به شدت با خلیفه نزدیک است. جز آنکه برخلاف او تاخت و تازهای پس از یوم‌مهران را با ذکر اسامی مناطق غارت‌شده به جای مثنی به مسلمانان نسبت می‌دهد و سعی دارد تصویری اسلامی‌تر و جهانی‌تر از فتوحات ارائه دهد.

ابوحنیفه برخلاف ابن‌خیاط بصری و بلاذری بغدادی، عملیات نظامی خالدبن ولید را تنها به شطّ فرات و آن‌هم به ذکر ۴ منزل و ۳ عملیات محدود می‌کند. او بدون بیان نام روایان خود، روایت فتوح زمان ابوبکر را با واژه «قالوا» آغاز می‌کند. این روایت به هفت قسمت تقسیم‌شدنی است: شیوع خبر ضعف «أرض فارس» با پادشاهی یک زن و آغاز غارت مرزهای «أرض عجم» در نواحی حیره و ابله از سوی مثنی بن حارثه و سویدین قطبه (قسمت ۱)؛ تقاضای یاری مثنی از ابوبکر؛ نامه ابوبکر به خالدبن ولید که از امر ردّه فارغ شده بود و امر او به جنگ با فارس و کراهت مثنی از انتخاب فرماندهی خالد به جای خود (قسمت ۲)؛ محاصره و صلح خالد با حیره (۳)؛ رسیدن نامه ابوبکر مبنی بر فرمان اعزام خالد به شام و جان‌شینی مثنی و عمروبن حزم‌انصاری بر حیره (۴)؛ عبور خالدبن ولید از انبار و محاصره عین‌التمر، امان‌دادن، قتل و اسیرگرفتن ایشان به سبب قتل یکی از یاران فرمانده (۵)؛ شیبخون خالد و قتل و غارت قبیله بنی تغلب و نمر و رسیدن او به شام (۶)؛ تداوم حمله مغیره و عمروبن حزم و غارت ارض سواد (۷) (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۱۲، ۱۱۱). نقشه و جدول شماره ۳ این اطلاعات را نشان می‌دهد:

۱. تاخت و تازهای سپاه مثنی و مسلمانان سبب هراس کسری، پارسیان و کافران و دلیری مسلمانان شد. درنهایت از گردش حوادث عبرت‌ها می‌توان آموخت که همه امور رو به نیستی می‌گراید (همان: ۲۴۷).

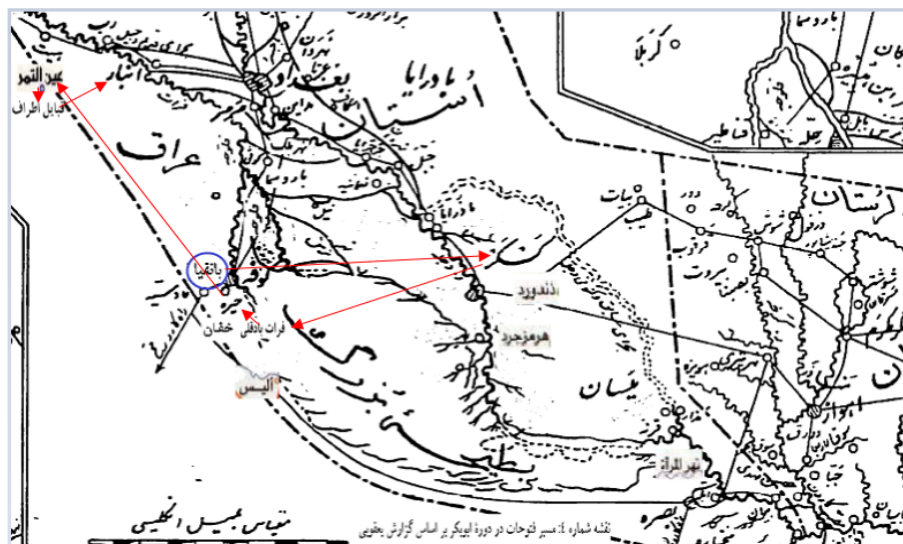
۲۴ / بازسازی روایت فتح ایران در دورهٔ خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

جدول شماره ۲: منازل و مسیر فتوحات ایران در دورهٔ ابوبکر بر اساس گزارش دینوری:			
منازل	نام منطقه:	نوع برخورد:	توضیحات:
۱	حیره و ابله حیره (قصرهای سه گانه)	شبیخون و غارت دهقانان	توسط مثنی و سوید
۲	انبیاء	عبور(سار) نامشخص	۱۰۰(هزار درهم) فرمان ابوبکر برای رفتن خالد به شام، به فرماندهی خالد
۳	عین التمر (مسلحه)	محاصره عدم امان قتل و اسیر	محاصره به دلیل شروع تیراندازی عجمان، به فرماندهی خالد
۴	قبیله بنی تغلب و نمر	عبور و شبیخون قتل و غنیمت	به فرماندهی خالد
	ارض سواد	تداوم حمله و غارت	توسط مثنی و عمرو بن حزم



یعقوبی بدون ذکر راویانش، فتح عراق را از رود فرات و ورود خالد به منطقه شروع کرده و آن را در ۸ منزل و عملیات نظامی شرح می‌دهد. جدول و نقشهٔ شمارهٔ ۴ این مسیر را نشان می‌دهد:

جدول شماره ۴: منازل و مسیر فتوحات ایران در دورهٔ ابوبکر بر اساس گزارش یعقوبی:			
منازل	نام منطقه	نوع برخورد:	توضیحات:
۱	باتقیا	فتح و اسیر توسط خالد	
۲	کسکر	فتح و اسیر توسط خالد	
۳	مکان نامشخص	درگیری با یکی از ملوک عجم (جابان) / هزم (شکست جابان و قتل پارتاش)، به فرماندهی خالد	
۴	فرات بادقلی	جنگ شدید و فرار نعمان، به فرماندهی خالد	
۵	خورنق و حیره	فرود در خورنق / صلح با مقدار ۷۰ یا ۱۰۰ هزار، فرمانده خالد	
	بحث ارتداد و زکات / غزو شام	ارسال نامه ابوبکر به خالد - حرکت خالد به طرف شام	
۶	عین التمر	محاصره و کشتن فرمانده (عقبه بن ابی هلال نمری)، به فرماندهی خالد	
۷	بنی تغلب و کنیسه یهود	قتل فرمانده (هدیل بن عمران) و اسیر توسط خالد	
۸	انبیاء	عبور	
۱	توج [نزدیک کازرون فارس]	فتح و اسیر توسط عثمان بن ابی العاص و عبدالقیس	
۲	مکران و ماورای آن	فتح توسط عثمان بن ابی العاص و عبدالقیس	



همانگونه که در جدول دیده می‌شود، یعقوبی تنها به عملیات نظامی در مناطق مهم بسنده کرده که احتمالاً به سبب موجزگویی اوست. شیوه‌ای که در توضیح اماکن در البلدان هم دیده می‌شود (ن.ک. یعقوبی، ۱۴۲۲: ۸۵-۷۱) همچنین، مطابق با جدول، او قائل به عملیات نظامی در دو شط است. تنها ذکر کسکر (در ساحل دجله) نظم منطقی مسیرهای فتوح متن او را بر هم زده است. او تنها مورخ این قرن است که از فتح کسکر سخن می‌گوید؛ درحالی‌که معقول نیست که خالد از بانقیا در نزدیکی حیره به ولایت مهم کسکر در شرق بطنج در ساحل دجله^۱ رود و پس از فتح آن، دوباره به ناحیه فرات بادقلی در کرانه فرات^۲ بازگردد. این تناقض در گزارش فتوحات پیش از قادسیه در زمان عمر و همچنین، در تطابق نداشتن برخی زمان‌ها در البلدان هم دیده می‌شود^۳ (یعقوبی، بی تا: ۱۴۳/۲-۱۴۲، ۱۳۴-۱۳۱). قسمت پایانی روایت او یعنی فتوحات در توج و مکران بدون مقدمه و هیچ توضیحی بیان می‌شود که به لحاظ بُعد جغرافیایی و زمانی منطقی به نظر نمی‌رسد (همان، ۱۳۴).

۱. این ولایت محصول برنج خوبی داشته و در چراگاه‌های آن بز، گاو میش و... پرورش می‌دادند (لسترینج، ۱۳۷۷: ۴۷). بطنج به معنی مرداب است و زمین پهناوری مابین بصره و واسط بوده که آنجا را آب‌های بسیاری فراگرفته بود (حموی، ۱۹۹۵: ۴۵۰/۱).

۲. ناحیه‌ای در اطراف کوفه آتی (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۴۶).

۳. با آنکه در فتوحات مسیر دجله از فرات جدا شده اما درگیری در مذار در مسیر شط فرات توضیح داده می‌شود (یعقوبی، بی تا: ۱۴۳/۲-۱۴۲) یا در تاریخ یعقوبی ساخت بصره در ۱۴ هـ و در البلدان در ۱۷ هـ ثبت شده است. (یعقوبی، ۱۴۲۲: ۱۷).

۳. برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها در محتوای روایات فتح ایران

خلیفه در روایت فتوح این دوره بیش از همه از واژه صلح (۷ بار) و سپس فتح (۲ بار) استفاده می‌کند. واژه صلح دو بار برای منطقه بصره و دجله و سه بار برای مناطق کناره فرات به کار می‌رود (همان: ۶۱-۶۲). در این میان مقدار مال الصلح مناطق به جز انبار ثبت شده، اما تنها تاریخ دقیق صلح اَلیس مشخص شده است. تاریخ خلیفه تنها متن در میان آثار تاریخ نگاری قرن ۳ هجری است که از صلح با انبار خبر می‌دهد (همان: ۶۲). در این گزارش کلمه «مُسلمون» فقط یک بار (آن هم در روایت اول یعنی فتح اَبله) آمده (همان: ۶۱). واژه‌های «عَجَم»، «مُشْرک»، «فُرس» و مانند آن برای ایرانیان و عبارت «هزمم الله» هرگز استفاده نشده‌اند؛ درحالی که این واژگان در فتوح پیش از قادسیه در زمان خلیفه دوم برای مناطق عراق و شام به وفور به کار می‌رود (ن.ک. همان: ۷۱-۶۶). از این رو، این پرسش در ذهن شکل می‌گیرد که آیا ابن خیاط به فتوحات جدی در دوره خلافت ابوبکر بی‌اعتقاد بوده یا قصد نداشته است فتوح این دوره را در زنجیره گزارش فتوح بزرگ و مهم جلوه دهد.

خلیفه در روایت خود می‌کوشد گزارش عملیات منطقه بصره را با ذکر جزئیات بیان کند و منطقه فرات و کوفه آینده را به حاشیه براند. از میان ۷ روایت، ۴ روایت به بصره اختصاص داده می‌شود. مهم‌تر آنکه برخلاف متون دیگر قرن سوم ابن خیاط، قطب‌بن قتاده سدوسی را در کنار نام خالد برجسته کرده و همزمان در ادامه گزارش، تنها یک بار نام مثنی را برده و توصیفش را با غارت و شیخون همراه می‌کند. او حاضر نیست نام حیره را ذکر کند، درحالی که نام اَبله و بصره بسیار تکرار می‌شود. در فتوح پیش از قادسیه در زمان خلافت عمر نیز، فرماندهان بصره آشکارا برجسته شده و با عقیده معنوی دین در امر جنگ پیوند می‌خورند؛ درحالی که بر اختلاف و رقابت شدید مثنی با جریر بر سر فرماندهی سپاه (امری دنیوی) تأکید می‌شود (خلیفه، ۱۹۹۵: ۷۰).

در گزارش فتوح البلدان، واژه‌های «جنگ» ۵ مرتبه، فتح ۶ بار برای شش منطقه و صلح ۲۱ مرتبه برای چهار منطقه تکرار شده است. متن فتوح البلدان همانند تاریخ خلیفه در صلح با اهالی نهرالمراة، اَلیس و حیره با یکدیگر هم نظر، اما برخلاف آن به جای انبار، به صلح بانقیبا اشاره دارد. بنابر روایت بلاذری، مقدار و شروط صلح با مناطق اَلیس و حیره مشخص بوده است. او با همه دقتی که در ارائه تصویری دقیق از تاریخچه فتوحات این زمان دارد، برخلاف ابن خیاط درباره تاریخ وقوع این عملیات سکوت کرده است. عبارت‌های «فُرس» (۵ مرتبه)، «عَجَم» (۷ مرتبه) و «مُسلمون و مسلمین» (۹ مرتبه) تکرار می‌شوند. نمایشنامه بلاذری از نخستین پیروزی (اَبله) رنگ ایمانی به خود گرفته و جنگ، نبرد نیروهای کفر و ایمان روایت

می‌شود. او با ذکر جملاتی منسوب به خالد و کاربرد عبارت «قتل الله منهم بشرا، و غرق طائفه»^۱ میان غزوه‌های عصر رسول‌الله(ص) و زمانه ابوبکر پیوند برقرار می‌کند.

در مجموع، بلاذری یک روایت یکدست و متناسب با تاریخ خلافت بزرگ اسلامی عباسی را نسبت به دیگر مورخان معاصرش ارائه می‌کند که روایتشان رنگ و بوی تاریخ محلی دارد. او برخلاف ابن خیاط و دینوری افتخار فتوح این مناطق را نه به فرماندهان محلی و قبیله‌ای بلکه به فرمانده خلیفه اسلام(خالد) نسبت می‌دهد. او با هدف ساخت یک تاریخ‌نگاری خلافتی و جهانی نشان می‌دهد چگونه شیخون‌های پراکنده زیر چتر پرچم اسلام و خلیفه وحدت گرفته و به امر فتوح منجر می‌شود. به همین دلیل همان‌گونه که بلاذری روایت بخش فتوحات شطّ دجله را با فرمان خالد به نصب قطبه بر نواحی بصره به پایان می‌رساند، بخش لشکرکشی‌های ساحل فرات را با انتصاب مثنی بر ناحیه کوفه به انتها می‌برد تا یکپارچگی خلافت اسلامی را به تصویر کشد(همان: ۱۱۴، ۲۳۹).

در اخبار الطوال، واژه فتح ذکر نشده، نام «محاصره» برای دو منطقه حیره و عین التمر، کلمه «صلح» و مال الصلح فقط برای ناحیه حیره و «غارت» با بیشترین فراوانی(۵بار) به کار می‌رود. در این بخش، برخلاف فتوحات عصر عمر، واژه «کفار و هزمهم الله» به کار نرفته، به جای آن واژه‌های أرض فارس، أرض عجم، فارس بیان شده و کلمه «مسلمین» فقط برای شرط صلح حیره استفاده شده است(همانجا).

در این گزارش، برخلاف روایت بلاذری و ابن خیاط، نام مثنی(۸مرتبه) نسبت به خالد(۵بار) بیشتر برجسته‌سازی شده است. البته برجسته‌سازی مثنی با مسئله غارت و شیخون پیوند می‌خورد. این برجسته‌سازی تا جایی است که عملیات نظامی خالد بین اشاره به دو غارت مثنی و سوید از أرض سواد روایت می‌شود. او بیش از مورخان دیگر مسئله شیخون و غارت مثنی و فرمانده خلیفه(خالد) را برجسته می‌کند تا جایی که این پرسش در ذهن ایجاد می‌شود که آیا دینوری به فتح سواد در زمان ابوبکر اعتقاد داشته است. نگاهی به روایت او از عملیات نظامی تا پیش از قادسیه، می‌تواند راه‌گشا باشد.

دینوری فتوح زمان عمر را در دو بخش عملیات شطّ فرات و شطّ دجله(ناحیه بصره) شرح می‌دهد. در عملیات شطّ فرات واژه «فتح» به کار نمی‌رود و کلمات جنگ و غارت مثنی از مسلمانان برجسته می‌شود. فرمانده خلیفه در حاشیه و نام مثنی با تکرار فراوان با قهرمانی و عامل پیروزی در جنگ‌ها پیوند داده می‌شود. در مقابل، واژه جنگ و فتح برای منطقه شطّ

۱. «فقال خالد: احمولوا علیهم فانی أری هیئة قوم قد ألقى الله فی قلوبهم الرعب، فحملوا علیهم فهزمهم.»(بلاذری،

دجله و ناحیه بصره به وفور استفاده شده است. اما در این ناحیه فرمانده عمر سبب موفقیت هاست و نام سوید فقط یک بار به کار می‌رود. برجسته‌سازی پیروزی‌های ناحیه حیره و مثنی به قدری زیاد است که دینوری روایت شطّ دجله را با این خبر به پایان می‌برد که زمانی که اخبار مثنی و پیروزی او در نبرد مهران به اطلاع سوید رسید، وی نیز از عمر طلب امداد کرد. نامه عمر به عتبه بن غزوان، فرمانده اعزامی خود به بصره نگاه دینوری را بهتر روشن می‌کند: تو اهواز را به خود مشغول دار تا نتوانند به یاری ایرانیان به ناحیه سواد عراق بروند (همان: ۱۱۶). این جمله اعتقاد دینوری را نشان می‌دهد که از نظر او در زمان ابوبکر برنامه فتحی در منطقه سواد نبوده و تنها زمان عمر این غلبه کامل می‌شود.

قالب ادبی ویژه‌ای در گزارش فتوح یعقوبی دیده می‌شود. قالب «صار ... فافتتحتها و سبی من فیها» بارها در جملات تکرار می‌شود (یعقوبی، بی‌تا: ۱۳۱). در تاریخ او کشف زمان رویدادها مهم نیست؛ اما دقت و تلاش برای ثبت اسامی فرماندهان ایرانی انجام شده است (همان: ۱۳۳، ۱۳۱) واژه «صلح» فقط برای حیره، کلمه «فتح» ۲ بار و «قتال» امرتبه و «قتل» ۳ بار تکرار می‌شود (همانجا). استفاده نکردن از کلمات «غارت و غنیمت» و اهمیت نداشتن حضور قبایل، احتمالاً جدی نبودن این نبردها را در ذهن نویسنده بازتاب می‌دهد.

این مورخ در انجام صلح با حیره و ذکر مقدار مال الصلح آن با مورخان هم‌عصرش هم‌نظر است. او همانند بلاذری و برخلاف دو مورخ دیگر نقش خلافت مرکزی و فرمانده آن خالد را برجسته می‌کند؛ اما مثنی را در حاشیه قرار داده و از سوید هرگز در دوره دو خلیفه (ابوبکر و عمر) نامی نمی‌برد (همان: ۱۴۲-۱۳۹، ۱۳۳-۱۳۱) تاریخ یعقوبی از دو منظر به اخبار الطوال شباهت و با دو متن دیگر تفاوت دارد: نخست آنکه همانند آن فتوحات بصره در عصر عمر روایت می‌شود (همان: ۱۴۳)، دوم آنکه به وضعیت دربار ساسانی توجه شده اما پادشاهی پوران و قدرت یابی رستم و فیروزان، دو فرمانده فرومایه، طبق گفته یعقوبی، را مصادف با فرمان عمر در گسیل ابو عبیده ثقفی می‌داند. رویارویی بین دو گروه در زمان پادشاهی یزدگرد در نخيله رخ داد و به قدرت‌یابی اعراب در سواد انجامید (همان: ۱۴۳-۱۴۲).

یعقوبی در ذیل بخش فتوحات شام به تصمیم ابوبکر برای حمله و مشورتش با صحابه مدینه اشاره می‌کند؛ اما این تصمیم درباره عراق تا زمان قادیسیه و تصمیم و مشورت عمر کاملاً مسکوت گذاشته می‌شود (همان: ۱۴۳، ۱۳۳-۱۳۲) همچنین برخلاف اخبار جنگ‌های ارتداد و شام در عصر ابوبکر و فتوح عراق در زمان عمر، واژه‌های «مسلمین» و یاری خداوند در این بخش استفاده نمی‌شود. این دو مسئله این نظر را به ذهن متبادر می‌کند که به احتمال زیاد در بینش یعقوبی برنامه جدی برای حمله به ایران در زمان ابوبکر وجود نداشته است.

وضعیت تاریخی تولید متون

چرایی شباهت‌ها و تفاوت‌های یاد شده در روایات فتوح متون تاریخ‌نگاری قرن ۳هـ در پرتوی تأمل در شرایط تاریخی قرن سوم فهمیده می‌شود که این بخش مقاله به آن اختصاص یافته است. تمامی این نویسندگان به فضای عراق و ایران تعلق دارند، اما بلاذری در فضای بغداد و ابن خیاط و دینوری در بصره و ماو کوفه و احتمالاً یعقوبی در ارمنیه و آذربایجان به نگارش آثار خویش پرداختند. نگارش در مکان متفاوت، طبعاً مخاطبان یکسانی نخواهد داشت و این در تفاوت و شباهت جزئیات روایات مورخان تأثیرگذار بوده است. هرچند جز بلاذری ما از مخاطبان دیگر مورخان بی‌اطلاعیم، تلاش بر این است در ذیل سخن از عوامل مؤثر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قرن سوم، تأثیر مکان و مخاطبان احتمالی نیز در شیوه خاص بازنمایی فتوح در آثار هر یک از این مورخان نشان داده شود.

۱. آشفتگی مالی خلافت در نیمه نخست قرن ۳هـ

عباسیان از همان ابتدا در پی تشکیل یک خلافت یکپارچه و مقتدر جهانی بودند و از تمام امکانات موجود برای ساخت آن بهره بردند. آنها برای کارآمدی و برپایی این نوع حکومت خیلی زود به ایجاد ارتشی قدرتمند و ثابت و نیز سیستم یکپارچه اداری و مالی دست زدند که لازمه آن داشتن درآمد مستمر بود. این درآمد به ویژه از طریق خراج و عایدات حاصل می‌شد. فتح صلح‌آمیز یک شهر منجر به دریافت مالیات جزیه و خراج جزیه‌ای می‌شد که با اسلام آوردن ساکنان آن شهر این نوع مالیات حذف می‌شد، اما حق خرید و فروش زمین همچنان باقی می‌ماند، لذا درآمدی ناپایدار بود. در نقطه مقابل اگر شهری به عنوة (جنگ) فتح می‌شد، زمین‌ها و اموال آن جزء فیه و بیت‌المال مسلمانان محسوب می‌شد. حق خرید و فروش زمین منع و مالیات آن خراج بود که با مسلمان شدن ساکنان شهر حذف نمی‌شد و درآمدی مستمر برای حکومت به شمار می‌آمد. این نوع مالیات به سبب استمرار آن از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود (اجتهادی، ۱۳۶۳: ۲۲۹-۲۲۷، ۱۸۱-۱۸۰) پس وضع دقیق مالیات به ویژه خراج و عایدات سرزمین مرکزی خلافت یعنی عراق که سلطه خلیفه در آن منطقه بیشتر از نقاط دیگر بود، از دغدغه‌های مهم خلافت شد. تلاش برای حل مسئله خراج از زمان هارون الرشید با نگارش کتاب *النخراجه* قاضی ابویوسف آغاز شد و در دوره اول خلافت عباسی با حمایت آنها از تولید کتب فقهی یحیی بن آدم (م. ۲۰۳) و قاسم بن سلام (م. ۲۲۴) استمرار یافت. این فقها گرچه تلاش داشتند وضعیت زمین‌ها به ویژه سواد عراق را بیشتر با تخصیص فصلی مستقل، حل کنند، باز هم مطابق با شیوه فقهی ارائه احادیث و احکام متناقض، وضعیت نوع مالیات برخی از شهرها

۳۰ / بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

بلا تکلیف باقی ماند (یحیی بن آدم، ۱۴۳۵: ۷۷-۷۱؛ قاسم بن سلام، ۱۹۸۶: ۱۱۸-۱۱۶، ۴۷-۴۶) در زمان عباسی به ویژه قرن ۳ هجری مردم شهرهای مختلف سواد ادعای فتح به صلح را داشتند که ظاهراً این ادعاها در بصره نسبت به کوفه بیشتر بود (شبانہ، ۱۳۸۸: ۹۶).

با شروع دوره دوم عباسی و سلطه ترکان و کاهش اقتدار خلافت، در کارکرد ساختار سیاسی و دیوانی اختلال زیادی به وجود آمد. در این زمان وزراء و دیوانیان بیت المال را چپاول می کردند و با تعویق پرداخت های حقوق سپاهیان، ترکان به اشاره فرماندهان خود بیت المال را غارت می کردند. کسری فراوان بودجه نتیجه آن بود. خلفا تلاش کردند این وضعیت را سامان دهند و یکی از طرق آن دستور نگارش کتابی در زمینه فتوح بود که این مهم به بلاذری، ندیم دربار سپرده شد. با آنکه بلاذری در بحث خراج مطالب خود را از مشیخه فقیه خود (قاسم بن سلام) گرفت، اما کتاب او یک مزیت عمده نسبت به این کتب فقهی داشت و آن یکدستی بیشتر در جمع آوری روایات متناقض بود. امری که می توانست وضعیت خراج و مالیات مناطق به ویژه عراق را شفاف کند. برای این منظور او از روایات اخباری ها و سفرهایی که انجام داده بود هم بهره برد. میراث و تلاش های نویسندگان این دوره از جمله بلاذری در ترمیم اوضاع مالی و اصلاحات، در دوران خلافت معتمد و معتضد خود را نشان داد.^۱

بلاذری تلاش کرد نوع فتوحات را روشن کند و سرزمین های مفتوح به صلح را به چهار منطقه تقسیم داد، اما او هم نتوانست از روایات متعدد متناقض بگذرد؛ از این رو در تکمله های خود از آنها سخن گفت. یکدست کردن او تلاش موفقی بود برای حل مسائل بغرنج در نوع مالیات؛ به ویژه در زمانی که نظم در دیوان مالی وجود نداشت. در مقابل، چون در این زمان، ادعاها و اختلاف مالکیت زمین در بصره بیش از کوفه بود (همانجا)، برخلاف بلاذری که در بغداد و برای خلافت مرکزی می نوشت، خلیفه و یعقوبی که مخاطبی همچون دستگاه خلافت نداشتند، دغدغه شان برای یکدستی روایات کمتر بود، به همین سبب تناقض بیشتری در متون آنها وجود دارد.

۲. بحران در ساختار نظامی خلافت

عباسیان کوشش کردند در راستای یک حکومت جهانی سپاهی مقتدر به وجود آورند. اما در قرن ۳ هجری نظامیان به خصوص فرماندهان ترک بر حکومت مسلط شدند و از اقتدار خلیفه به شدت کاسته شد. سرباز-بردگان به جای خلیفه از فرماندهان خود اطاعت می کردند. تجدید اقتدار خلافت یکی از اهدافی بود که در متون تاریخ نگاری و رساله های نظامی این عصر دنبال شد.

۱. برای اطلاعات بیشتر در زمینه تغییرات دوره این خلفا ن. ک. ناظمیان فرد، ۱۳۹۴؛ احمدی منش، ۱۳۹۴.

نگارش این رساله‌ها از زمان هارون آغاز شده بود و همانند کتب فقهی، ابوابی درباره قواعد جنگ داشت. محتوای این متون درخصوص نحوه تقسیم غنائم، لزوم پرهیز از خیانت در آنها و وجوب مشورت فرماندهان ترک بود. در این رساله‌ها با استناد به سیره نبوی(ص) و خلیفه دوم به مخاطبان تأکید می‌شد که حق دخل و تصرف در نوع تقسیم غنائم برعهده خلیفه است(درباره محتوای این رساله‌ها ن.ک. سوید، ۱۳۸۷: ۳۳۱-۳۰۷) از دیگر سو، مورخان این قرن در بازسازی خبر فتوح دوره ابوبکر با تأکید بر اینکه خلیفه فرمانده اصلی فتوح بوده و خالد و رؤسای تمام قبایل تحت امر نامه‌های وی در مدینه بودند، به مشکل زمانه خود پاسخ می‌دادند. به ویژه آنکه بلاذری تأکید دارد که خالد مال‌الصلح حیره را بدون دخل و تصرفی به نزد ابوبکر در مدینه فرستاد(بلاذری، ۱۹۸۸: ۲۴۰) یعقوبی هم به ارسال اُسرای عین التمر به فرمان خالد به نزد خلیفه اشاره می‌کند(یعقوبی، بی تا: ۱۳۳) بدین ترتیب مؤلفان این متون با برقراری پیوند میان اطاعت از خلیفه و موفقیت چشمگیر سپاه اسلام در فتوحات زمان خلفای راشدین، کوشیدند تبعات عدم اطاعت از خلیفه را به مخاطبان زمانه خود گوشزد کنند.

۳. تسلط اندیشه درهم‌تنیده فرهنگ اسلامی و مقام خلافت

در این دوره در قرائت رسمی، پذیرش و تداوم فرهنگ اسلامی با تأیید نماینده سیاسی آن یعنی خلافت گره خورد و هر یک لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شدند. این امر به یک ارزش فرهنگی مسلط در جهان اسلام آن روز تبدیل شد. این ارزش از طریق حمایت نهاد سیاسی، تلاش نهاد دینی اهل حدیث و تأیید محدثان و فقها به عنوان نمایندگان علومی که در این قرن بر جهان اسلام سیطره پیدا کردند، در جامعه سده سوم نهادینه شد. در این راستا، عباسیان به کارکردهای دانش از جمله تاریخ‌نگاری برای تحکیم چنین ارزشی و توانایی اتصال آنان با تاریخ مقدس و مقبول گذشته مسلمانان پی بردند و به حمایت از آن پرداختند. این مسئله فقط در متون تولیدی در بغداد، مرکز جهانی علم اتفاق نیفتاد، بلکه به پایتخت‌های ایالات و مراکز سابق علمی چون بصره و کوفه که هنوز در این سده اهمیت داشتند، نیز نفوذ کرد(برای کوفه و بصره ن.ک. طحاوی، ۱۳۶۰: ۲۶-۲۲). در این فضا، تقریباً تمام مورخان این سده با گرایش‌های مختلف، شعوبی، معتدل یا عربی، چنین خوانشی از فرهنگ اسلامی را پذیرفتند؛ از این رو می‌توان آنها را ذیل فرهنگ ایرانی‌اسلامی یا اسلامی‌عربی مطالعه کرد. نگاه این نخبگان تاریخ‌نگار مانند دیدگاه سران دانش فقهی و حدیثی به خلافت اسلامی به عنوان یک پیوستار در زنجیره تاریخ اسلام متمرکز شد. از این رو بحث عمده موضوعات تاریخ‌نگاری به مسائل سیاسی پیرامون خلافت به عنوان مظهر حفاظت از اسلام اختصاص یافت. به همین دلیل در روایت این مورخان عملیات نظامی قبایل در مرزهای عراق نیز با خلافت ابوبکر و فرمانده بودن

او معنا یافت. به‌طورمثال بلاذری تداوم طبیعی حضور رؤسای این قبایل در سکونتگاه‌هایشان را با بحث نصب فرمانده به فرمان خلیفه پیوند می‌زند تا یکپارچگی خلافت اسلامی را به تصویر کشد. همچنان‌که این روایت نشان از شکل‌گیری یک تاریخ‌نگاری خلافتی و جهانی است که سعی در ارائه روایتی بزرگ‌تر از تاریخ‌نگاری قبیله‌ای و منطقه‌ای دارد. بیان او از تاریخ فتوح این دوره، تفسیر «والعاقبه للمتین» و تاریخ‌رستگاری امت و خلافت اسلامی را بازتاب می‌دهد.

۴. تفاخرهای قومی و رقابت‌های محلی ذیل پرچم فرهنگ اسلامی حاکم

با حمایت دانش وقت از حکومت بغداد و تلاش برای حفظ یکپارچگی آن، طبیعی بود. مفاخرات قبیله‌ای و قومی به حاشیه رود و افتخارات خلافت اسلامی و عقیدتی پررنگ‌تر شود. با وجودی که با سیاست تمرکزگرایی و به دنبال آن توسعه شهرنشینی و تمدن، از میزان رقابت‌های قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای به‌ویژه میان کوفه و بصره کاسته شد، اما از میان نرفت. مطابق شواهد موجود در سده ۳هـ هنوز بقایای آن در این شهرها وجود داشت.^۱ همچنان‌که هنوز هم تفاخر قومی میان عرب و عجم مسئله جدی بود.^۲ اگرچه مورخان این بستر همگی کلیت خلافت اسلامی را پذیرفتند و اصل کتاب خویش را بر پایه آن تنظیم کردند، نگرش‌های قومی و قبیله‌ای مندمج در خودآگاه و ناخودآگاه تعلقات مکانی و پایگاه اجتماعی آنان، اثرات خود را در نحوه بیان جزئیات حوادث بر جای گذاشت.

فرهنگ اسلامی عربی در اثر بلاذری، ندیم دستگاه خلافت بغداد و خلیفه بن‌خیاط، اهل حدیث بصره^۳ و نیز، یعقوبی، کاتب و مولای بنی‌عباس پررنگ است. بخش فتوح کتاب‌های تاریخ خلیفه و فتوح البلدان بلاذری همانند آثار انساب‌الاشراف و طبقات آن دو محل مناسبی بودند که آنها برجسته‌سازی قوم عرب را دنبال کنند (در این خصوص الدوری، بی‌تا: ۱۲۹، زکار، ۱۹۶۷: ۱۸۱-۱۸۳ و ظریفیان و صیامیان، ۱۳۹۱: ۱۳۱ اشاره‌های مختصری دارند). اما چون بلاذری متعلق به کلان‌شهر بغداد است، به یک میزان به فتوح دو منطقه بصره و کوفه آتی توجه می‌کند. درحالی‌که خلیفه بصری نمی‌توانست از بندهای رقابت دیرینه وطنش با کوفه

۱. حضور این رقابت‌ها در زمان مأمون ثبت شده است (ن.ک. صالح احمدعلی، ۱۴۱۳: ۴۶) اما به جز منابع غیرتاریخ‌نگاری، به سبب سلطه ترکان و مشکلات داخلی خلافت، از چگونگی حضور آنها در نیمه دوم قرن ۳هـ اطلاعی در دست نیست.

۲. برای اطلاعات بیشتر (ن.ک. آذرنوش، ۱۳۸۷: ۱۲۷، ۱۲۲، ۱۹۹-۱۸۱)

۳. در این زمان به نظر می‌رسد بیشتر علمای بصره در حوزه‌های حدیث، فقه و تفسیر فعالیت داشتند (ن.ک. ناجی، ۱۴۰۷؛ مطلوب، ۱۹۸۲).

آزاد باشد. در مجموع محتوای روایت خلیفه از فتوح دوره ابوبکر و ادامه آن تا پیش از قادسیه یک خبر را به خواننده القاء می‌کند و آن اهمیت بیش از اندازه فتوح بصره در این دو بازه زمانی است. خلیفه تلاش می‌کند فتوحات این منطقه و فرماندهان عرب آن را شکوهمند و معنوی نشان دهد. در مقابل وی از مثنی و جریر بجلی از قبایل ساکن در اطراف حیره (کوفه آینده) یا نام نمی‌برد یا آنان را همراه با انگیزه‌های قتل و غنیمت، شبیخون و کسب منافع دنیوی توصیف می‌کند. در حالی که ابن خیاط در دوره عمر دوباره عنوانی مستقل برای فتوح بصره در نظر گرفت و حتی تأسیس بصره را به سال ۱۴هـ باز گرداند. اما در وقایع این سال، حوادث شط فرات را محدود به غارت‌های مثنی کرده و بدون توضیح یا اشاره به یوم مهران، تنها نزاع مثنی با جریر بر سر امارت دنیوی منطقه سواد را برجسته کرده است (خلیفه، ۱۹۹۵: ۷۰-۶۶).

در مقابل، ابوحنیفه را باید ذیل فرهنگ ایرانی اسلامی که در وطن او حاکم بود، مطالعه کرد. ابعاد سیاسی و فرهنگی جریان شعوبی در دینور فعال بود. در این سده سرخ‌جامگان در جریان قیامشان از این شهر به عنوان پایگاه خود استفاده کردند (کریمیان و دیگران، ۱۳۹۱: ۶-۵). همچنین یافته‌های سفالی قرون ۴-۱هـ در منطقه دینور هنوز از تسلط تزئینات ساسانی در سفال‌های این مکان حکایت دارد. امری که نشان از تداوم فرهنگ ایرانی در آنجاست (همان: ۱۶) در زمینه فرهنگی، متونی با گرایش‌های ایران‌گرایی همچون *اخبار الطوال* در این شهر که یکی از مراکز مهم علمی به‌ویژه در زمینه ادب بود، تولید شد (برای اطلاعات بیشتر ن.ک. صبوری، ۱۳۸۸؛ معصومی و عبدالملکی، ۱۳۹۳: ۲۵۸، ۲۵۲، ۲۵۰). اهمیت ایران در اذهان مردم این منطقه چنان بود که دینوری برای هم‌وطنان مخاطبش جریان تاریخ فتح ایران را با ذکر اسباب ضعف دربار شاهنشاهی ساسانی آغاز کرد.

از طرف دیگر، تداوم رقابت‌های شهری و منطقه‌ای کوفی در دینور (ماه کوفه) سبب شد او همانند خلیفه از دریچه تفاخر منطقه‌ای به مراحل آغازین فتوح بنگردد. اما وی برخلاف ابن خیاط تصویری کم‌اهمیت از فتوحات منطقه بصره ارائه کرد. ابوحنیفه در عین برجسته‌سازی فتوح اطراف کوفه آتی، روایت فتح بصره در زمان خلیفه اول را مسکوت گذاشت. او درباره سرانجام غارت سوید از اُبله، پیش از ورود خالد به منطقه، هیچ توضیحی نمی‌دهد. در گزارش فتح دوره خلیفه دوم هم نام سوید تنها یک بار در ذیل نام عتبه، فرمانده عمر مطرح شد. خبرهایی چون نامه عمر به عتبه برای مشغول داشتن مردم اهواز در جریان عملیات فرات، اعطای افتخار تمام جنگ‌ها و فتوحات به عتبه و نیاوردن نام سوید، برخلاف نام مثنی در حیره و همچنین، تأکید بر مشارکت بیشتر قبایل در فتوحات بصره پس از شنیدن خبر غنایم بسیار در این منطقه، همگی این پیام را به ذهن متبادر می‌کند که فتوح بصره در حاشیه حوادث و تحت

۳۴ / بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

تأثیر فتح حیره به وقوع پیوسته است. شاید به همین دلیل است که برجسته‌سازی پیروزی‌ها در این منطقه بیش از آنکه مانند منطقه حیره و فرات نتیجه تلاش و رشادت مسلمانان و فرمانده آنها باشد، در اثر یاری خداوند ذکر می‌شود (دینوری، ۱۳۶۸: ۱۱۹، ۱۱۵).

همانطور که رایبسون نیز، به درستی به آن اشاره دارد، یعقوبی ادیب و مورخی واقعاً پیچیده است (رایبسون، ۱۳۸۹: ۲۳۵، ۲۳۴) تناقض‌های روایت او از فتوح ایران به نسبت دیگر مورخان با وضوح بیشتری دیده می‌شود. یکی از دلایل این امر آن است که او زاده مصر بود^۱ و کتاب را پیش از سال ۲۶۰ هجری که آغاز سفرهای اوست، نگاشته و *البلدان* نتیجه آن سفرهاست. به همین علت دقت نظر او در ثبت مسیرهای فتوح عراق کم بوده است که البته بعدها هم چندان محل اعتنای مورخان بغداد واقع نشد. ابن واضح جزء موالی بنی عباس و وفادار به این خلافت بود و در غیر عراق سکونت داشت. پس از دغدغه‌های هویت‌سازی و تفاخرهای قومی و منطقه‌ای بین‌النهرین آزاد بود. به همین علت وی دل‌مشغولی چندانی برای بزرگ‌نمایی فتوح دوره ابوبکر نداشت و برخلاف سه مورخ دیگر فرماندهان قبایل بصره و کوفه، مثنی و سوید، را به حاشیه می‌برد و مانند بلاذری آشکارا نقش فرمانده خلافت، خالد، را برجسته می‌کند.

از طرف دیگر غیر منطقی‌ترین خبر روایت فتح ایران در دوره ابوبکر یعنی فتح توج و مکران از آن یعقوبی است که شایسته تأمل است. سبب این امر را باید در مخاطبان احتمالی ابن واضح جست‌وجو کرد. به نظر می‌رسد وی کتاب تاریخش را در دربار طاهریان نگاشته است، زمانی که در ارمینیه و آذربایجان سکنی داشت (ن.ک. به پاورقی پیشین). در سال‌های نیمه دوم قرن ۳ هجری فارس و کرمان عرصه جدال خلافت و طاهریان با والیان استقلال‌طلبی چون علی بن حسین، محمد بن واصل و یعقوب صفاری بود (یعقوبی، بی تا: ۲ / ۵۰۴، ۴۹۸-۴۹۲)؛ از این رو یعقوبی با ذکر این خبر به داعیان این منطقه یادآوری می‌کند که فتح آن به زمان نخستین خلیفه بازمی‌گردد. پس طبعاً در زنجیره پیوسته تاریخ مقدس خلافت، تنها خلیفه عباسی و مخدومان ابن واضح یعنی طاهریان مشروعیت حکومت را در این منطقه دارند.

نتیجه

متونی که در این مقاله به بخش فتوحات آنها در دوره ابوبکر پرداخته شد همگی جزء آثار تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند. همین که در قرن سوم مسئله فتوحات ایران، در اولین مرحله انجام آن، در آثار چهار مورخ برجسته یعنی خلیفه بن خیاط، بلاذری، ابوحنیفه دینوری و یعقوبی

۱. محل تولد و زیستگاه اصلی یعقوبی دقیقاً مشخص نیست. این نظر برخاسته از مطالعات نگارنده است. برای نظرات مرتبط در این زمینه (ن.ک. بروکلیمان، بی تا: ۲ / ۲۳۶؛ جعفریان، ۱۳۷۶، ۵۴؛ عزیزی، ۱۳۹۱: ۸۵-۸۰)

طرح شده است، خود گواه اهمیت این وقایع در نظرگاه مسلمانان قرون نخستین اسلامی است. فتوح نگاری هر یک از مورخان چهارگانه فوق با یکدیگر تشابهات و تفاوت‌های بسیار دارد. مسیر فتوحات و منازل مسلمانان در سواد عراق و فرماندهان عملیات در چهار متن فوق از نخستین و بارزترین این تفاوت‌ها و تشابهات است. در این مسئله، باید گفت که همه آنها کوشش می‌کنند یک روایت یکدست از فتوح این دوره در ذیل تاریخ خلافت ارائه دهند و هر کدام قالب ادبی بدیعی برای روایت خویش می‌سازند. همگی این تاریخ‌نگاران قائل به عملیات جنگی در ایران در عصر ابوبکر هستند، اما در اینکه برنامه فتوحی در ذهن مسلمانان بوده، اتفاق نظر ندارند. در مناطق فتح‌شده نیز، همگی بر وجود عملیات در شط فرات، صلح با حیره و تعیین شدن مال‌الصلح آن هم‌نظرند. از زاویه دیگر، به سبب انگیزه مشترک خلیفه و بلاذری در تأکید بر جنبه‌های عربی خلافت، منازل اشاره‌شده آن دو نسبت به دینوری و یعقوبی همخوانی و شباهت بیشتری دارد. همچنین توجه به چگونگی فتوحات و جزئیات آن نیز در نوشتار خلیفه و بلاذری بیش از دو مورخ دیگر است. نکته دیگر در بازنمایی متفاوت مورخان فوق در نحوه عملکرد اشخاص مهم و تأثیرگذار در فتوحات است. امری که علاوه بر بینش و تفکرات آنها، از مکان تولید متن، دوری یا نزدیکی به دستگاه سیاسی و البته مشایخ و راویان هر یک تأثیر پذیرفته است. دو نمونه بارز این مدعا خلیفه و دینوری هستند. روحیه عربی با محوریت برجسته‌سازی بصره، در اثر خلیفه و در نقطه مقابل، ایران محوری و ساخت تفاخر برای کوفه و ملحقات آن در فتوح نگاری دینوری غالب است. درحالی‌که یعقوبی که در دستگاه طاهریان می‌نگاشت، فارغ از دل‌مشغولی‌های مورخان بین‌النهرینی، نگران از دست رفتن سرزمین‌های مخدومانش در درون ایران بود؛ به همین سبب، متناقض‌ترین چیدمان از مسیر فتوح را عرضه داشته است. اما در این بین فتوح *البلدان* بلاذری یک استثناست. این کتاب در بغداد به نگارش درآمد و مخاطب آن نیز، دستگاه خلافت عباسی بود. با در نظر داشتن اوضاع سیاسی هم‌زمان با حیات بلاذری، موقعیت ویژه او در دربار عباسی و مروری بر محتوا و چیدمان کتاب در خصوص فتوح دوران ابوبکر در این اثر می‌توان گفت وظیفه مهم بازنمایی فتوحات مسلمانان، به علت تأثیر شایان توجهی که بر مسائل سیاسی و اقتصادی جامعه آن روز داشت، به بلاذری واگذار شده بود. لذا او کوشید توصیفی یکدست از فتوحات مسلمانان ارائه کند و به‌طور غیر مستقیم به بسیاری از سؤالات فقهی مرتبط با خراج به‌خصوص در منطقه عراق پاسخ دهد. به همین دلیل متن بلاذری نسبت به دیگر متون هم‌عصرش به‌عنوان متن الگو پایدار ماند و در حمایت دستگاه قدرت بارها نسخه‌برداری شد.

کتاب شناخت

ابن خردادبه، عبیدالله بن عبدالله (۱۳۷۱) *المسالك و الممالک*، سعید خاکرند، تهران: ملل با همکاری حنفاء.

ابوخلیل، شوقی (۱۴۲۵هـ/ ۲۰۰۵م) *أطلس التاريخ العربی الإسلامی*، دمشق: دارالفکر.
اجتهادی، ابوالقاسم (۱۳۶۳) *بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوره امویان*، تهران: سروش.

احمدعلی، صالح (شوال ۱۴۱۳) «مفاخرات الکوفة و البصرة»، المجمع العلمی العراق، المجلد الثاني والأربعون، الجزء ۳

احمدی منش، محمد (۱۳۹۴) «اصلاح ساختار دولت عباسی در نیمه دوم سده سوم»، پژوهش های علوم تاریخی، دوره ۷، شماره ۱ بهار و تابستان

آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷) *چالش میان فارسی و عربی*، چاپ دوم، تهران: نی.
بروکلمان، کارل (بی تا) *تاریخ الأدب العربی*، عبدالحلیم النجار، الجزء ۳، قم: دارالکتاب الاسلامی
بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۸۸) *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

جابری، محمد عابد (۱۳۸۴) *عقل سیاسی در اسلام*، عبدالرضا سواری، تهران: گام نو.
جعفریان، رسول (۱۳۷۶) *منابع تاریخ اسلام*، چاپ ۳، قم: انصاریان.

حاجی بابایی، محمود؛ علی زارعی، (۱۳۹۳) «جایگاه امور فرامادی در تحلیل فتوحات مسلمانان در ایران»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال ۵، شماره ۱۵.

حضرتی، حسن (۱۳۸۷) *دانش تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی*، قم: بوستان کتاب.
حموی، یاقوت، ابن عبدالله (۱۹۹۵م) *معجم البلدان*، بیروت: دار صار.

خلیفه بن خیاط، ابو عمرو (۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م) *التاریخ*، تحقیق فواز، بیروت: دارالکتب العلمیه.
الدوری، عبدالعزیز (بی تا) *نشأة علم التاریخ عند العرب*، بیروت: المطبعة الکاتولیکیه.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ش) *الأخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی.
رابینسن، چیس اف (۱۳۸۹) *تاریخ نگاری اسلامی*، مترجم: مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۳) *نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا*، تهران: سمت.
زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۹۲) *تاریخ ایران بعد از اسلام*، چاپ چهاردهم، تهران: امیرکبیر.

زکار، سهیل (۱۹۶۷) «کتاب الطبقات خلیفه بن خیاط»، المعرفة، القسم الاول، العدد ۶۴.
سعیدیان جزئی، مریم (۱۳۸۶) «مثنی بن حارثه شیبانی و نخستین فتوح اسلامی در عراق»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال ۸، شماره مسلسل ۳۰.

شبانہ، رحیم (۱۳۸۸) «فتوح البلدان فرهنگ نامه جغرافیای تاریخی»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۳۴.

شهیدی، جعفر (۱۳۵۸) *پس از پنجاه سال*، تهران: امیرکبیر.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۳۷

صبوری، فاطمه (۱۳۸۸) «پیشگامان تاریخ‌نگار ایرانی تا قرن پنجم هجری»، مشکوة، شماره ۱۰۲. طحوی، عبدالعلیم (۱۳۶۰) «البيئات العلمية الإسلامية: ۱- بصره»، هداية الاسلاميه، المجلد الرابع عشر، الجزء ۱ و ۲.

ظریفیان شفیعی، غلامرضا؛ زهیر صیامیان گرجی (۱۳۹۱) «تاریخ‌نگاری اسلامی در روایت اهل حدیث نمونه موردی: تاریخ خلیفه بن خیاط»، مطالعات تاریخ اسلام، سال ۴، شماره ۱۲. عزیز، حسین (۱۳۹۱) نقد و بررسی منابع تاریخی فتوح در سه قرن اول هجری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

_____ (۱۳۹۱) «ابن‌واضح یعقوبی (م ۲۸۴ق) و آثار او در میراث مکتوب»، پژوهش‌های تاریخی، سال ۴، شماره اول (پ. ۱۳).

قاسم‌بن‌سلام (۱۳۸۸/م ۱۹۶۸) *الأموال*، تحقیق: خلیل محمد هراس، قاهره: مکتبه الکلیات الازهریه. قائدان، اصغر (۱۳۸۴) «تاریخ‌نگاری جنگ در عصر اسلامی»، فصلنامه مطالعات جنگ ایران و عراق، سال ۴، شماره ۱۳.

_____ (۱۳۹۰) «تأثیر روایات ایام العرب بر مغازی و فتوح‌نگاری»، مطالعات تاریخ اسلام، سال ۳، شماره ۹.

کریمیان و دیگران (۱۳۹۱) «دینور از شکل‌یابی تا اضمحلال تأملی دیگر در عوامل موثر بر اضمحلال شهرها»، پژوهش‌های ایران‌شناسی، سال ۲، شماره ۱. لسترنج، گی (۱۳۷۷) *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، مترجم: محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

محمودآبادی، اصغر (۱۳۸۰) «تاریخ‌نگاران و رویداد قادیسیه»، فصلنامه تاریخ اسلام، شماره ۷. مطلوب، احمد (۱۹۸۲) «البصره فی تراث الجاحظ (القسم الثاني)»، کلیة الاداب جامعه بغداد، مجلد ۱، العدد ۴.

معصومی، محسن؛ محمد عبدالملکی (۱۳۹۳) «ایران‌گرایی در آثار مورخان ایرانی اسلامی در سده‌های سوم تا پنجم هجری»، پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی، سال ۴۷، شماره ۲. مغوث، سامی بن عبدالله بن أحمد (۱۴۲۴هـ/ ۲۰۰۴م) *أطلس الخلیفة بن أبي بكر الصديق*، الرياض: مکتبه العیکان.

ناجی، عبدالجبار (۱۴۰۷) «ریادة مورخی البصرة فی کتابة تواریخ شامله»، کلیة آداب جامعة البصرة، العدد ۳۰. ناضمیان فرد، علی؛ یاسمین حاتم‌الابراهیمی (۱۳۹۴) «کامیابی معتضد در مدیریت بحران مالی خلافت عباسی»، پژوهش‌های تاریخ ایران و اسلام، شماره ۱۶. ناظمیان فرد، علی (۱۳۷۷) «فتوح البلدان منبعی مستند در باب چگونگی فتح شهرها و کشورها»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.

نولدکه، تئودور (۱۳۷۸) *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، مترجم: عباس زریاب، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

۳۸ / بازسازی روایت فتح ایران در دوره خلافت ابوبکر در آثار مورخان قرن سوم هجری / نیما باقری و ...

واقدی، محمدبن عمر (۱۳۶۹ش) مغازی، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
یحیی بن آدم (۱۴۳۵هـ/۲۰۱۴م) الخراج، صححه و مشروحه: القاضی الفاضل، الشیخ احمد، القاهرة: مكتبة الثقافة الدينية.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۲۲هـ) البلدان، محقق و مصحح: محمد امین ضناوی، بیروت: دارالکتب العلمیه.

_____ [بی تا] تاریخ، بیروت: دار صار.

List of sources with English handwriting

- Abū kalīl, Šoqī (1425/2005), *Atlas al-Tārīk al-‘Arabī al-Eslāmī*, Damascus: Dār al-Fikr.
- Ādartāš, Ādarnūš (1387 Š.), *Čālīš Mīyān-e Fārsī va ‘Arabī*, Tehran: Niy. [In Persian]
- ‘Azīzī, Hossein (1391 Š.), *Naqd va Barrsī-ye Manābi‘ Tārīkī-e Fotūh dar Sa Qarn-e Avval-e Hījri*, Qom: Pejūhišgāh-e Houza va Danišgāh. [In Persian]
- ‘Azīzī, Hossein (1391 Š.), “Ibn Vāziḥ Yaqūbī va Ātār-e Ou dar Mirāt-e Maktūb”, *Pejūhišhā-ye Tārīkī*, 4, No. 1 (13). [In Persian]
- Aḥmad ‘Alī, Šāliḥ (1413), “Mofākīrāt al-Kūfa va al-Basra”, *al-Majma‘a al-‘Elmī al-‘Arāq*, Vol. 24, part 3.
- Aḥmadīmaniš, Moḥammad (1394 Š.), “Eslāh-e Sāktār-e Dolat-e Abbāsi dar Nima-ye Dovvom-e Sada-ye Sevvom”, *Pejūhišhā-ye ‘Olūm-e Tārīkī*, 7, No. 1, Spring and Summer. [In Persian]
- Bilādorī, Ahmad b. Yahyā (1988), *Fotūh al-Boldān*, Beirut: Dār & Maktaba al-Hilāl.
- Al-Dori, ‘Abd al-‘Azīz, *Našat al-‘Elm al-Tārīkī ‘Ind al-‘Arab*, Beirut: al-Maṭba‘a al-Kātolīkīa.
- Dīnivarī, Abu Ḥanīfa Aḥmad b. Dāvūd (1368 Š.), *Al-Aḵbār al-Tavāl*, Edited by ‘Abd al-Mon‘im ‘Amir, Qom: Manšūrāt al-Razī.
- Ejtihādī, Abulqāsin (1363 Š.), *Barrasi-ye Vaz‘i Mālī va Māliyya Moslimīn az Aḡāz tā Pāyān-e Dorī-ye Omavīān*, Tehran: Sorūš. [In Persian]
- Ḥājībābāī, Maḥmūd; Zārī‘I, ‘Alī (1393 Š.), “jāygāha Omūr-e Farāmādī dar Taḥlīl-e Fotūhāt-e Mosalmānān dar Īrān”, *Tārīk-e Farhang va Tamaddon-e Eslāmī*, 5, No. 15. [In Persian]
- Ḥazratī, Ḥasan (1387 Š.), *Dāniš-e Tārīkī va Tārīknigār Eslāmī*, Qom: Būstān-e Kitāb. [In Persian]
- Himavī, Yāqūt b. ‘Abd allāh (1995), *Mo‘jam al-Boldān*, Beirut: Dār Šādir.
- Ibn kordāqbih, ‘Obīd allāh b. ‘Abd allāh (1371 Š.), *Al-Masālik va al-Mamālik*, translated by Saīd kākrand, Tehran: Milal & Honafā.
- Jābirī, Moḥammad ‘Abid (1384 Š.), *‘Aql-e Sīāsī dar Eslām*, Translated by ‘Abdulrezā Savārī, Tehran: Gām-e No. [In Persian]
- Jafarīān, Rasūl (1376 Š.), *Manābi‘ Tārīkī-e Eslām*, Qom; Anšārīān. [In Persian]
- kalīfa b. kayyāt, Abu ‘Omar (1415/1995), *Al-Tārīkī*, Edited by Foāz, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Elmiyya.
- Karīmīān and et. Al (1391 Š.), “Dīnivar az Šiklyābī tā Ezmīhlāl Taamolī Dīgar dar ‘Avāmil-e Moatīr bar Ezmīhlāl-e Šahr-hā”, *Pejūhišhā-ye Īrānšīnāsī*, 2, No. 1. [In Persian]
- Maḡūṭ, Sāmī b. ‘Abdu allāh b. Aḥmad (1424/2004), *Atlas al-ḵalīfa b. Abībākr al-Šīdīq*, Al-Rīāz.
- Maḥmūdābādī, Ašḡar (1380 Š.), “Tārīknigārān va Rūdyād-e Qādisīyya”, *Fašlnana-ye Tārīkī-e Eslām*, No. 7. [In Persian]
- Ma‘sumī, Moḥsin; ‘Abdulmalīkī, Moḥammad (1393 Š.), “Īrangarāī dar Ātār-e Movarīkān-e Īrānī Eslāmī dar Sadahā-ye Sivvom tā Panjom-e Hījri”, *Pejūhišnana-ye Tārīkī va Tamaddon-e Eslāmī*, 47, No. 2. [In Persian]
- Maṭlūb, Aḥmad (1982), “Al-Bašra fī Torāt al-jāhīz (al-Qism al-Ṭānī)”, *Kolīyyat al-ādāb jāmi‘at Baḡdād*, Vo. 11, No. 4.
- Nājī, ‘Abd al-jabbār (1407), “Rīādat Movarīkī al-Bašra fī Kitāba Tavārīk Šāmala”, *Kolīyyat al-ādāb jāmi‘at Baḡdād*, No. 4.
- Nāzīmīānfard, ‘Alī; Ḥātan la-Ebrāhīmī, Yāsamīn (1394 Š.), “Kāmyābī-ye Mo‘tazīd dar Modīrīat-e Boḥrān-e Mālī-e ḵilāfat-e ‘Abbāsī”, *Pejūhišhā-ye Tārīkī-e Eslām va Īrān*, No. 16. [In Persian]
- Nāzīmīānfard, ‘Alī (1377 Š.), “Fotūh al-Boldān Manba‘ī Mostanad dar Bāb-e Čegūnīgī-ye Fath-e Šahr-ha va Kišvar-hā”, *Kitab-e Māh-e Tārīkī va joḡrāfiā*. [In Persian]
- Qāidān, Ašḡar (1384 Š.), “Tārīknigārī-e jāng dar ‘Ašr-e Eslāmī”, *Fašlnama-ye Mo‘āliāt-e jāng-e Īrān va ‘Arāq*, 4, No. 13. [In Persian]
- Qāidān, Ašḡar (1390 Š.), “Taḥīr-e Rivāyāt-e Ayyām al-‘Arab bar Maḡāzī va Fotūhnigārī”, *Mo‘āliāt-e Tārīkī-e Eslām*, 3, No. 9. [In Persian]

- Qāsim b. Salām (1388/1968), *Al-Amvāl*, Edited by ƙalīl Moḥammad Harās, Cairo: Maktaba al-Kollīāt al-Azharīa.
- Saīdīān ƙazī, Maryam (1386), “Moṭanā b. Hārīṭa Šaībānī va Naḳostīn Fotūḥ-e Eslāmi dar ‘Arāq”, *Fasl-nāma Tārīƙ-e Eslām*, 8, No. 30. [In Persian]
- Šabūrī, Faṭīma (1388 Š.), “Pīšgāmān-e Tārīƙnīgār-e Īrānī tā Qarn-e Panjom-e Hīǰrī”, *Miškāt*, No. 102. [In Persian]
- Šabāna, RAḥīm (1388 Š.), “Fotūḥ al-Boldān Farhangnama-ye joǧrāfiyā-ye Tārīƙī”, *Kitāb-e Māh-e Tārīƙ va joǧrāfiyā*, No. 134. [In Persian]
- Šahīdī, ƙafar (1358 Š.), *Pas az Panǰāh Sāl*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Ṭahāvī, ‘Abdul‘alīm (1360 Š.), “Al-Bayyāt al-‘Elmiyya al-Eslāmīya: 1- Bašra”, *Hidāyat al-Eslāmīya*, Vol. 14, Part 1 & 2.
- Ya‘qūbī, Aḥmad b. Abī Vāziḥ (1892), *Al-Boldān*, Edited by Moḥammad Amīn Žonāwī, Beirut: Dār al-Kotob al-‘Elmiyya.
- Ya‘qūbī, Aḥmad b. Abī Vāziḥ, *Tārīƙ*, Beirut: Dār Šādir.
- Zargarīnīzād, Golām Ḥossien (1383 Š.), *Nehzat-e Emām Ḥossien (PBUH) va Qīām-e Karbalā*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Zārīfīān Šaffī‘ī, Golāmrezā; Šīāmīān Gorǰī, Zohair (1391 Š.), “Tārīƙnīgārī Eslāmī dar Ravāyat-e Ahl-e Ḥadiṭ, Nimūna Mūrīdī: Tārīƙ-e ƙalīfa b. ƙayyāt”, *Moǧālīāt-e Tārīƙ-e Eslām*, 4, No. 12. [In Persian]
- Zarrīnkūb, ‘Abdulḥosseīn (1392 Š.), *Tārīƙ-e Īrān Ba‘d az Eslām*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Zīkar, Sohail (1967), “Kitāb al-Ṭabaqāt ƙalīfa b. ƙayyāt”, *al-Marīfa*, Part 1, No. 64.

References in English and German

- Brockelmann, Carl (2016-19), *History of the Arabic Written Tradition*, trans. by Joep Lameer, Handbook of Oriental Studies.
- Le Strange, Guy (1905), *The Lands of the Eastern Caliphate: Mesopotamia, Persia, and Central Asia from the Moslem Conquest to the Time of Timur*, Cambridge Schmidt, Erich (1986), *Paleolithic Archaeology in Iran*, The American Institute of Iranian Studies, Monograph 1. Philadelphia, PA: The University Museum, University of Pennsylvania.
- Noldeke, Theodor (1973), *Geschichte der perser und Araber zur zeit der Sasaniden*, Leiden: E.J. Brill.
- Robinson, Chase. F. (2008), *Islamic historiography (Themes in Islamic History)*, Cambridge, Cambridge University Press.

Remaking the Narrative of the Conquest of Iran in Abū Bakr's Caliphate in the Works of Historians of Third Century AH¹

Nima Bagheri²
Maryam Azizian³
Leila Najafian Razavi⁴

Received: 2019/09/03

Accepted: 2020/02/24

Abstract

The early phases of conquest had a significant impact on the following centuries of the Islamic government. This impact made Muslims pay attention to the conquests. One result was integrating conquest news into historical writings. Because of temporal proximity, the narration of conquests of Iran in third-century historians' books such as Ibn Khayyat, Balādhurī, Dīnawarī, Yaqubi becomes importance. There are various similar and different narratives in these books, especially on the first caliph's conquests. Therefore, the study focuses on the methods that historians of the third century AH used for remaking the narratives of Iran's conquests and its relationship with the historical and political status of Abū Bakr's caliphate. The descriptive-analytical study showed that accepting the dominant Islamic culture, many of the historians tried to make Iran's conquest in line with the saint history of the Islamic Caliphate. However, their place attachment and social status pushed them towards specific considerations on ethnic pride and local and regional rivalries. They resulted in differences in describing details of the conquest narratives.

Keywords: Conquests of Iran, Abū Bakr's Caliphate, Islamic Historiography, Tarikh al-Yaqubi, Futūh al-Buldān, Akhbar al-Tival, *History Book of Khaliha ibn Khayyat*

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.27520.1378

2. MA in History of Islamic Iran, Ferdowsi University of Mashhad, Email nimabagheri1993@gmail.com

3. Assistant Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad (Corresponding author), Email: maryamazizian@um.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of History, Ferdowsi University of Mashhad, Email: najafian@um.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۶۴-۴۳

مقاله علمی - پژوهشی

روش و بینش تاریخ‌نگاری گریگور یقیکیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل^۱

عباس پناهی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۹

چکیده

اغلب گزارش‌هایی که مجاهدان جنگلی یا شاهدان این جنبش نوشته‌اند، از نظر نگرش و بینش به گونه‌ای در دسته‌بندی‌های موافق یا مخالف جنبش جنگل قرار دارند؛ درحالی‌که یقیکیان با وجود ارائه گزارشی دقیق و سنجیده مانند ناظر بیرونی حوادث جنبش جنگل را روایت می‌کند. تمرکز نوشته‌های یقیکیان بر جمهوری شورایی گیلان است. وی اغلب با دقت و بدون جانب‌داری خاصی، وقایع و حوادث جنبش جنگل را با روشی علمی بیان می‌کند. با این حال نشانه‌هایی آشکار از جانب‌داری به نفع انگلستان و سرزنش عثمانی و دولت‌های محور در نوشته‌های او دیده می‌شود. پرسش نوشتار این است: از منظر بینش و روش تاریخ‌نگاری، یقیکیان چه رویکردی به وقایع تاریخی جنبش جنگل داشته است؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد یقیکیان به جهت ارتباط با طیف‌های گوناگون جنبش جنگل و دسترسی به اسناد و مدارک سری تا اندازه‌ای توانسته نسبت به سایر راویان جنبش جنگل گزارش‌های مستندی از این واقعه ارائه دهد. پژوهش حاضر با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر کتاب شوروی و جنبش جنگل و سایر آثار یقیکیان در این زمینه به شیوه تحلیلی انتقادی در روش تاریخ‌نگاری صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: روش، بینش، تاریخ‌نگاری، جنبش جنگل، گیلان، یقیکیان.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.28981.1404

۲. دانشیار گروه تاریخ پژوهشکده گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان: apanahi@guilan.ac.ir

مقدمه

پژوهش دربارهٔ بینش و روش یک تاریخ‌نگار و تحلیل چرایی و چیستی توجه وی به گزارش‌های تاریخی، تلاش و کوششی معرفت‌شناسانه در حوزهٔ علم تاریخ است. بدون شک و تردید این روش و نگاه در مطالعات تاریخی موجب تقویت مبانی نظری علم تاریخ و کوشش در جهت بررسی‌های تحلیلی و انتقادی در این حوزه می‌شود. لذا با توجه به گزارش‌های ضدونقیض فراوان دربارهٔ جنبش جنگل و حجم فراوان نوشته‌هایی که از زاویهٔ ایدئولوژی‌های گوناگون به این جنبش نگریسته شده است، بررسی و نقد تحلیلی نوشته‌های اصلی می‌تواند رهگشای نوشته‌ها و پژوهش‌های نوین در این حوزه باشد.

یقیکیان روزنامه‌نگار و نمایشنامه‌نویسی ارمنی است. در قلمرو تاریخ‌نگاری جنبش جنگل گزارش‌نویسی مهم در این واقعهٔ تاریخی به شمار می‌رود. وی گزارش‌هایی دقیق از حوادث و اتفاقات جنبش را در کتاب شوروی و جنبش جنگل ارائه می‌دهد. در نقد و تحلیل تاریخ‌نگاری یقیکیان می‌توان چنین برداشت کرد که از اهداف مهم پوشیده و پنهان وی در درجهٔ اول دشمنی با سیاست‌های عثمانی و متحدانش در گیلان و ایران است. به همین جهت سمت‌وسوی وی در برخی از گزارش‌ها با هدف تأثیرگذاری بر خواننده به ضدیت با این کشورها پیش می‌رود. با وجود نقش انگلیسی‌ها در تحولات جنبش جنگل و ایران، در نوشته‌های وی نشانی از ضدیت با انگلیسی‌ها دیده نمی‌شود. در مقایسه با گزارش‌های فخرایی و دیگران از جنبش جنگل، به دلیل اینکه یقیکیان به ماه‌های پایانی جنبش توجه بیشتر نشان داده است، گزارش وی اثری مهم در این زمینه است. ضعف گزارش یقیکیان، بی‌توجهی به وقایع پیش از ورود بلشویک‌ها به گیلان است، زیرا یقیکیان پیش از این زمان نیز در گیلان به سر می‌برد. مشخص نیست به چه دلیلی وی حوادث جنبش پیش از ورود بلشویک‌ها به گیلان را ننوشته است.

پرسش اصلی پژوهش حاضر این است: یقیکیان چه رویکردی به وقایع تاریخی جنبش جنگل، از منظر بینش و روش تاریخ‌نگاری داشته است؟ با توجه به پرسش به نظر می‌رسد یقیکیان با توجه به حرفهٔ روزنامه‌نگاری خود سعی در ثبت گزارش‌های این جنبش داشته است، اما دشمنی وی با عثمانی و دولت‌های محور موجب شده است تا با وجود ادعای بی‌طرفی، با گرایش به انگلستان از منافع ملی ارمنی‌ها حمایت کند. هدف از پژوهش حاضر تجزیه و تحلیل بینش و روش تاریخ‌نگاری یقیکیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل و تحلیل وقایع جنبش از منظر این نویسنده است.

در پژوهش حاضر برای پاسخ به پرسش اصلی تحقیق، تلاش می‌شود با استفاده از روش تاریخی، به شیوهٔ تحلیلی انتقادی، دیدگاه‌ها و گزارش‌های یقیکیان در زمینهٔ جنبش جنگل

بررسی شود. نگارنده تلاش کرده است تا با استفاده درونی همدلانه، نگاه نویسنده را به حوادث و وقایع کشف و با پی‌بردن به اهداف نویسنده در متن و فحوای کلام وی، عمق معنا و اندیشه مورخ را تحلیل و ارزیابی کند.

پیشینه پژوهش

با وجود اینکه درباره وقایع جنبش جنگل خاطرات، اسناد و پژوهش‌های بسیاری منتشر شده است (پناهی، ۱۳۹۶: ۲۷۷-۲۵۵)، درباره تاریخ‌نگاری جنبش نوشته‌های محدودی به چشم می‌خورد. از میان نوشته‌های مربوط به تاریخ‌نگاری جنبش جنگل مقاله «تجزیه و تحلیل تاریخ‌نگاری جنبش جنگل»، عباس پناهی (۱۳۹۳: ۸۱-۷۱)، «جایگاه نهضت جنگل در تاریخ محلی گیلان»، ابوالفضل حسن‌آبادی (۱۳۹۳: ۹۱-۸۱)، «نگاهی انتقادی به مهم‌ترین منابع و مأخذ جنبش جنگل»، ابوطالب سلطانیان (۱۳۹۳: ۳۶۳-۳۵۴)، یافت شد. همچنین دو اثر مأخذشناسی با عنوان *مأخذشناسی تحلیلی جنبش جنگل*، عباس پناهی (۱۳۹۶) و *کتاب‌شناسی توصیفی جنبش جنگل*، بهنام رضانی (۱۳۹۷) در این زمینه منتشر شده است. مهمترین اثر درباره جنبش جنگل، کتاب *میلاد زخم*، اثر خسرو شاکری (۱۳۸۶) است. شاکری رویکرد و دیدگاهی انتقادی به نوشته‌های یقینان دارد. با این حال، مبنای تحلیل شاکری در مطالب مربوط به جنبش جنگل، اسناد و گزارش‌های سیاسی بوده است. محمدحسین خسروپناه (۱۳۹۵) در کتاب *گریگور یقینان و تأثیر وی بر سوسیال دموکراسی ایران* نیز به نقش وی بر تحولات فکری ایران و گیلان می‌پردازد، همچنین در مقدمه این کتاب، خسروپناه زندگی‌نامه مفصلی از یقینان ارائه می‌کند که نشان‌دهنده تأثیر فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او بر رویکردهای تاریخ‌نگاری‌اش دارد. در خاطرات جهانگیر سرتیپ‌پور (۱۳۹۷) به تأثیر یقینان بر روزنامه‌نگاری گیلان اشاره شده است. با وجود نوشته‌های پراکنده‌ای که درباره یقینان وجود دارد، بیشتر این نوشته‌ها به تحلیل دیدگاه یقینان اختصاص یافته است؛ از این رو در حوزه جنبش جنگل، درباره دیدگاه و روش تاریخ‌نگاری وی مطلب مهمی دیده نمی‌شود. همچنین اغلب نوشته‌ها و پژوهش‌های مربوط به جنبش جنگل به بررسی تحولات سیاسی، ایدئولوژیکی و سایر جنبه‌های این واقعه به شیوه روایی و گاه داستانی و حماسی نگارش شده است. در پژوهش حاضر نگارنده می‌کوشد تا ضمن تجزیه و تحلیل تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری یقینان پیش و روش وی، در نگارش وقایع مربوط به جنبش جنگل نقد و ارزیابی شود.

طرح بحث: پیش‌تاریخی و روش تاریخ‌نگاری

پیش از بررسی موضوع و نقد و تحلیل دیدگاه‌های یقینان درباره جنبش جنگل، باید نخست

نگرش وی به موضوع تاریخ و رویکردش به وقایع تاریخی بحث و بررسی شود. با وجود اینکه یقیکیان گزارشی دقیق از حوادث پایانی جنبش ارائه می‌کند، وی را نمی‌توان تاریخ‌نگار این حوزه به حساب آورد؛ زیرا یقیکیان بیش از اینکه وقایع‌نگار باشد، روزنامه‌نگار است. پیشه‌ای که وی در دوره پهلوی با انتشار روزنامه‌های گوناگون ادامه داده است. هم‌زمان با جنبش جنگل وی برخی از گزارش‌های مربوط به این واقعه را در روزنامه «زانگ» چاپ تبریز منتشر کرد؛ از این رو گزارش‌های وی دست اول، مستند و تا اندازه‌ای پذیرفتنی است. با وجود اینکه مؤلف دیدگاهی فلسفی و انتقادی درباره رویدادهای تاریخی جنبش جنگل ندارد، بسیاری از مؤلفه‌های آن را که حاکم بر جریان‌ها و وقایع تاریخی است، می‌پذیرد. در نتیجه از این منظر می‌توان درباره روش و بینش تاریخی وی درباره این واقعه بحث و گفت‌وگو کرد.

هدف از بررسی بینش و نگرش نویسنده در پژوهش حاضر، تجزیه و تحلیل دیدگاه‌های وی درباره علل وقوع رخداد‌های تاریخی این واقعه و نتایج حاصل از آن است. از دلایلی که موجب جذابیت گزارش‌های یقیکیان درباره جنبش جنگل می‌شود، این نکته است که وی همچون ناظر بیرونی این واقعه است. ارتباط او با روس‌ها، جنگلی‌ها، دولتی‌ها، انگلیسی‌ها و سایر شخصیت‌های حقیقی و حقوقی جنبش جنگل، موجب اعتبار نوشته‌هایش درباره این جنبش می‌شود. هنگامی که در پژوهش تاریخی از روش در تاریخ‌نگاری بحث می‌شود، منظور تبیین این مسئله است که مورخ به روشی سامانمند به توصیف و تحلیل رویدادها و نظم و منطق حاکم بر روابط بین پدیده‌های تاریخی پرداخته است (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۲). از این منظر یقیکیان را نمی‌توان تاریخ‌نگاری روشمند و انتقادی به شمار آورد؛ با این حال مطالب وی را می‌توان از زاویه روش‌شناسی، تحلیل تاریخی و سایر شاخص‌های تاریخ‌نگاری، جرح و تعدیل گزارش‌های تاریخی، گزینش و برجسته‌سازی روایت‌ها و وقایع نیز روش علمی گزاره‌های تاریخی بررسی کرد. تاریخ‌نگاری یقیکیان درباره جنبش جنگل با سایر آثاری که درباره این واقعه نوشته شده است، در دو محور با هم اختلاف دارند. نخست، روش علمی و تبیینی یقیکیان؛ نیز، تلاش وی در استفاده از روایات شفاهی، اسناد، گزارش‌های سیاسی و سایر داده‌هایی که موجب اهمیت اثر وی در نگارش حوادث ماه‌های پایانی جنبش جنگل شده است.

زندگی سیاسی یقیکیان و تأثیر مهاجرت بر اندیشه و افکار وی

گریگور یقیکیان از شخصیت‌های تأثیرگذار قفقازی بر اندیشه سیاسی، روزنامه‌نگاری و تناتر گیلان و ایران است. براساس گزارش‌های موجود، یقیکیان در اواخر سده نوزدهم میلادی در

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۴۷

ارمنستان غربی زاده شد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۱۹). وی تحصیلات متوسطه را در استانبول و تحصیلات عالی را در ونیز ایتالیا گذراند (صدر هاشمی، ۱۳۶۳، ۳۴۳/۱). البته این ادعا مانند برخی از توضیحات او درباره زندگی‌اش جای تردید و تأمل دارد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۱۹). زیرا یقین‌کنان در دسامبر ۱۸۹۶ هنگامی که شانزده ساله بود، از عثمانی به قفقاز مهاجرت کرد، اما پس از مشکلاتی که برای وی در استانبول ایجاد شد، نخست به تفلیس و پس از دو سال زندگی در این شهر، به باکو رفت، باکو در این زمان مرکزی برای تجمع تجاری و سیاسی ارمنیان تبدیل شده بود (همان: ۲۰). یقین‌کنان درباره علت مهاجرتش به قفقاز توضیح چندانی نداده و تنها به این نکته اشاره کرده است که علت مهاجرتش از استانبول به جهت فرار از حکومت عثمانی بوده است (یقین‌کنان، ۱۳۶۳: ۲۹۲). دهگان و شاکری که به دقت مراحل زندگی یقین‌کنان را بررسی کرده‌اند، مهاجرت او را حرکتی سیاسی می‌دانند (دهگان، ۱۳۶۳: ۵، ۶؛ شاکری، ۱۳۸۴: ۳۲۹، ۳۳۰). خسروپناه بر این باور است، یقین‌کنان در هنگام مهاجرت و قبل و بعد آن نیز عضو حزب یا گروه خاصی نبود تا به دلایل سیاسی مجبور به مهاجرت شود (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۰). به نظر می‌رسد علت واقعی مهاجرت یقین‌کنان جوان، جست‌وجوی کار و دستیابی به زندگی بهتر و رهایی از ستم و تبعیض بوده است که در امپراتوری عثمانی بر جامعه ارمنی اعمال می‌کرد (هویان، ۱۳۸۰: ۲۱). عضویت یقین‌کنان در حزب هنجاکیان که شاکری و دهگان به آن اشاره کرده‌اند، مربوط به بعد از مهاجرت او به قفقاز است (دلیر، ۱۳۹۴: ۴۵۳).

از اواخر سده نوزدهم میلادی، باکو مرکز جنب‌وجوش روشنفکران قفقازی بود (رواسانی، ۱۳۶۸: ۶۴، ۶۳؛ پناهی، ۱۳۹۳: ۶۶، ۶۵). ارامنه در بین این گروه‌ها جزء فعال‌ترین گروه‌های روشنفکری بودند (ترمیناسیان، ۱۳۷۱: ۱۲). سال‌ها بود که سه حزب آرمناکان (۱۸۵۵)، هنجاکیان (۱۸۸۷) و دانشناکتسوتیو (۱۸۹۰) فعالیت سیاسی چشمگیری داشتند (مانوکیان، ۱۳۸۳: ۱۷-۱۵). در چنین فضای سیاسی و فکری بود که یقین‌کنان با فعالان این گروه‌ها مرتبط شد. یکی از رویدادهای مهم زندگی وی در باکو، آشنایی با نریمان نریمانوف در اواخر پاییز ۱۸۹۸م. است. این روابط بعدها در دوره جنگل موجب ارتباط جنگلی‌ها با نریمانوف می‌شود (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۲).

یقین‌کنان در سال ۱۹۰۲م. برای نخستین بار به گیلان سفر کرد. علت دقیق مهاجرت وی مشخص نیست (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۴). پس از ورود به گیلان، در رشت اقامت گزید و به آموزگاری در مدرسه مریمیان مشغول شد (طالبی، ۱۳۸۵: ۳۲). یقین‌کنان در این مرحله، مدت طولانی در گیلان نماند. وی به دلایلی نامعلوم در سال ۱۹۰۴م دوباره به باکو بازگشت. در این سال به حزب هنجاکیان پیوست و سه سال بعد، عضو کمیته مرکزی آن حزب شد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۴).

یقیکیان برای بار دوم در اوایل پاییز ۱۲۸۹ خ / ۱۹۱۰م، بعد از چندین سال فعالیت‌های آزادی‌خواهانه که در باکو انجام داده بود، باکو را ترک و برای نمایندگی ویژه حزب هنجاکیان برای مدتی طولانی به گیلان مهاجرت کرد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۷، ۲۸) و در انزلی اقامت گزید. وی پس از اقامت در انزلی به صف مخالفان نظام استبدادی پیوست. برخی از تاریخ‌نگاران یقیکیان را محرک مشروطه‌خواهان گیلان برای مقابله با محمدعلی شاه می‌دانند (ملک‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۰۴۱). شاکری نیز به همکاری یقیکیان با سرگور اورژنیکیدزه پس از استبداد صغیر اشاره می‌کند (شاکری، ۱۳۸۴: ۲۳۰). اما براساس یادداشت‌های یقیکیان، نخستین ملاقات وی با اورژنیکیدزه هم‌زمان با خروج وی از ایران در نوامبر ۱۹۱۰ در انزلی بوده است (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۳۴-۴۲۸). ورود یقیکیان به انزلی هم‌زمان با تلاش شعبه حزب هنجاک در انزلی بود. فعالان این حزب به‌ویژه سیمون سیمونیان آموزگار و دیگران توانستند چند نفر از جوانان غیر ارمنی انزلی و رشت مانند غلام‌حسین خان محمد، ابوالفضل خان، ابوالقاسم رضازاده را با سوسیال‌دموکراسی آشنا و جذب کنند (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۹).

تحلیل چرایی سیاست بی‌طرفی یقیکیان در برابر جنبش جنگل

یقیکیان درحقیقت از نخستین گزارش‌نویسان جنبش جنگل به شمار می‌رود. علت تدوین وقایع این جنبش علاوه بر دیدگاه‌های خاص سیاسی وی، ریشه در پیشه خبرنگاری او داشت. به‌طوری‌که در سال ۱۳۰۰ در ده شماره روزنامه «ستاره ایران» مقالاتی با عنوان «هفته ماه انقلاب در گیلان» را نگاشت و بعدها با استفاده از اسناد و مدارک بیشتر بین سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ در روزنامه «ایران کنونی» مباحث کامل‌تری از وقایع جنبش را منتشر کرد (دهگان، ۱۳۶۳: سه). یقیکیان در این نوشته علاوه بر روایت وقایع جنبش جنگل، با رویکردی تحلیلی و انتقادی، در حقیقت عقاید و آرمان‌های خود را نیز در نوشته‌هایش بیان کرده است. وی هرچند خود را ناظری بی‌طرف در جنبش می‌داند، اما از میان نوشته‌هایش می‌توان به چرایی بی‌طرفی وی در این حوادث پی برد.

در تحلیل اندیشه‌های یقیکیان سه شاخص عمده وجود دارد که نشان‌دهنده آرا، عقاید و دیدگاه‌های وی بوده و این دیدگاه‌ها به نوعی نیز با جنبش جنگل پیوند خورده است: ۱. سیاست دشمنی با عثمانی و هیئت اتحاد اسلام؛ ۲. جانبداری از انگلیس به منظور جلب نظر بریتانیا و استفاده از توانایی‌های این کشور برای تضعیف عثمانی؛ ۳. دشمنی با بلشویک‌ها، به جهت تعارض تمایلات انترناسیونالیسم و حذف ملیت‌های تحت سلطه روسیه تزاری با آرمان‌های ملی‌گرایانه یقیکیان. جنگلی‌ها در مرحله دوم جنبش جنگل به‌ویژه در دو سال پایانی

آن به بلشویک‌ها یعنی از ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۹/۱۸ مه ۱۹۲۰، با ورود بلشویک‌ها به گیلان به آنها گرایش یافتند (گنیس، ۱۳۸۵: ۸، ۷؛ عظیمی، ۱۳۹۴: ۷۲-۷۶). بلشویک‌ها اساساً مخالف ملت‌گرایی بودند و این مسئله در تعارض اندیشه‌های ملی‌گرایی یقیکیان و حزب هنجاک بود؛ زیرا تشکیل جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران به رهبری میرزا کوچک‌خان در ۱۴ خرداد ۱۳۹۹/۴ ژوئن ۱۹۲۰ به معنای حذف آرمان‌های مشروطیت، در تعارض با دولت مرکزی و برقراری نظام کمونیستی در ایران بود. خسروپناه نیز بر این مواضع سرسختانه یقیکیان در برابر عثمانی‌ها، بلشویک‌ها و حمایت از انگلیسی‌ها تأکید می‌کند (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۴۶) البته خسروپناه با تکیه بر تحلیل مقاله‌های یقیکیان در روزنامه «ایران‌کنونی» معتقد است علاوه بر مطالب یادشده، از دیدگاه یقیکیان انقلاب مشروطه جریانی شکست‌خورده بود که تکیه‌گاهی جز نیروهای فئودالی نداشت. از نظر وی جنبش جنگل به دنبال احیا چنین نظامی بوده که از پیش محکوم به شکست بوده است (همان: ۴۶، ۴۵) البته این دیدگاه و تحلیل خسروپناه را می‌توان نقد کرد؛ زیرا دلیل اصلی همراهی نکردن یقیکیان با جنگلی‌ها ریشه در تفکرات ملی‌گرایی او داشت. از دیدگاه یقیکیان هر جریان سیاسی و نظامی که مروج انترناسیونالیسم و شکست پرورس ملت‌گرایی ارمنیان بوده، مخالف اندیشه‌ها و آراء وی شمرده می‌شد. از این منظر وی در ظاهر نظاره‌گر جنبش شده و در عمل در برابر نقشه‌های جنگلی‌ها حرکت می‌کرد. در تحلیل کلی نوشته‌ها و یادداشت‌های یقیکیان درباره جنبش جنگل اساس بررسی و نقد تاریخ‌نگاری وی را باید با تکیه بر این سه شاخص یادشده ارزیابی کرد. با این حال یقیکیان روزنامه‌نگاری چیره‌دست بود و در گفتارهای خود تلاش می‌کرد تا با مهارت خویش، خواننده را با خود همراه کرده و از اظهارنظرهای مستقیم خودداری کند.

یقیکیان و نگرش وی به سیاست‌های انگلستان و شوروی

با توجه به رفتار سیاسی یقیکیان و اسناد و نوشته‌هایی که از وی برجای مانده است، شک و تردیدی نیست که وی برای اهداف ملی‌گرایانه خود پنهانی روابط گرمی با کنسولگری انگلستان در رشت برقرار کرده است. هرچند این نکته تاکنون پوشیده مانده است، با بررسی تطبیقی نوشته‌های وی با اسناد سیاسی انگلستان این نکته آشکار شده است. یقیکیان برای برجسته‌کردن نقش بلشویک‌ها در امور گیلان، گزارش‌های دقیقی از نحوه مناسبات بلشویک‌ها با جنگلی‌ها ارائه می‌دهد. به روایت یقیکیان، سیاست‌های بلشویک‌ها در برابر جنگلی‌ها از دلایل عمده شکست جنبش جنگل بوده است. یقیکیان در ماه‌های پایانی جنبش جنگل و در گرماگرم تبلیغات بلشویک‌ها در گیلان، در

سخنرانی‌هایی به طرفداری از سیاست انگلستان پرداخت. متأسفانه به جهت فقدان گزارش‌های سیاسی از جزئیات سخنرانی‌های یقیکیان در رشت و رویکردهای وی آگاهی چندانی در دست نیست. به گزارش معاون کنسول انگلستان در شهر رشت در سپتامبر ۱۹۱۹م. مأموری مخفی با دیدگاه‌های ظاهراً سوسیالیستی در خصوص توافق انگلستان و ایران (قرارداد ۱۹۱۹) سخنرانی‌های متعددی ارائه کرد (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۴۸). به گزارش همین مأمور، شخص یادشده در همان هفته دو یا سه سخنرانی در انزلی هم ایراد کرد (همان). خسروپناه می‌نویسد، بعضی از منابع احتمال می‌دهند این شخص یقیکیان بوده است. براساس نامه ۲۳ مهر ۱۲۹۷/ ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸م. سرپرسی کاکس به نمایندگی از دولت انگلستان به یقیکیان بابت پنج‌شش ماه کار در سال ۱۹۱۸، ۱۷۰ لیر عثمانی پرداخت کرد، اما یقیکیان آن را کافی ندانست و برای خدماتش تقاضای پول بیشتری کرد (همان). اگرچه آگاهی همه‌جانبه از عملکرد یقیکیان در دوره جنبش جنگل مستلزم دستیابی به اسناد و مدارک مربوط به او در بایگانی وزارت امور خارجه انگلستان است، اندک اطلاعات موجود نیز حاکی از آن است که فعالیت‌های یقیکیان در ارتباط با دولت انگلیس در ایران محدود به سخنرانی و نوشتن مقاله نبود. به نظر می‌رسد، فعالیت به نفع انگلستان بخشی از کارهای وی در گیلان بوده است.

یقیکیان برای اجرای اهداف خود تلاش کرد تا خود را به کوچک‌خان نزدیک کند. در نتیجه اعتماد میرزا به وی، در اردیبهشت‌ماه ۱۲۹۷ / مه ۱۹۱۸ یقیکیان در نقش مترجم همراه ابوطالب‌خان عرفانی، نماینده میرزا کوچک‌خان، به باکو اعزام شد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۱۵؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۹۶). مأموریت اصلی میرزا ابوطالب‌خان تحویل اسلحه و مهمات از دولت بلشویکی باکو به ریاست استپان شائومیان بود. اما این مسافرت به جهت اوضاع حاکم بر منطقه قفقاز و امکانات دولت بلشویکی باکو به نتیجه نرسید (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۱۹؛ گیلک، همان: ۹۷-۹۶). به نظر می‌رسد این سفر یقیکیان در ظاهر برای پیشبرد منافع جنگلی‌ها بوده است، درحالی‌که گزارش سفر وی به کنسولگری انگلستان نشان می‌دهد وی برای انجام مأموریت سیاسی انگلیسی‌ها و با هدف جمع‌آوری گزارش‌های سیاسی آنان به باکو سفر کرده است؛ زیرا یقیکیان در بازگشت به رشت، از جریان ملاقات‌ها و مذاکرات میرزا ابوطالب‌خان عرفانی با شائومیان به کنسولگری انگلستان گزارش مفصلی ارائه داد و در برخی زمینه‌ها، قضایا را به نفع خود تحریف کرد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۲۱؛ گیلک، همان: ۹۸). یقیکیان به صورتی ماهرانه درباره نقش خود در این سفر اغراق می‌کند؛ درحالی‌که وی جز اینکه منشی و مترجم گروه اعزامی بوده، مأموریت دیگری بر عهده نداشته است. گیلک نیز سِمَت یقیکیان در این مأموریت را تنها «همراه گروه اعزامی» یاد می‌کند و مطلب بیشتری درباره وی ارائه نمی‌دهد. در حقیقت رئیس

هیئت اعزامی میرزا ابوطالب‌خان بوده است (گیلک، همان: ۹۹-۹۶). یقینان در نامه‌ای به تاریخ ۲۲ مهر ۱۲۹۷ / ۱۴ اکتبر ۱۹۱۸ خطاب به سرپرسی کاکس برای برجسته نشان دادن نقش خود و خدماتش به دولت انگلستان و اقداماتش در سفر به باکو می‌نویسد: «نقش مؤثری در قطع همکاری نظامی بین جنگلی‌ها و بلشویک علیه انگلستان ایفا کرده و به‌ویژه شائومیان را متقاعد ساخت که از دادن اسلحه مورد درخواست جنگلی‌ها خودداری کند» (شاکری، ۱۳۸۶: ۵۸۷). این ادعای یقینان جای تعجب دارد، زیرا یقینان اعتبار و موقعیتی نزد شائومیان و بلشویک‌ها نداشت تا بتواند چنین کاری انجام دهد. در واقع ندادن اسلحه و مهمات به جنگلی‌ها ناشی از موقعیت متزلزل دولت بلشویکی باکو بود. از سوی دیگر ادعای سفر وی به باکو به نمایندگی از میرزا جای تردید دارد، زیرا با وجود نزدیکی وی به جنبش، یقینان دارای موقعیتی سیاسی یا نظامی در جنبش نبوده است که میرزا به او اعتماد کند و برای اعزام چنین مأموریت مهمی در نظر گرفته شود. این ادعا در منابع دیگر نیامده است. تنها وظیفه وی در این مأموریت، مترجم گروه اعزامی بوده است.

در کارنامه یقینان مطالب متعددی وجود دارد که نشان‌دهنده پیوند گسترده وی با انگلیسی‌هاست. از جمله اینکه، ادعای ایفای نقش وی در آزادی مک‌لارن، کنسول انگلیس در گیلان و اوکشات رئیس بانک شاهی در رشت است (شاکری، ۱۳۸۶: ۵۸۸). در اسفندماه ۱۲۹۶، جنگلی‌ها آنها را دستگیر و به جنگل منتقل کردند (فخرایی، ۱۳۵۷: ۱۱۳). نقش یقینان در این ماجرا در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. شاید یقینان با واسطه‌هایی در فرار این مأمور انگلیسی دخالت داشته است. اما این مسئله همانند سایر حوادث و وقایع مرتبط با انگلیسی‌ها در ایران، درباره آن اسناد و مدارک معتبری وجود ندارد.

یقینان برای اینکه به‌نوعی رهبر جنبش جنگل را با دیدگاه خود نسبت به طرفداری از انگلستان همسو نشان دهد، در یکی از گزارش‌های خود با زیرکی کوچک‌خان را با انگلیس پیوند می‌دهد و می‌نویسد کوچک‌خان با نمایندگان دولت انگلستان روابطی دوستانه داشت و همچنین اضافه می‌کند، دولت ایران به وساطت انگلیس‌ها خودمختاری کوچک‌خان را به رسمیت شناخته به او اجازه دادند برای حفظ امنیت آن نواحی گروه‌های مسلحی داشته باشد، حتی دولت مرکزی تهران کمک نقدی هم به منظور اداره امور فومنات به کوچک‌خان ارائه می‌کرد (همان: ۴۲۹). این گزارش یقینان از پایه و اساس نادرست است؛ زیرا یکی از انگیزه‌های اساسی جنبش جنگل مبارزه با نفوذ روسیه و انگلستان در ایران بود. وی بر آن بود تا نوک پیکان بیگانه‌ستیزی جنگلی‌ها از انگلستان را به سوی وثوق‌الدوله برگرداند (همان: ۴۵۲). بعدها چپ‌گرایان جنبش جنگل با کودتا چنین اقدامی را علیه کوچک‌خان صورت دادند، اما

این حرکت کمونیست‌های جنبش به کلیت آن مصداق داده نمی‌شود. به نظر می‌رسد هدف یقیکیان از این تحلیل، نمایاندن و برجسته‌کردن نقش شوروی در تحولات جنبش جنگل بوده است. با وجود تمایل یقیکیان به انگلیسی‌ها، خسروپناه این حرکت یقیکیان را تعبیر به جاسوسی به نفع آنان نمی‌داند (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۵۲-۴۷)، اما از سوی دیگر با اتکا به نوشته‌های یقیکیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل، روزنامه «ایران کنونی»، «زانگ» و دیگر روزنامه‌ها، وی را شخصیتی معرفی می‌کند که به اطلاعات و داده‌های سرّی انگلستان در ارتباط با جنبش جنگل دسترسی داشته است. بر پایه این گزارش‌ها و با تحلیل و نقد نوشته‌های یقیکیان می‌توان به این نتیجه رسید، وی با وجود اینکه به اخبار جنگلی‌ها دسترسی داشته است که ساده‌لوحانه در اختیارش قرار می‌دادند، اما مطالب سرّی را درباره نقش انگلستان در جنبش جنگل ارائه نمی‌دهد یا اینکه به آنها دسترسی نداشته است. این موضوع نشان می‌دهد که انگلیسی‌ها بدون اینکه اخباری در اختیار وی قرار داده باشند، تنها از گزارش‌های مخفی او از جنگلی‌ها سود می‌جستند.

با مطالعه گزارش‌های یقیکیان درباره جنبش، مخاطب این‌گونه اقناع می‌شود، یکی از دلایل شکست جنبش جنگل، سیاست‌های بلشویک‌ها در گیلان بوده است. یقیکیان در یکی از گزارش‌های خود می‌نویسد، بلشویک‌های ایرانی با خودرایی تمام سعی در جلب نظر بلشویک‌های روسی داشته و این مسئله موجب دو دستگی در جنبش شده است. آنها [جناح کمونیست جنبش] در کارهایشان از هیچ مقام روسی مقیم ایرانی اطاعت نمی‌کردند و هر روز در سبزه میدان رشت میتینگ برگزار می‌کردند و روزبه‌روز در میان جوانان و نظامیان نفوذ می‌یافتند. این فعالیت‌هایشان باعث نفاق و اختلاف میان مجاهدین می‌شد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۱۰). وی حتی کودتای ۷ مرداد ۱۲۹۷ علیه کوچک‌خان را به نمایندگان شوروی منتسب می‌کند و می‌نویسد، سران حزب کمونیست و احسان‌الله‌خان کودتای حزب کمونیست ایران را در رشت ترتیب دادند. کودتا به رهبری بلومکین و بنا بر حکم میکویان و مدیوانی رخ داد (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۵۰). سران حزب در صدد نابودی میرزا یا برکناری او از حکومت انقلابی گیلان بودند. این نوع گزارش‌ها در یادداشت‌های یقیکیان در اشارات متعدد به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد یقیکیان علاوه بر تعهد بر تاریخ‌نگاری، تلاش داشت تا نقش ناکامی‌های جنگلی‌ها را به بلشویک‌ها منتسب کند. زیرا دولت شوروی و نمایندگان حزب کمونیست ایران علاوه بر کارشکنی در برابر کوچک‌خان با تبلیغات ضد مذهبی، تبلیغ مرام اشتراکی، تفکر ضد سرمایه‌داری و بورژوازی از یک‌سو و اقدامات کوتاه‌بینانه موجب تشدید تنفر عمومی از جنگلی‌ها و وازدگی مردم از جنبش و ادامه آن شدند. به نحوی که پس از حرکت قوای دولتی

به‌سوی گیلان، جنبش به جهت نفاق‌های درونی ناشی از عملکرد بلشویک‌ها پس از واقعه ملاسرا خود در سرایشی سقوط قرار گرفت. سلطان‌زاده و کمونیست‌ها این واقعه را به میرزا نسبت می‌دهند (سلطان‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۲۹). یقیکیان به این موضوع واکنشی نشان نمی‌دهد، اما گیلک به تفصیل درباره این واقعه و نتایج آن بر خاموشی جنگل سخن می‌گوید (گیلک، ۱۳۷۱: ۴۹۴، ۴۹۳).

مواضع یقیکیان در برابر عثمانی

با مطالعه و تحلیل متن یادداشت‌های یقیکیان می‌توان به‌راحتی دیدگاه ضد عثمانی یقیکیان را ارزیابی کرد. از نظر سیاسی و فکری یقیکیان، ارمنی ملی‌گراست و برای نجات ملت خود از سلطه عثمانی حاضر به همکاری با هر کشوری است. با وجود اینکه یقیکیان در جوانی در استانبول زندگی و تحصیل کرد، این مسئله موجب کنارگذاشتن دشمنی وی با عثمانی نشد. بلکه با عزمی راسخ مبارزات خود را در برابر عثمانی پس از پیوستن به حزب هنجاک شدت بخشید.

یقیکیان در نوشته‌های خود تنفر و صف‌ناشدنی‌اش را از عثمانی و اعضای هیئت اتحاد اسلام بازگو می‌کند و از هر روشی جهت بیان ناکارآمدی‌شان استفاده می‌کند. برای مثال: «در مراجعت از باکو، نریمان نریمانوف از وی می‌خواهد که از میرزا کوچک بخواهد که افسران عثمانی، آلمانی، اتریشی را از جنگل بیرون کند. به عقیده وی جنگیدن همراه آنها بر ضد انگلیس‌ها برای ایران سودی ندارد. هرکس می‌داند که توسعه نفوذ انگلیس‌ها در ایران، هزار بار سودمندتر از توسعه نفوذ عثمانی‌ها است. یقیکیان استدلال می‌کند عثمانیان برای نابودی استقلال و هستی و تمامیت ایران می‌کوشند و مردم را می‌چاپند و غارت می‌کنند؛ برعکس، انگلیسی‌ها فقط خواهان نفوذ اقتصادی هستند» (همان: ۴۲۱). به نظر می‌رسد مطلب اشاره‌شده، دیدگاه شخصی یقیکیان است که در آن زمان درباره عثمانی و متحدانش نظر خوبی نداشت. علت وابستگی و تمایل او به سیاست‌های انگلستان ناشی از تنفر از عثمانی بوده است. وی می‌پنداشت شاید گرایش ارمنی‌ها به انگلستان موجب نجات کشورشان از عثمانی شود. در گزارش‌های دیگری نیز به صورت پوشیده و پنهان یقیکیان سعی دارد با نشان‌دادن ناکارآمدی هیئت اتحاد اسلام دشمنی خود را با عثمانی آشکار کند (همان: ۲۵). یکی از نشانه‌هایی که ثابت می‌کند یقیکیان در تحولات جنبش جنگل گام‌به‌گام حوادث و رویدادهای مربوط به عثمانی و هیئت اتحاد اسلام را دنبال می‌کند، مسئله ورود بلشویک‌ها به آستارای ایران و تضعیف و سپس انحلال هیئت اتحاد اسلام است که در سایر منابع عصر جنبش به آن اشاره نشده است. با

اینکه ورود بلشویک‌ها را اغلب گزارش‌های این دوره تأیید کرده است (پرسیتس، ۱۳۷۹: ۲۹؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۲۶۵)، این نکته ظریف که یقیکیان به آن اشاره کرده است، دیگران نخواسته‌اند به آن بپردازند. پیامد این واقعه انحلال هیئت اتحاد اسلام در جنبش بوده است (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۳۰)؛ زیرا از اردیبهشت ۱۲۹۸ با ورود بلشویک‌ها به گیلان عملاً موجودیت هیئت اتحاد اسلام از بین رفت. تضعیف موقعیت عثمانی‌ها در قفقاز پس از هجوم دنسترویل به باکو (دنسترویل، ۱۳۶۲: ۶۷) انحلال هیئت اتحاد اسلام به جهت ورود بلشویک‌ها به گیلان خوشحالی و شعف یقیکیان از تضعیف موقعیت عثمانی در جنبش را فراهم آورد.

منابع استفاده‌شده یقیکیان در ننگارش یادداشت‌های جنبش جنگل و شوروی

یادداشت‌های یقیکیان از جنبش جنگل بیانگر اشراف وی بر حوادث و رویدادهای این واقعه تاریخی است. اغلب گزارش‌هایی که درباره جنبش ننگارش شده‌اند، بر پایه خاطرات بازیگران جنبش جنگل بوده است. این نوشته‌ها از دریچه و زاویه دید موافق یا مخالف ننگارش شده‌اند. درحالی‌که یادداشت‌های یقیکیان با استفاده از منابع گوناگون نوشته شده است. با استناد به گزارش‌های یقیکیان می‌توان منابع استفاده‌شده وی را چنین برشمرد: ۱. مشاهدات نویسنده، ۲. روزنامه‌های روسی، ۳. روزنامه‌های ارمنی، ۴. منابع انگلیسی، ۵. ارتباط با شخصیت‌های منتفذ درگیر در جنبش، ۶. اسناد آرشیوی و گزارش‌های سیاسی و منابع پراکنده دیگر. یقیکیان با اینکه در جنبش مشارکت نداشت، کم‌وبیش از رویدادها، تحولات و مسائل پنهان و آشکار جنبش جنگل باخبر بود (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۲). یقیکیان مدعی است با طرفداران جناح‌های مختلف سیاسی در رشت ارتباط داشته است. وی در این باره می‌نویسد: «منزل و حیاط خانه‌ام در ایام انقلاب نقش کلوب را بازی می‌کرد. هر روز از ساعت هفت صبح تا دوازده شب، مردم طرفدار سلطنت، دموکرات، انقلابی، کمونیست، روحانی، مالک، کاسب، تاجر، کارگر، مجاهد، سرباز، افسر، مسلمان، ارمنی، یهودی، گرجی و روسی برای ملاقات و صحبت با من فرد فرد یا به صورت دسته‌های کوچک می‌آمدند... و از اخباری که داشتند مرا مطلع می‌ساختند» (همان: ۷). از آن جایی که تنها منبع موجود درباره روابط و گفت‌وگوهای یقیکیان با رهبران جنبش جنگل و مقامات شوروی خاطرات یقیکیان است، به طور قطع و یقین نمی‌توان صحت و سقم ادعاهای او را آشکار کرد. اظهار نظر او درباره ارتباط وی با مأموران عالی‌رتبه شوروی جهت نشان‌دادن اهمیت نقش وی در مناسبات جنگلی‌ها با روس‌ها بوده است. بنابر یادداشت‌های او و برداشتی که از آنها می‌شود، می‌توان به این نتیجه رسید که روس‌ها نه تنها به او اعتماد نداشتند، بلکه به او بدگمان نیز بودند. این نکته در گزارشی که وی

در ارتباط با تذکر احسان‌الله‌خان از طرف مقامات شوروی به وی داده شده، آمده است (همان: ۳۵۱-۳۵۰). مشخص است که انقلابیان روسی، یقیکیان و فعالیت‌هایش را به‌دقت زیر نظر داشتند و به او مشکوک بودند. روس‌ها به این باور رسیده بودند که یقیکیان با انگلیس‌ها ارتباط‌هایی برقرار کرده است، اما مدرکی برای اثبات آن در اختیار نداشتند. یقیکیان در نقش مترجم رسمی کنسولگری انگلستان برای آنها خدمات ترجمه ارائه می‌داد. علاوه بر انگلیسی‌ها کم‌وبیش همین خدمات را نیز برای جنگلی‌ها انجام می‌داد. در نتیجه طی ردوبدل شدن گزارش‌ها و موضوعات گوناگون اطلاعات جامعی از وقایع جنگل به دست آورد و از آنها در نگارش کتاب خود سود جست. همین که وی برخی از گزارش‌ها را به‌صورت مخفیانه در روزنامه ارمنی‌زبان «زانگ» تبریز منتشر می‌کرد^۱ (واساکونی، ۱۳۹۷: ۱۲)، نشان‌دهنده محرمانه‌بودن اطلاعاتی است که وی به آنها دسترسی داشته است.

دقت یقیکیان در ثبت گزارش‌های تاریخی جنبش جنگل

یکی از ویژگی‌های یقیکیان در تاریخ‌نگاری جنبش جنگل که در سایر منابع این جنبش دیده نمی‌شود، دقت او در ثبت گزارش‌های تاریخی است. با مراجعه به خاطرات و نوشته‌هایی که از جنگلی‌ها برجای مانده است، می‌توان آشفتگی در نقل حوادث تاریخی را به‌وفور در آثارشان مشاهده کرد. کتاب سردار جنگل فخرایی با وجود جایگاهی که بین آثار مربوط به جنبش به خود اختصاص داده است، علاوه بر لغزش‌های فراوان تاریخی دقت گزارش‌های یقیکیان را ندارد. یکی از دلایل اهمیت نوشته‌های یقیکیان از نظر دقت در ثبت گزارش‌های تاریخی به پیشه وی باز می‌گردد. یقیکیان پیش از وقوع جنبش جنگل و پس از آن روزنامه‌نگار بود؛ در نتیجه نگارش خاطرات جنگل و ثبت وقایع آن بخشی از زندگی حرفه‌ای او محسوب می‌شد. وی حتی هم‌زمان با رویدادهای جنبش، بخشی از وقایع جنبش که ممکن بود انتشار آن برای وی مشکلاتی به وجود آورد، در روزنامه «زانگ» ارمنی‌زبان چاپ تبریز منتشر کرد؛ از این‌رو چاپ هم‌زمان وقایع جنبش جنگل موجب ثبت دقیق وقایع مربوط به این حادثه تاریخی شده است.

از شخصیت‌های سال‌های واپسین جنبش که تنها یقیکیان به آن توجه داشته است، گائوک است (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۶۰-۶۵). متأسفانه به جهت اینکه در سایر نوشته‌های مربوط به جنبش جنگل یا اشاره‌ای به گائوک نمی‌کنند یا تنها گزارش‌هایی مختصر درباره حضور وی در جنبش

۱. یقیکیان مقالات خود را درباره جنبش جنگل در نشریه زانگ با نام مستعار و. واساکونی (v.vasakoni) منتشر می‌کرد (واهانیان، ۱۳۹۷: ۱۳).

جنگل ارائه می‌شود،^۱ این فرد هنوز پس از نزدیک به یک سده از خاموشی جنبش، از شخصیت‌های کمتر شناخته‌شده جنبش به شمار می‌رود. حتی کتابی که شهرستانی درباره گائوک منتشر کرده است، آگاهی درخور توجه‌ای درباره شخصیت و عملکرد وی دیده نمی‌شود (شهرستانی، ۱۳۹۱: ۷-۵). البته سرتیپ‌پور در خاطراتش به گائوک اشاره می‌کند (سرتیپ‌پور، ۱۳۹۷: ۱۵). مهرداد نیز با تحقیق درباره گائوک به این نتیجه رسیده است که تنها گزارش مفصل درباره گائوک را یقیکیان ارائه داده است (گنیس، ۱۳۸۵: ۶۵). به نظر می‌رسد به جهت منابع اطلاعاتی‌ای که یقیکیان از آن سود می‌جسته است، توانسته گزارش‌هایی درباره گائوک و نقش وی در جنبش ارائه کند.

بیان علی و واقع‌بینانه روایت‌های تاریخی

یقیکیان در پردازش و روایت گزاره‌های تاریخی خود درباره حوادث تاریخی جنبش جنگل با توجه به اینکه نویسنده‌ای زبردست و دقیق بوده است، تنها به ارائه گزارش‌های خشک تاریخی و رویدادهای مربوط به آن بسنده نکرده است. وی تلاش داشت تا همانند روزنامه‌نگاران تحقیقی با انسجام و پیوستگی مطالب، جرح و تعدیل روایت‌ها و گزارش‌ها، به توصیف واقع‌بینانه و علی روایت‌های تاریخی پردازد، از این منظر وی را می‌توان پیشگام روزنامه‌نگاران پژوهشی امروز به شمار آورد. یقیکیان از آغاز تا پایان نوشته خود برخلاف سنت تاریخ‌نگاری آن دوره ایران، با رویکردی تحلیلی وقایع جنبش را دنبال کرده است. در متن یادداشت‌ها، وی با آنکه شاهد اغلب جریان‌ها و حوادث بوده، تلاش دارد تا با شیوه پرسشگری حوادث روی داده را به چالش بکشد و نتایج حاصل از آن را تحلیل و ارزیابی کند. به‌طورمثال اختلاف‌هایی که در نتیجه تداخل قدرت نیروهای سرخ شوروی و مأموران دولت شاهنشاهی ایران و قوای جنگل در رشت ایجاد شده بود، به چالش کشیده و به طرح پرسش‌هایی به دنبال نتایج حاصل از این دخالت‌ها در فرجام جنگل پرداخته است (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۷۳، ۷۲).

با آنکه یقیکیان در ارائه گزارش‌های خود با ظرافت روزنامه‌نگاری حرفه‌ای به دنبال اهداف سیاسی خاص به‌ویژه طرفداری از انگلستان و نیز اهداف و آرزوهای حزب هنجاک بود، شیوه روایتگری او تحقیقی و تحلیلی است. وی از هر منبع موثقی گزارش‌ها را دریافت و پس از

۱. یکی از مفصل‌ترین آثار درباره جنبش جنگل، تاریخ انقلاب جنگل گیلک است. گیلک نیز تنها در چند صفحه به جهت تقارن حضور گائوک به همراه کوچک‌خان از وی نامی می‌برد، اما به نقش وی در جنبش نمی‌پردازد (ن. ک. گیلک، ۳۶۹-۳۶۱)؛ در خاطرات محمدحسین صبوری دیلمی نیز نامی از گائوک دیده نمی‌شود. در کتاب *تاریخچه میرزا کوچک خان* اثر بحر العلوم قزوینی تنها به مرگ گائوک اشاره می‌شود (بحر العلوم قزوینی، ۱۳۹۶: ۴۲) جالب اینکه در خاطرات حیدرخان عمواغلی (۱۳۹۸) نیز اشاره‌ای به گائوک نمی‌شود.

تحلیل آنها روایت درست را دربارهٔ یک واقعه و حادثه برای نگارش انتخاب می‌کرد. از ویژگی‌های متمایز یقیکیان در مقایسه با سایر روایان جنبش جنگل ارائهٔ چستی وقایع مربوط به این جنبش است. این نگرش به عقیدهٔ استنفورد، نشان‌دادن چستی وقایع از نکات برجسته و شایستهٔ تأمل در تبیین گزاره‌های تاریخی نویسنده به شمار می‌رود (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۳۴). در نتیجه یقیکیان را نمی‌توان همانند فخرایی و دیگران روای صرف وقایع جنگل دانست. به عقیدهٔ فخرایی که وی نیز از تاریخ‌نگاران مشهور جنبش جنگل به شمار می‌رود، شیوهٔ یقیکیان در تاریخ‌نگاری ایران، تحلیلی است (سپانلو، ۱۳۸۷: ۲۰۸). سایر روایان جنگل به جهت مشارکت در این جنبش از حافظهٔ خود استفاده کرده و به ارائهٔ خاطراتشان، اغلب با اشتباهات فاحش تاریخی، نگارش می‌کردند. برخی از خاطرات جنگلی‌ها نظیر یادداشت‌های حاج احمدکسمایی نوعی مانیفست این شخصیت در بیان عملکردش در جنبش جنگل است (کسمایی، ۱۳۸۲: ۱۲-۱۰). کتاب *معین‌الرعا یا آلیانی* را که شاپور آلیانی نوشته است نیز در همین مسیر قرار دارد (آلیانی، ۱۳۷۵: ۹-۵). اما یقیکیان به جهت اینکه حرفهٔ روزنامه‌نگاری داشت، رویکردی انتقادی و جست‌وجوگر در گزارش‌های خود دنبال می‌کرد و تلاش داشت علاوه بر ارائهٔ گزارش‌های تاریخی به بیان دلایل وقوع حوادث نیز پردازد. به‌طور نمونه وی برای نشان‌دادن ضدیت جنگلی‌ها با وثوق‌الدوله، عملاً به ناکارآمدی جنگلی‌ها اشاره می‌کند و می‌نویسد، جنگلی‌ها از ابتدای قیام خود تنها با وثوق‌الدوله مخالفت داشتند، اما زحمات آنان در مدت سه ساعت مذاکره با بلشویک‌ها بر باد رفت (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۵۲). وی با ارائهٔ این تحلیل علاوه بر دفاع از انگلستان، هر دو جریان یادشده را به زیر سؤال می‌برد و گاه تلاش می‌کند همچون روزنامه‌نگاری حرفه‌ای علاوه بر همراه‌کردن خواننده با خود، اهداف و آمال خود را بر خواننده تحمیل کند. وی در ظاهر دشمنی خود را با عثمانی و دیگر متحدانش آشکار نمی‌کند، اما با نشان‌دادن ناکارآمدی آنها و نقد شخصیت‌های کاریزماتیک کوچک‌خان دربارهٔ زبان‌های همراهی جنبش جنگل با عثمانی‌ها و بلشویک‌ها، مخاطب را به ضعف ساختاری جنبش آگاه می‌کند (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۴۲۱). یکی از گزارش‌هایی که نشان‌دهندهٔ پیوند علی و معلولی یادداشت‌های یقیکیان است، تحلیل دلایل موفقیت‌های اقتصادی روس‌ها در گیلان است. وی می‌نویسد روس‌ها برای نفوذ در بازار ایران، کالاهای صنعتی خود را به نرخ پایینی وارد ایران کردند و در نتیجه توانستند در یک فرایند زمانی کوتاه انحصار بازار ایران را در اواخر عصر قاجار به دست آورند. آنها با این ابزار توانستند علاوه بر سلطهٔ سیاسی بر شمال ایران، در زمینهٔ اقتصادی نیز بی‌رقیب شوند. وی معتقد است آلمانی‌ها نیز با همین هدف وارد بازار ایران شدند، اما به جهت نبود پشتوانهٔ سیاسی موفق به تداوم حضور خود در ایران نشدند (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۱۳، ۱۴) در ادامه وی معتقد است هر چند انقلاب روسیه موجب رشد

سوسیالیسم جهانی شد، برای اقتصاد گیلان حرکتی زیان‌بار بود (همان: ۱۴) تحلیل یقیکیان دربارهٔ نتایج قطع ارتباط اقتصادی بنادر شمالی کاسپین با گیلان کاملاً با واقعیت منطبق است؛ زیرا طی حکومت هفتاد ساله شوروی، تمامی ارتباط‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جمهوری‌های شوروی با گیلان قطع شد و اقتصاد گیلان که از این مسیر در ارتباط جهانی قرار می‌گرفت، منزوی شد.

نتیجه

یکی از نکاتی که موجب شده تا یادداشت‌های گریگور یقیکیان در بین آثار و خاطراتی که از جنبش جنگل باقی مانده است، متمایز شود، نخست توجه وی به تحولات هفده‌ماهه پایانی جنبش و ارائه گزارش مفصل در این زمینه است. علاوه بر نکات اشاره شده دقت یقیکیان در معرفی افراد، روایات، حوادث و سایر رویدادهایی که در دوره بحث شده از آن یاد می‌کند، موجب متمایز شدن اثر وی شده است. یقیکیان در شرح گزارش‌های دقیق خود از روند وقایع با استفاده از اسناد و نامه‌های محرمانه‌ای که به آنها دسترسی داشته، کتاب خود را مستند می‌کند. یقیکیان تا آنجا که توانسته است از بیرون به جمهوری شورایی گیلان نگاه کرده است. این مسئله موجب شده تا کمتر گرفتار مصیبت قضاوت قرار گیرد، هرچند جانبداری از سیاست انگلستان و نفی دولت‌های محور به وضوح در یادداشت‌های وی دیده می‌شود. یقیکیان به علت حضور و زندگی در رشت توانسته است زدوخوردهایی را که میان قوای دولتی و قوای سرخ در شهر روی می‌دهد، با احاطه کامل به تصویر کشد. او نسبت به سایر نویسندگان جنبش جنگل اطلاعات کامل‌تری از اوضاع و احوال و رنج و ستمی که مردم رشت و انزلی در آن زمان متحمل شدند، در کتاب خود گزارش کرده است. هرچند کتاب او از ایرادات و اشکالات خالی نیست، از ارزش آن نمی‌کاهد. این کتاب چون مبنای بحث خود را از زمان ورود بلشویک‌ها به گیلان قرار داده است، نگاه دقیق‌تری بر ارتباطات و مناسبات حکومت شورایی گیلان با سران و نمایندگان شوروی و دیگر فعالان سیاسی آن دوره دارد. به نظر می‌رسد دو عامل موجب امتیاز این اثر در مقایسه با آثار مهم جنبش جنگل نظیر سردار جنگل فخرایی و دیگران شده است. نخست اینکه یقیکیان بسیاری از نوشته‌های خود را به طور هم‌زمان یا اندکی پس از آن منتشر می‌کرد و دوم اینکه به جهت حرفه روزنامه‌نگاری، به فنون نگارش به‌خوبی آگاه بود و با توجه به ارتباط با بسیاری از فعالان جنبش گزارش‌های دست اول را دست‌چین کرده و براساس صحیح‌ترین روایت گزارش‌های خود را تنظیم کرده است.

کتاب‌شناخت

آدمیت، فریدون (۱۳۶۳) *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات پیام. آلیانی، شاپور (۱۳۷۵) *نهضت جنگل و معین‌الرعا یا (حسن‌خان آلیانی)*، با همکاری علی رفیعی جیردهی، تهران: میشا

استنفورد، مایکل (۱۳۸۲) *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، مترجم: احمد گل‌محمدی، تهران: انتشارات نی. بحرالعلوم قزوینی، سیدمحمد (۱۳۹۶) *تاریخچه جنگلیان*، به کوشش: مهدی نورمحمدی، تهران: نشر نامک.

بشری، محمد (۱۳۷۳) *کتاب کادوس*، تهران: انتشارات معلم.

بهار، محمدتقی (۱۳۵۷) *تاریخ احزاب سیاسی ایران*، جلد ۱، تهران: کتاب جیبی.

موسی پرستیس، موسی (۱۳۷۹) *پلشویک‌ها و نهضت جنگل*، مترجم: حمید احمدی، تهران: شیرازه. پناهی، عباس (۱۳۹۳)، «تأثیر قفقازی‌ها و سوسیال‌دمکرات‌ها بر مشروطه گیلان و آذربایجان»، مجموعه مقالات همایش مجاهدان تبریز (یکصدمین سالگرد درگذشت ستارخان سردار ملی)، به کوشش: عباس قدیمی قیداری، تبریز: انتشارات ستوده.

_____ (۱۳۹۴) «تجزیه و تحلیل تاریخ‌نگاری جنبش جنگل»، مجموعه مقالات همایش ملی نقش نهضت جنگل بر تحولات فکری و اجتماعی تاریخ معاصر، به کوشش: عباس پناهی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

_____ (۱۳۹۶) *مآخذشناسی تحلیلی توصیفی جنبش جنگل*، رشت: دانشگاه گیلان.

ترمیناسیان، آناهید (۱۳۷۱) *انقلاب ۱۹۰۵ در قفقاز*، مترجم: کاوه بیات، تهران: پروین. حسن‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۹۳) «جایگاه نهضت جنگل در تاریخ محلی گیلان»، مجموعه مقالات همایش ملی نقش نهضت جنگل بر تحولات فکری و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، به کوشش: عباس پناهی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۸) «بینش و روش تاریخ‌نگاری عتبی»، فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، دوره جدید، سال ۱۹، شماره ۳، پیاپی ۸۰. خسروپناه، محمدحسین (۱۳۹۵) «گریگور یقیکیان»؛ گزارشی در سوسیال دموکراسی ایران ۱۳۲۷-۱۳۸۹ه.ش، تهران: شیرازه.

دلیر، نیره (۱۳۹۴) «پیامدهای روابط میرزا کوچک‌خان جنگلی با کمونیست‌های شوروی»، مجموعه مقالات همایش ملی نقش نهضت جنگل بر تحولات فکری و اجتماعی تاریخ معاصر، به کوشش: عباس پناهی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.

دنسترویل، لایونل چارلز (۱۳۶۲) *خاطرات ژنرال دنسترویل (سرکوبگر جنگل)*، مترجم: حسین انصاری و علی دهباشی، تهران: فرزانه.

رنجبر، محمود (۱۳۹۳) «فخرایی تاریخ‌نگار مشروطه گیلان»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی مشروطه گیلان، به کوشش: عباس پناهی، رشت: نشر فرهنگ ایلینا.

۶۰ / روش و بینش تاریخ‌نگاری گریگور بقیکیان در کتاب شوروی و جنبش جنگل / عباس پناهی

- رمضانی، بهنام (۱۳۹۷) کتاب‌شناسی توصیفی نهضت جنگل، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- رواسانی، شاپور (۱۳۶۶) نهضت میرزا کوچک خان و اولین جمهوری شورایی در ایران، تهران: انتشارات شمع.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۸۷) نویسندگان پیشرو ایران، تهران: انتشارات نگاه.
- سرتیپ پور، جهانگیر (۱۳۹۷) «یادداشت‌های شادروان جهانگیر سرتیپ پور»، دوماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی گیله‌وا، سال ۲۶، شماره ۱۵۰، اسفند- اردیبهشت.
- سلطان‌زاده، آوتیس (۱۳۸۳) *انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان*، مترجم: ف. کوشا، تهران: نشر مازیار.
- سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۳) «نگاهی انتقادی به مهم‌ترین منابع و مأخذ جنبش جنگل»، مجموعه مقالات همایش ملی نقش نهضت جنگل بر تحولات فکری و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، به کوشش: دکتر عباس پناهی، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان
- شاکری، خسرو (۱۳۸۴) *پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوسیال دموکراسی*، تهران: اختران.
- _____ (۱۳۸۶) *میلاذ زخم*، مترجم: شهریار شاکری، تهران: اختران.
- شهرستانی، نعمت‌الله (۱۳۹۱) *گائوک* (افسر آلمانی در ارتش نهضت جنگل)، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- صبوری دیلمی، محمد حسین (۱۳۹۴) *نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل*، به کوشش: افشین پرتو، رشت: فرهنگ ایلیا.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳) *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد اول، اصفهان: کمال.
- طالبی، فرامرز (۱۳۸۵) *ارمنیان گیلان*، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- طباطبایی، محیط (۱۳۶۶) *تاریخ تحلیلی مطبوعات ایران*، [بی‌جا]: بعثت.
- عمواوغلی، حیدرخان (۱۳۹۸) *خاطرات حیدرخان عمواوغلی*، به کوشش: ناصرالدین حسن‌زاده، تهران: نشر نامک.
- عظیمی دوبخشری، ناصر (۱۳۹۴) *روایتی نواز جنبش و انقلاب جنگل*، تهران: انتشارات ژرف.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۴) *سردار جنگل*، تهران: انتشارات جاویدان.
- _____ (۱۳۵۵) *گیلان در گذرگاه زمان*، تهران: انتشارات جاویدان.
- _____ (۱۳۵۷) *گیلان در جنبش مشروطیت*، تهران: فراکلین.
- کسمایی، احمد (۱۳۸۲) *یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل*، گردآوری و تصحیح: منوچهر هدایتی، رشت: کتیبه گیل.
- گنیس، ولادیمیر (۱۳۸۵) *بلشویک‌ها در گیلان*، مترجم: جعفر مهرداد، رشت: نشر فرهنگ ایلیا.
- گیلک، محمدعلی (۱۳۷۱) *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت: گیلکان.
- مانوکیان، آری (۱۳۸۳) *کتاب حزب داشناک و جریان نهضت مشروطه*، تهران: رام‌رنگ.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۶۱

مکی، حسین (۱۳۶۳) تاریخ بیست‌ساله ایران، جلد ۱، تهران: ناشر.
ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳) تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: علمی.
واساکونی، و (۱۳۹۷) «یک سال در گیلان» (تحولات سیاسی سال ۱۹۱۹)، مترجم: روبرت واهانیان و مسعود حقانی، دوماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی گیله‌وا، سال بیست و هفتم، شماره ۱۵۲، مرداد-شهریور.
هویان، آندرانیک (۱۳۸۰) ارمنیان ایران، تهران: انتشارات مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها با همکاری انتشارات هرمس.
یقیکیان، گریگور (۱۳۶۳) شوروی و جنبش جنگل، به کوشش: برزویه دهگان، تهران: انتشارات نوین.
_____ (۱۳۲۲) ایران کنونی، شماره ۲۹ سال ۹.

List of sources with English handwriting

- Ādamīāt, Fereydūn (1363 Š.), *Fikr-e Demokrāsī-ye Ejtemā'ī dar Nihzat-e Mašrūtāt-e Īrān*, Tehran: Entišārāt-e Payām. [In Persian]
- Ālīānī, Šāhpūr (1375 Š.), *Nihzat-e jangal va Mo'ī al-Ruāyā (Ḥasan kān Ālīānī)*, with PTR Ālī Rafī'ī Jūrdahī, Tehran: Mīšā. [In Persian]
- 'Amū Ogī, Ḥiydar kān (1398 Š.), *kātirāt-e Ḥiydar kān 'Amū Ogī*, Edited by Nāšir al-Din Ḥasanzada, Tehran: Nāmāk. [In Persian]
- 'Azīmī Dobaqšārī, Nāšir (1394 Š.), *Rivāyatī No az jonbiš va Enqilāb-e jangal*, Tehran: Żarf. [In Persian]
- Bahār, Moḥammad Taqī (1357 Š.), *Tārīk-e Aḥzāb-e Sīāsīye Īrān*, Vol. 1, Tehran: Kitāb-e jībī. [In Persian]
- Bahr al-'Olūm Qazvīnī, Sayyed Moḥammad (1396 Š.), *Tārīkča jangālīān*, Edited by Mahdī Nūrmohammadi, Tehran: Nāmāk. [In Persian]
- Bašri, Moḥammad (1371 Š.), *Kitāba Kādūs*, Tehran: Mo'alim.
- Dalīr, Nayira (1394 Š.), "Payāmadhā-ye Ravābit-e Mīrzā Kūčak kān-e jangalī bā Komonīsthā-ye Šoravī", *Majmū'a Maqālāt-e Hamāyīš-e Millī-e Naqši Nihzati jangal bar Tahavolāt-e Fikrī va Ejtīmā'īye Tārīk-e Mo'āšir*, Edited by 'Abbās Panāhī, Rašt: Entišārāt-e Dānišgāh-e Gīlān. [In Persian]
- Faḵrānī, Ebrāhīm (1355 Š.), *Gīlān dar Godargāh-e Zamān*, Tehran: jāvidān. [In Persian]
- Faḵrānī, Ebrāhīm (1357 Š.), *Gīlān dar jonbiši Mašrūtāt*, Tehran: Franklin. [In Persian]
- Faḵrānī, Ebrāhīm (1354 Š.), *Sardār-e jangal*, Tehran: jāvidān. [In Persian]
- Gīlak, Moḥammad 'Alī (1371 Š.), *Tārīk-e Enqilāb-e jangal*, Rašt: Gīlakān. [In Persian]
- Ḥasanābādī, Abulfāzl (1393 Š.), "jāygāhi Nihzati jangal dar Tārīk-e Maḥallī-e Gīlān", *Majmū'a Maqālāt-e Hamāyīš-e Millī-e Naqši Nihzati jangal bar Tahavolāt-e Fikrī va Ejtīmā'īye Tārīk-e Mo'āšir*, Edited by 'Abbās Panāhī, Rašt: Entišārāt-e Dānišgāh-e Gīlān. [In Persian]
- Ḥasanzada, Esmā'il (1388 Š.), "Bīniš va Raviš-e Tārīknigārī 'Otbī", *Faslnama 'Elmī va Pejūhešī Tārīknigārī va Tārīknigārī Dānišgāh-e Al-Zahrā*, 19, no. 3 (80). [In Persian]
- Kasmānī, Aḥmad (1382 Š.), *Yāddāsthā-ye Aḥmad Kasmānī az Nihzat-e jangal*, Edited by Manūčīhr Hidāyatī, Rašt: Katība Gīl. [In Persian]
- Ḳosropanāh, Moḥammad Hossien (1395 Š.), *Qerīqūr Yeḳīkīān: Gozārīšī dar Sosīāl Dimokrāsīye Īrān 1289-1327 Š.*, Tehran: Širāza. [In Persian]
- Makkī, Hossein (1363 Š.), *Tārīk-e Bīst Sāla-ye Īrān*, Vol. 1, Tehran: Nāšir. [In Persian]
- Malikzada, Mahdī (1363 Š.), *Tārīk-e Enqelāb-e Yeḳīkīān*, Qerīqūr tīat-e Īrān, Tehran: 'Elmī. [In Persian]
- Mānūkīān, Ārpī (1383 Š.), *Kitāb-e Ḥizb-e Dāšnāk va jaryān-e Nihzat-e Mašrūta*, Tehran: Tāmraṅ. [In Persian]
- Panāhī, 'Abbās (1396 Š.), *Maḳaḍšināsī-ye Taḥlīlī Tošīft-ye jonbiši jangal*, Rašt: Dānišgāha Gīlān. [In Persian]
- Panāhī, 'Abbās (1394 Š.), *Tājzīya va Taḥlīl-e Tārīknegārī-ye jonbiši jangal*", *Majmū'a Maqālāt-e Hamāyīš-e Millī-e Naqši Nihzati jangal bar Tahavolāt-e Fikrī va Ejtīmā'īye Tārīk-e Mo'āšir*, Edited by 'Abbās Panāhī, Rašt: Entišārāt-e Dānišgāh-e Gīlān. [In Persian]
- Panāhī, 'Abbās (1393 Š.), "Taḥīr-e Qafqāzī-hā va Sosīāl Domokrāthā bar Mašrūta-ye Gīlān va Ādarbāījan", *Majmū'a Maqālāt-e Hamāyīš-e Moḵāhidān-e Tabrīz*, Edited by 'Abbas Qadīmī Qidārī, Tabrīz: Sotūda. [In Persian]
- Ramazānī, Bīhnām (1397 Š.), *Kitābšināsī Tošīft-ye Nihzat-e jangal*, Rašt: Našr-e Farhang-e Īlīyā. [In Persian]
- Ranjbar, Maḥmūd (1393 Š.), "Faḵrānī Tārīknigār-e Mašrūta-ye Īrān", *Majmū'a Maqālāt-e Naḳost Hamāyīš-e Millī-e Mašrūta-ye Gīlān*, Edited by Abbās Panāhī, Rašt: Našr-e Farhang-e Īlīyā. [In Persian]
- Ravāsānī, Sāpūr (1366 Š.), *Nihzat-e Mīrzā Kūčak kān va Avvalīn jomhūrī-ye Šoravī dar Īrān*, Tehran: Šam'a. [In Persian]

- Sartīppūr, Jāhāngīr (1397 Š.), “Yāddāsthā-ye Šādravān Jāhāngīr Sartīppūr”, *Gīlavā*, 26, No, 150, (Esfand- Ordībihīšt). [In Persian]
- Sīpānlū, Moḥammad ‘Alī (1387 Š.), *Nivīsandigān-e Pīšru-e Īrān*, Tehran: Nigāh. [In Persian]
- Soltānīān, Ābūṭālib (1393 Š.), “Nigāhī Entiqādī ba Mohimtarīn Manābi‘ va Maākīd-e ḵonbiš-e ḵāngāl”, *Maǰmū‘a Maqālāt-e Hamāyīš-e Millī-e Naqšī Nihzati ḵāngāl bar Taḥavolāt-e Fikrī va Eǰtimā‘ī-ye Tārīḵ-e Mo‘āšir*, Edited by ‘Abbās Panāhī, Rašt: Enti s ar at-e Dānišgāh-e Gīlān. [In Persian]
- Soltānzada, Avetis (1383), Enkišāf-e Eqtišādī-ye Īrān va Ampirīālīsm-e Engilistān, Translated by F. Kūšā, Tehran: Našr-e Māzīār. [In Persian]
- Šāhristānī, Nīmat allāh (1391 Š.), *Gāok (Afsa-e ālmānī dar Artīš-e Nihzat-e ḵāngāl)*, Rašt: Entišārāt-e Dānišgāh-e Gīlān. [In Persian]
- Šākīrī, ḵosro (1384 Š.), *Pīšīna-hā-ye Eqtišādī-Eǰtimā‘ī-ye ḵonbiš-e Mašrūḵāt va Enkišāf-e Sosīāl Dimokrāsī*, Tehran: Aǰtarān. [In Persian]
- Šabūṛī Dailāmī, Moḥammad Hossein (1394 Š.), *Nigāhī az Darūn bi Enqilāb-e Mosalahānī-ye ḵāngāl*, Edited by Afšīn Parto, Rašt: Našr-e Farhang-e Īlīyā. [In Persian]
- Šadr Hāšīmī, Moḥammad (1363 Š.), *Tārīḵ-e ḵarāyīd va Maǰalāt-e Īrān*, Vol. 1, Isfahan: Kamāl. [In Persian]
- Ṭālibī, Farāmarz (1385 Š.), *Armanīān-e Gīlān*, Rašt: Našr-e Farhang-e Īlīyā. [In Persian]
- Ṭabātabāī, Mohīṭ (1366 Š.), *Tārīḵ-e Taḥlīlī-ye Maḵbūāt-e Īrān*, Bi‘tat. [In Persian]
- Vāsākūnī, V. (1397 Š.), “Yik Sāl dar Gīlān, Taḥavolāt-e Sīāsī-ye Sāl-e 1919”, translated by Robert Vāhānīān & Mas‘ūd Ḥaqānī, *Gīlava*, 27, No. 152, Mordād, ahrīvar. [In Persian]
- Hovīān, Andrānīk (1380 Š.), *Armanīān-e Īrān*, Tehran: Entišārāt-e Markaz-e Gofīgūye Tamadonhā & Hermes. [In Persian]
- Yeǰīkīān, Qerīqūr (1322 Š.), *Īrān-e Konūnī*, No. 29, 9. [In Persian]
- Yeǰīkīān, Qerīqūr (1363 Š.), *Šoravī va ḵonbiš-e ḵāngāl*, Edited by Borzūye Dihgān, Tehran: Novīn. [In Persian]

References in English and French

- Cosroe, Chaqeri (1995), *The Soviet Socialist Republic of Iran, 1920-1921: Birth of the Trauma (Series in Russian and East European Studies)*, Universit of Pittsburg Press.
- Dunsterville, Lionel Charles (1920), *Adventures of Dunsterforce*, London.
- Genis, V. L. (1999), “Les bolcheviks au Guilan: La chute du gouvernement de Koutchek Khan (juin-juillet 1920)”, *Cahiers du monde russe* 40/3.
- Stanford, Michael (1998), *An Introduction to the Philosophy of History*, UK: John Wiley and Sons.
- Ter Minassian, Anahid (1989), *The Revolution of 1905 in Transcaucasian*, Armenian Review.
- Persits, Moisei Aronovich (1999), *A Shamefaced intervention: the soviet intervention in Iran 1920 -1921*, Moscow: Russian Center for Strategic Research and International Studies.

**Gregory Yeghikian's Historiographical Method and Standpoint in the Soviet
*Union and Jangal (Jungle) Movement*¹**

Abbas Panahi²

Received: 2019/12/07
Accepted: 2020/08/24

Abstract

According to methods and standpoints, most accounts written by Jangali warriors or eyewitnesses to this movement are categorized as those supporting or rejecting the movement. Yeghikian, however, gives a narrative, both accurate and informed, of the movement from a bird's eye view. He emphasizes the Soviet Union of Guilan and chronicles the movement. He employing a scientific method that is both rigorous and disinterested. However, there are overt signs of tilting towards the British and criticizing the Ottomans and Axis powers in his book. The research question is: What is Yeghikian's approach to the historical development of the movement from the perspective of historiographical method and standpoint? The findings indicate that the account he provides is more documented than those presented by other historians. This stems from his association with a diverse range of warriors involved in the movement and having access to confidential documents. The desk method is employed in the study. The analytical-critical approach in historiography is applied to *The Soviet Union and Jangal (Jungle) Movement* and other works by Yeghikian revolving around this topic.

Keywords: Method, Outlook, Historiography, Jangal (Jungle) Movement, Guilan, Yeghikian

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.28981.1404

2. Associate Professor, Guilan Study Institute, University Of Guilan, Rasht-Iran, Email: apanahi@guilan.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۶۵-۹۳

مقاله علمی - پژوهشی

بینش و روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی، منشی جامی^۱

ناصر خاوری^۲

محمد سرور مولایی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۲/۲۸

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۲۶

چکیده

محمود حسینی، منشی جامی، مورخ آغاز سلسله درانیان، با تحریر کتاب مستطاب تاریخ احمدشاهی نقش مهمی در ثبت و ضبط وقایع و رخداد‌های تاریخی این دوره سرنوشت‌ساز افغانستان ایفا کرد. ارجاعات متعدد و اقتباس از داده‌های تاریخی او نشان می‌دهد که تاریخ احمدشاهی کتابی تأثیرگذار بوده است. مسئله اصلی در پژوهش حاضر، این است که محمود حسینی در اثر خود، چه بینش و روشی داشته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که این مورخ از شیوه‌ای نظام‌مند استفاده کرده و از لحاظ روش تاریخ‌نگاری دارای سبکی روان و بی‌تکلف بوده و نظام فکری خود را بر پایه‌های سلطنت‌گرایی، شریعت‌مداری و مشیت‌باوری بنا کرده است. اثر محمود حسینی هر چند کاستی‌هایی دارد؛ درنهایت تاریخی مفصل و ارزشمند با داده‌هایی منحصر به فرد است که مورخان بعدی ناگزیر از مراجعه به آن هستند. مشاهدات مستقیم، دقت، تفصیل و جامعیت، کتاب مذکور را از تک‌نگاری شخص‌محور به تاریخ‌نگاری منطقه‌ای تبدیل کرده که نواحی گسترده‌ای از شرق ایران تا غرب هند و از آمودریا تا دریای عرب را شامل می‌شود.

واژگان کلیدی: محمود حسین جامی، تاریخ احمدشاهی، درانیان، افغانستان، تاریخ‌نگاری.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.26032.1351

۲. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران، نویسنده مسئول: naserkhavari@ut.ac.ir

۳. استاد دانشگاه، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی: Dr.ms.mawlaie@gmail.com

مقدمه

با آنکه در سال‌های اخیر، بحث و بررسی درباره تاریخ‌نگاری به فعالیتی اصلی برای محققان تاریخ تبدیل شده و منجر به دستاوردهای با ارزشی شده است، تحقیق و پژوهش درباره تاریخ‌نویسی افغانستان به صورت کل و دوره درانیان (شعبه سدوزایی) به‌طور خاص (۱۸۴۷ - ۱۷۴۲م / ۱۲۲۶ - ۱۱۲۱ ق) در غیبت پژوهش‌های جدید و ناآشنایی با منابع، با دشواری‌هایی روبه‌رو بوده است. با این حال، این وضعیت به معنی فقدان آثار ارزشمند تاریخی یا نبود مورخان فعال در این دوره نیست. از آنجا که سلسله درانی در واقع بنیانگذار کشور فعلی افغانستان است، لذا از نظر تاریخ‌نگاری جایگاه خاصی دارد. با این وجود هنوز بسیاری از متون تاریخی این دوره ناشناخته مانده و تصحیح و چاپ نشده است. از آنجا که بیشتر آثار بازمانده از این دوره در کشورهای مختلف نگهداری می‌شود، دسترسی به آنها بسیار دشوار است، در ضمن فهرست جامع روزآمدی از متون تاریخی دوره درانیان وجود ندارد. البته امکان دارد که محققان متون و اسناد تازه‌ای از این دوره کشف کنند.

تاکنون هیچ پژوهش جامعی انجام نشده است که به‌طور اختصاصی و کامل به تاریخ‌نگاری درانیان پرداخته باشد. برخی از متون این دوره هم که عموماً به همت انجمن تاریخ افغانستان چاپ شده است، فاقد نگاه انتقادی و تحلیلی بوده و تنها به یک معرفی سطحی اکتفا شده است. بنابراین می‌توان ادعا کرد که درباره تاریخ‌نگاری درانیان اکنون با اطلاعات بسیار کمی روبه‌رو هستیم. پژوهش حاضر قدمی در جهت رفع این کمبود است و سعی دارد با معرفی محمود حسینی جامی که اولین و معتبرترین مورخ این دوره است به توضیح و تبیین پیش و روش تاریخ‌نگاری او بپردازد. در دوره مدنظر همانگونه که در حوزه سیاسی، سنگ بنای بسیاری از تحولات و رخدادها گذاشته شد، حوزه تاریخ‌نگاری نیز به گونه‌ای ظهور کرد و متحول شد که می‌توان آن را یک نقطه عطف و الگو دانست؛ زیرا اکثر مورخان معاصر، در آثار خود به گونه‌ای به اولین اثر تاریخ‌نگاری دوره، یعنی «تاریخ احمدشاهی» مراجعه و از آن استفاده کرده‌اند. این اثر پر از داده‌های موثق و معتبر تاریخی است که در آثار دیگر، کمتر به چشم می‌خورد. این مقاله با تمرکز بر روی دیباچه، ساختار متن، ویژگی‌های تاریخ‌نگارانه، روش‌ها و اندیشه‌های شکل‌گیری متن، به صورت تحلیلی در کنار شناخت و بررسی کتاب *تاریخ احمدشاهی* به صورت توصیفی، در صدد بیان و شناساندن پیش و روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی جامی است. از آنجا که تاریخ‌نگاری عهد درانی ریشه در تاریخ‌نگاری دوران صفوی/ افشاری دارد، سعی شد با گردآوری مصادیق و بررسی معتبر آن به‌ویژه جهانگشای نادری و نیز تأکیدات صریح شخص محمود حسینی در کتاب *تاریخ احمدشاهی*، به صورت

جامعی، حق مطلب ادا شود.

در دوره آغازین خاندان سدوزایی خصوصاً احمدشاه و تیمورشاه با توجه به استفاده از تجارب نادرشاه افشار، وضعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان رو به بهبود نهاد. احمدشاه از آغازین روزهای حکومت، در پی یک منشی بود که بتواند کارنامه او را به قید تحریر درآورد تا اینکه فردی به نام محمود حسینی به وی پیشنهاد شد. حسینی با استفاده از این فرصت و موقعیت به دست آمده که دسترسی او را به عنوان یک شاهد عینی به رخدادهای مهم و اسناد محرمانه کشوری و لشکری میسر می‌کرد، توانست اثری گرانبه نام «تاریخ احمدشاهی» از خود به یادگار بگذارد که اکنون نسخه‌های متعدد آن در کشورهای مختلف از جمله روسیه، آلمان، بریتانیا و هند وجود دارد.^۱ در ایران تاکنون دو تصحیح برای آن نوشته شده است: یکی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد و دیگری دکتر محمد سرور مولایی.^۲ در این مقاله، مرجع محوری و اساس، تصحیح دکتر مولایی قرار گرفته است.

از تاریخ/احمدشاهی چندین نسخه خطی در شهرهای مختلف جهان از قبیل لندن، بمبئی و لنینگراد وجود دارد. این کتاب تاکنون با تصحیح‌های مختلفی به چاپ رسیده است. اولین گزارش جامع درباره این اثر را دانشمندی آلمانی به نام اسکارمان (oskar man) در اواخر قرن نوزدهم میلادی منتشر کرد که به دلیل اصالت و گستردگی اطلاعات موجود در کتاب، توجه شرق‌شناسان بسیاری را به خود معطوف داشت. مطلب دیگر اینکه می‌توان آن را نسخه کامل اثر حاضر دانست که دوست مراد سید مرادوف محقق روسی به همت انستیتوی شرق‌شناسی آکادمی علوم شوروی سابق در سال ۱۹۷۴، به صورت چاپ عکسی منتشر کرد.

پیشینه تحقیق

کتاب محمود حسینی گنجینه‌ای نفیس از اطلاعات و داده‌های منحصر به فرد از رخدادهای و حوادث روزگار احمدشاه درانی است که به نوعی بخشی از وقایع شرق ایران و غرب هندوستان را شامل می‌شود، اما او و اثرش هنوز به صورتی شایسته بررسی و معرفی نشده و

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره اصل نسخه خطی و دیگر نسخه‌ها به مقدمه دوست مراد سید مرادوف بر تاریخ احمدشاهی مراجعه شود که در سال ۱۹۷۴ در مسکو به چاپ رسیده است.

۲. جهت کسب آگاهی بیشتر درباره هر یک از تصحیحات مراجعه شود به مقالات زیر:

الف. شادی معرفتی، «یک متن دو نگاه، خراسان بزرگ پس از نادر» مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، تیر ۱۳۸۷، شماره ۱۲۲، صص ۶۵-۶۱

ب. مجتبی آذر تبریزی، «تاریخ‌نامه احمدشاه درانی، بنیانگذار نخستین حکومت افغانستان»، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، مهر ۱۳۸۴، صص ۳۳-۳۲

روش و خصوصاً بینش تاریخ‌نگاری وی به صورت مشخص تحلیل و نقد نشده است. پیشینه تحقیق در این زمینه را می‌توان در دو حوزه کتب و مقالات در نظر گرفت. تاکنون در هیچ کتابی به صورت مستقیم و مستقل بینش و روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی بررسی نشده است. با این وجود در برخی آثار در کنار پرداختن به تاریخ‌نگاری دوره‌ای خاص یا تصحیح کتاب *تاریخ احمدشاهی*، نگاهی گذرا به بحث مدنظر شده است. در این قسمت، آن دسته از این آثار که نگارنده به آنها دسترسی داشته است، به ترتیب قدمت چاپ، معرفی و نقد می‌شود.

کتاب *تاریخ‌نویسی در افغانستان* اثر شاه محمود محمود در کنار ورود به مبحث تاریخ‌نگاری در قرن ۱۸ و ۱۹ افغانستان، به صورت خلاصه به معرفی محمود حسینی و اثر او پرداخته است؛ ولی توجه چندانی به نقد درون‌محتوایی و روش تاریخ‌نگاری نداشته است (محمود، ۱۳۷۷: ۳۴۷-۳۴۳). محسن رحمتی نیز با نگارش مقاله‌ای در مجله «کتاب ماه تاریخ و جغرافیا» و گزارشی مفیدی براساس کتاب چاپ‌شده دوست مراد سید مرادف، اثر محمود حسینی را معرفی کرده و آن را از نظر ساختار، محتوا و وضعیت کتاب به صورت خلاصه بررسی کرده است (رحمتی، ۱۳۸۰: ۲۵-۲۲). ظاهراً، می‌توان این مقاله را اولین معرفی از کتاب *تاریخ احمدشاهی* در جامعه علمی ایران دانست. دکتر زرگری‌نژاد در مقدمه تصحیح خود اشاره‌ای کوتاه به ارزش تاریخی و ادبی کتاب کرده و با اینکه تصحیح خود را انتقادی دانسته، توجهی به بینش تاریخ‌نگاری نکرده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۴: ۲۸-۲۴). در تصحیح دکتر مولایی طی مقدمه‌ای، به طور مفصل به روش ادبی محمود حسینی پرداخته شده و فهرست‌ها و نمایه‌های موضوعی متنوعی تهیه شده و در ضمن اشاره‌ای به بینش تاریخ‌نگاری کتاب شده است (مولایی، ۱۳۸۸: ۲۶-۱۶). مصحح در این زمینه به دیدگاه حسینی درباره قدرت و حکومت پرداخته و از آنجا که احمدشاه را ولی نعمت مورخ برشمرده، چارچوب کلی اثر را بی‌شک سرشار از مدح و ثنا می‌داند که شاه و اطرافیان را به عرش اعلا کشانده و مخالفان را به حضيض ذلت کشیده و متصف به انواع و اقسام اوصاف نکوهیده است (همان: ۲۸).

در زمینه ارزش تاریخی، مصحح اعتقاد دارد که *تاریخ احمدشاهی* اثری تک‌نگاری است و چون در رده تاریخ‌های عمومی و سلسله‌ای قرار نگرفته و تنها به دوره احمدشاه پرداخته، لذا از این نظر توانسته کاستی‌های منابع دیگر را برطرف کند. مولایی به دلیل بیم از درازی سخن، بیان می‌کند که ناگفته‌های زیادی مانده و بحث نیازمند تحقیق و بررسی‌های مجدد است (همان).

زیست‌نامه و حیات علمی محمود حسینی

در این زمینه به صورت مستقیم تاکنون هیچ اطلاعی در متون مورخان هم‌عصر یا خلف وی یافت نشده است، اما از لابه‌لای مندرجات کتاب محمود حسینی و نیز اشارات کوتاه خود وی می‌توان به داده‌هایی دست یافت. سال تولد او نامشخص است، با توجه به اینکه خاتمه کتاب / احمدشاهی را پسرش، محمد اسماعیل نوشته، سال وفات وی را می‌توان حدود سال ۱۱۸۶ق در نظر گرفت. درباره محل تولد وی نیز هر چند نظریات گوناگون مطرح شده، ظاهراً شهر جام خراسان را باید با قطعیت بیشتری پذیرفت^۱. گرچه امروزه حسینی بیشتر به مورخ‌بودن شهرت دارد، از محتوای اثر وی، آراستگی او به دانش‌های دیگر زمانه خود از قبیل ادبیات فارسی و مغولی، شعر، نجوم و نیز فنون اداری محرز به نظر می‌رسد. شاگردی دانشمند و منشی چیره‌دست دستگاه نادرشاه، میرزا مهدی‌خان استرآبادی، و سال‌ها همکاری با وی، فرض مدنظر را تقویت می‌کند.

علاقه‌مندی احمدشاه به نگارش کتابی به سبک کتاب *جهانگشای نادری* و یافتن فردی با توانایی‌ها و ذوق میرزا مهدی‌خان استرآبادی، باعث شد که شاهین اقبال به واسطه آشنایی محمدتقی‌خان شیرازی با محمود حسینی بر دوش وی فرود آید (حسینی، ۱۳۸۴: ۵۱). تقی‌خان پا را از این فراتر گذاشته و برای دلگرمی احمدشاه و قطعیت این معامله^۲ یادآور می‌شود که محمود حسینی، کتابی بهتر و رنگین‌تر از مهدی‌خان استرآبادی خواهد نوشت؛ زیرا در نویسندگی یدبضا می‌نماید (همان: ۵۱). در سال ۱۱۶۶ق حسینی در پی موافقت شاه والانسب و پس از یک آزمون در حضور هیأت ممتحنه رسماً با سمت منشی و مورخ، وارد دستگاه اداری احمدشاه شد.

به مجلس ببردم و خواندم تمام	رساندم به سمع شه جم مقام
ستودند اهل بلاغت تمام	که بودند با شاه دین هم‌کلام
چه خان علوم و چه ادريس خان	چه ملا شريف و چه ديگر كسان (همان: ۵۳)

با اینکه ظاهراً سال‌ها محمود حسینی در دربار نادرشاه، همکار مهدی استرآبادی بوده و از طرفی احمدشاه نیز از فرماندهان عالی‌رتبه سپاه نادر بوده، شناختی بین این دو پیش نیامده و محمدتقی‌خان واسطه آشنایی آن‌ها شده است.

۱. ر.ک: مقدمه دکتر زرگری‌نژاد، صص ۲۴ - ۲۲

۲. به‌کاربردن این اصطلاح از آن جهت است که انگیزه اقتصادی محمود حسینی در کنار در نظر گرفتن ارزش علمی بسیار قوی بوده است.

شهشه به الطاف خاصم نواخت	به انعام و اکرام مشعوف ساخت (همان: ۵۲)
و نیز ز لطف و کرم کرد امیدوار	که بخشد به من سیم و زر بی‌شمار (همان: ۵۴)

کتاب تاریخ احمدشاهی

محققان تاکنون از محمود حسینی، هیچ اثری به جز این کتاب، نام نبرده‌اند. همانطور که قبلاً مشاهده شد، این کتاب، اولین، مفصل‌ترین و دقیق‌ترین تألیف دربارهٔ تحولات دورهٔ احمدشاه درانی و احوال و جنگ‌های وی با بهره‌گیری فراوان از اشعار، جملات ادبی و آیات قرآن است. محمود حسینی غرض اصلی از نگارش کتاب خود را گزارش برخی از وقایع رکاب ظفر توأمان و ذکر محاربات و فتوحات خاقانی و در کنار آن، بیان مختصر اختلافات و درگیری‌های امرای خراسان و نیز درج برخی احوالات ممالک ایران و ترکستان و هندوستان دانسته است (همان : ۵۴).

مؤلف کتاب آشکارا یادآوری می‌کند که گزارش‌های خود را یا مستقیماً شاهد بوده یا از مردم صادق کیش و صحیح‌القول به سلک تسوید کشیده است (همان).

کتاب، با استفاده از حمایت مستقیم دستگاه حاکم و نیز بهره‌گیری از تبحر و مهارت نویسنده به منبعی معتبر و اثری ارزشمند تبدیل شده که مرجع اصلی تاریخ دورهٔ احمدشاه به شمار می‌آید، لذا با در نظر گرفتن حجم و گستردگی گزارش‌های ذکر شده در کتاب، می‌توان اثر یاد شده را نه فقط یک تک‌نگاری محض، بلکه تاریخی منطقه‌ای دانست که منشا، الگو و نماد تاریخ‌نگاری دورهٔ درانیان است. همانگونه که در مبحث بینش و روش تاریخ‌نگاری اشاره شد، محمود حسینی بنابه اشاره صریح خود، در طی سال‌ها کسب تجربه و مهارت در کنار میرزا مهدی‌خان استرآبادی در خیلی از شعب علوم مهارت و تبحر داشته، لذا دیدگاه وی در زمینهٔ دانش تاریخ می‌تواند به مثابهٔ یک معرفت باشد. از طرفی چون حداقل در کتاب تاریخ احمدشاهی به دلیل پرداختن به حجم وسیعی از گزارش‌های نظامی و سیاسی، فرصت تحلیل نداشته، بنابراین نمی‌توان گفت که وی توجه یا علاقهٔ زیادی به دیدگاه فلسفهٔ تاریخ داشته است.

کتاب تاریخ احمدشاهی بنابه خواست و میل حامی اثر یعنی احمدشاه بیشتر به ساحت سیاسی و شرح گزارشات نظامی و فتوحات او اشاره کرده و البته در کنار این، برخی گزارش‌های اجتماعی نیز دیده می‌شود که در مقایسه با حجم کل کتاب، چندان فراوان نیست. لذا مجال زیادی برای پرداختن به تاریخ‌نگاری اقتصادی و فکری فراهم نبوده است. منابع اطلاعاتی حسینی همانگونه که ذکر شده است و خود حسینی نیز آشکارا در دیباچهٔ کتاب آورده عبارتند از:

الف. انبوه اسناد و مدارک دولتی، دیوانیات، پیمان‌نامه‌ها، معاهدات و امثال این، که به راحتی در اختیار مؤلف قرار داشته است؛

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۷۱

ب. مشاهدات عینی، از آنجا که مؤلف از زمان استخدام تا زمان فوت شاه، همیشه در سفر و حضر در کنار وی بود، مجموعه‌ای غنی از مشاهدات دارد؛
ج. مسموعات: برخی از حوادث را نیز از افراد ثقه و مطمئن شنیده است.

بینش و روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی

محمود حسینی در تاریخ‌نگاری متأثر و پیرو تاریخ‌نگاری دوره افشاریه است. به باور برخی، این دوره از نظر تاریخ‌نگاری سلسله‌ای، علی‌رغم کوتاهی، پربار و غنی است (آژند، ۱۳۸۸: ۱۷۷). حسینی به صراحت بر تقلید و الگوبرداری از شیوه تاریخ‌نگاری میرزا مهدی‌خان استرآبادی، مورخ معروف دوره افشاریه، تأکید کرده است (زرگری‌نژاد: ۵۱). تاریخ‌نگاری دوره افشاریه نیز به طرز محسوسی، متأثر از تاریخ‌نگاری صفویه است. این برداشت کمک مهمی به درک فضای ذهنی محمود حسینی می‌کند؛ به‌ویژه از نظر جهان‌بینی.

بینش تاریخی محمود حسینی

بینش و نوع نگرش محمود حسینی به حوادث تاریخی و نیز مباحث نظری علم تاریخ به‌صورت مستقیم در اثرش نیامده است. هرچند این امر دلیل نمی‌شود که بگوییم حسینی به هیچ‌وجه بینش تاریخی نداشته است. لذا برای یافتن این مهم باید به فحوای کلام و جست‌وجو در لابه‌لای گزارش‌های متعدد کتاب توجه جدی شود.

غایت نهایی محمود حسینی برآورده کردن خواسته ولی نعمت خود و جاویدان کردن نام او بوده است، بااین حال می‌توان مؤلفه‌های سه‌گانه شریعت‌مداری، سلطنت‌گرایی و مشیت‌باوری را چارچوبه ذهنی و تشکیل‌دهنده بینش تاریخی وی دانست.

۱. بینش شریعت‌مداری

این بینش بیانگر نوع اعتقاد، ایدئولوژی و جهان‌بینی مورخ است که می‌تواند ابعاد مختلف اندیشه و زندگی وی را شامل شود. البته باید در نظر داشت که در آثار فرمایشی از قبیل همین تاریخ/احمدشاهی، نظر حامی نیز که معمولاً به مؤلف دیکته می‌شود، بی‌تأثیر نیست. با توجه به جمع‌بندی کردار و گفتار محمود حسینی، طبیعتاً فردی شریعت‌مدار بوده و از طرف دیگر بنابه دلایل مختلف در جهت مشروعیت‌بخشی به حکومت و نظام نوپای درانی، الزاماً باید، به‌صورت جدی از شریعت و دین، بهره‌برداری سیاسی کند. چرا که احمدشاه درانی بر خلاف رسم معهود منطقه، رگ و ریشه یا تبار شاهی نداشت و این خلأ باید به نوعی جبران می‌شد و

چه حربه‌ای بهتر از پررنگ‌کردن وجه دینی او. به‌کاربردن انبوهی از آیات قرآن و اشعار دینی و نیز داستان «صابر صوفی» و ذکر کرامات احمدشاه همگی گواه این مدعاست. یکی از ویژگی‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره صفویه و افشاریه این بوده که مورخان این دوره‌ها، به عنوان افرادی متدین، در راستای مشروعیت‌بخشی الهی به پادشاهان دوران خود که برخی ولی نعمت آنها بوده‌اند، در قالب و چارچوب دین قلم‌فرسایی کنند. کتاب محمود حسینی از دیباچه گرفته تا طلوع، متن و خاتمه پر است از رویکرد مذهبی و نگاه دینی به حوادث و رخدادها. به‌کاربردن پی‌درپی، ممتد و فراوان آیات قرآنی، گواهی است بر این مدعا. در دوره‌ای که هنوز دولت - ملت شکل نگرفته بود و مردم نقشی در انتخاب حاکم و فرمانروای خود نداشتند، مورخان درباری موظف بودند برای حاکم وقت، مشروعیت ایجاد کنند. به‌صورتی که همه مردم آن را به راحتی بپذیرند و از شورش و سرکشی در برابر نظام حاکم اجتناب ورزند. داشتن بینش شریعت‌مدارانه و ارائه چهره‌ای متدین از مورخ، نقش مهمی در پذیرش اثر مورخ در ذهن و باور خوانندگان عامه بر جای می‌گذاشت. بنابر این ضرورت محمود حسینی به این مؤلفه متوسل شده و از آن بسیار استفاده کرده است. مطرح کردن شاهان به‌عنوان «ظل الله» و «اولی الامر» خصوصاً شاهانی که تبار و نژاد والایی نداشته‌اند، در اندیشه سیاسی مورخان مسلمان جایگاه مهمی داشته است. پس از کشته‌شدن نابهنگام نادر شاه افشار و خلأ قدرتی که در منطقه پیش آمد، برای جانداختن سلطنت وی و نیز تثبیت قدرت او، توسل به دین‌مداری، کوتاه‌ترین و بهترین راه برای محمود حسینی بوده است.

خدا هر که را برگزید از عباد به او تخت و دیهیم و اقبال داد (مولایی : ۶۴)

به شه از راه دین، دولت خدا داد خدا داد است این دولت خداداد (همان : ۵۸۴)

در زمینه شریعت‌مداری، بهره‌مندی از انسان‌های متشجع و متدین که طبیعتاً صوفیان و درویشان را هم در بر می‌گیرد، از دید محمود حسینی دور نمانده است. از این‌رو در جریان گزارش اجلاس قندهار که احمدشاه به قدرت می‌رسد، نقش یک درویش به نام صابرشاه بسیار مهم و محوری است. وی با اقداماتی نمادین از جمله گذاشتن خوشه‌ای گندم بر جقه احمدشاه، وی را از میان دیگر مدعیان به حکومت برگزیده و پس از آن نیز در تثبیت حاکمیت او نقش پر رنگی داشته است.

محمود حسینی، هم در تحلیل و قضاوت‌های خود و هم در ساختار و چهارچوب اثر، نقش مهمی را به شریعت و مذهب داده است. لذا در سراسر کتاب، هم خود و هم ولی نعمت خود و طرفداران وی را افرادی بسیار متدین و شریعت‌مدار معرفی کرده است. بنابراین باید بیست و شش سال جنگ‌ها و لشکرکشی‌های احمدشاه به غرب و شرق افغانستان و نیز دیگر

اقدامات نظامی وی از قبیل برخوردهای شدید با اسرا و والیان را در همین چارچوب تحلیل و بررسی کرد. بر همین مبناست که حسینی از احمدشاه به‌عنوان خاقان قدسی‌نژاد (زرگری‌نژاد: ۳۱۵) و از لشکریان وی بارها به‌صورت مکرر با عنوان «غازیان» یاد کرده است. مسلمان نبودن بخش زیادی از مردم هند، بهانه لازم را برای اقدامات جهادی احمدشاه فراهم کرده است. شاید به‌دلیل تأکیده‌های احمدشاه و نیز جهان‌بینی شخص محمود حسینی، کراماتی نیز برای ولی نعمت خود، تحت عنوان «اعمال غریبه و اصطناعات عجیبه» (مولایی: ۲۷۴) آورده است. با وجود کثرت این گزارش‌ها به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

– «ذکر شکار فرمودن خاقان مالک رقاب و کیفیت پناه آوردن تغلی^۱ به آن جناب» (همان: ۲۷۴). این گزارش شرح یکی از شکارهای احمدشاه و همراهان در سال نهم سلطنت در صحراهای است. شکارچیان متبحر هرچند تلاش کردند نتوانستند بره‌ای که از رمه خود جدا شده بود، شکار کنند. در عوض بره، خود و به اختیار خود به محل استراحت شاه نزدیک شده و به وی پناه می‌برد. شاه این بره را که حدود دو دینار ارزش داشته، از روی دلسوزی و شفقت، به‌دلیل گران‌فروشی و طمع چوپان به مبلغ پنجاه هزار دینار خریداری و مواظبت می‌کند (همان: ۲۷۵). ظاهراً این گزارش ساختگی بوده و هدف محمود حسینی نوشتن متنی شبیه جریان ضامن‌شدن امام رضا برای یک بچه آهو بوده است. ارادت احمدشاه به مضجع امام رضا و مشرف‌شدن به آن مکان جهت زیارت، این ظن را تقویت می‌کند.

– انجام امور خارق‌العاده و خرق عادت: در سال دهم سلطنت، طی یک سفر جنگی از کابل به جانب هندوستان در جنگلی، احمدشاه ماری سیاه و بزرگ را که سی زرع درازا و دمی بلند و آتشین و آتش‌افروز داشت، با یک تیر به هلاکت رساند که باعث بخت و حیرت همه همراهان شده و زبان به مدح و ثنا و دعا گشودند (همان: ۲۹۷).

– «در بیان ظهور خرق عادت از خدیو مؤید کشورگشا و عبور اردوی کیهان‌پوی والا از دریا»^۲ (همان: ۴۴۴): در سال چهاردهم سلطنت و این بار نیز طی سفری جنگی که به سوی پانی پت بوده، غازیان افغانی در جریان عملیاتی خارق‌العاده، با برنامه‌ریزی و مدیریت شخص احمدشاه موفق به عبور از رودخانه موج، متلاطم و عمیق می‌شوند که یادآور عبور حضرت موسی از نیل بوده. این بار حسینی در زمینه «تشبیه کردن»، مرجع رخداد تاریخی مدنظر خود را صریحاً ذکر می‌کند:

مگر موسی از غیب گرد دلیل که تا بگذارند از این رود نیل

۱. بره/بچه گوسفند

۲. شعری طولانی با چهل و یک بیت که در ذیل این عنوان آمده به روشی بیانگر اهداف کتاب است.

به آسانی از آب رود گذشت تو گویی که دریا بدل شد به دشت (همان: ۴۴۵).
و در پایان شعر و پس از این همه مقدمه‌چینی و صغری و کبری کردن، هدف اصلی خود را
به صورت مشخص بیان می‌کند:

چو این کشف بر خلق شد آشکار ز شاه جهان خسرو کامکار
به روشن ضمیران صافی نژاد از این خرق عادت فزود اعتقاد
همچنین:

در این عصر خاقان فرمانروا بود بر زمین نایب مصطفی
خدایا از این شاه دنیا و دین بود تا سپهر زمان و زمین
چراغ هدایت فروزنده دار دل اهل اسلام تابنده دار (همان: ۴۴۵)

تشبیه کردن: از جمع‌بندی گزارش‌های فوق که سعی در صاحب کرامت بودن احمدشاه شده است، می‌توان گفت: احمد شاه و تاریخ نویس وی، اهمیت زیادی به روشن نمودن ضمیر و افزایش اعتقاد خواننده، در راستای اهداف خود داشته‌اند. نویسنده سعی کرده است تا از طریق شبیه‌سازی برخی اعمال احمدشاه به کرامات ائمه و پیامبران که در طول تاریخ دین به ثبت رسیده است، ثابت کند که شاه حاضر، نایب و جانشین حضرت محمد(ص) بر روی زمین بوده و با مدیریت امور دین و دنیای مردم در جهت فروزان نگهداشتن چراغ هدایت، پشت و پناه اسلام و مسلمانان در جهان خواهد بود. گزارش‌های مذکور بیشتر بین سال‌های نهم تا چهاردهم جلوس احمدشاه که دوران اقتدار وی بوده ذکر شده است که در کنار تأکید به «ظل‌اللہی بودن شاه» می‌تواند گویای فراغت بال مورخ باشد؛ زیرا آرامش و ثبات نسبی در ممالک محروسه و موضوعه حاصل شده بود.

- **نیابت پیامبر:** در بخش تشبیه کردن، ذکر شده که محمود حسینی اصرار داشت تا در کنار شخصیت ظل‌اللہی احمدشاه، از او چهره‌ای مقدس، خارق‌العاده و متدین ترسیم کند. در این راستا و نیز افزایش اعتقاد مردم و راسخ‌ترکردن عقاید آنان، انجام اقداماتی که به نوعی هرچند نمادین وی را نایب پیامبر معرفی کند در دستور کار قرار داشته است. در جریان رخدادهای سال بیست و دوم سلطنت، گزارشی از انتقال خرقة مبارک پیامبر اسلام از ولایت بدخشان به کابل بنا به دستور احمدشاه توسط شاه ولی خان بامیزی می‌بینیم (همان: ۵۶۳). این خرقة متبرکه را پیامبر اسلام، در زمان حیات خویش، به خواجه اویس قرنی داده بود که بعداً به تداول در ممالک ترکستان چرخیده تا به ولایت بدخشان رسید.

- **دیانت در سیره عملی احمدشاه:** مورخ در روایت‌های گوناگون سعی کرده نشان دهد که احمدشاه علاوه بر اندیشه، در عمل نیز شاهی متدین و متشرع هست. به‌کاربردن عباراتی از

قبیل شاهنشاه صاحب توکل (زرگری‌نژاد: ۲۲۶)، پادشاه معدلت‌گستر (همان: ۲۳۲) خاقان قدسی‌نژاد (همان: ۳۱۵) همه مبین این ادعاست.

از همه جنگ‌ها و نزاع‌هایی که در طول مدت طولانی بیست و شش ساله حکمروایی احمدشاه روی داده، به‌عنوان جهاد و غزا یاد شده و گاه کشته‌های این درگیری‌ها متصف به لقب والای شهید شده‌اند. در این زمینه کاربرد واژه‌ها و کلماتی که محتوا و معنای دینی دارند به کرات مشاهده می‌شود. بارها، محمود حسینی بلافاصله پس از هر شورش و مخالفتی، بدون پرداختن به دلایل و علت‌ها، طرف‌های مقابل را، کافر، بددین، بدکیش و فتنه‌گر می‌خواند (مولایی: ۳۸۷، ۳۳۶، ۲۷۵، ۶۱)^۱

در مراسم ازدواج پسران احمدشاه، به دقت سعی شده رعایت مقررات و شئون اسلامی گزارش شود. (همان: ۵۲۵، ۲۶۸، ۳۳) صفاتی نیز که برای عروسان مدنظر بود و سعی شده پر رنگ شود، غالباً عبارتند از، آراستگی به حلیه عصمت و زیور عفت (همان: ۲۶۸)

البته ظاهراً یک بار خلاف این رویه مشاهده شده است. در جریان مراسم عروسی شاهزاده تیمور شاه با صبیبه^۲ رضیه عالم‌گیر شاه، برخی محرمات و مکروهات از قبیل رقص و آواز زنان و سرود و شراب اتفاق افتاد. در بیان این تعارضات و توجیه حرمت‌شکنی‌ها، محمود حسینی به نوعی از ولی نعمت خود دفع تکلیف کرده و با کمرنگ جلوه‌دادن اتفاقات مذکور، خواست عمومی مردم و مهمانان شرکت‌کننده و عرف مراسم جشن و عروسی را سبب و دلیل بر می‌شمرد (همان: ۳۳۴).

از این دست تعارضات در مطالب دیگری نیز مشاهده می‌شود؛ از قبیل فتح دهلی که در جای خود به آن پرداخته خواهد شد.

از آنجا که محمود حسینی، ولی نعمت خود را به عرش اعلا برمی‌کشد و با حالتی تهوع‌آور (زرگری‌نژاد: ۲۴) او را مدح و ستایش می‌کند، آگاهی از نحوه رفع تعارضات پیش‌آمده در برخی از اتفاقات و شرح توجیه آنها بسیار جالب به نظر می‌رسد: «هر چند طبع مقدس حق‌آیین پادشاه معنی‌گزین، از بس که سرمست باده وحدت و سرخوش نشئه حقیقت است، نباید تبعیت شریعت غرای اطهر و اطاعت ملت بیضای اطهر، راغب آن بود که تا رباب را سر رشته بر هم زند؛ لیکن چون در چنین مجالس پر سرور و محافل لبریز شور و لوله مطربان و غلغله مغنیان از تعارف رسمیه و رسمیات عرفیه است، رتبه ظلیت الهی و عمومیت سخای شاهی نپسندید که از افضال عام هیچ فردی از افراد بشر محروم و نومید باشد و...» (همان: ۳۳۴)

۱. از این القاب به صورت مکرر و فراوان در کل کتاب مشاهده می‌شود.

۲. دختر

علاوه بر گزارش‌های متعدد و مفصلی که در سراسر کتاب محمود حسینی درج شده و شمه‌ای از آنها در اینجا اختصاراً عنوان شد، در اختتامیه‌ای که فرزند وی محمد اسماعیل در سلک نظم کشیده و به انتهای کتاب اضافه شده، مجدداً به مرور صفات و اوصاف شریعت‌مدارانه احمدشاه برمی‌خوریم.

بود در اسلام چون صدیق اکبر در جهان در عدالت مانده چون فاروق اعظم یادگار
با وجود اشتغال اندر امور سلطنت می‌نمود، اوقات، صرف طاعت پروردگار

(همان: ۵۹۹)

در این اختتامیه شصت و یک بیت، از حضرت محمد و خلفای چهارگانه به ترتیب با صفاتی از قبیل احمد مرسل، صدیق اکبر، فاروق اعظم و شیر کردگار به نیکی یاد شده است (همو). سخن درباره اختتامیه فراوان است، اما به مناسبت، باید گفت که مؤلفه شریعت‌مدارانه پدر، به صورت دقیق و کامل، محور بیش و اندیشه پسر بوده است.

۲. بیش مشیت‌باوری

اعتقاد به امور ماورایی و مافوق عادی تا حدی در پیوست به همان بیش شریعت‌مداری و گاه بیانگر رخدادهای تصادفی یا قضا و قدری است. احمد حسینی از آنجا که براساس اندیشه‌های شریعت‌مدارانه و سلطنت‌گرایانه، ولی نعمت خود احمدشاه را گاه به درجه قدسی و مرتبه اعلی برمی‌گشود، در توجیه برخی اقدامات ناشایست وی، از بیش مشیت‌باوری استفاده می‌کند، از قبیل فتح دهلی. بین بیش «شریعت‌مدارانه» و نگرش «مشیت الهی» رابطه وجود دارد، (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۸) اما اگر براساس نظریه چرخش زبانی دامنه معنایی «مشیت» را گسترده کنیم، می‌تواند معانی دیگری نیز بیابد. در موارد متعددی بیان مشیت صرفاً نمی‌تواند منظور همان مشیت الهی باشد. همچنین قضا و قدر هم الزاماً همان قضا و قدر الهی نخواهد بود. حداقل در فهم و نظر عامیانه مردم، گاهی، از مشیت، قضا و قدر، برداشت «تصادف» می‌شود. برخی از گزارش‌های محمود حسینی برای این منظور ارائه می‌شود:

- مهمترین مورد، در جریان فتح دهلی و جنایاتی که توسط سربازان احمد شاه رخ داده، مشاهده می‌شود. تعریف، تمجید و مدح و ستایش از ولی نعمت خود و غازیان و جنود او کرده به ناگاه در مقابل جنایاتی هولناک ویرانگر و تاراجی عظیم قرار گرفته و به نظر می‌رسد برای گزارش آن مستأصل می‌شود. در اینجا مفری که او برای خود می‌یابد، مددجستن از قضا و قدر و بیرون‌شدن سر رشته امور از دست تدبیر است (مولایی: ۴۲۳).

قضا بود چون بر سر کارزار سپه شد در آن کار بی اختیار

سر رشته از دست تدبیر رفت تأسف چه حاصل که تقدیر رفت (همو)
تأسف مورخ به روشنی بیانگر آن است که همگی، حوادث دهلی را نکوهش می‌کنند. این،
خلاف آن چیزی است که در ابتدای گزارش محمود حسینی ذکر می‌شد. آنجا به دلیل برشمردن
گناهان اهل دهلی از قبیل ترک نماز و روزه، ندادن خمس و زکات و خوردن مشروبات
براساس مشیت الهی آنها را مستحق بلا و عذاب از طرف غازیان احمدشاه می‌داند.
لطف حق با تو مداراها کند چون که از حد بگذرد رسوا کند (همو)
به عبارت دیگر برای بیان بار معنایی «مشیت» و کاربردهای گوناگون آن در فرهنگ گفتمانی
جامعه، باید به این واژگان اشاره کرد: طالع، بخت، اقبال، روزگار، نصیب، ساعت، فال و ...
کاربرد این واژگان به صورت مکرر و متوالی در گزارش برخی حوادث در اثر محمود
حسینی مشاهده می‌شود:

- در جریان گزارش مخالفت و یاغیگری دو قبیلهٔ بریجی و ترینی، ذلت، خواری و شقاوت
آنها را در نتیجهٔ «بخت ناسازگار» و «بخت بد» آنها می‌داند (مولایی: ۶۲).

کی را شد بخت بد رهبرش نشد خوش خاک در شه سرش (همو)
در مقابل، گروهی را که موفق به ادراک دولت لایزال و ملازمت ملازمان درگاه شاهی
شده‌اند، مدیون «طالع فرخنده فال» و «بخت بیدار» می‌داند.

کسی را که طالع مدد کار بود سعادت قرین، بخت بیدار بود. (همو)
به هنگام محاصرهٔ مشهد از طرف احمدشاه و ناکامی در فتح آن، از عوالم غیب و خواب و
اقبال برای توجیه شکست پیش‌آمده استفاده شده است.

بنازم به اقبال این شهر بار که آگاهیست هست ز انجام کار (زرگری‌نژاد: ۲۰۳)
در یک جمع‌بندی باید گفت که واژگانی از قبیل طالع، ساعت و فال بیشتر در حوزهٔ کاری
منجمان کاربرد داشته و می‌توانسته بدون شک زیرمجموعهٔ الهیات و شرعیات نباشد. برای
برنامه‌ریزی، شروع و انجام خیلی از لشکرکشی‌ها، امور شخصی مراسم عروسی در کنار در نظر
گرفتن شریعت و مشیت الهی، با توسل به منجمان و اهل فن به اصطلاح، «ساعت» و «شگونی»
هم مدنظر بوده است.

محتوای گزارش عروسی دختر عالمگیر شاه با شاهزاده تیمور به روشنی بیانگر تأثیر این
رویه در بینش محمود حسینی است: «در ساعت سعیدی که سعادت، قران سعیدین داشت،
موافق شریعت متین و ملت متین، علمای مصاحبت آیین و فضلالی فضیلت‌قرین خطبهٔ
همایون‌رتبه به ادای فصیح خوانده، دو گوهر رخشندهٔ بحر سلطنت را منتظم و مهر و ماه را با
قران دوام قرین هم ساختند» (همان: ۴۰۱).

۳. بینش سلطنت‌گرایانه

در اندیشه سیاسی مورخ مسلمان، سلطنت‌گرایی جایگاه والایی دارد. خصوصاً در ایران که سال‌ها قبل از ورود اسلام نیز، سلطنت، مقام و قرب خاص خود را داشته است. مورخان دوره صفوی به نحو گسترده‌ای از این بینش برخوردار یا مجبور به استفاده از آن بوده‌اند که البته این میراث به دوره‌های بعد مثل افشار و نیز در کشور همجوار و سلسله درانی نیز تسری یافت. محمود حسینی نیز که در همین فضا و بستر فعالیت می‌کرد، رویه مذکور را به کار بست.

در بینش محمود حسینی، سلطنت، جایگاهی مهم و ضروری دارد. او بارها به مناسبت‌های مختلف و بهانه‌های گوناگون، به فلسفه وجودی سلطان اشاره کرده و از ضرورت وجودی آن سخن گفته است. به‌عنوان مثال در جریان گزارش‌های محاصره مشهد در سال ۱۱۶۷ ق، ظلم و بیدادگری‌ها بر اهالی و سکنه خراسان، به‌دلیل نبودن سلطانی صاحب شوکت دانسته شده است (همان: ۲۴۲).

نباشد اگر در میانه شهی به هر گوشه شیری کند روبهی

شهان زیور و زینت عالم‌اند شهان فخر نوع بنی آدم‌اند(همان).

از این مقوله سلطنت‌محوری در بینش تاریخ‌نگاری ایران تحت عنوان «اندیشه ایرانی سلطنت» یاد می‌شود. وقتی به‌دلیل شریعت‌مداری و بخت و اقبال و پیوست آن، گرایش‌های صوفی‌مآبانه، احمدشاه از رده یک فرمانده سپاه و نیز رهبر یک قوم به مرتبه شاهنشاهی و سلطانی برکشیده می‌شود، محمود حسینی از طرف وی موظف به ثبت و ضبط همین رویه و در ادامه، ثبت و تشدید آن طی دوران فرمانروایی او می‌شود. تحت تأثیر همین بینش سلطنت‌گرایانه است که حسینی با عناوینی از قبیل اشرف خدیو فلک اقتدار، خدیو فریدون‌فر، خاقان جام‌نگین، خاقان بحر و بر، سلطان خیل انجم، خاقان ممالک‌ستان، پادشاه معدلت‌گستر، لشکرکش عرصه جهانگشایی، حضرت ذوالجلال، شهریار کامکار و دیگر واژه‌های مشابه، در سرتاسر اثر خود برای معرفی احمدشاه استفاده می‌کند. شاید به‌دلیل جایگاه اداری و نیز دستور احمدشاه، بینش سلطنت‌گرایانه چنان منظومه فکری حسینی را در برمی‌گیرد که اثر وی سرشار از مدح، ستایش و گاه تملق و چاپلوسی است. برخی منتقدان حتی معتقدند که حسینی به‌دلیل افراط در این زمینه نه حرمت نویسندگی را رعایت کرده و نه ارزشی برای قلم قائل شده است (زرگری‌نژاد: ۲۴).

در این اندیشه، احمدشاه، شاهنشاهی متدین است که به نیابت از خداوند و با پشتوانه الهی و یاری غازیان خود موظف به نابودی کافران، ملحدان و فتنه‌گران در جهت احیای دین اسلام و گسترش عدل و داد بر روی زمین است. شاه برای رسیدن به اهدافی که خود تعیین کرده، شخصاً برنامه‌ریزی، سامان‌دهی و فرماندهی کرده و در هیچ زمینه‌ای به هیچ احدی پاسخگو

نیست. حتی اگر جنایتی انجام دهد، به نحوی مبرا می‌شود. قبلاً نمونه بارز آن، در جریان فتح دهلی اشاره شد. از آنجا که در تک‌نگاری‌های تک‌محور، مورخ در پی کشف و برجسته‌کردن نقش شاه در تحولات جامع است (حسنی، ۱۳۸۸: ۷۱)، بنابراین ما کوچک‌ترین نشانه از مردم عادی نمی‌بینیم. مردمی که در همه جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها حضور دارند و کله منارها همه از کله آنها ساخته می‌شود.

اندیشه سلطنت‌محوری محمود حسینی باعث شده تا او در کنار ندیدن مردم، مخالفان را کلاً به چشم معاند و کافر و برانداز ببیند؛ از این رو در خیلی از گزارش‌ها سوگمندان، دلیل اصلی مخالفت‌ها و اعتراضات به کلی نادیده گرفته شده یا به حاشیه رانده شده است. القاب، صفات و عناوینی که برای مخالفان به کار می‌روند بسیار سخیف، زشت و غیر منصفانه است تا جایی که حتی جنبه غیر انسانی و نژادپرستانه پیدا می‌کند. در سال ۱۱۷۷ ق، حرکت اعتراضی مردم هزاره به رهبری عنایت‌خان هزاره، حاکم منطقه دایکندی^۱، به شدیدترین شیوه و با بی‌رحمی تمام سرکوب می‌شود.

چو از قتل اعدا برداختند به تاراج اموال شان تاختند

به دست سپاه شد ملک گیر زن و بچه یاغیان شد اسیر (همان: ۵۱۸).

در گزارش این فاجعه، نه تنها به علت یا علت‌های اعتراض مردم توجه نشده، بلکه حتی به شیوه گزارش جنایت دهلی، حرکتی در جهت توجیه عملکرد سپاه احمدشاه مشاهده نمی‌شود در مقابل، به نژاد و قیافه معترضین توهین شده و با بدترین القاب از آنان یاد شده است.

چه گویم از آن قوم نکبت‌سرشت که هستند در چهره چون غول زشت

همه دیو سیرت همه بد نهاد همه اهرمن پیکر و دد نژاد^۲ (همان: ۵۱۶).

در اینجا باید گفت که محمود حسینی به دلیل بینش سلطنت‌گرایانه از جاده انصاف منحرف شده است. مؤلفه‌ای که باعث ارزش و اعتبار مورخ و آثار می‌تواند باشد. معیار و محک قراردادن این گزارش برای قیاس و سنجش سایر روایات محمود حسینی، باعث تقویت شک و تردید درباره صحت و سقم برخی از آنها می‌شود. مورخی که «انصاف محوری» را فدای الزامات معیشتی خود کند، هم شخصیت و هم قلم خویش را زیر سؤال برده است. همین دلیل باعث شده که ما در کل کتاب *تاریخ احمدشاهی* به هیچ وجه شاهد بینش و رویکرد انتقادی نباشیم. گویا حسینی واقعاً سلطان را والائزاد و مقدس برشمرد و او را مبرا از خطا و گناه و انحطاط می‌دانسته است.

۱. منطقه‌ای بین هرات و قندهار

۲. در تصحیح دکتر زرگری‌نژاد، واژه «بدنژاد» آمده. زرگری نژاد: ۵۹۶»

روش تاریخ‌نگاری محمود حسینی

روش و بینش در تاریخ‌نگاری ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر داشته و هر یک بدون دیگری کارکردی ندارد، به عبارتی روش ابزاری برای تجلی اندیشه است. روش امکان‌بازنمایی بینش تاریخی را فراهم می‌کند و در مقابل اندیشه نیز به روش جهت و حدود می‌دهد (حسینی: ۱۳۸۸، ۸۲). با گسترش علم تاریخ و حرکت آن به سوی بهره‌مندی از شیوه‌ها، ابزارها متون وابسته و نیز مجموعه قواعدی که هنگام بررسی و پژوهش به کار می‌روند تا انسان را از مجهولات به سوی معلومات راهبری کنند (ساروخانی، ۱۳۷۵: ۱ / ۲۴) اهمیت روش در تاریخ‌نگاری بیشتر جلوه‌گر می‌شود. طبیعتاً در اینجا انتظار نداریم، محمود حسینی به شیوه مورخی معاصر، کاملاً سامانمند بینش تاریخی خود را با روش‌های دقیق بیان کرده باشد. با این حال، وی با استفاده از روش‌هایی که برخی را از استاد خویش میرزا مهدی خان آموخته بود، بینش خود را برای روایت‌های تاریخی متجلی کرده است. با جست‌وجو در متن کتاب، اهم مؤلفه‌های روش تاریخ‌نگاری حسینی مشخص می‌شود که عبارتند از سبک نگارش، بیان گزارش‌ها براساس سالنامه‌نگاری، نگارش خطبه‌ای ادبی در آغاز هر سال که توصیف بهار بخش عمده آن را در برمی‌گیرد، گزاره‌های دلالتگر و استفاده از شعر برای تاریخ‌نگاری.

سبک نگارش

اولین مؤلفه در تشریح و بینش روش تاریخ‌نگاری یک مورخ معمولاً پرداختن به سبک نگارش وی است. محمود حسینی گزارش‌های خود را به شیوه‌ای روان، منسجم و مشخص روایت می‌کند. به طوری که حتی خواننده فعلی و غیر افغانستانی نیز در فهم محتوای کتاب به مشکل خاصی بر نمی‌خورد.^۱ هنرنمایی‌های حسینی در ایراد خطبه‌های سالانه و وصف‌های متعدد او از میدان‌های جنگ و دیگر بیان‌های مشابه، نثر وی را روان، مطبوع، دلنشین و بلیغ کرده و از این منظر باعث شده که چند سر و گردن از نثرهای تاریخی همکارانش مخصوصاً در هندوستان بلندتر باشد (مولایی: ۱۷). بنابراین، هرچند حسینی از انواع آرایه‌های ادبی بهره برده است، باعث نشده که آرای وی برای همگان فهمیدنی نباشد. جالب آنکه، فهم نظم وی از نثرش بسیار ساده‌تر است. البته، گاه خواننده، باید با صبر و حوصله از متون مفصل ادبی عبور کند تا به متون و داده‌های تاریخی دست یابد.

۱. البته مشخص است که نام اشخاص و اماکن از این امر مستثناست.

۲. دکتر مولایی در مقدمه خود بر کتاب *تاریخ احمد شاهی* به وصف‌های متعدد اشاره کرده و نمونه‌هایی خواندنی از آن را ذکر کرده است (همان: ۱۷-۲۲).

همان‌طور که حسینی در فحوا و بینش تاریخ‌نگاری خود مطیع و فرمانبر احمدشاه بوده، در زمینه روش و سبک نگارش نیز همین‌گونه عملکرد به چشم می‌خورد. حسینی در ابتدای کتاب به روشنی خواسته احمدشاه را بیان می‌کند: «منشی شایسته که به حلیه مطلب‌نویسی و شیرین‌کلامی آراسته و لیاقت و صافی و مدیح‌سگالی داشته باشد» (همان) و نیز: «حکم همایون به شرف نفاذ مقرون شد که یک نفر منشی سخن‌سنج حقیقت‌آگاه از منشیان ایام نادرشاه که به طرز تاریخ‌نادرلی مطلب را به عبارات واضح میرا از اغراق و مضامین رنگین لایح خالی از اغراق^۱، بر صفحه بیان تواند نگاشت.» (همان)

طبق حکم و خواست همایونی، حسینی لیاقت و صافی مدیح‌سگال و شاعری شیرین‌کلام را داشت که با عبارات واضح و روان، مطالب را بر صفحه بیان نگارد. اما اینکه چقدر توانسته از نظر ادبی طبق نثر میرزا مهدی خان عمل کند، منتقدان نظریات متفاوتی دارند. زرگری‌نژاد معتقد است: «مقایسه‌ای سریع و اجمالی میان نثر استرآبادی در تاریخ جهانگشا و نثر کتاب حاضر، به وضوح نشان می‌دهد که منشی جامی خیالات خویش را نگاشته نه واقعیت را. نثر او نه تنها برتر از نثر استرآبادی نیست که در استحکام و استواری، با آن نثر قابل قیاس نیز نیست، تا چه رسد به برتری.» (زرگری‌نژاد: ۵۱).

منابع استفاده‌شده

حسینی به‌صورت صریح در همان ابتدا به هدف از نگارش اثر و نیز منبع و مرجع محوری خود که همان کتاب تاریخ‌نادرلی است، اشاره می‌کند. تقلید از روش نثری کتاب مذکور به روشنی در اثر حسینی به چشم می‌خورد. شکل و شمایل دیباچه و نیز نحوه شروع گفتارهای کتاب که به ۱۶۶ عدد می‌رسد گواه این مدعاست. این گفتارها غالباً با واژه‌هایی از قبیل «در بیان، ذکر، شرح، وقایع سال ... و نقل» شروع می‌شوند. در جریان گزارش وقایع سال ۱۱۷۳ ق که احمدشاه به پیروزی مهم نظامی در هند دست می‌یابد، حسینی برای اینکه نشان دهد این دستاورد از همه فتوح سلاطین نامدار و خوانین والا مقام دیگر اسلامی برتر است، ادعا می‌کند که با مقایسه «از روی تواریخ معتبر و کتب مبسوطه اخبار و سیر» (زرگری‌نژاد: ۵۵۷) به چنین نتیجه‌ای دست یافته است. هرچند در هیچ کجای کتاب، نام و نشانی از این آثار مشاهده نمی‌شود. منتهی به نظر می‌رسد که حسینی مطالعات گسترده‌ای علاوه بر کتب و منابع تاریخی، در زمینه کتب غیر تاریخی از قبیل شاهنامه‌ها، تذکره‌ها، دیوانیات، حدیث و امثال آن نیز داشته است. به هنگام گزارش سلطنت عالمگیر شاه برای عبرت‌آموزی از رخداد پیش‌آمده اشاره‌ای

۱. در تصحیح زرگری‌نژاد واژه (اغراق) آمده است. (زرگری‌نژاد: ۵۱)

نیز به کتاب *گلستان سعدی* دارد: «و مضمون قول شیخ شیراز که «هرکه خلق خدای را بیازارد تا دل مخلوق را به دست آرد همان مخلوق را بر او گمارند تا دمار از روزگار او بر آرد» به منصفه ظهور رسید.» (همان: ۲۵۸). از این رو امکان دارد حسینی به محتوای کتاب دیگر سعدی از قبیل *بوستان* نیز بی‌توجه نبوده باشد. منبع دیگری که در پیوست اندیشه شریعت‌مداری حسینی بسیار استفاده شده، قرآن مجید است. وی برای تأیید یا تأکید بر روایت تاریخی خود به کرات از آیات قرآن بهره گرفته است. از فهرستی که دکتر مولایی از این آیات تهیه کرده، گسترده‌گی آنها به خوبی مشاهده می‌شود (مولایی: ۶۱۱-۶۰۷). بیشترین کاربرد آیات، برای تأکید ظل الله و نیز اولوالامربودن احمدشاه و نیز تأکید بر خصال قدسی و عدالت‌پروری وی بوده است (همان: ۴۸۹ و ۳۸۲ و ۳۱۰ و ۱۶۴ و ۷۵). از طرف دیگر برای مخالفان و متهم کردن آنها به کفر و شرک نیز، از آیات قرآن استفاده شده است. (همان: ۵۲۶ و ۴۹۶ و ۴۳۲ و ۳۳۷ و ۲۷۶ و ۲۱۱ و ۲۰۲ و ۹۵ و ۸۵ و ۶۲)

بیان پیوسته وقایع در بستر سامانمند زمان

از آنجا که «زمان» برای تاریخ جنبه ذاتی دارد، استفاده از آن مسئله‌ای مهم در روش‌شناختی هر مورخ است که باعث اجتناب از گسستگی متن و ایجاد متنی منسجم و پیوسته می‌شود، نویسنده با بهره‌بردن فراوان از زمان سامانمند، متنی یک دست و منظم با استفاده از روش سالنامه‌نگاری به رشته تحریر آورده است. استفاده از این روش چنان عمده، واضح و محوری بوده است که دکتر مولایی در تصحیح خود، برای چیدمان و فهرست‌بندی مطالب کتاب به صورت مشخص از تقسیم‌بندی آنها براساس «سال» استفاده کرده است (مولایی: ۵).

بسیاری از گفتارها به صورت واضح با عباراتی از قبیل «وقایع سال»، «بیان وقایع سال»، «آغاز سال» شروع می‌شود^۱ همانطور که می‌دانیم حسینی شش سال بعد از جلوس احمدشاه به وی معرفی شد. اما وقایع کتاب، از همان سال اول فرمانروایی به صورت منظم و مرتب تا سال وفات احمدشاه تحریر شده است. بنابراین مبنای سال‌ها همان تاریخ جلوس در نظر گرفته شده که در نگارش، با تقویم هجری قمری و ترکی اویغوری مطابقت داده شده است: «در بیان رسیدن... حضرت شعار به دارالقرار قندهار و شرح جلوس حضرت جهانبانی بر تخت فیروز بخت مملکت‌ستانی وقایع سال اول جلوس... مأنوس مطابق سنه ۱۱۶۰ هجری و موافق سال توشقان ئیل ترکی» (همان: ۵۸).

براساس مطالب کتاب، گویا زمان جلوس احمدشاه نزدیک یا مصادف بهار بوده است یا

۱. (مولایی: صفحات ۵۸ و ۹۶ و ۱۳۶ و ۲۵۰ و ۳۴۱ و ۴۳۰ و ۴۸۲ و ۵۳۸ و ۵۹۰ و ...)

اینکه حسینی طبق سلیقه خود چنین چیدمانی را مناسب تشخیص داده است. به‌عنوان مثال در بیان گزارش سال سیزدهم سلطنت می‌خوانیم: «در این اوان میمنت انجام زمان بهجت فرجام که بهار دولت جاوید... و آغاز سال سیزدهم فرمانروایی و سلطنت بود...» (همان: ۳۸۴).

در ادامه همین گزارش حسینی به‌صورت بسیار دقیق ادامه می‌دهد: «به تاریخ شب چهارشنبه، بیست و یکم رجب المرجب سنه ۱۱۷۲ از خلوتکده حوت برآمده...» (همان). این حد از دقت در ذکر تاریخ رخدادها در اکثر گزارش‌ها به چشم می‌خورد. توجه سامانمند به زمان علاوه بر اینکه باعث پیوستگی متن شده و خلأ بزرگ در بخش بینش تاریخی که نپرداختن به علت وقایع بوده است، نیز تا حدی پر شده است و با قاعده‌مندی در ترتیب تاریخی حوادث، می‌توان آن را یافت.

استفاده از گزاره‌های دلالتگر

به‌دلیل مهارتی که حسینی در منشی‌گری و نویسندگی داشته با جست‌وجو در اثر وی به مطالبی بر می‌خوریم که اکنون «متون روش مورخانه»^۱ خوانده می‌شود. در کل این گزاره‌ها را به چهار نوع می‌توان دسته‌بندی کرد: گزاره‌های شناختی یا معرفه؛ گزاره‌های ارجاعی؛ گزاره‌های اسنادی و گزاره‌های تعدیلی (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۸).

از بین گزاره‌های مذکور، گزاره‌های شناختی در متن حسینی پر کاربرد بوده؛ لذا برای جلوگیری از درازی سخن، فقط به همین گزاره اکتفا می‌شود.

- گزاره‌های شناختی: «گزاره‌هایی هستند که مورخ برای معرفی بیشتر بازیگر، مکان جغرافیایی، مفاهیم و غیره، آگاهی‌هایی درباره آنها برای شناخت بهتر عرضه می‌کند.» (همان). حسینی معمولاً درباره شخصیت‌های میانی نظامی مهم و نیز مکان‌ها جغرافیایی و حتی ابزار آلات نظامی هر جا تشخیص داده، اطلاعات خوبی عرضه داشته است. حسینی در ابتدای کتاب، با تشبیه کردن احمدشاه به آفتاب متذکر شده که کسی از آفتاب نسب‌نامه نخواست، اما با این وجود، نسب‌نامه مختصری از وی آورده است (مولایی: ۵۰-۴۹).

درباره مکان‌های جغرافیایی نیز آگاهی‌های مفصلی درباره قلعه‌ها، جنگل‌ها، معابر، بازارها و امثال آن مشاهده می‌شود که پرداختن به همه آنها از حوصله یک مقاله مختصر خارج است.

- شناخت قلعه نادرآباد: «قلعه محتوی نامستقیم که در وسعت و فراخی ربع قلعه قدیم نمی‌شود احداث نموده، نادرآباد نام نهاد.» (همان: ۲۷۰).

۱. برای آگاهی بیشتر درباره دسته‌بندی گزاره‌ها و تعریف هر یک، مراجعه شود به (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۹-۸۸) و نیز (حسن‌زاده، ۱۳۸۶: ۴۹)

- آشنایی با کوره‌های آجرپزی در ناحیه‌ای از هند. «تل^۱ های بلند از رماد^۲ خشت‌پزی واقع بود، آن را به اصطلاح اهل هند پزاوول گویند...» (همان: ۱۷۹).

شناخت امور نظامی

با توجه به اینکه کل ۲۶ سال حکومت احمدشاه در لشکرکشی و جنگ گذشت، طبیعتاً گزارش‌های حسینی مملو از روایت‌های اردوکشی، ساماندهی و تدارک نیروها و ادوات نظامی است. کندوکاو در متون این گزارش‌ها مطالب جالبی را نمایان می‌کند؛ از قبیل آشنایی با تسلیحات و ابزار نظامی تا القاب و فنون نظامی. بیان تجهیزات نظامی چنان فراوان بوده که مولایی در تصحیح خود برای آنها فهرستی تهیه کرده است (همان: ۶۲۸-۶۲۷). برخی از معروفترین این ادوات عبارتند از: توپخانه، بادلج^۳، جزایر^۴، زنبورک^۵، نبروقی^۶، شهنگ^۷، همچنین آشنایی با تشکیلات نظامی و ساماندهی آن است. مثلاً در یک دسته‌بندی کلی، درجه‌بندی نظامیان را می‌توان به ترتیب از بالا به پایین؛ سردار، سپهسالار و سرباز دانست. گروهی که اکنون اصطلاحاً گارد شاهی نامیده می‌شوند، دائماً به صورت وظیفه در خدمت احمدشاه بودند. به جز اینها، بقیه سربازانی که در جنگ‌ها استفاده می‌شدند، نیروهایی بودند که والیان و حاکمان مناطق به هنگام جنگ و لشکرکشی‌ها طی فراخوان، ایشان را جمع‌آوری، تجهیز و روانه جبهه می‌کردند. از میزان حقوق و مواجب آنها اطلاعی نداریم منتهی ظاهراً غنایم به دست آمده خصوصاً در شهرهای هند چنان جذاب و ارزشمند بوده که سربازان شرکت‌کننده را راضی می‌کرده است. تبلیغات دینی و دادن عنوان غازی به جنگاوران از دیگر انگیزه‌هایی بوده که نیروها را ترغیب به شرکت در جنگ می‌کرده است.

احمدشاه، شخصاً در اکثر عملیات‌های نظامی حضور مستقیم داشت و امور را از نزدیک فرماندهی می‌کرد. حسینی معمولاً برای لشکر وی از چهار بخش چند اول^۸، هراول^۹، میمنه^{۱۰} و

۱. تپه

۲. خاکستر

۳. نوعی توپ

۴. تفنگی شبیه زنبورک

۵. نوعی توپ سبک که بر روی شتر سوار می‌کنند

۶. نوعی تفنگ

۷. در مقدمه پیکار و جنگ از آن استفاده می‌شده است

۸. عقبه سپاه

۹. مقدمه سپاه

۱۰. سمت راست سپاه

میسره^۱ نام می‌برد. بیشتر لشکرکشی‌های احمدشاه خصوصاً به سمت هند در اول سال و فصل بهار انجام می‌شد. بنابراین، سربازان معمولاً از امتیازی به‌عنوان «مرخصی زمستانی» بهره‌مند بودند.

شناخت امور اقتصادی و اداری

مانند خیلی از مورخان سنتی، حسینی نیز چندان اشاره‌ای به امور اقتصادی و اداری ندارد. با این وجود به اطلاعات محدودی در این زمینه می‌توان اشاره کرد. مهم‌ترین اقدام اقتصادی احمدشاه تأسیس شهر احمدشاهی به جای قلعه نادر آباد است. این شهر با دستور و نظارت شخص شاه ایجاد شد. حسینی گزارش مفصل و طولانی از جریان ساخت شهر دارد که با این عنوان آغاز می‌شود: «ذکر طرح بنای والای اشرف البلاد احمدشاهی و برپاشدن آن اساس استوار به یمن معماری همت علیای شاهی» (همان: ۲۶۹).

به‌کاررفتن اصطلاحات متعدد دیوانی و اداری^۲ در تاریخ اثر حسینی بیانگر آن است که نظام اداری احمدشاه با الگوبرداری از سازمان اداری نادرشاه، از نظم و سامان تشکیلات خوبی بهره‌مند بوده است. حسینی، آگاهی‌هایی نیز دربارهٔ اوزان، واحد مسافت‌ها و نیز واحد پول‌های رایج ارائه می‌کند. او از واحدهای میل، فرسخ، زرع و گروه در موارد متعدد یاد می‌کند که اینها همگی واحدهای اندازه‌گیری مسافت هستند. همچنین در گرفتن مالیات، گرفتن غنایم و نیز ذکر تورم و گرانی به دقت نرخ اجناس، خصوصاً غله بیان می‌شود. در یک جا قیمت یک من نان گندم ۸ روپیه هند ذکر می‌شود (همان: ۱۰۵) و همین مقدار خوراکی در جریان محاصره شهر هرات بر اثر گرانی به ۱۰ روپیه هند افزایش می‌یابد (همان: ۱۵۱).

چنان قحط غله شد اندر هرات که نایاب شد نان چو آب حیات

پی گوشت مردم همه در طواف ولی آن نهران همچو عنقا به قاف (همان).

حسینی دربارهٔ هدف احمدشاه از ۲۶ سال لشکرکشی به هندوستان، آن را انگیزه‌های الهی و جهادی می‌داند و اشاره‌ای به اهداف اقتصادی شاه نمی‌کند. غنایم و اموال فراوانی که شاه و لشکریان او هربار بعد از فتح نواحی هند با خود به افغانستان می‌آوردند این ظن را تقویت می‌کند.

۱. سمت چپ سپاه

۲. همهٔ این اصطلاحات را دکتر مولایی نمایه کرده است (همان: ۶۳۲-۶۲۹). برخی از این اصطلاحات عبارتند از، وزارت دیوان اعلی، سرکار خاصه شریفه، تحویل‌دار، خفیه‌نویس و... متون دیوانی، صراف، فرمایش، قاضی عسکر، مجلس‌نویس، منشی، مهرداد سرکار و...

توجه محمود حسینی به تاریخ‌نگاری شعر^۱

بهره‌گیری از شعر در نگارش متون تاریخی، سابقه‌ای طولانی در تاریخ‌نگاری دارد. بسیاری از صاحب‌نظران نیز به گونه‌های مختلف به این روش و بهره‌برداری از زبان شعر برای بیان مقاصد تاریخی اشاره کرده‌اند.^۲ بهترین و کهن‌ترین نمونه‌ها، شاهنامه فردوسی است. کتاب‌های دیگری نیز مانند *ظفرنامه* حمدالله مستوفی به تقلید از این کتاب وزین نگاشته شد. در دسته دیگر مورخان برای بیان مطالب خود نه به صورت کامل، بلکه در صورت لزوم برای تأیید از شعر بهره برده‌اند. حسین جامی را می‌توان در این گروه جا داد که در جای‌جای کتاب از شعر استفاده کرده است. براساس تحقیق دکتر زرگری‌نژاد، در اثر محمود حسینی بیش از ۲۳۳۰ بیت شعر فارسی وجود دارد (زرگری‌نژاد: ۳۶). از آنجا که حسینی خود شاعر بوده، می‌توان گفت میزان زیادی از این اشعار، سروده خود وی بوده است؛ خصوصاً آن دسته از ابیاتی که انحصاراً مختص بیان واقعه‌ای خاص است. اما تعدادی از ابیات همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حسینی به صاحب شعر ارجاع داده است. براساس تحقیقات دوست مراد سید مرادوف، برخی ابیات نیز متعلق به شاعران دیگر بوده که حسینی در پایان شعر جای نام آنها را خالی گذاشته ولی بعداً به دلایل نامعلوم و در نهایت موفق به ذکر آنها نشده است.^۳ حسینی در کنار شعر از تعداد شایان توجهی امثال و حکم و نیز آیات قرآنی بهره برده است که در واقع همین کارکرد شعر فارسی را دارند.

طولانی‌ترین شعری که در *تاریخ احمدشاهی* به کار رفته دارای ۶۱ بیت و حاوی گزارش سال آخر سلطنت احمدشاه و جریان فوت اوست که محمد اسماعیل پسر محمود حسینی در سال ۱۱۸۶ ق نگاشته است. (همان: ۶۰۳-۵۵۹)

نحوه بیان گزارش و روایات

بیان گزارش‌های حسینی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای که با آغاز هر سال شروع می‌شود: همان‌طور که قبلاً اشاره شد، حال یا تصادفاً یا به سلیقه حسینی، ذکر سال‌های جلوس احمدشاه همزمان با آغاز فصل بهار بوده است. به طوری که او خود در بیان خطبه سال بیست

۱. دکتر مولایی در مقدمه خود با عنوان «جایگاه شعر در نثر تاریخ احمدشاهی» به صورت مفصل و کامل به این موضوع پرداخته است. وی کاربرد شعر در نثر *تاریخ احمدشاهی* را به سه دسته تقسیم کرده است: تأکید و تأیید، تکمیل و دسته آخر که مهمترین و عالی‌ترین مراتب آن است، عبارت است از، انتقال بخشی از معنا یا دنباله معنی به تنهایی. وی برای هر کدام مثال‌هایی ذکر کرده است. (ر.ک. مولایی: ۲۶-۲۴)

۲. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به (آینه‌وند، ۱۳۷۷: ۱/۱۹۱) و نیز (اشپولر، ۱۳۸۸: ۹۹)

۳. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به (زرگری‌نژاد: ۳۷-۳۶)

و پنجم می‌گوید: «در این هنگام میمنت انجام که آغاز بهار سال بیست و پنجم فرمان فرمایی این لشکرکشی عرصه جهانگشایی است...» (همان: ۵۷۹)

در این دسته، قبل از ورود به متن اصلی، خطبه‌ای آورده می‌شود که کلاً متنی ادبی درباره بهار و نوروز است. این شیوه چنان پرکاربرد و فراوان است که به جز گزارش سال اول جلوس در بقیه گزارش‌های ۲۵ سال بعدی جلوس می‌توان آنها را به صورت مکرر و منظم مشاهده کرد. این حد از علاقمندی به فصل بهار درباره دیگر مورخان کم‌نظیر است. توجه به فصل بهار در اثر حسینی چنان برجسته و نمایان است که می‌توان آن را «بهارنامه» خواند. خطبه‌ها کلاً متنی ادبی درباره وصف بهار بوده و هیچ داده تاریخی در آنها مشاهده نمی‌شود؛ به جز خطبه سال آخر (سال بیست و ششم) که با ذکر عبارات‌های غم‌انگیز و اندوهناک اشاره به وقوع حادثه‌ای تلخ می‌کند. وی در اکثر خطبه‌ها برای وصف تحویل سال به صورت بسیار جالب و ادیبانه از دو واژه حوت (اسفند) و حمل (فروردین) استفاده کرده است:

خطبه سال ۶: «یا طلعت نورانی و کوكبة درخشانی از خلوت‌سرای حوت، به منزل دلگشای حمل ورود سعادت فرموده...» (مولایی: ۱۹۱)

خطبه سال ۲۶ به دلیل گزارش فوت احمدشاه، غم‌بار و متفاوت با بقیه خطبه‌هاست. در اینجا دیگر از آن شور و شغف تحویل سال و نوروز و شادی و خرمی چیزی مشاهده نمی‌شود: «در این بهار طبیعت، آثار خزان اندوه و الم به گل‌های گلشن خرمی عالم رسیده، سنبل شادی‌های پریشان کدورت و ناکامی گردید و...» (همان: ۵۹۰) و اما در دسته دیگر که مقارن آغاز سال جدید و نوروز نیستند طبیعتاً بدون ایراد خطبه و مقدمه ذکر می‌شوند. حسینی برای شروع گزارش‌ها معمولاً از واژه‌های «در بیان، ذکر، شرح، وقایع سال و نقل» استفاده می‌کند. پس از آوردن این عبارات‌ها، گزارش رویداد به صورت شیوا و روان براساس مشاهدات مورخ «وصف» می‌شود، بدون اینکه توجه چندانی به چرایی و علت‌ها شود.

حسینی در روابط گزارش‌های طولانی یا در مواقعی که ظاهراً بی‌حوصله بوده، از واژه‌های «القصة، الحاصل، همانطور که سابقاً ذکر شد و تفصیل» استفاده کرده است. در مواقعی که حادثه خیلی مهم و جدی بوده و نیز می‌خواسته توضیحاتی نیز ارائه کند از عبارت «تبيين این مقال» بهره گرفته است. معمولاً حسینی وقتی به حوادث و رخداد‌های ایران می‌پردازد، بسیار خلاصه سخن گفته و از تعابیر، ادبیات و شعر خبر چندانی نیست. هرچند ارادت وی به خاندان‌های سلطنتی ایران از قبیل صفویه و افشاریه کاملاً به روشنی به چشم می‌خورد. این نگاه محترمانه درباره خاندان گورکانیان هند نیز مشاهده می‌شود. حسینی هرچند بسیار تیزبین و دقیق بوده؛ در برخی گزارش‌ها اشتباهات جزئی نیز دیده می‌شود. مثلاً در ذکر سوانح ممالک

ترکستان، ذیل وقایع سال ۱۱۷۵ ق، می‌نویسد: «موسی خواجه نام اوزبک با شش هزار سوار جرار نبردآزما از ولایت بخارا به عزم فساداندیشی به محال قرشی آمده، از دریای عمان گذشت...» (زرگری‌نژاد: ۵۶۲). همان‌طور که می‌دانیم، دریای عمان در جنوب ایران است نه در منطقه‌ای که حسینی از آن نام برده^۱

نتیجه‌گیری

بعد از قتل نادرشاه افشار و خلأ قدرتی که پیش آمد، هر چند مرزهای سیاسی جدیدی شکل گرفت؛ سنت‌های فرهنگی به‌صورت مشترک ادامه یافت. محمود حسینی منشی جامی تا حد زیادی پیرو سنت تاریخ‌نگاری افشاریه یا همان‌طور که خود به‌صورت صریح می‌گوید، پیرو شیوه و روش استاد خویش میرزا مهدی خان استرآبادی است. از آنجا که حسینی به‌عنوان مورخ رسمی دربار احمدشاه درانی فعالیت داشت، الزاماً باید منویات ولی نعمت خود را اجرا می‌کرد؛ لذا او در زمینه مدح و ستایش گاه مسیر افراط را پیموده تا جایی که می‌توان او را مورخی درباری به‌شمار آورد. ضمناً گاه به‌دلیل تعصبات، از دایره عدالت دور شده و دست به توجیه‌گری‌هایی نیز زده است. علی‌رغم انتقادهای مطرح‌شده می‌توان تاریخ احمدشاهی را گنجینه ارزشمند تاریخی و ادبی دانست؛ زیرا حسینی به‌دلیل شغل خویش همیشه در سفر و حضر ملازم احمدشاه بوده و بی‌شک شاهد عینی بسیاری از گزارش‌های خود بوده و به‌راحتی دسترسی به مکاتبات رسمی و اسناد دولتی داشته است. بنابراین توانسته داده‌هایی بدیع و کم‌نظیر جمع‌آوری کند و به نگارش درآورد. از طرف دیگر آراستگی وی به متون و دانش‌های زمانه از قبیل ادبیات، شعر و معارف دینی، لیاقت، مهارت و توانایی او را در نگارش متنی تاریخی، دو چندان کرده است. استفاده از شواهد شعری در تاریخ احمدشاهی بسیار دل‌انگیز و خواندنی است که در کنار ساده و روان‌نویسی، احساس ملول و خستگی را از خواننده دور می‌کند. او به شیوه‌ای روان و منسجم، با بهره‌گیری از منابع معتبر و مستند به‌صورتی پیوسته در بستر ساماندهی زمان و با استفاده از گزاره‌های دلالتگر از قبیل گزاره‌های شناختی و توصیفی نشان داده است که مورخی روشمند است. توجه کانونی حسینی در زمینه سیاسی به «جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها» و در زمینه ادبی به وصف «بهار و نوروز» بوده است. لذا بین خطبه‌ها و گزارش‌ها نوعی انسجام و پیوستگی دیده می‌شود. از آنجا که حسینی شاعری توانمند بوده، بسیار از اشعار خود به‌عنوان متن تاریخی یا برای تأیید استفاده کرده که مصداق گزاره‌های ارجاعی است. اصول سلطنت‌گرایی، شریعت‌مداری و مشیت‌باوری که ارکان تشکیل‌دهنده

۱. دکتر زرگری‌نژاد حدس می‌زند که شاید مقصود حسینی، رود جیحون باشد. (زرگری‌نژاد: ۵۶۲)

بینش محمود حسینی هستند در جهت مشروعیت‌بخشی به سلطنت احمدشاه و سلسله تازه‌تأسیس وی به کار گرفته شده‌اند. اصول مذکور را تا حد زیادی می‌توان همان میراث تاریخ‌نگاری صفوی/افشاری دانست که در بینش تاریخ‌نگاری حسینی نیز تأثیر گذاشته است. اینکه حسینی خود در حقیقت چقدر باورمند به این اصول بوده، بحثی مجزاست. ولی نکته مهم آنکه وی در جهت برآورده کردن منویات حاکمیت توانست به خوبی از جمع این اصول استفاده کند. ذوق‌زدگی و مسرت وی به هنگام استخدام در دستگاه احمدشاه در دیپلماسی کتاب به روشنی دیده می‌شود، لذا می‌توان گفت که وی در جهت حفظ این موقعیت از هیچ اقدامی دریغ نورزیده است. بنابراین در طول متن کتاب، قلم و اندیشه حسینی در هر زمینه‌ای جهت‌دار است نوع روایت‌پردازی گرفته تا شخصیت‌پردازی احمدشاه، خاندان و لشکریان وی و قهرمان‌سازی از آنها به صورت اغراق‌آمیز تا توجیه برخی اقدامات غیر شرعی احمدشاه و قضاوت متعصبانه در قبال برخی اقدامات تبعیض‌آمیز مأموران حکومتی. از تاریخ احمدشاهی هرچند در ابتدا با هدف ماندگاری نام و نشان احمدشاه و دولت وی و نیز عبرت‌نامه‌ای برای پادشاهان آینده به رشته تحریر درآمد؛ اکنون می‌توان آن را قطعه‌ای دانست که قطعاً پازل تاریخ کشورهای آسیای میانه هند و خصوصاً ایران دوره افشار و زندیه را تکمیل می‌کند.

کتاب‌شناخت

- آذرتبریزی، مجتبی (۱۳۸۴) «تاریخ‌نامه‌چه احمدشاه درانی، بنیانگذار نخستین حکومت افغانستان»، مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، مهر.
- آرام، محمدباقر (۱۳۸۶) *اندیشه تاریخ‌نگاری عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر.
- آیینه‌وند، صادق (۱۳۷۷) *علم در گستره تمدن اسلامی*، جلد ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اشپولر و دیگران (۱۳۸۸) *تاریخ‌نگاری در ایران*، مترجم: یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- اصغر آفتاب (۱۹۸۵م) «تاریخ‌نویسی فارسی در هند»، رساله دکتری، لاهور.
- افشار یزدی، محمود (۱۳۶۰) *افغان‌نامه*، دوره ۳ جلدی، تهران: انتشارات موقوفات دکتر افشار.
- ای کوپین، شعله (۱۳۸۷) *تاریخ‌نویسی در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی*، مترجم: دکتر منصور صفت‌گل، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- برتر، رابرت (۱۳۸۱) «فلسفه و تاریخ»، مترجم: عزت‌الله فولادوند، فصلنامه بخارا، شماره ۲۴، خرداد-تیر.
- پوپلزایی، عزیزالدین (۱۳۴۷) *تیمور شاه*، چاپ ۲، کابل: مطبعه عمومی.
- جامی، محمودحسین (۱۳۸۴) *تاریخ احمدشاهی*، تاریخ تشکیل اولین حکومت افغانستان، مصحح: غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- جامی، محمودالحسینی بن ابراهیم (۱۳۸۶) *تاریخ احمدشاهی*، مصحح: محمد سرور مولایی، تهران: نشر عرفان.
- جواد، موسوی دالینی، (۱۳۹۴) «عملکرد سیاسی نظامی احمدشاه درانی و پیامدهای آن»، پژوهشنامه تاریخ اسلام، شماره ۱۷.
- حبیبی، عبدالحی (۱۳۴۹) *تاریخ مختصر افغانستان*، کابل: انجمن ادب و تاریخ.
- حسن زاده، اسماعیل (۱۳۸۸) «بیش و روش در تاریخ‌نگاری عتبی»، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دانشگاه الزهراء، سال ۱۹، شماره ۸۰، پاییز.
- خوافی، میرزایعقوب‌خان (۱۳۹۰) *پادشاهان متأخر افغانستان*، مصحح: محمد سرور مولایی، تهران: نشر عرفان.
- دولت‌آبادی، بصیر احمدی (۱۳۷۱) *شناسنامه افغانستان*، قم: دولت‌آبادی.
- ریاضی (هروی)، محمدیوسف (۱۳۶۸) *عین الوقایع*، تهران: موقوفات افشار.
- شادی معرفتی (۱۳۸۷) «یک متن دو نگاه خراسان بزرگ پس از نادر» مجله کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۲۲
- شیرازی، حسین (۱۳۷۹) *تاریخ درانیان*، تهران: مرکز اسناد.
- غبار، میر غلام محمد (۱۳۳۲) *احمدشاه بابا*، کابل: مطبوعه عمومی.
- _____ (۱۳۳۰) *تاریخ ادبیات افغانستان*، کابل: مرکز نشر آتی آرش
- الفنستون، مونت استوارت (۱۳۸۸) *بیان سلطنت کابل (افغانستان)*، مترجم: محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کروچه، بندتو (۱۳۸۱) «تاریخ و وقایع نگاری» ترجمه عزت الله فولادوند، فصلنامه بخارا، شماره ۲۸، کریمی، کریستین نودل (۲۰۰۴) افغانستان، دانشنامه ایرانیکا.
- گاندا سینگه (۱۳۶۶) *احمدشاه درانی*، مترجم: نصرالله سویمن منگل، کابل: آکادمی علوم افغانستان.
- متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳) *افغانستان و ایران*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- محمود، محمود (۱۳۸۲) *تاریخ‌نویسی در افغانستان*، کابل: محمود.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱) *تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)*، مترجم: محمد دهقانی، تهران: نشر ماهی.
- میر حسین شاه (۱۳۶۷) *تاریخ‌نویسی در مشرق*، جلد ۱، کابل: پوهنتون کابل.

List of sources with English handwriting

- Āḍar Tabrīzī, Mojtabā (1384 Š.), “Tārīknāmča Aḥmad Šāh Dorrānī, Bonyāngozār-e Naḳostīn Ḥokūmat-e Afġānistān”, *Majala-ye Kitāb-e Māh-e Tārīk va joġrāftā*, Mihr. [In Persian]
- Afšār Yazdī, Maḥmūd (1360 Š.), *Afġānnāma*, 3 Vols. Tehran: Entišārāt-e Moqūfāt-e Doktor Afšār. [In Persian]
- Āīnivand, Šādiq (1377 Š.), ‘*Elm dar Gostara-ye Tamaddon-e Eslāmī*, Vol. 1, Tehran, Pejūhišgāh-e ‘Olūm-e Ensānī va Motāliāt-e Farhangī. [In Persian]
- Ārām, Moḥammad Bāqir (1386 Š.), *Andiša-ye Tārīknigāri-ye ‘Ašr-e Šafāvī*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ašġar, Āftāb (1985), “Tārīknivīsī-ye Fārsī dar Hind”, *PhD. Thesis*, Lahur. [In Persian]
- Bertold, Spuler; et al. (1388 Š.), *Tārīknigāri dar Īrān*, translated by Yaqūb Āzand, Tehran: Našr-e Gostara. [In Persian]
- Dolatābādī, Bašīr Aḥmadī (1371 Š.), *Šināsnāna-ye Afġānistān*, Qom: Dolatābādī. [In Persian]
- Ġobār, Mīr Ġolām Moḥammad (1332 Š.), *Aḥmad Šāh Bābā*, Kabul: Maṭba‘a, ‘Omūmī. [In Persian]
- Ġobār, Mīr Ġolām Moḥammad (1330 Š.), *Tārīk-e Adabīāt-e Afġānistān*, Kabul: Markaz-e Našr-e Ātī Āraš. [In Persian]
- Ḥabībī, ‘Abd al-Ḥai (1349 Š.), *Tārīk-e Noktašar-e Afġānistān*, Kabul: Anjman-e Adab va Tārīk. [In Persian]
- Ḥasanzāda, Esmāīl (1388 Š.), “Bīniš va Raviš dar Tārīknigāri-ye ‘Otbī”, *Fašlnama-ye ‘Elmī Pejūhiš-e Tārīknigāri va Tārīknigari Dānišgāh-e Al-Zahrā*, 19, No. 80, Fall. [In Persian]
- Ĵāmī, Maḥmūd Ḥosseīn (1384 Š.), *Tārīk-e Aḥmad Šāhī: Tārīk-e Taškīl-e Avvalīn ḥokūmat-e Afġānistān*, Edited by Ġolām Ḥosseīn Zargarīnījād, Tehran: Entišārāt-e dānišgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Ĵāmī, Maḥmūd al-Ḥossienī b. Ebrāhīm (1386 Š.), *Tārīk-e Aḥmad Šāhī*, Edited by Moḥammad Sarvar Molāī, Tehran: Našr-e ‘Erfān. [In Persian]
- Kāfī, Mīrzā Yāqūb kān (1390 Š.), *Pādīšāhān-e Motiakīr-e Afġānistān*, Edited by Moḥammad Sarvar Molāī, Tehran: Našr-e ‘Erfān. [In Persian]
- Maḥmūd, Maḥmūd (1382 Š.), *Tārīknivīsī dar Afġānistān*, Kabul: Maḥmūd.
- Ma‘rifatī, Šādī (1387 Š.), “Yīk matn do Nīgāh ḳorasān-e Bozorg pas az Nādīr”, *Majala-ye Kitāb-e Māh-e Tārīk va joġrāftā*, No. 122. [In Persian]
- Mīr Ḥosseīn Šāh (1367 Š.), *Tārīknivīsī dar Mašriq*, Vol. 1, Kabul: Puhinton Kabul. [In Persian]
- Motivallī Ḥaqīqī, Yūsif (1383 Š.), *Afġānistān va Īrān*, Mashahd: Āstān-e Qods-e Razavī. [In Persian]
- Mūsavī Dālīnī, javād (1394 Š.), “Amalkard-e Sīāsī Nizāmī-ye Aḥmad Šāh-e Dorrānī va Piyāmadhā-ye ān”, *Pejūhišnāma Tārīk-e Eslām*, No. 17. [In Persian]
- Popilzāī, ‘Azīz al-Dīn (1347), *Timūr Šāh*, Kabul: Maṭba‘a, ‘Omūmī. [In Persian]
- Rīyāzī (Hīravī), Moḥammad Yūsif (1368 Š.), ‘*Eyn al-Vaqāya*’, Tehran: Moqūfāt-e Afšār. [In Persian]
- Šīrāzī, ḥosseīn (1379 Š.), *Tārīk-e Dorrānīān*, Tehran: Markaz-e Asnād. [In Persian]

References in English

- Burns, Robert (2000), *Philosophies of History: From Enlightenment to Post-Modernity*, Wiley-Blackwell.
- Croce, Benedetto (1921), *Theory & History of Historiography*, translated by Douglas Ainslie.
- Elphinstone, Mountstuart (1815), *An Account of the Kingdom of Caubul, and its Dependencies in Persia, Tartary, and India*, London: Longman, Hurst, Rees, Orme, and Brown.

- Meisami, Julie Scott (1999), *Persian Historiography to the end of the twelfth century*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Noelle-Karimi, Christine (2004), "HISTORIOGRAPHY xi. AFGHANISTAN", *Encyclopaedia Iranica*, Vol. XII, Fasc. 4, pp. 390-395.
- Queen, Sholeh (2000) *Historical Writing during the Reign of Shah 'Abbas: Ideology*, University of Utah Press.
- Singh, Ganda (1977), *Ahmad Shah Durrani: Father of modern Afghanistan*, Gosha-e-Adab.

**Insight and Method of the Historiography of Mahmoud Hosseini, Jami
Secretary¹**

Nasser Khavari²
Mohammad Sarvar Molaei³

Received: 2019/05/18
Accepted: 2019/09/17

Abstract

Mahmoud Hosseini, Monshi Jami, the historian of the early Durrani dynasty, played an essential role in recording the historical events of this crucial period in Afghanistan by writing the book *Mustatab Tarikh Ahmad Shahi*. Numerous references and adaptations of his historical data show that Ahmad Shahi's history was an influential book. The main issue in the present study is what insight and method Mahmoud Hosseini had in his work. The research findings show that this historian has used systematic methods and has a fluent and unpretentious style in terms of historiographical method and has based his intellectual system on the foundations of monarchism, sharia, and providence. Mahmoud Hosseini's work has some shortcomings; finally, it is a detailed and valuable history with unique data that later historians have to refer. Direct observations, accuracy, detail, and comprehensiveness have transformed the book from a person-centered monograph to regional historiography spanning vast areas from eastern Iran to western India and from the Oxus to the Arabian Sea.

Keywords: Mahmood Hussein Jami, History of Ahmad Shahi, Durranian, Afghanistan, Historiography.

1. DOI: 10.22051 /HPH.2020.26032.1351

2. PhD Candidate in History, Faculty of Literature, University of Tehran (Corresponding Author) naserkhavari@ut.ac.ir

3. Professor, Academy of Persian Language and Literature; Dr.ms.mawlaie@gmail.com
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۹۵-۱۱۶
مقاله علمی - پژوهشی

نسبت تاریخ و ترقی در سفرنامه میرزا صالح شیرازی؛ نخستین بارقه‌های تاریخ تطبیقی در عصر قاجار^۱

ابوالفضل دلاوری^۲
سید محمدصادق ماجدی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۰۶

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۵/۰۲

چکیده

سفرنامه میرزا صالح شیرازی حاوی روایتی نسبتاً مفصل از تاریخ غرب، به‌ویژه کشورهای روسیه، انگلستان و عثمانی است. هدف این پژوهش جست‌وجوی دلالت‌های صریح و ضمنی نهفته در این بخش از سفرنامه، و سؤال مشخص آن ناظر به انگیزه، هدف و شیوه تاریخ‌نگاری میرزا صالح و نگرش تاریخی اوست. تحلیل مضامین مندرج در سفرنامه در پرتو نگاهی فرامتنی، نشان می‌دهد که جایگاه ارزشمند تاریخ‌نگاری در این سفرنامه حاکی از اهمیت تاریخ، هم‌به‌عنوان یک دانش و هم به‌عنوان یک نگرش نزد نویسندگان آن است. هدف میرزا صالح از رجوع مکرر و مفصل به تاریخ، بیان بنیادهای ترقی جوامع غربی و ارائه الگو برای آسیب‌شناسی وضع موجود و انجام اصلاحات در ایران است. در نگرش تاریخی میرزا صالح تحولات جوامع بشری، امری تدریجی و محصول انباشت رویدادها و تجربیات آنهاست. در سفرنامه همچنین نوعی تاریخ تطبیقی نهفته است که سه الگوی وضعیت «مدنیت» «سبعیت» و «طریق ترقی» (گذار از سبعیت به مدنیت) را می‌توان از یکدیگر بازشناخت. انگلستان نمونه الگوی اول، عثمانی نمونه الگوی دوم و روسیه نمونه الگوی سوم است. تمایز این الگوها از یک سو به فرصت و سرعت پیشرفت جوامع در سه حوزه آزادی، تجارت و صنعت و از سوی دیگر به گرایش‌ها و عزم نخبگان حاکم برای پیشبرد اصلاحات در مسیر ترقی مربوط است. کشور ایران به الگوی عثمانی نزدیک است و برای نجات آن راهی جز انتخاب طریق ترقی وجود ندارد. **واژگان کلیدی:** میرزا صالح، سفرنامه، تاریخ‌نگاری، نگرش تاریخی، تاریخ تطبیقی، ترقی.

۱. شناسه دیجیتال: (DOI): 10.22051/HPH.2020.27863.1387

۲. استاد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، نویسنده مسئول: delavari@atu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی: sadeghm1983@gmail.com

بیان مسئله

میرزا محمد صالح شیرازی عضو دومین گروه محصلان ایرانی بود^۱ که در نخستین دهه سده ۱۹ میلادی، عباس میرزا او را به انگلستان اعزام کرد. از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاعی در دست نیست. همین را می‌دانیم که فرزند تاجری نسبتاً معروف فارس (حاج باقر کازرونی) بود که در آغاز جوانی از شیراز به تبریز آمد و در جریان جنگ‌های اول ایران و روسیه به دستگاه عباس میرزا راه یافت و به شغل منشیگری و مترجمی مشغول شد و مدتی دستیار و مترجم یکی از اعضای هیأت مستشاری نظامی انگلیسی به نام سرگرد لیندزی بود (شیرازی، ۱۳۴۷: ۱۵).

ظهور استعداد های میرزا صالح در دستگاه عباس میرزا باعث شد، قائم مقام نام او را در فهرست دانشجویان اعزامی به اروپا قرار دهد. هنگامی که او را برای اعلام رسمی این مأموریت به دارالسلطنه طلبیدند، در برابر این سؤال عباس میرزا که «ما نمی‌دانیم حال چه صنعت خواهی آموخت»، پاسخ داد «بنده قابل صنعت نیستم... از برای تحصیل علم می‌روم... زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی، لیکن صنعت نمی‌توانم بیاموزم» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۵).

او در این سفر که ۴ سال و ۷ ماه طول کشید و نزدیک به ۴ سال آن را در انگلستان گذراند، علاوه بر آموزش برخی زبان‌های اروپایی، صنعت چاپ را نیز آموخت و در بازگشت به ایران یک دستگاه چاپ و ملزومات آن را نیز با خود به همراه آورد و به این ترتیب مروج صنعت چاپ و انتشار کتاب در ایران شد. سال‌ها بعد (در اوایل سلطنت محمدشاه) در حالی که وزیر تهران بود، اولین روزنامه دولتی ایران را منتشر کرد که گویا چند سال به‌طور ماهانه منتشر می‌شد و به انتشار اخبار ایران و جهان می‌پرداخت؛ دیگر رهاورد ماندگار میرزا صالح سفرنامه‌ای بود که در طول ۲۰۰ سالی که از نگارش آن می‌گذرد، همواره یکی از متون مهم و تأثیرگذار در جهت آشنایی اولیه ایرانیان با تمدن جدید غرب و همچنین یکی از مراجع مهم پژوهشگران برای آگاهی از نخستین رویارویی‌های ایرانیان با دنیای جدید بوده است.^۲

برت فراگتر بر این باور است که سفرنامه‌های دوره قاجار معمولاً دو بخش دارند: بخشی به

۱. نخستین گروه این محصلان شامل حاج بابا افشار و محمدجعفر در سال ۱۸۱۲ میلادی به لندن اعزام شدند (بنگرید به مینوی، ۱۳۳۲).

۲. البته تا قبل از سال ۱۳۴۷ که سفرنامه میرزا صالح برای اولین بار چاپ و منتشر شد، فقط معدودی نسخه دستنویس از آن وجود داشت: یکی در مجموعه کتب خطی در انگلستان و چند نسخه هم در دست برخی خانواده‌های سرشناس ایرانی (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۲).

شرح رویدادها و خاطرات سفر اختصاص دارد و بخشی دیگر به توصیف تحولات و پدیده‌های بدیع کشورهای غربی (فراگنر، ۱۳۷۷: ۷۱-۷۰). سفرنامه میرزا صالح نیز تا حدی از این الگو پیروی می‌کند، اما یک ویژگی منحصر به فرد هم دارد و آن سهم بسیار بالای مطالب تاریخی آن است. نزدیک به یک سوم حجم *سفرنامه میرزا صالح* به شرح غالباً مفصل تاریخ کشورهای اروپایی، به‌ویژه روسیه، فرانسه و انگلستان اختصاص دارد. این در حالی است که در دیگر سفرنامه‌های هم‌تایان و هم‌عصران او اصولاً چنین مطالبی دیده نمی‌شود (برای نمونه بنگرید به: شوشتری، ۱۳۶۳؛ اصفهانی، ۱۳۸۳؛ افشار، ۱۳۴۹؛ رضاقلی میرزا قاجار، ۱۳۶۱ و ایلچی، ۱۳۶۴). به‌علاوه مرور و تأمل در مطالب تاریخی این سفرنامه نشان می‌دهد که گریزهای پی‌درپی او به تاریخ، جنبه‌ی اتفاقی و تفننی ندارد، بلکه حاوی دلالت‌هایی است که از نگرش خاص او به سرشت تحولات اجتماعی و نقش رویدادهای تاریخی در این تحولات حکایت می‌کند.

سؤالات پژوهش

میرزا صالح یک مورخ نیست و بنابراین، مطالب تاریخی سفرنامه او را نمی‌توان و نباید به‌عنوان تاریخ‌نگاری اصیل و روشمند تلقی و ارزیابی کرد. روشن است که او این مطالب را از طریق اطلاعات عمومی همراهان و هم‌نشینانش در طول سفر به دست آورده یا مطالعه کتاب‌هایی که در دسترس داشته، بازنویسی و روایت کرده است، اما میزان و شیوه پرداختن او به تاریخ چند سؤال را مطرح می‌کند: نخست اینکه دلیل این همه توجه او به تاریخ چه بوده و چه هدفی را دنبال می‌کرده است؟ دوم اینکه در پس مطالب و روایت‌های تاریخی او چه برداشت و نگرشی به تاریخ نهفته است؟ به‌عبارت‌دیگر او چه نسبتی میان وضع موجود جوامع و تاریخ گذشته آنان قائل است؟ سوم اینکه او تفاوت در وضعیت و تحولات جوامع مشاهده‌شده خود را تا چه حدی به رویدادها و روندهای گذشته آنان نسبت می‌دهد است؟ به‌عبارت‌دیگر آیا در لابه‌لای مطالب تاریخی *سفرنامه میرزا صالح* می‌توان نوعی تاریخ مقایسه‌ای (تطبیقی) مشاهده کرد؟

پیشینه پژوهش

سفرنامه میرزا صالح صرف‌نظر از جایگاهی که در میان نخبگان سیاسی و اجتماعی داشته، از دهه ۱۳۳۰ مدنظر پژوهشگران و مورخان نیز قرار گرفته است. مجتبی مینوی در سال ۱۳۳۲ در مقاله‌ای با عنوان «اولین کاروان معرفت» پس از اشاره به ماجرای اعزام نخستین دانشجویان ایرانی به اروپا شرحی کوتاه از این سفرنامه ارائه کرد و با تأکید بر مطالب ارزنده آن ضرورت

تصحیح و چاپ آن را یادآور شد (مینوی، ۱۳۳۲). حسین محبوبی اردکانی در سال ۱۳۴۴ در مقاله «دومین کاروان معرفت» شرح مشابهی از سفر میرزا صالح و همراهانش ارائه کرد (محبوبی اردکانی، ۱۳۴۴: ۵۹۵-۵۹۲). فریدون آدمیت میرزا صالح را از نخستین ایرانیان آشنا با افکار آزادیخواهی و اصول حکومت ملی می‌داند که خواستار استقرار «نظام فرنگ» در ایران بود و «نفوذ تعصبات در کار دولت» را مانع چنین نظامی می‌دانست (آدمیت، ۱۳۹۴: ۳۰-۲۰). اسماعیل رائین که سفرنامه را نخستین بار و در سال ۱۳۴۷ تنظیم و منتشر کرد، در مقدمه خود پس از اشاراتی به زندگی و ماجرای اعزام او به اروپا، او را از پیشگامان نوگرایی و اصلاحات سیاسی و نخستین ایرانی معرفی می‌کند که از مفهوم آزادی و حکومت پارلمانی سخن به میان آورده است (رائین، ۱۳۴۷: ۱۶-۱۲). غلامحسین میرزا صالح هم که در سال ۱۳۶۲ ویرایش دیگری از این سفرنامه را منتشر کرد، در مقدمه خود پس از اشاره به ماجرای اعزام و برخی عقاید نوگرایانه میرزا صالح به نقل مقالاتی می‌پردازد که گویا میرزا صالح در دوره اقامت خود در انگلستان در روزنامه‌های آن کشور منتشر کرده است^۱ (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۸-۵۲).

عبدالهادی حائری، میرزا صالح را نه فقط اولین ایرانی، بلکه اولین مسلمانی می‌داند که شرح مبسوطی از اصول حکومت مشروطه پارلمانی و ملزومات آن نظیر آزادی بیان و انتخابات آزاد ارائه کرده است و از این لحاظ او را حتی بر روشنگران و نوگرایان مصری نظیر طهطاوی (که ده سال بعد از میرزا صالح در سفرنامه فرانسه خود مباحث مشابهی مطرح کرد) مقدم می‌شمارد (حائری، ۱۳۶۴: ۱۳-۱۲). وحید وحدت بر این نظر است که سفرنامه میرزا صالح با شرح دقیق و مبسوطی که از تحولات و پیشرفت‌های علمی و صنعتی و فرهنگی، به‌ویژه توسعه نظام آموزشی در کشورهای غربی به دست می‌دهد، یکی از منابع الهام‌بخش در شکل‌گیری نوگرایی و نوسازی در ایران بوده است (Vahdat: 2017). کرامت‌الله راسخ نیز با تمرکز بر مطالب سفرنامه درباره نظام سیاسی و اجتماعی انگلستان، دقت نظر و درک عمیق میرزا صالح را از پدیده‌هایی نظیر پارلمان‌تاریسم و حقوق شهروندی مدنظر قرار داده است و از این نظر او را نه فقط در مقایسه با هم‌تایان و هم‌نسلان خود بلکه حتی در مقایسه با نسل‌های بعدی روشنگران و اصلاح‌طلبان ایرانی برتر می‌شمارد. (راسخ، ۱۳۹۸: ۸۳-۷۷).

به‌تازگی برخی پژوهشگران نیز اندک توجهی به مطالب تاریخی سفرنامه داشته‌اند. مونیکا

۱. در این مقالات که براساس نامه‌های ارسالی عباس میرزا تهیه و به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر می‌شده، با اشاره به اوضاع و احوال ایران و مزیت‌های این کشور در مقایسه با دیگر کشورهای شرقی و همچنین با اعلام سیاست‌ها و تمایلات دولت ایران، به‌ویژه ولیعهد عباس میرزا، برای پیشرفت کشور ایران، تلاش می‌شده نظر غربی‌ها، به‌ویژه انگلیسی‌ها را به ایران جلب و آنها را برای حضور و سرمایه‌گذاری در ایران تشویق کند.

رینگر با اشاره به اینکه بخش‌های اصلی این سفرنامه به تاریخ روسیه، بریتانیا و ظهور و کارنامه ناپلئون اختصاص دارد، معتقد است مضمون اصلی مطالب تاریخی سفرنامه بیان اعتقاد و اهتمام روزافزون فرمانروایان اروپا، به‌ویژه روسیه به اصلاحات است (رینگر، ۱۳۹۳: ۶۹). غلامحسین میرزاصالح نیز ضمن تأکید بر کیفیت و عمق مطالب آن نسبت به دیگر سفرنامه‌های آن دوره و با اشاره به شرح مفصل تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی کشورهای اروپایی به‌ویژه انگلستان در این سفرنامه، بر این باور است که اگر این سفرنامه در دوره حیات نویسنده‌اش چاپ و منتشر شده بود، می‌توانست آگاهی ایرانیان از تحولات جوامع غربی را عمق بیشتری ببخشد (شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۰). عباس قدیمی قیداری نیز میرزاصالح را نخستین ایرانی می‌داند که شأن فرهنگی، تمدنی و اجتماعی برای تاریخ‌نویسی قائل شد. (قدیمی قیداری، ۱۳۹۳: ۱۸۲). سید جواد طباطبایی با اشاره به اینکه میرزاصالح با انتخاب رویکرد تاریخی درصدد توضیح شالوده‌های سامان جدید در کشورهای اروپایی است بر این باور است که شیوه تاریخ‌نگاری او را در مقایسه با «نوشته‌های تاریخی پرتکلف، مصنوع و تهی از اندیشه سده‌های متأخر» باید هم‌چون «گسستی از سنت تاریخ‌نویسی دوره انحطاط» دانست (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۲۷۰-۲۶۸). محمد توکلی طرّقی نیز بر این باور است که شرحی که میرزا صالح در سفرنامه‌اش از تاریخ انگلستان و نظام‌های سیاسی جدید در اروپا ارائه می‌دهد نقش مهمی در پدیدارشدن سنت غرب‌شناسی در ایران داشته است (توکلی طرّقی، ۱۳۹۵: ۱۶۴ و ۱۵۲).

همانطور که مشاهده می‌شود توجه به مطالب تاریخ‌نگارانه سفرنامه میرزاصالح از اشاراتی کوتاه و کلی آن هم غالباً درباره سبک و سیاق نگارشی یا تلاش او برای توجه‌دادن ایرانیان به برخی زمینه‌ها و عوامل اصلاحات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی در کشورهای غربی فراتر نمی‌رود. اما به‌نظر می‌رسد آنچه در مطالب تاریخی سفرنامه میرزاصالح دیده می‌شود چیزی فراتر از نکات اشاره‌شده باشد. این مقاله می‌کوشد با پاسخ به سؤالات طرح‌شده در مقدمه این پژوهش، پرتویی وسیع‌تر بر سفرنامه میرزاصالح بیفکند و برخی از عناصر مرتبط با ذهنیت و نگرش تاریخی او را توضیح دهد و آشکارتر کند.

روش پژوهش

در این پژوهش، از روش «تحلیل مضمون»^۱ استفاده شده و نیم‌نگاهی هم به «تحلیل فرامتن» دارد. در روش تحلیل مضمون، که از نوع تحلیل محتوای کیفی است، معانی، مقاصد و منظومه فکری نهفته در یک یا چند متن با استخراج، طبقه‌بندی و تحلیل مضامین آشکار و پنهان

موجود در آن شناسایی و ارائه می‌شود (Boyatzis, 1998; Given, 2008). در تحلیل فرامتن^۱، پژوهشگر از دایره متن یا متون مدنظر فراتر می‌رود و با نظر به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی که متن در آن تولید شده و همچنین توجه به ویژگی‌های شخصی و تجربی زیسته نویسنده متن، برخی دلالت‌های نهفته و ضمنی موجود در متن را شناسایی و تحلیل می‌کند (Carry, 2017). براین اساس، در این مقاله سعی خواهد شد با واری و تحلیل مضامین موجود در «سفرنامه» و دیگر آثار به‌جامانده از میرزا صالح^۲ و با توجه به زمینه و زمانه نگارش متن سفرنامه و همچنین پیشینه‌ها و تجربیات شخصی نویسنده آن، اهمیت و جایگاه تاریخ، شیوه تاریخ‌نگاری و نگرش تاریخی نهفته در سفرنامه استخراج و ارائه شود. سرانجام اینکه در بررسی و تفسیر متون، نباید از موقعیت و مقاصد نویسنده آن غافل بود. این همان رویکردی است که در روش تفسیری کوئینتین اسکینر مطرح و دنبال شده است (Skinner, 1963:3-23; Skinner, 1972: 393-408) و در این پژوهش از این رویکرد نیز استفاده می‌شود.

یافته‌های پژوهش

۱. جایگاه تاریخ در سفرنامه میرزا صالح

پیشتر گفته شد که نزدیک به یک سوم مطالب سفرنامه میرزا صالح به تاریخ کشورهای اروپایی اختصاص دارد تا جایی که گاه سفرنامه‌نویسی جای خود را به تاریخ‌نگاری می‌سپارد.^۳ میرزا صالح به‌عنوان عضوی از نخبگان فکری و سیاسی ایران در نیمه اول سده ۱۹ چه در هنگام پذیرش مأموریت سفر تحصیلاتی خود و چه در مطالب سفرنامه و چه در مقالاتی که طی دوره اقامتش در انگلستان به چاپ رساند و بالاخره در روزنامه‌ای که سال‌ها بعد در ایران منتشر کرد، به صراحت و روشنی قصد و نیت اصلاح‌طلبانه و روشنگرانه خود را نشان داده است. از جمله او در اولین صفحات سفرنامه‌اش شرح می‌دهد که پس از پذیرش پیشنهاد سفر

1. Meta Textual Analysis

۲. میرزا صالح، علاوه بر سفرنامه اصلی دو سفرنامه دیگر نیز نگاشته است که یکی به سفر دیپلماتیک او به روسیه در سال ۱۲۴۵ هجری و دیگری به یکی از مأموریت‌های داخلی او به شهرهای قم، کاشان و اصفهان مربوط است (بنگرید به میرزا صالح: ۱۳۸۸). البته از میرزا صالح آثار دیگری هم باقی مانده است. از جمله چند متن (مقاله) که گویا در زمان اقامتش در روزنامه‌های انگلستان منتشر کرده و پیشتر به آن اشاره شد. همچنین متن یکی از پیش‌شماره‌های روزنامه کاغذ اخبار که عیناً در مقدمه یکی از ویرایشگران سفرنامه‌اش آمده است (بنگرید به: شیرازی، ۱۳۴۷: ۲۶-۲۱)

۳. برای نمونه صفحات ۱۳۳ تا ۱۵۶، ۲۰۵ تا ۲۷۶ و ۳۹۱ تا ۴۱۸ سفرنامه (شیرازی، ۱۳۶۲) بدون هیچ وقفه‌ای به ترتیب به شرح تحولات تاریخی روسیه، انگلستان و عثمانی اختصاص دارد.

تحصیلاتی، با چه مرارتی بر مخالفت‌ها و سرزنش‌های برخی از دوستان و نزدیکانش غلبه می‌کند و از جمله استدلال می‌کند که «...چرا هر لحظه تحصیل تازه نکنم و چشم دل را اگر توانم نوری نبخشم ... و اگر فوت من نرسد تحصیل علمی کرده ... از امورات روزگار اطلاعی به هم رسانیده مراجعت به ایران کرده و به کار جمعی از مسلمانان آمده...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۵۵-۵۶). او در نگارش تاریخ اروپا نیز رسالتی کاملاً روشن و آشکار برای خود قائل بوده است و در جایی از سفرنامه اشاره می‌کند که مطالعه کتابی که افسری اتریشی در جریان سفر خود به روسیه درباره تاریخ آن کشور به زبان فرانسوی نگاشته است، این تمایل شدید را در وی ایجاد کرد که او نیز براساس آن کتاب «وقایع اتفاقیه و تدبیر روسیه» را شرح دهد به این «امید که خالی از منفعت نباشد.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۹۲). او در جای دیگری به صراحت بیان می‌کند که «و غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین، طریق ترقی این ولا [کشورها] بوده است نه تاریخ پادشاهان، به این سبب آنچه در این عصر روی داده مفصلاً می‌نویسم و از اشخاصی که مطالعه می‌کنند، امید عفو تقصیرات به تفصیل این رساله است.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۵۵)

این جملات از یک سو مقاصد روشنگرانه و اصلاح طلبانه او را در تاریخ‌نگاری‌اش نشان می‌دهد و از سوی دیگر باور سخت او را به نقش تعیین‌کننده سلاطین و نخبگان حاکم در ترقی و پیشرفت یا عقب‌ماندگی و انحطاط جوامع آشکار می‌کند. البته به نظر می‌رسد در پس این دغدغه آشکار، دغدغه اصلی دیگر هم در سفرنامه پنهان باشد و آن آسیب‌شناسی اوضاع و احوال کشور متبوع نویسنده و تلاش برای یافتن راهی برای حل مسائل این کشور است. البته میرزا صالح فایده‌ای دیگر نیز برای دانش تاریخی قائل است و آن ایجاد خودآگاهی ملی و برانگیختن نخبگان و مردمان آن کشور برای اصلاح امور کشورشان است. این نکته را هم آنجا می‌توان دید که میرزا به اهمیت درس تاریخ در مدارس کشورهای فرنگ تأکید می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۴۴ و ۸۷) و هم آنجا که از بی‌خبری مردمان عثمانی از تاریخ کشورشان سخن می‌گوید (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۱).^۱

۲. شیوه تاریخ‌نگاری در سفرنامه میرزا صالح

گزارش سفر میرزا صالح ساختاری روزنگارانه دارد. او از همان نخستین روز تا آخرین روز سفر به دقت وضعیت شهرها و روستاهای بی‌شماری را که در طول سفر خود از آنها گذشته و اماکنی که آنها را دیده یا در آنها اطراق کرده است، همچون یک سیاح حرفه‌ای توصیف

۱. این جنبه از تاریخ و تاریخ‌نگاری سال‌ها بعد در میان روشنگران و مصلحان ایرانی مدنظر قرار گرفت (برای نمونه بنگرید به کرمانی، ۱۳۹۵: ۲۴-۲۳)

می‌کند. در عین حال با تیزبینی خاصی اوضاع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنها را شرح می‌دهد و بینش و منش رهبران سیاسی، نظامی، اداری و مذهبی این مناطق و باورها و رسوم مردمانش را با نگاه انتقادی زیر ذره بین می‌گذارد. در همان صفحات اولیه سفرنامه به خوبی می‌توان مجموعه این ویژگی‌های نگارشی و نگارشی او را مشاهده کرد. برای مثال در گزارش میرزا از اولین روزهای سفرش می‌خوانیم:

«... شب گذشته... روانه شرور شدیم... یکی از دهات شرور بالفعل طاعون گرفته، کسی تردد به آنجا نمی‌کند... سه ساعت از نصف شب گذشته، چاپاتاری از اسلامبول وارد شد. نوشتجات چند به جهت قولونل خان^۱ داشت، از جمله اخبار تازه اینکه ناپالیان (ناپلئون) ... موافق قرارداد همه قرال (سران) فرنگ به جزیره الب رفته... در معنی او را محبوس کرده [بودند] اندک وقتی از آن گذشته با سربازان موافقت نموده، خود را از جزیره الب بیرون انداخته و به فرانسه رسانده...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۰).

میرزا در ادامه این بخش از گزارش خود بر اساس اخبار تازه رسیده و اطلاعاتی که از کلنل داری به دست می‌آورد، شرح نسبتاً مفصلاً از نحوه فرار ناپلئون از جزیره الب و ورودش به فرانسه و تلاش او برای بازگشت دوباره به قدرت ارائه می‌دهد و حتی محتوای خطابه او را به هنگام مواجهه با نظامیانی که از طرف لویی هجدهم برای دستگیری او رفته بودند، نقل می‌کند. جالب‌تر اینکه بلافاصله گزارشی از این خبر جدید را که برای سیاست خارجی آن روز ایران اهمیت فراوانی داشت، برای قائم مقام ارسال می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۱-۶۰).

در گزارش روز بعد در شرح مشاهدات خود در شهر ایروان که در آن زمان هنوز بخشی از قلمرو ایران بود، می‌نویسد: «امروز جمعه، هجدهم شهر جمادی‌الثانی... به تماشای بازار و دکاکین رفتم. الحق ایروان بالفعل جایی است معمور و جمعیت بسیاری دارد... قلعه ایروان سابقاً متعلق به روم بوده و امروز در نهایت انضباط است...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۳). سپس توصیف دقیقی از نیروها و تجهیزات نظامی مستقر در این قلعه، شامل تعداد فرماندهان و سربازان، تعداد سلاح‌ها: توپ‌ها و خمپاره‌ها، و میزان آذوقه و مهمات موجود در آن به دست می‌دهد. سپس به تاریخ گریز می‌زند و شرح مفصلاً از نحوه مقاومت نیروهای ایروانی مستقر در این قلعه در سال ۱۸۰۸ در مقابل نیروهای مهاجم روسیه ارائه می‌دهد که این گزارش نیز بسیار حرفه‌ای و شامل جزئیات دقیقی از آرایش نیروها و تاکتیک‌های مدافعان قلعه است

۱. کلنل جوزف داری، افسر انگلیسی که چند سال در زمره هیأت نظامی انگلستان، در دستگاه عباس میرزا خدمت کرده بود و پس از خاتمه خدمت در بازگشت به انگلستان، عباس میرزا او را مسئول انتقال ۵ نفر از محصلان اعزامی، از جمله میرزا صالح به انگلستان کرد.

(شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۳).

در گزارش‌های مربوط به چند روز بعد که هیأت اعزامی همچنان در ایروان مستقر بوده‌اند، توصیف نسبتاً مفصل از ویژگی‌های دستگاه دینی (خلیفه‌گری) آرامنه ایروان ارائه می‌دهد و ضمن اشاره به بحث اعتقادی و انتقادی خودش با خلیفه در یک میهمانی مجلل، به ارائه روایتی نسبتاً دقیق از جنبش پروتستان‌تیسیم در کشورهای اروپایی و تأثیر آن بر تضعیف قدرت پاپ می‌پردازد (شیرازی، ۱۳۶۲: ۶۸-۶۲).

بنابراین، مشاهده می‌شود که میرزا صالح از همان نخستین صفحات سفرنامه خود در مناطق سرحدی ایران و درحالی‌که هنوز پای در روسیه و دیگر کشورهای اروپایی نگذاشته، به‌طور مکرر و هدفمند به تاریخ‌گریز می‌زند و می‌کوشد وضعیت یا مسئله مدنظر خود را با رجوع به تاریخ آن فهمیدنی کند. این الگوی گزارش‌گری دقیق، نقادانه و هدفمند در سرتاسر سفرنامه حفظ می‌شود. برای مثال، در یکی از گزارش‌های روزانه او در انگلستان که به توصیف شهر سالیسبوری مربوط است به تاریخچه تأسیس این شهر به دست هنری سوم در سال ۱۲۱۹ میلادی می‌پردازد و سپس با توصیف بناها، تأسیسات، جمعیت، مشاغل و صنایع شهر به نظام آموزشی فراگیر این شهر اشاره می‌کند و تأثیر آن را در توسعه آگاهی و مهارت، حتی در میان فرزندان طبقات فقیر ذکر می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۹۱-۱۹۰). همچنین در یکی دیگر از گزارش‌هایش که به توصیف شهر لندن و جایگاه این شهر در انگلستان می‌پردازد، ناگهان به تاریخ انگلستان‌گریز می‌زند و دقیقاً ۷۰ صفحه بی‌هیچ وقفه‌ای نحوه تکوین این کشور و تحولات سیاسی و اجتماعی آن را از قرن پنجم میلادی تا سال ۱۸۱۹، آخرین سال حضور خودش در انگلستان، شرح می‌دهد (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۷۴-۲۰۵). آنگاه دوباره به پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی و سیاسی انگلستان و همچنین سطح بالای رفاه و امکانات تفریحی شهر لندن باز می‌گردد و با توجه به روند طولانی و پرفراز و نشیب اصلاحاتی که در طول ۳ سده قبل از آن در انگلستان انجام شده است، می‌نویسد: «... قواعد دولت‌داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند. به این معنا که هیچکدام از ممالک دنیا نه به این نحو منظم است و نه به این قسم مرتب... سال‌ها جان‌کنده‌اند و خون [دل]‌ها خورده و خون‌ها ریخته‌اند تا به این پایه رسیده‌اند» (شیرازی، ۱۳۴۷: ۳۱۹).

اطلاعات بیان‌شده به‌خوبی نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری میرزا صالح از سر تفنن نیست، بلکه هدفمند و در خدمت توضیح و تبیین زمینه‌ها، پیشینه‌ها، عوامل و روندهایی است که وضعیت فعلی مناطق و جوامع مشاهده‌شده او را شکل داده است.

۳. گونه‌شناسی تحولات تاریخی در سفرنامه میرزا صالح

با مرور و تأمل در مطالب تاریخی سفرنامه می‌توان دریافت که در نظر میرزا صالح جوامع بشری کم‌وبیش و به شیوه‌های مختلف در حال تحول هستند و از وضعیتی که او آن را «سبعیت» می‌خواند به سوی وضعیتی که آن را «مدنیت» می‌نامد در حال حرکت هستند. او مسیر این تحول را «طریق ترقی» می‌نامد. طی کردن مسیر «ترقی» نیز با اقدامات مصلحانه حکام کشورها و با علم، صنعت و تجارت و البته تربیت عامه مردم میسر می‌شود. بر پایه چنین دیدگاهی میرزا صالح سه الگو را در سفرنامه خود ارائه می‌کند که هر کدام از آنها مصداق یکی از وضعیت‌های نامبرده هستند: الگوی انگلستان وضعیت تمدن و ایدئال را نمایندگی می‌کند؛ الگوی ترکیه عثمانی مصداق باقی‌ماندن در وضعیت ماقبل تمدنی (سبعیت) است و الگوی روسیه نمونه تغییر از وضعیت سبعیت به مدنیت است.

* الگوی مدنیت

میرزا صالح وضعیت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی انگلستان را در دوره سکونت خود نمونه الگوی تمدنی می‌داند، او انگلستان را «ولایت آزادی» می‌خواند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۳۶ و ۲۰۵) زیرا که مردمی «عاقل و دانا» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۲۵) و «نیک‌خواه و نیک‌ذات» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۰۳) دارد. ولایتی که در آن «علوم و صنایع و بدایع به اعلی مرتبه رسیده» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۵۵) و «بالجمله در صنایع و بدایع و اختراعات سرآمد روزگار هستند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۲۳). به گونه‌ای که «بالفعل این [ولایت] را بهتر از همه ممالک ساخته‌اند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۰۵) و «هیچ‌کدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مرتب.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۰۹).

میرزا صالح تمدن و ترقی در انگلستان را به هیج وجه به خصلت قومی و برتری ذاتی انگلیسی‌ها نسبت نمی‌دهد؛ بلکه آن را نتیجه رویدادهای تاریخی و اقدامات و اصلاحاتی می‌داند که طی قرون متمادی به‌ویژه در سده‌های متأخر صورت بسته و تحقق یافته است. او می‌نویسد: «چون تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده و طریقه شرع و آیین ولایت‌داری این ولایت را خوانده‌ام و آن چه استنباط نمودم [اینکه] این ولایت هم مثل سایر ولایات... مردمان شیر و مفسد و خون‌ریز بوده، [اما] از چهارصد سال قبل الی حال مردم روی به طریقی نموده‌اند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۰۶-۲۰۵)

گزارش میرزا صالح از تحولات منجر به توسعه مدنیت در انگلستان بسیار مفصل و متنوع است. این گزارش هم وقایع مهمی نظیر قرارداد مگناکارتا، جنبش پروتستان‌تیسیم و منازعات و مصالحات میان متولیان دین و دولت، انقلاب کرامول، اشغال هندوستان و عملکرد کمپانی هند

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۰۵

شرقی و کشف سرزمین‌های جدید است و هم شامل نحوه تأسیس نهادها، قوانین و مقررات جدید است؛ نظیر پارلمان و نظام سیاسی پادشاهی مشروطه و هم شامل توصیف مصنوعات جدید نظیر عینک، قطب‌نما، سلاح‌های آتشین، چاپ و انتشارات، ماشین بخار و سرانجام شامل شرحی از پیشرفت این کشور در امور و خدمات آموزشی، بهداشتی، دانش پزشکی و شبکه انتقال آب و فاضلاب شهری.

به نوشته میرزا صالح آن‌چه بیش از هر چیز در ایجاد مدنیت و ترقی در انگلستان مؤثر بوده، توسعه «تجارت» است. او توسعه تجارت را مایه تحکیم دولت، اسباب ترقی و از همه مهم‌تر تضمین‌کننده امنیت می‌داند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۴۶). با وجود این، در روایت میرزا صالح، شاهان و نخبگان انگلستان نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات مزبور و هدایت مردم و تربیت آنها به سوی ترقی و تمدن داشته‌اند. برای مثال، در وصف پادشاهی آلفرد می‌نویسد «معلمین چند از سایر فرنگ به این ولا آورده، در صدد تربیت ارباب علوم و اصناف و صنایع برآمده... مردم انگلند را از ورطه ظلمات و جهالت به عرصه فراست و آگاهی کشیده...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۱۲-۲۱۱) یا آنجا که از هنری اول یاد می‌کند و او را ملقب به «هنری فاضل» می‌داند چرا که «در علوم ماهر و فضیلتی داشته و سبب تربیت طلاب و بنیاد مدارس و سایر ابنیه گشته» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۲۳).

میرزا صالح، توسعه آزادی در انگلستان را هم به اراده و تلاش پادشاهان مصلح این کشور نسبت می‌دهد. از جمله آنجا که نقش هنری دوم در تضعیف قیادت‌های اجتماعی و سیاسی نظام فئودالی و تحکیم نظام قانونی جدید در انگلستان را شرح می‌دهد و بر نقش قواعد و قوانین دوره او در ایجاد امنیت، توسعه فعالیت‌های اقتصادی و رفاه عمومی تأکید می‌کند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۲۲۷-۲۲۵).

* الگوی سبیت

در مدل تاریخ‌نگارانه میرزا صالح، عثمانی نقطه مقابل انگلستان است. در روایت او اگر مردم انگلستان را «عاقلان و دانایان» تشکیل می‌دهند، عثمانی در چشم غربیان «مملو از ابلهان» می‌نماید. (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۱۹). همچنین در سفرنامه او «نیک‌ذاتی و نیک‌خواهی اهالی انگریز»، جای خود را به «بدرفتاری»، «بی‌حسابی»، «ظلم و تعدی»، و «رفتار و کردار ناهنجار» اهالی عثمانی می‌دهد. (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۳۶).

به نوشته میرزا صالح کشور عثمانی نه تنها «طریق ترقی» را طی نکرده است، بلکه در مسیر انحطاط قرار دارد. او در توضیح و تبیین این انحطاط باز هم به سراغ تاریخ می‌رود و مهمترین رویدادها و تحولات سیاسی و اجتماعی این کشور را از آغاز ورود ترکان به این سرزمین در

سده دهم تا ابتدای سده ۱۹ میلادی شرح می‌دهد. اتفاقاً او بحث خود را با اشاره به سطح پایین سواد عمومی و بی‌اطلاعی مردم ترکیه از تاریخ خودشان آغاز می‌کند و می‌نویسد: «در این مدت توقف خود در اسلامبول مطلقاً نتوانسته که تحصیل فرانسه یا چیز دیگر کنم و کسی را هم به دست نیاورده که از او تحقیقات این ولایت کرده باشم و الحق هیچکدام از اهالی ترکیه از تاریخ خود اطلاعی ندارند و بنده را میلی به هم رسیده که برخی از اوضاع ولایت ترکیه را... نوشته باشم (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۱).

روایتی که میرزا صالح از تاریخ ترکیه به‌ویژه از اوایل سده ۱۷ میلادی تا اوایل سده ۱۹ میلادی ارائه می‌دهد، چیزی جز افول مستمر قدرت و عظمت پیشین عثمانی و همچنین گسترش استبداد، بی‌قانونی، منازعات و خشونت‌های درباری، فساد کارگزاران نظامی و اداری، تضعیف بنیه اقتصادی و فقر و فلاکت مردم نیست (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۱۹-۴۰۱). او در انتساب خصایل منفی به «طایفه ترکیه» هیچ ابایی ندارد؛ چنان‌که می‌نویسد: «صیت خون‌خواری و ظلم و تعدی این طایفه به همه عالم رفته است.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۴). این تصویرسازی فقط به قرون متأخر تاریخ عثمانی محدود نمی‌ماند؛ بلکه شامل دوره بنیانگذاری این امپراطوری هم می‌شود. چنان‌که در گزارش خود از ماجرای تسخیر قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح می‌نویسد: «وقتی که سپاه ترکیه داخل به اسلامبول شده، بنا را به های و هوی به عینه حیوانات سباع که از جنگل بیرون آمده... آواز گریه و زاری از ساکنین به فلک اطلس می‌رفت» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۶-۳۹۴) همچنین درباره آثار درازمدت تسلط عثمانی‌ها بر سرزمین‌های اروپایی و مسیحی می‌نویسد: «هر ولایتی که از عیسویان به دست دولت عثمانی دچار شده، علم و صنعت و آرام و استراحت از آنها قطع شده... منتهای بدرفتاری و ظلم را با مردم عیسوی نموده...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۴).

البته قضاوت‌های منفی میرزا صالح اصولاً متوجه سلاطین و نخبگان حاکم، به‌ویژه نظامیان مسلط بر کشور عثمانی است. اصولاً در سفرنامه توصیف و قضاوت چندان دربارۀ مردم عادی این سرزمین دیده نمی‌شود. علت این موضوع علاوه بر کوتاهی زمان توقف میرزا در این سرزمین به همزمانی این توقف با شیوع وبا در این کشور مربوط بوده است. او می‌نویسد: «در وقتی که بنده به اسلامبول رفتم طاعون بود و چندان به دیدن مردم فائق نشدم» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۲۲) باوجود این، در مواردی از برخی معایب نظیر رواج دروغ‌گویی یا شهادت دروغ (در محاکم شرع) در میان مردم این کشور یا از بدرفتاری و زیاده‌ستانی برخی اصناف و اقشار که در مسیر خود با آنها مواجه شده (نظیر مأموران گمرک و چاپارخانه‌ها) سخن به میان آورده است (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۳۳-۴۲۳).

در روایت میرزا صالح سلاطین عثمانی یا «خون‌خوار و بی‌مروت» یا «بی‌خبر از طریقه رفتار و قاعده‌دانی» یا دچار «خفت عقل» اند. برای نمونه درباره سلطان محمد فاتح می‌نویسد: «نه هرگز عهد و میثاق خود را وفا نموده و نه هرگز قسمی که به قرآن خورده نگاه داشته... نفس بی‌انصافی و بی‌مروتی و حق‌ناشناسی بوده» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۶). در توصیف بایزید اول هم می‌نویسد: «کمتر مردی از طایفه ترکیه به بی‌مروتی و بی‌رحمی و بددلی بایزید سراغ می‌دهند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۳۹۴). او همچنین به رویه خشونت‌ها و قتل‌های درباری در تاریخ عثمانی اشاره می‌کند و ضمن آوردن نمونه‌هایی از این قتل‌ها می‌نویسد: «این رسم و قاعده کلی شده که هر وقت سلطان فوت شود، وارث مزبور به محض اینکه به تخت آمده، برادر و برادرزادگان خود را مقتول نموده... و برای اینکه مردم خبر از حیات سلطان داشته باشند، هر هفته یک دفعه به نماز جماعت رفته خود را به مردم نموده و الا، عوام‌الناس را خیال اینکه سلطان در حیات نیست، بنا را به غوغا می‌گذاشتند» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۰۱).

به هر تقدیر در روایت میرزا سلاطین عثمانی نه عصاره فضایل قوم خود و هادی جامعه به سوی سعادت، تمدن و ترقی، بلکه مردمانی بی‌رحم، قدرت‌طلب، حریص و بی‌توجه به منافع مردم و مصالح کشور خود بوده‌اند که هم و غم خود را مصروف رقابت‌ها و منازعات خونبار خارجی و داخلی و حتی درون خانوادگی برای ازدیاد یا حفظ قدرت و قلمرو خویش می‌کرده‌اند.

به هر تقدیر، میرزا صالح وضعیت عثمانی را در زمان حضورش در آن کشور ترکیبی از انحطاط و فلاکت توصیف می‌کند و علاوه بر خصائل حکومت و سلاطین برخی عوامل دیگر را نیز در ایجاد و تداوم چنین وضعیتی مؤثر می‌داند. از جمله اینکه ضعف تجارت و مبادله نابرابر عثمانی با کشورهای اروپایی را به‌عنوان یکی از علل مهم عقب‌ماندگی و انحطاط عثمانی‌ها می‌داند. به نوشته او، این کشور به دلیل برخوردار نبودن از صنایع جدید هیچ کالای ارزشمندی برای مبادله با کشورهای اروپایی ندارد و ناچار است صرفاً برخی مواد اولیه کشاورزی و معدنی را به آن کشورها صادر و در عوض مصنوعات جدید را وارد کند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۲۳-۴۲۲). البته او در این باره نیز نقش منفی سلاطین و نخبگان حاکم را یادآور می‌شود و می‌نویسد: «شهر و بندر اسلامبول از بهترین جاها برای تجارت است؛ ولی به خلاف فرنگستان در اینجا نه پادشاه و نه رجال سعی در تربیت تجار می‌نمایند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۲۳).

میرزا صالح همچنین نبود تأسیسات بهداشتی، رفاهی و آموزشی در شهرهای عثمانی را یکی از دیگر علل عقب‌ماندگی و انحطاط این کشور می‌داند. به نوشته میرزا برخلاف اروپا در

عثمانی هیچ‌گونه آمار درستی از تعداد ساکنان، ابنیه و مراکز و اماکن خدمات عمومی و رفاهی وجود ندارد. شیوع مکرر بیماری‌های مسری به‌همراه فقر عمومی و قحطی نیز باعث تنزل جمعیت و تشدید عقب‌ماندگی و فلاکت اقتصادی این کشور می‌شود. او می‌نویسد جمعیت این کشور طی ۲۰۰ سال اخیر از ۵۰ میلیون نفر به کمتر از ۲۰ میلیون نفر رسیده که بخشی از این کاهش به دلیل از دست رفتن متصرفات این کشور و بخشی دیگر به علت شیوع انواع بیماری‌های کشنده و همچنین فقر و گرسنگی رعایای این کشور بوده است (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۱۶-۴۱۸).

میرزا صالح بی‌اعتمادی و تعارضات حاکم بر روابط حکومت با طبقات بالا (بزرگان) را نیز یکی دیگر از عوامل انحطاط عثمانی می‌شمرد. در نظر او بزرگان عثمانی نه فقط کوششی برای آبادانی آن کشور ندارند؛ بلکه مانع هر گونه اصلاح نیز می‌شوند. به نوشته او منصب‌داران مشاغل دیوانی «هیچ کدام در بند خدمت به دولت خود نیستند.» و حتی «وزرای دولت عثمانی ... دولت‌خواه نیستند و از قراری که نوشته‌اند اشخاصی که به منصب وزارت مفتخر می‌شوند... از کمترین پایه به منصب مزبور می‌رسند» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۰۸). او نقش رهبران مذهبی عثمانی را هم در عقب‌ماندگی این کشور از قلم نمی‌اندازد. به نوشته او اندک تلاش‌هایی که برخی سلاطین و مصلحین عثمانی برای اصلاح امور کشور انجام داده‌اند با مقاومت این گروه مواجه شده و به شکست انجامیده است. برای نمونه او به تلاش‌های برخی از سلاطین متأخر عثمانی نظیر سلطان سلیم سوم (۱۷۸۹ تا ۱۸۰۷) اشاره می‌کند که در صدد ایجاد «نظام فرنگستان» و گسترش «علوم فرنگستان» برآمدند؛ اما «علما» به شدت با این گونه اصلاحات به مخالفت برخاستند و آن را خلاف شرع اعلام کردند. سرانجام اینکه نقش بازدارنده نظامیان در اصلاح امور عثمانی را نیز یادآور می‌شود و می‌نویسد: «اگر هر کدام از سلاطین قبول کنند که نظام فرنگستان را آورند، سپاه ترکیه قبول نمی‌کنند.» و در چنین شرایطی «هرگز آن دولت و آن ولایت ترقی نخواهد کرد.» (میرزا صالح، ۱۳۶۲: ۴۱۲-۴۰۹).^۱

میرزا صالح با توجه به زمینه‌ها و عوامل نامبرده و با اشاره به روند رو به انحطاط سیاسی و اقتصادی که در قلمرو عثمانی مشاهده کرده، این‌گونه پیش‌بینی می‌کند که: «[اگر] یک صد سال دیگر به همین منوال بگذرد، به کلی ولایت مزبوره نسیا منسیا^۲ می‌شود، مثل ولایات گریک

۱. تحلیل و ارزیابی میرزا صالح درباره اصلاحات دوره سلطان سلیم و موانع و آسیب‌های آن، گرچه بسیار مختصر و کلی است؛ با مطالعات و پژوهش‌های اخیر سازگاری دارد (برای نمونه بنگرید به: لویس، ۱۳۷۲: ۱۰۴-۱۰۰ و

یاسین و حاجیان‌پور، ۱۳۹۸: ۹۸-۸۷)

۲. متروک و فراموش شده

[یونان]] و روم که حال به جز نامی از آن باقی نمانده است.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۱۷).

البته تصویرسازی‌ها و ارزیابی‌های شدیداً منفی میرزاصالح از وضعیت فعلی و آینده کشور عثمانی خالی از اغراق و بدبینی نیست. این بدبینی علاوه بر تخصصات و رقابت‌های دیرپای میان ایران و عثمانی که در سفرنامه نیز به آنها اشاره شده (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۱۳ و ۴۰۰) از بدرفتاری‌های متعدد مأموران عثمانی با او و همراهانش (شیرازی، ۱۳۶۲: ۴۳۶-۴۳۰) متأثر بوده است؛ اما مهم‌تر از اینها نباید دلالت‌های ضمنی نهفته در ارزیابی‌ها و هشدارهای مربوط به وضعیت کشور عثمانی را از نظر دور داشت. به عبارت دیگر، چنین به نظر می‌رسد که با توجه به برخی شباهت‌های آشکار میان وضعیت ایران و عثمانی در آن دوره، میرزاصالح با برجسته‌کردن وضعیت نامطلوب و مخاطراتی که در کمین کشور عثمانی است به طور غیرمستقیم ضرورت انجام اصلاحات در کشور خود را یادآور می‌شود.

* الگوی «طریق ترقی» (گذار از سببیت به مدنیت)

در روایت میرزاصالح، روسیه از جمله کشورهایی است که در چند سده اخیر در مسیر ترقی و پیشرفت قرار گرفته است. به نوشته او این کشور نیز، به دلیل رواج تدریجی علم و صنعت و تجارت به یکی از قوی‌ترین ممالک دنیا تبدیل شده است (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۲-۱۲۹).

با این حال میرزاصالح به دو تفاوت اساسی میان تحولات روسیه با دیگر جوامع اروپایی، به ویژه انگلستان توجه می‌دهد: نخست تأخیر این کشور در ورود به «طریق ترقی» که باعث شده «اسباب تمدن و ترقی در این ولایت و برآمدن مظاهر آن» خصلتی «تبعی» (تقلیدی) پیدا کند؛ دوم، سرشت استبدادی حکومت که موجب آمرانه‌شدن اصلاحات و نبود آزادی در این کشور شده است. او از قول یکی از پادشاهان روسیه، آکسیس، نقل می‌کند که «پادشاه پدر رعیت است و پدر را حکم بر سر فرزندان خود آن است که آنها را هدایت کرده، راهی بنماید» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۶). با وجود این، به نظر میرزاصالح، همین پادشاهان مستبد، نقشی اساسی در پیشرفت کشور روسیه در «طریق ترقی» داشته‌اند.

در روایت میرزا، اولین بار امپراطور «ولادیمیر» در اواخر سده دهم مسیحی مردم ولایت روسیه را «تربیت معقولی» داده، آنها را از بت‌پرستی بازداشته و به دیانت عیسوی وارد کرده است. از آن پس «به تدریج روسیه از حالت سببیت بازمانده و بزرگان آنها درصدد تربیت آنها بوده‌اند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۳). سپس در نیمه سده شانزدهم «ایوان» [مخوف] بنای تجارت با انگلستان گذاشته و از چارلز پنجم درخواست می‌کند که «جمعی از ارباب صنعت به ولایت روسیه فرستاده، مردم را تربیت نمایند... [ارباب صنعت] خود را به ولایت روسیه رسانیده، در مسکو می‌روند و بنای کسب و رواج بعضی از صنایع در آنجا می‌دهند. در آن

وقت دولت روس بنای ترقی گذارده.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۴) در دوره سلطنت میشل فئودورویچ نیز «انتشار علوم زیاده از سابق در روسیه رواج یافته، ایلچیان به فرنگستان فرستاد و رشته موافقت با قرال فرنگ مستحکم نموده ...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۵) آلکسیس نیز در نیمه سده شانزدهم مبدع وضع قانون در روسیه می شود؛ زیرا «... تا پیش از آن حکم پادشاه مطلقاً حکم محکم بوده و قاعده و قوانینی در میانه نبوده... او را اراده [بر] این [قرار گرفت] که قانونی بسته که مجموع مردم از اعلی و ادنی [تابع آن اند]... یکی از جمله قوانین اینکه هیچ کدام از بزرگان روسیه در تنبیه رعایای خود قیام ننموده هرکس غلطی کند، آن را به خانه شرع (محاکم) فرستاده، موافق شرع عیسوی و آیین و قواعدی که خود بسته بود آنها تنبیه شوند...» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۵).

با وجود این، در روایت میرزا صالح، این پطر کبیر بود که در انتهای سده هفدهم، نقش تعیین کننده‌ای در تسریع و تثبیت حرکت روسیه در مسیر ترقی ایفا کرد. او بود که «سبب ترقی دولت روسیه، بلکه همه روسیه گردیده» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۸) به زعم میرزا چه بسا در فقدان وجود او و نقش اثر بخشش در تاریخ، «شاید دولت روس و مردم روس الی حال در حالت سبعیت و جهالت باقی می ماندند.» (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۸).

میرزا صالح با اشاره به ماجراهایی که پطر کبیر را به فکر اصلاحات انداخت و توصیف مهمترین اقدامات اصلاحی او (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۳۹-۱۳۸) به استمرار فرایند اصلاحات در طی ادوار بعد می پردازد و سرانجام پیش بینی می کند که اگر حوادث غیر مترقبه‌ای روی ندهد کشور روسیه روزبه روز پیشرفته تر و مردم نیز متمدن تر و مرفه تر شوند (شیرازی، ۱۳۶۲: ۱۵۱).

نتیجه گیری

مطالب حجیم و متنوع تاریخی در سفرنامه میرزا صالح علاوه بر اینکه بیانگر بینش نوگرایانه و دغدغه‌های اصلاح طلبانه نویسنده آن و همچنین قائل بودن شأنی آگاهی بخش و هویت ساز برای آموزش تاریخ و دانش و آگاهی تاریخی مردمان یک کشور است، به روشنی متضمن یک نگرش تاریخی است که می توان آن را «نگرش توسعه‌ای» (تحولات آگاهانه تدریجی - انباشتی) نامید. در این نگرش، دنیای جدید محصول انباشت تدریجی اقدامات اصلاح گرایانه و روندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است که در اثر تلاش مردمان، به ویژه نخبگان سیاسی اصلاح گر به پیش می رود. از نظر میرزا صالح، مهمترین عوامل دخیل در این تحول عبارتند از:

۱. ظهور رهبران سیاسی نوگرا و اصلاحگر که به استقرار یک نظم سیاسی و اجتماعی

قاعده مند در کشورهای مترقی یا روبه ترقی منجر شده است؛

۲. توسعه مستمر تجارت و صنعت که آبادانی و رفاه را در این کشورها در پی داشته است؛
۳. توسعه نظام آموزشی فراگیر که باعث توسعه عقلانیت، دانایی و تربیت آحاد مردم در این کشورها شده است.

در پرتو همین نگرش تاریخی است که میرزا صالح در سفرنامه خود به مقایسه تلویحی تحولات تاریخی در سه کشور روسیه، انگلستان و ترکیه عثمانی پرداخته و سه الگوی متمایز را ارائه داده است: نخست الگوی مدنیت که محصول روند مستمر اصلاحگری است که طی آن یک جامعه نه چندان متمدن (نظیر انگلستان) را به عالی‌ترین مراتب ترقی و تمدن می‌رساند. موتور محرکه این تحول، فرمانروایان اصلاح طلب و قانونگرا از یک سو و جامعه‌ای عاقل و آزاد از سوی دیگر است که در رابطه‌ای متقابل، زمینه‌ها و ملزومات پیشرفت در امور مملکت‌داری، تجارت، صنعت، آموزش و رفاه را در کشور فراهم می‌کنند؛ دوم، الگوی سبعت است که بیانگر فقدان نظم قانونی و نبود اراده و تلاش برای اصلاح و ترقی کشور است. در این الگو، شاهد فرمانروایانی قدرت طلب، مستبد و سفاک هستیم که صرفاً به افزایش قلمرو خود و غارت منابع آن و نابودی مخالفان خود می‌اندیشند و اتباع خویش را نیز وسیله‌ای برای تأمین هزینه‌ها و سربازان چنین سیاستی می‌پندارند. او این وضعیت را در سرزمین‌های وسیعی که برای چند سده تحت فرمانروایی سلاطین عثمانی بود، قابل مشاهده می‌داند؛ سوم، الگوی طریق ترقی یا گذار از سبعت به مدنیت است. در این الگو که از نوع «اقتباسی» است و در کشورهای نظیر روسیه در سده‌های اخیر دیده می‌شود، فرمانروایان اگرچه مستبد هستند، به‌طور عمیقی با تحولات تمدنی آشنا شده و اراده خود را به‌طور جدی معطوف به اصلاح امور براساس اصول تمدنی کرده‌اند. مطالب تاریخ‌نگاری سفرنامه حاوی دلالت‌های ضمنی دیگری نیز هست. او با شرح بنیادها و ملزومات ترقی و پیشرفت جوامع غربی از یک سو و علل و عوامل عقب‌ماندگی و درماندگی کشور همسایه (عثمانی) می‌خواهد تلویحاً به نخبگان حاکم بر ایران نشان دهد که وضعیت این کشور کم‌وبیش به عثمانی نزدیک است و اگر این وضعیت ادامه یابد و اراده کافی برای اصلاح پیدا نشود، سرنوشت ایران نیز چیزی جز انحطاط و حتی نابودی نخواهد بود.

کتاب شناخت

- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴) *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطه*، تهران: نشر گستره.
- اصفهانی، میرزا ابوطالب خان (۱۳۸۳) *مسیر طالبی*، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- افشار، میرزا مصطفی (۱۳۴۹) *سفرنامه خسرو میرزا به پترزبورگ*، به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی.
- ایلچی، ابوالحسن خان (۱۳۶۴) *حیرت نامه؛ سفرنامه ابوالحسن خان ایلچی به لندن*، به کوشش حسن مرسلوند، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲) *تجدد بومی و بازانديشي تاريخ*، تهران: نشر تاريخ ايران.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴) *تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق*، تهران: امیر کبیر.
- رینگر، مونیکا ام (۱۳۹۳) *آموزش، دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوران قاجار*، مترجم: مهدی حقیقت خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- شوشتری، میر عبداللطیف خان (۱۳۶۳) *تحفة العالم و ذیل التحفه*، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه طهوری.
- شیرازی، میرزا صالح (۱۳۴۷) *سفرنامه میرزا صالح شیرازی*، به اهتمام و مقدمه اسماعیل رائین، تهران: انتشارات روزن.
- _____ (۱۳۶۲) *گزارش سفر میرزا صالح شیرازی*، به اهتمام و مقدمه همایون شهیدی، تهران: راهنو.
- _____ (۱۳۸۸) *مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی*، به اهتمام و مقدمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵) *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*، تبریز: ستوده.
- _____ (۱۳۸۰) *دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران*، چاپ ۳، تهران: نگاه معاصر.
- فراگنر، برت (۱۳۷۷) *خاطرات نویسی ایرانیان*، مترجم: مجید جلیلود رضایی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳) *تداوم و تحول تاریخ نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- کار، ادوارد هالت (۱۳۷۸) *تاریخ چیست؟* مترجم: حسن کامشاد، چاپ ۵، تهران: خوارزمی.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۹۵) *آینه سکندری*، به کوشش علی اصغر عبدالهی، تهران: دنیای کتاب.
- لوئیس، برنارد (۱۳۷۲) *ظهور ترکیه نوین*، مترجم: محسن علی سبحانی، تهران: مترجم.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۴۴) «دومین کاروان معرفت» *مجله یغما*، شماره ۱۸.
- مینوی، مجتبی (۱۳۳۲) «نخستین کاروان معرفت» *مجله یغما*، سال ۶، شماره ۶، شهریور.
- یاسین، قسیم و حمید حاجیان پور (۱۳۹۸) «نظم نوین سلطان سلیم سوم؛ نقطه عطف گرایش امپراطوری عثمانی به اصلاحات نوین (۱۸۰۷-۱۷۸۹ م.)» *مجله تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، سال ۱۰ شماره ۳۷، زمستان.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۱۳

Boyatzis. E. R, (1998) Thematic analysis and qualitative information Transforming. London: Sage CA

Carry, Jollia (2017) *Meta-Textual Analysis*, available at:

<https://medium.com/@Julliacarry/meta-textual-analysis-6d8caa835f58>

Given, L.M. (edited) (2008). *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, Two Volume Set Australia: Swinberne University: Sage Publications

Skinner, Q. (1969). Meaning and Understanding in the History of Ideas. *History and Theory*, 8 (1) 3-53

_____ (1972). Motives, Intentions and the Interpretation of Texts. *New Literary History*, 3 (2) 393-408

Vahdat, Vahid (2017) *Occidental Perceptions of European Architecture in Nineteenth-Century Persian Travel Diaries: Travels in Farangi Space*. Routledge.

List of sources with English handwriting

- Ādamīat, Fireydūn (1394 Š.), *Fikr-e Āzādī va Moqadima-ye Nihzat-e Mašrūta*, Tehran: Našr-e Gostara. [In Persian]
- Afšār, Mīrzā Moštafā (1349 Š.), *Safarnama-ye ƙosro Mīrzā ba Peterzbūrg*, Edited by Moħammad Golšan, Tehran: Kitābkāna Mostofī. [In Persian]
- Esfahānī, Mīrzā Abū Tālib ƙān (1383 Š.), *Masū-e Tālibī*, Edited by Hošsein ƙadīv ĵam, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Hāeri, ‘Abdulhād (1364 Š.), *Tašau’ va Mašrūiat dar Īrān va Naqš-e Īrānīān-e Mogīm-e ‘Arāq*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Īlčī, Abulħasan ƙān (1364 Š.), *Heiratnāma: Safarnāma-ye Abulħasan ƙān-e Īlčī ba Landan*, Edited by Hasan Morsalvand, Tehran: Rasā. [In Persian]
- Kirmānī, Mīrzā Āqā ƙān (1395 Š.), *Ātīna Eskandarī*, Edited by ‘Alī Asġar ‘Abullāhī, Tehran: Donyā-ye Kitāb. [In Persian]
- Mahbūbī Ardakānī, hošsein (1344 Š.), “Dovvomīn Kāravān-e Ma‘rifat .No .āmgYa ,”18. [In Persian]
- Miāsīn, Qasīm; Hāĵīānpur (1398 Š.), “Nazm-e Novīn-e Soltān Salīm; Noġta-ye ‘Atf-e Girāyīš-e Empīrātūrī-ye Otmānī ba Ešlāhāt-e Novīn (1789-1807)”, *Majāla-ye Tārīk-e Farhang va Tamaddon-e Eslāmī*, 10, No. 37, Winter. [In Persian]
- Mīnovī, Moĵtabā (1332 Š.), “Naġostīn Kāravān-e Ma‘rifatġYa ,”mā, 6, No. 6, Šahrivar. [In Persian]
- Qadīmī Qidārī, ‘Abbās (1393 Š.), *Tadāvom va Tahavvol-e Tārīknivīsī dar Īrān-e ‘Ašr-e Qājār*, Tehran: Peĵūhiškada-ye Tārīk-e Eslām. [In Persian]
- Šīrāzī, Mīrzā Šālih (1362 Š.), *Gozārīš-e Safar-e Mīrzā Šālih Šīrāzī*, Edited and Introduction by Homāyūn Šahīdī, Tehran: Rāh-e No. [In Persian]
- Šīrāzī, Mīrzā Šālih (1383 Š.), *Majmū‘a-ye Safanāmahā-ye Mīrzā Šālih Šīrāzī*, Edited and Introduction by Ğolām Hošsin Mīrzā Šālih .sirāMo e-hāNig :Tehran .[In Persian]
- Šīrāzī, Mīrzā Šālih (1347 Š.), *Safarnāma-ye Mīrzā Šālih Šīrāzī*, Edited and Introduction by Esmā‘īl Rāīn, Tehran: Rouzan. [In Persian]
- Šūštārī, Mīr ‘Abdullaṭīf ƙān (1363 Š.), *Toħfat al-‘Ālam va Dīl al-Toħfa*, Edited by Šamad Movvahid, Tehran: Tahūrī. [In Persian]
- Tabātabāī, Sayyed ĵavād (1380 Š.), *zNa bar ūāāčbīD arī-ye Enħīṭāt-e Īrān*, Tehran: Nīgāh-e Moāšīr. [In Persian]
- Tabātabāī, Sayyed ĵavād (1385 Š.), *Maktab-e Tabrīz va Mabānī-ye Tajaddod Ƙāh :brizaTī daūSot* [In Persian]
- Tavakolī Tarqī, Moħammad (1395 Š.), *Tajaddod-e Būmī va Bāzandīši-e Tārīk*, Tehran: Našr-e Tārīk-e Īrān. [In Persian]

References in English

- Boyatzis. E. R. (1998) *Thematic analysis and qualitative information Transforming*, London: Sage CA.
- Carr, Edward Hallet (1967). *What is Hsitory?*, Vintage.
- Carry, Jollia (2017), *Meta-Textual Analysis*, available at: <https://medium.com/@Julliacarry/meta-textual-analysis-6d8caa835f58>
- Fagner, Bert (1979), *Persische Memoirenliteratur als Quelle zur neueren Geschichte Irans*, Steiner.
- Given, L.M. (edited) (2008), *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, Two Volume Set Australia: Swinberne University: Sage Publications.
- Lewis, Bernard (2001), *The Emergence of Modern Turkey*, Oxford: Oxford University Press.
- Ringer, Monica M. (2001), *Education, Religion and the Discourse of Cultural Reform in Qajar*, Mazda Publishers.

- Skinner, Q. (1972), *Motives, Intentions and the Interpretation of Texts*, *New Literary History*, 3 (2) 393-408.
- Skinner, Q. (1969), "Meaning and Understanding in the History of Ideas", *History and Theory*, 8 (1) 3-53.
- Vahdat, Vahid (2017), *Occidental Perceptions of European Architecture in Nineteenth-Century Persian Travel Diaries: Travels in Farangi Space*, Routledge.

Relation Between History and Progress in Mirza Saleh's Itinerary: Rays of Comparative History in Qajar Era

Abolfazl Delavari¹
Seyed Mohammad Sadegh Majedi²

Received: 2019/11/27
Accepted: 2020/07/23

Abstract

Mirza Saleh's Itinerary includes a detailed narrative of Western history. In this article, we have discovered the historiographic content of this itinerary and answered this question: What are the motivation, method, and attitudes of Mirza Saleh's historiography. By Thematic analysis, we found out that the high volume of historiography in this itinerary represents history's importance, both as knowledge and attitude. By frequent and detailed references to the West's history, Mirza Saleh has tried to explain the progressive foundations of western societies. In the historical attitude of Mirza Saleh, the evolution of human societies is gradual and a product of the accumulation of their experiences in the particular output of the characteristics and actions of the ruling elite. Behind the historical issues of Mirza Saleh's itinerary lies historical-comparative sociology, which is based on the distinction between the three patterns of society: "civilized society," "savagery" (non-civilized society), and "civilizing society". Britain is a sample of the first pattern, while the Ottoman Empire shows the second pattern. Russia is an example of the third model. The difference in the patterns results from the opportunity and speed of societal progress in freedom, trade, and industry. On the other hand, it is related to the ruling elites' character and determination to advance reform on the path of progress. Iran is close to the Ottoman model, and there is no other way to save it than to choose the path of progress.

Keywords: Mirza Saleh, Historical attitudes, Comparative history, Progress

1. Professor of Political Science, Allameh Tabataba'i University, (Corresponding Author);
delavari@atu.ac.ir
2. PhD Candidate in Political Science, Allameh Tabataba'i University;
sadeghm1983@gmail.com
Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸/ صفحات ۱۱۷-۱۳۹
مقاله علمی - پژوهشی

اهمیت نزهة القلوب در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای‌نام‌های کردستان دوره ایلخانی^۱

محسن رحمتی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۳

چکیده

در دوران ایلخانی، بخش غربی ایالت جبال، در اسناد دیوانی، زیر عنوان کردستان قرار گرفت. نزهة القلوب نخستین متنی است که اطلاعات مشروح و بسیار گرانبها درباره جغرافیای تاریخی کردستان ارائه می‌دهد. در فهرستی که حمدالله مستوفی از شهرها و اماکن جغرافیایی این ناحیه ارائه می‌کند، برخی در طول قرون بعدی از میان رفته و اسامی برخی نیز در نتیجه سهو نسخه‌نویسان تحریف شده است. این پژوهش درصدد است تا براساس نزهة القلوب، به شیوه توصیفی تحلیلی به تعیین مکان برخی از شهرهای آن بپردازد. این مطالعه نشان می‌دهد که از هفده جای‌نام مذکور در نزهة القلوب، چهار مورد زیر در استان کنونی سلیمانیه در عراق قرار داشتند: قلعه خفتیان در نزدیکی رود قلعه چولان، نیمراه در حوالی حلبچه، دربند زنگی در دهانه رود سیروان و دربند تاج‌خاتون در دره رود زاب کوچک و در محدوده شاربازیر. شش مورد دیگر نیز به ترتیب در محدوده استان کرمانشاهان قرار داشتند: الانی در نزدیکی جوانرود و دزیل (= دریل) احتمالاً در تنگ در نزدیکی سرپل زهاب، خوشان در نزدیکی کرند غرب، سلطان‌آباد چمچمال نیز در دامنه کوه بیستون و در نزدیکی شهر کنونی بیستون، دینور نیز در نزدیکی شهر کنونی سنقر کلیایی و بسطام (احتمالاً طاق بستان) در حاشیه شهر کرمانشاه. شش مکان دیگر نیز هنوز پابرجای هستند: کرند، ماهیدشت، هر سین، کنگاور، کرمانشاه و الشتر (در لرستان).
واژگان کلیدی: ایلخانان، نزهة القلوب، جغرافیای تاریخی، کردستان، کرمانشاهان.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.31506.1440

۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان: rahmati.mo@lu.ac.ir

مقدمه

در قرون نخستین اسلامی منابع جغرافیایی متعددی به وجود آمد که مؤلفان آنها، قلمرو اسلامی از اندلس تا ماوراءالنهر را یک کل یکپارچه و ایران را نیز بخشی از این قلمرو وسیع در نظر می‌گرفتند. با ضعف قدرت سلجوقیان در نیمه دوم قرن ششم و در پی آن، ظهور خاندان‌های حکومتگر جدید همچون اتابکان آذربایجان، فارس، لر و جز آن، تقسیمات اداری ایران دگرگون شد. از همین قرن به بعد، تعداد جغرافی‌نویسان در عالم اسلام رو به کاهش گذاشته و معدود افراد باقی‌مانده نیز همچون یاقوت حموی، بغدادی و زکریای قزوینی در طول قرن هفتم هجری، عموماً به تکرار گزارش‌های متقدم پرداختند و درخصوص وضعیت جغرافیایی عصر خود اطلاعات اندکی به دست می‌دهند.

حمدالله مستوفی قزوینی، در قرن هشتم (حدود ۷۳۹ق.)، متن جغرافیایی *نزهة القلوب* را درخصوص قلمرو ایلخانی نوشت که مهمترین منبع درباره جغرافیای کردستان است. در نگاهی کلی، حداقل، سه نکته اساسی، *نزهة القلوب* را از دیگر کتب جغرافیایی قبل یا معاصر با وی، ممتاز می‌کند: یکی اینکه او نخستین جغرافی‌دانی است که با تمرکز بر قلمرو ایلخانی، وضعیت جغرافیایی ایران را با تفصیل بیشتری شرح داده است؛ دیگر اینکه با توجه به اشتغال او به مستوفی‌گری و دسترسی به اسناد و مدارک دیوانی، از روی دفاتر مالی و دیوانی، حدود و ثغور ایالات و نواحی و شهرهای معروف در هر ناحیه را در نوشته خود درج کرده است؛ نیز وضعیت جغرافیایی موجود در زمان خود را گزارش می‌دهد و ضمن استفاده از متون جغرافیایی متقدم، به مقایسه بین وضعیت موجود و گذشته مناطق مختلف هم پرداخته است. برخلاف تعدد سفرنامه‌ها از قرن هشتم به بعد، کتاب جغرافیایی که هم‌سنگ با *نزهة القلوب* باشد، تألیف نشده و برای اطلاع از اوضاع جغرافیایی کشور از حمله مغول تا زمان صفوی، *نزهة القلوب* تنها متن منظم و مدون جغرافیایی شناخته می‌شود.

در کتاب *نزهة القلوب*، کردستان، همراه با لر بزرگ و لر کوچک، برای نخستین بار به صورت مستقل و مفصل از گذشته، معرفی شده است؛ چنان‌که می‌توان حمدالله مستوفی را تنها راوی جغرافیای کردستان دانست که در دوره ایلخانی، هویت دیوانی و مالیاتی متعین و متفاوت به خود گرفت. برخی اماکن جغرافیایی همچون شهرها و قلعه‌ها در این ایالت وجود داشت که برخی از آنها هنوز باقی مانده و برخی دیگر از بین رفته‌اند. از میان گروه اخیر مکان برخی از آنها روشن و موقعیت جغرافیایی برخی از آنها نامعلوم و تعیین محل آنها نیازمند پژوهش است.

گای لسترنج که به تعیین مکان شهرها، قلاع و روستاهای این منطقه پرداخته، در نتیجه

ضبط اشتباه اسامی شهرها در نسخ خطی *نزهة القلوب* و اتکا صرف لسترنج بر این کتاب، در تعیین مکان شهرهای این قلمرو توفیق چندانی نداشته و نتوانسته است مکان برخی از این شهرها همچون دزبیل، خفتیان و الانی را تعیین کند (Le Strange, 1905: 187-194). محسن رحمتی در مقاله خود، ضمن معرفی امارت ایوایی، فقط بخش مختصری را به معرفی حدود قلمرو ایوه اختصاص داده است (رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۰-۸۸). او همچنین در مقاله دیگر خود، مکان قلعه بهار را کرسی کردستان دانسته، ولی درباره تعیین مکان دیگر نقاط جغرافیایی کردستان بحثی ندارد (رحمتی، ۱۳۹۵: ۱۸-۲۲). در این مقاله کوشش می‌شود تا ضمن توصیف و تبیین حدود کردستان، به تطبیق مکان شهرها و قلعه‌های آن با اماکن امروزی پرداخته و مکان تقریبی شهرها و قلعه‌های آن روشن شود. به عبارت دیگر، مقاله حاضر در پی ارائه پاسخی روشن به این پرسش‌ها است که محدوده ایالت کردستان در دوره ایلخانی و مکان تحقیقی یا تقریبی شهرها و قلعه‌های آن کجا بوده است.

حدود و قلمرو کردستان در عهد ایلخانی

درباره حدود قلمرو کردستان اطلاع مستقیمی در دست نیست. مستوفی معتقد است که حدود این منطقه از شمال به آذربایجان و دیار بکر و از جنوب به خوزستان و از غرب به عراق عرب و از شرق به عراق عجم محدود می‌شد. او عراق عجم را ناحیه‌ای بین سفیدرود تا یزد می‌داند که از شرق به بیابان قومس و از غرب به کردستان و از جنوب به خوزستان و فارس و از شمال به آذربایجان و جیلانات متصل بود. به گزارش وی، اسدآباد و نهاوند غربی‌ترین نقاط عراق عجم بودند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۷۴-۷۷). او همچنین به صراحت کنگاور را مجاور با نهاوند و ابتدای محدوده کردستان دانسته است (همان: ۱۷۱ و ۱۶۵). همچنین او ناحیه لر کوچک مشتمل بر شهرهای بروجرد، خرم‌آباد، سیمره و کورشت (احتمالاً کودشت) را جزء عراق عجم محسوب کرده است (همان: ۷۱-۷۰)، بدین ترتیب پیداست که دره رود سیمره مرز جنوب شرقی این ایالت را تشکیل می‌دهد است. تصریح مستوفی بر اینکه الشتر جزء کردستان بوده (همان: ۱۰۷) و نزدیکی الشتر به خرم‌آباد تحدید حدود شرقی این ایالت را دشوارتر می‌کند؛ زیرا به تصریح مستوفی خرم‌آباد و کوه‌دشت جزء لر کوچک بوده است؛ لذا نمی‌توان تعیین کرد که مرز دو ایالت در کدام نقطه با یکدیگر تلاقی داشته است.

از طرف جنوب، مستوفی دو بار از مجاورت این قلمرو با خوزستان نام برده است و سپس در شرح خوزستان، فقط از شوش، دزفول و اندیمشک نام برده است (همان: ۱۱۱ و ۱۰۹) و این نشان می‌دهد محدوده کردستان تا حوضه رود کرخه امتداد داشته است. همچنین در (۱۰۷).

جای دیگر تصریح دارد که آب رودخانه بیات از کردستان سرچشمه می‌گیرد (همان: ۲۲۹). با توجه به اینکه امروزه این رود به تیب معروف و از دامنه کبیرکوه جاری است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۹۸)، به خوبی می‌توان استنباط کرد که ناحیه کوهستانی واقع در غرب رود سیمره جزء کردستان بوده است که امروزه ایلام خوانده می‌شود.

از طرف غرب نیز حلوان، خانقین، زنگی‌آباد و قصرشیرین را جزء عراق عرب توصیف کرده و از حساب کردستان خارج کرده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۶۵ و ۴۳ و ۴۰-۴۱). همچنین حاشیه باریک در دامنه کوه‌های زاگرس مشتمل بر شهرهای بندنجین (بعدها مندلیجین، امروزه مندلی)، بادرایا (امروزه البدره) و باکسایا را زیر نام ناحیه لحف و بیات آورده و جزء عراق عرب دانسته است (همان: ۳۹). بنابراین، مرز جنوب غربی کردستان، تقریباً با مرزهای کنونی ایران و عراق منطبق بوده است.

در جهت شمال نیز مستوفی ضمن آنکه سرچشمه رودهای جغتو (زرینه‌رود) و تغتو (سیمینه‌رود) را کوه‌های کردستان می‌داند (همان: ۲۲۴ و ۲۲۳)، دو بار از همسایگی کردستان با آذربایجان سخن می‌گوید (همان: ۱۰۷، ۷۵). او جنوبی‌ترین شهرهای آذربایجان را نیلان در کنار رود جغتو و اشنویه ذکر کرده است (همان: ۸۷). لذا سرزمین‌های ساحل شمالی رود زاب کوچک (شهرهای سردشت و پیرانشهر و نقده امروزی) جنوبی‌ترین بخش آذربایجان، تابع اشنویه بود. در قرون نخستین اسلامی، این منطقه کوهستانی با اشتغال بر قله‌های صعب‌العبور همچون قندیل به نام سلق معروف بود (ابن اثیر، ۱۳۸۶ق: ۵۳۹/۷-۵۳۸؛ یاقوت‌حموی، ۱۴۰۹: ۲۳۸/۳). بنابراین، حدود شمالی ایالت تا کرانه رود زاب کوچک امتداد داشته است.

در شمال غربی نیز کردستان با دیار بکر همسایه بود. با وجود تعلق اربیل به دیار بکر و تعلق دقوفا به عراق عرب و تعلق شهرزور به کردستان (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷ و ۱۰۲ و ۴۱)، معلوم است که رود زاب کوچک، حد فاصل کردستان با دیار بکر بوده است. بنابراین نواحی واقع در حوضه رود دیاله که امروزه با نام استان سلیمانیه در عراق مشهور است، جزء کردستان بوده است. بدین‌سان پیداست که کردستان عهد ایلخانی، علاوه بر استان کردستان امروزی، استان‌های کرمانشاهان، ایلام، سلیمانیه عراق و بخش‌هایی از استان لرستان را شامل می‌شده است.

اوضاع سیاسی اقتصادی کردستان در عهد ایلخانی

با توجه به گزارش مستوفی، کردستان، نخستین بار با تلاش‌های سلیمان‌شاه ایوبه و در دهه دوم قرن هفتم هجری از عراق عجم جدا شد و به لحاظ دیوانی، اداری هویت مشخص به خود

گرفت. اگرچه منابع تاریخی، نشان می‌دهد که تا زمان حیات سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، سلیمان‌شاه خود را تابع او می‌دانست، بعد از مرگ خوارزمشاه، به تابعیت خلیفه تن در داد(ن.ک. رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۶-۹۲). از جزئیات روابط او با سلطان و خلیفه اطلاع کافی در دست نیست، اما به گفته مستوفی، کردستان در زمان سلیمان‌شاه هویت اداری متعین داشت که مبلغ ۲ میلیون دینار مالیات به دربار ارباب خود یا سلطان یا خلیفه می‌پرداخت(مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). اگرچه مغولان در سال ۱۲۲۰ با تصرف همدان، بر عراق عجم مسلط شدند، با توجه به روح سرکش و تسلیم‌ناپذیر سلیمان‌شاه، قلمرو تحت فرمان او تا چهل سال بعد، همچنان در مقابل حملات مغول مقاومت کرد. نخستین پیشروی رسمی مغولان در کردستان، در حین لشکرکشی هولاکو به بغداد در ۶۵۵ ه.ق صورت گرفت. به گفته مورخان، هولاکو که از تسلیم‌ناپذیری سلیمان‌شاه و همچنین نفوذ وی بر دربار خلافت آگاه بود و از طرف دیگر، مسیر لشکرکشی او به بغداد، به طرز اجتناب‌ناپذیری از کردستان می‌گذشت، اردوی مغول را به سه بخش تقسیم کرد تا علاوه بر آنکه بتواند بغداد را از چند جهت محاصره کند، از تمرکز نیروهای ایوه و سلیمان‌شاه در یک مکان جلوگیری کند. اردوی اول به سرکردگی بایجو از طریق دربند زاب، شهرزور و دقوقا به سوی بغداد روانه شد، اردوی دوم زیر فرمان کیتوقا نیوان از طریق لرستان و بیات، در غرب دهلران، به سوی بغداد رفت و اردوی سوم به سرکردگی هولاکو از مسیر همدان-بغداد عازم شد(توسی، ۱۳۷۵: ۳/ ۲۸۴-۲۸۲). اندکی تأمل بر مسیر عبور این اردوها نشان می‌دهد که محل عبور هر سه اردو از قلمرو سلیمان‌شاه ایوه بوده است. جزئیات مربوط به این لشکرکشی‌ها و مقاومت ساکنان این نواحی روشن نیست، ولی تفاوت در سرعت حرکت این اردوها و زمان رسیدن آنها به بغداد(رحمتی، ۱۳۹۳: ۹۹-۹۸)، و همچنین قتل و غارت آنها در برخی شهرهای منطقه (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۱۱/۲ و ۱۰۰۹؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۸۹)، می‌تواند گویای مقاومت در برخی از قسمت‌های این ایالت در مقابل لشکر مغول باشد؛ زیرا مغولان عادت داشتند تا ساکنان شهرهای سر راه را به اطاعت فراخوانند و آنها را که مطیع نمی‌شدند، قتل و غارت می‌کردند(جویی، ۱۳۷۵: ۱/۷۷ و ۶۷). به هر حال، پس از عبور لشکر مغول و غلبه آنها بر بغداد، سلیمان‌شاه و یارانش به قتل رسیدند و سرزمینش نیز جزئی از قلمرو ایلخانان شد. از جزئیات حوادث و تحولات این ایالت در عهد ایلخانی اطلاع چندانی در دست نیست؛ ولی آماري که مستوفی از میزان مالیات این ایالت در عهد سلیمان‌شاه و عهد ایلخانی ارائه داده، کاهش ۸۹/۵ درصدی را نشان می‌دهد(مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). دیگر اینکه با توجه به استقرار گسترده ایلخانان و ایلات مغول در آذربایجان و زنجان و لزوم تردد به بغداد و مقابله با ممالیک مصر، کردستان که بر سر راه ارتباطی این دو بخش قرار داشت، همواره

محل توجه و تردد ایلخانان بوده است؛ ولی از جزئیات حوادث مرتبط با آن چیزی در منابع نیامده است.

تعیین محل شهرها و نقاط جغرافیایی کردستان

از جزئیات حوادث، رویدادها و تحولات کردستان در عهد ایلخانی اطلاعی در دست نیست. فقط مقایسه میزان مالیات این ایالت در عهد سلیمان‌شاه با عهد ایلخانی، کاهش ۸۹/۵ درصدی را نشان می‌دهد (همان). دیگر اینکه با توجه به استقرار گسترده ایلخانان و ایالات مغول در آذربایجان و زنجان و لزوم تردد به بغداد و مقابله با ممالیک مصر، کردستان که بر سر راه ارتباطی این دو بخش قرار داشت، همواره محل توجه و تردد ایلخانان بوده است. ولی از جزئیات حوادث مرتبط با آن چیزی در منابع یافت نشد.

برخی از شهرها و نقاط جغرافیایی این منطقه که در قرون نخستین اسلامی وجود داشتند، بعد از قرن چهارم از میان رفته و از قرن پنجم به بعد، نام آنها ذکر نشده است. براساس فهرست مستوفی، از اواخر دوره سلجوقی به بعد، برخی شهرهای جدید به وجود آمده بودند. فهرست مستوفی از نقاط جغرافیایی این ایالت، چنین است: «الانی، الیستر، بهار، خفتیان، دربند تاج‌خاتون، دربندزنگی، ذبیل، دینور، سلطان‌آباد چمچمال، شهرزور، کرمانشاه، کرند، خوشان، کنگور، مایدشت، هرسین، و سظام» (همان: ۱۰۹-۱۰۷).

با توجه به تقسیمات جغرافیایی کنونی و برای سهولت مطالعه و تعیین مکان این نقاط جغرافیایی، می‌توان این قلمرو را زیر عنوان چند ناحیه، بررسی کرد: بخش شرقی کردستان عراق (استان سلیمانیه)، استان‌های کرمانشاهان، کردستان و ایلام امروزی.

بخش شرقی کردستان عراق امروزی

قسمت شرقی کردستان عراق، ناحیه وسیع بین دره رود سیروان تا رود زاب کوچک، در دامنه‌های غربی کوه‌های ماهرو و شاهو (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۳۵-۱۳۴ و ۱۳۱-۱۳۰) را در بر می‌گرفت و امروزه به استان سلیمانیه مشهور است. در متون تاریخی و جغرافیایی، این ناحیه زیر عنوان عمومی شهرزور آمده است. در این منطقه کوهستانی علاوه بر کوه‌ها و قلعه‌های متعدد، چندین رود بزرگ و کوچک جاری بود که عموماً شعباتی از رود زاب کوچک و دیاله بودند. اگرچه نام این رودها در متون گذشته منعکس نشده، یکی از مهمترین این شاخه‌ها، امروزه با نام رود قلعه چولان معروف است.

منابع جغرافیایی متقدم، درباره نقاط جغرافیایی این قسمت، اطلاع چندانی به دست

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۳

نمی‌دهد، جز اینکه بزرگترین شهر و مرکز این ناحیه را «نیم از راه (نیم‌راه)» گفته‌اند که در وسط راه تیسفون به آتشکدهٔ آذرگشنسب در آذربایجان قرار داشته است (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۶۴). به گفتهٔ بغدادی این شهر در نزدیکی کوه‌های زلم و شمیران (شمیران) قرار داشته است (بغدادی، ۱۴۱۲: ۸۲۲/۲) که غربی‌ترین قله‌های کوه شاهو (شاه‌کوه) هستند که در جریان معاهدهٔ ارزنة‌الروم از ایران جدا شده‌اند (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۳۰). منابع بعدی، از این شهر نام نبرده‌اند؛ از این رو، با اتکا به داده‌های موجود، تعیین مکان این شهر دشوار است.

از آنجا که راه بغداد به شهرزور از قصر شیرین می‌گذشت (ابن‌خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹) و همچنین با عنایت به مسافت‌های ذکر شده از بغداد تا نیم‌راه و همچنین تأمل بر فاصلهٔ آذرگشنسب تا شهرزور، از طریق دربند زاب، به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که شهر نیم‌راه، در جنوب شرقی دشت شهرزور در حوالی شهر حلبچه کنونی قرار داشته است. لسترنج، ویرانه‌های یاسین‌تپه در نزدیکی حلبچه را ویرانه‌های این شهر معرفی می‌کند، اما از آنجا که از دورهٔ صفویه به بعد، قلعهٔ گل‌عنبر در نزدیکی کوه‌های زلم و شمیران (شمیران) کرسی شهرزور بوده (واله‌قزوینی، ۱۳۸۲: ۷۳ و ۷۲ و ۵۴؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۹۵)، محتمل است که این قلعه، باقی‌ماندهٔ نیم‌راه باشد. ساکنان بومی، قلعهٔ گل‌عنبر را خلمار می‌گفته‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۷۴ تعلیقات مصحح) که گویا محرّف شهر خرّمال باشد. بنابراین، نیم‌راه در نزدیکی شهر حلبچه کنونی قرار داشته است.

ابودلف خزرچی در قرن چهارم دیگر شهرهای این منطقه را «دزدان» و «ببیر» ثبت کرده است (خزرچی، ۱۹۷۰: ۵۸-۵۹). جغرافی‌نویسان بعدی، ضمن توصیف آبادانی، فراوانی محصولات و رفاه اقتصادی و معیشتی آن، از غلبهٔ کردها بر منطقه و نبود کارگزاران حکومتی در آنجا، در قرن چهارم خبر داده‌اند (اصطخری، ۱۹۲۷: ۲۰۰؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۹۶). اگرچه در فهرست مستوفی، نامی از دزدان و ببیر دیده نمی‌شود، منابع محلی متأخر از جایی موسوم به دودان در دامنهٔ غربی کوه شاهو یاد کرده‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۴۷۴ تعلیقات مصحح). این نام در نسخ مختلف به اشکال متفاوت دودان، داوران، راودان، راوران ضبط شده است. با توجه به مشابهت این اسامی، می‌توان احتمال داد که همهٔ آنها اشکال مختلف ضبط یک نام هستند و به احتمال زیاد این نام همان دزدان باشد. در این صورت، مکان دزدان را می‌توان در دامنهٔ غربی کوه‌های شاهو و در حاشیهٔ رود سیروان تعیین کرد.

در فهرست مستوفی از نقاط جغرافیایی این بخش از ایالت، اسامی دیگری نیز ذکر شده که به صورت آشکار، رونق اقتصادی و مدنی این ناحیه بعد از عهد سلجوقی را نشان می‌دهد.

مستوفی از مکانی با نام خفتیان یاد کرده و آن را چنین توصیف می‌کند: «قلعه‌ای است محکم و بر کنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). مصحح کتاب در نقل نسخه بدل‌ها، شش گونه ضبط دیگر (ختیان، خفیان، خيسان، خبتان، حقهان، حقشان) از این نام را آورده که حاکی از آشفتگی در ضبط این نام است. مردوخ نیز از این مکان با نام خفتیان یا هفتیان یا خفتیان یاد کرده است (مردوخ، ۱۳۷۹: ۱۲۶ و ۱۰۹ و ۱۰۱ و ۹۹). ابن اثیر نام آن را «خفتیذکان» (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۵۶/۱۲) و بدلیسی نیز «جقندگان» نوشته‌اند (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱). علاوه بر مشابهت توصیف ابن اثیر و بدلیسی، تأمل در شیوه نگارش این دو واژه در رسم الخط عربی، بدون در نظر گرفتن نقاط، (ح ف د ک ا = خفتیذکان، جقندگان) به خوبی نشان می‌دهد که هر دو یک مکان را توصیف کرده‌اند، ولی در اثر سهو نسخه‌نویسان ح ف د ک ا به خفتیذکان یا جقندگان تبدیل شده است.

یاقوت حموی تصریح دارد که در کتاب‌ها خفتیان به صورت خفتیذکان ثبت شده است (یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۳۸۴/۲؛ ۱۳۶۲: ۴). این توضیح، هرگونه تردید درباره انطباق خفتیان و خفتیذکان را از بین می‌برد. یاقوت در ادامه توصیف خود، خفتیان را مشتمل بر دو قلعه در اطراف رود زاب می‌داند که یکی کوچکتر موسوم به خفتیان الزرزاری از توابع اربیل و قاعدتاً در شمال رود زاب کوچک و دیگر قلعه‌ای بزرگتر به نام خفتیان سرخاب در جنوب رود زاب و در راه اربیل به شهرزور قرار داشت. صفی‌الدین بغدادی، نیز عین جملات یاقوت را بازگو کرده است (بغدادی، ۱۴۱۲: ۴۷۵/۱). عمری نیز بر وجود دو قلعه خفتیان صحه می‌گذارد (عمری، ۱۴۱۲: ۲۵۶/۳).

مطالب فوق نشان می‌دهد که دو قلعه خفتیان وجود داشته، ولی با توجه به آنکه رود زاب کوچک مرز بین کردستان و دیار بکر بوده، معلوم است که در عهد ایلخانی فقط خفتیان بزرگ جزء کردستان بوده است. این قلعه از قرن چهارم هجری وجود داشته و از آنجا که مدتی تحت فرمان و اداره ابوالفوارس سرخاب بن بدر بن مهلهل از فرمانروایان خاندان بنی عناز قرار داشت (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۲۳/۱)، به خفتیان سرخاب مشهور شده بود. امروزه در محدوده شهرستان شاربازیر، شهری موسوم به قلعه چولان دیده می‌شود که به زبان کردی به معنای «قلعه ویرانه» است. با توجه به مطالب گفته شده، شاید بتوان این مکان را بازمانده قلعه خفتیان سرخاب دانست.

مستوفی از دو مکان دیگر با نام «در بند زنگی» و «در بند تاج خاتون» در قلمرو کردستان نام برده است. عنوان در بند برای این شهرها نشان می‌دهد که در دامنه‌های غربی کوه‌های زاگرس قرار داشته‌اند. زیرا در بند یا به اصطلاح عربی باب، معمولاً دره‌ای بود که بین دو کوه بلند قرار

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۲۵

داشت که مسیر رودخانه آن را می‌شکافت (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۳۸/۷؛ عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۵/۳). با توجه به ستبری و تسلسل کوه‌های زاگرس، این دربندها یا مسیر رودخانه‌ها تنها مکان‌های ورود به کوه‌های زاگرس محسوب می‌شدند.

لسترنج به خطا هر دو مکان مزبور را «در مرزهای غربی کردستان، بین شهرزور و حلوان» تعیین می‌کند (Le Strange, 1905:193). تأمل در وضعیت جغرافیایی منطقه نشان می‌دهد که دو رود بزرگ از کوه‌های کردستان به‌سوی بین‌النهرین جاری بود؛ یکی رود زاب کوچک که از کوه‌های جنوب آذربایجان و شمال کردستان جاری شده (مسعودی، ۱۴۲۱: ۶۳) و با حرکت به‌سوی غرب، به‌سوی بین‌النهرین رهسپار می‌شد و همچنین رود سیروان که از اطراف اسدآباد سرچشمه گرفته و به‌سوی غرب روانه شده و رشته کوه بمو را شکافته وارد بین‌النهرین می‌شد و پس از دریافت شعباتی با نام دیاله، به رود دجله می‌ریخت (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۱۱). بنابراین، در تمام این منطقه، دو دربند وجود داشت که فقط یکی از آنها یعنی درهٔ سیروان، بین حلوان و شهرزور بود و درهٔ رود زاب کوچک در شمال شهرزور قرار داشت.

مستوفی «دربند تاج‌خاتون» را «شهری وسط و خوب و نزه بوده است» وصف می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷).. اینکه عبارت مستوفی با صیغهٔ گذشته آمده، نشان می‌دهد که در زمان نگارش نزهةالقلوب، دربند تاج‌خاتون این صفات را نداشته است. شرف‌الدین علی یزدینیز چند مرتبه از مکانی موسوم به «دربند تاشی‌خاتون» یاد می‌کند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱۴/۲، ۷۳۵ / ۱، ۷۰۷، ۷۰۳، ۶۹۸، ۱۹۴) که احتمالاً همان دربند تاج‌خاتون باشد. جزئیات گزارش او نشان می‌دهد که دربند تاج (تاشی) خاتون، از شهرهای کردستان بوده و تا بغداد فاصله‌ای نداشته و درعین حال، راه مستقیم بغداد به آذربایجان از آنجا می‌گذشته است. با توجه به گذشتن راه بغداد به آذربایجان از شهرزور (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۹؛ ابن‌رسته، ۱۸۹۲: ۱۶۴) و همچنین از آنجا که ورود از بین‌النهرین به آذربایجان، جز از طریق دربندهای مذکور میسر نبوده، بایستی دربند زاب کوچک را معبر این راه دانست.

از نام باستانی این دربند اطلاعی در دست نیست، ولی در قرون نخستین اسلامی آن را باب‌السلق می‌نامیدند (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۳۸/۷). مستوفی در جایی دیگر آن را «دربند خلیفه» نامیده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۸). به نظر می‌رسد این نامگذاری با اختصاص نواحی اطراف سندج به دربار خلیفه به فرمان مأمون (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۴۰) و لزوم سرکشی به آن ناحیه از راه دربند سلق مرتبط باشد. در عهد سلجوقی آن را دربند قرابولی نامیدند و سلاطین سلجوقی که معمولاً بین تبریز و بغداد تردد داشتند، بارها از این دربند عبور کردند (اصفهانی، ۱۳۱۸: ۱۸۳، ۲۲۳؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۳۳، ۲۸۳؛ حسینی، ۱۹۳۳: ۱۴۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۵۶/۱۲؛ عمری،

۱۴۱۲: ۲۶۲/۳). طبیعی است که کثرت تردد از این مسیر در عهد سلجوقی و لزوم حفظ امنیت در بند، استقرار نیروهای امنیتی در این منطقه را ضرورت بخشیده باشد و این می‌تواند هسته اولیه یک شهر پادگانی در این ناحیه باشد که بعدها با استقرار برخی بازاریان و کسبه و ارائه خدمات رفاهی به مسافران این مسیر، به توسعه شهر افزوده باشد (عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۲/۳). ظاهراً این منطقه در عهد ایلخانی به «در بند تاج‌خاتون» تغییر نام یافته است، ولی چنان‌که از سخنان مستوفی برمی‌آید در عهد ایلخانی، این رونق و آبادانی رو به کاستی رفت. همچنین از سخنان یزدی برمی‌آید که سکنه کوه‌نشین منطقه نیز در هنگام زمستان، در این شهر ساکن می‌شدند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱۱۱۴/۲). از دوره تیمور به بعد نامی از این منطقه نیست. براساس مطالب گفته‌شده، می‌توان مکان شهر در بند تاج‌خاتون را نیز در محدوده شهرستان شاربازیر و در کرانه رود قلعه چولان، یکی از شاخه‌های رود زاب کوچک تعیین کرد.

با این توصیف، پیداست که محل در بند زنگی را که به جز حمدالله مستوفی کسی از آن یاد نکرده، بایستی در دره رود سیروان جست‌وجو کرد. مستوفی در بند زنگی را با عبارت «شهری کوچک است و هوای خوش و معتدل و آب‌های روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند» وصف می‌کند. دره رود سیروان در قرون بعدی به دربندخان موسوم شده (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۱۱) و هنوز در خاک عراق، بر کنار بستر این رود شهر دربندخان (دربندی‌خان) وجود دارد. از مذاکرات فرماندار حلبچه با فرماندار جوان‌رود در باب افتتاح بازارچه مرزی^۱، برمی‌آید که هنوز بخشی از دره رود سیروان، در خارج از مرزهای ایران به در بند زنگی شهرت دارد. با توجه به توصیف مستوفی از ساکنان این شهر که «مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند»، احتمال می‌رود که این شهر، همان «دزدان» مضبوط در ابودلف خزرچی باشد.

منطقه کرمانشاهان

دومین کانون شهری کردستان، محدوده‌ای بود که امروزه در حیطه استان کرمانشاهان قرار دارد. این منطقه، علاوه بر داشتن آب فراوان، مراتع غنی، زمین حاصلخیز که امکان تمرکز جمعیت در این منطقه را می‌داد، قلب جغرافیایی کردستان نیز محسوب می‌شد. بدین معنی که هم پل ارتباطی دیگر بخش‌های قلمرو بود و هم بر سر شاهراه ارتباطی همدان به بغداد قرار داشت. از این رو، این بخش قابلیت تشکیل شهرها و قلعه‌های آباد و نزدیک به هم را داشت. اسامی مناطقی که در فهرست مستوفی آمده، بر کران این راه یا با فاصله اندکی از آن قرار داشتند که

1. <http://aftabjavanrood.blogspot.com/۱۱/۰۸/۱۳۸۹/post-۵۵>.

در این مقاله به ترتیب از غرب به شرق بررسی می‌شود:

نخستین شهر در این بخش الانی بود. «قصبه‌ای معتبر که هوای خوش دارد و آب‌های روان. حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه‌های خوب فراوان دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). لسترنج در تعیین مکان الانی آورده: «از قرار معلوم در قرن هشتم یکی از شهرهای درجه اول کردستان محسوب می‌شده، اگرچه غیر از مستوفی مورخ دیگری از آن نام نبرده است» (Le Strange, 1905: 193). آشکار است که لسترنج خطا کرده؛ زیرا علاوه بر مستوفی، بدلیسی نیز از آلانی نام برده است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۳۱۹/۱). او الانی را همراه با قلعه زنجیر، روانسر، پاره و اورامان جزء متصرفات امراء درتنگ ذکر کرده است. توصیف بدلیسی به خوبی نشان می‌دهد که الانی نیز در نزدیکی همین شهرها بوده است. جایی که امروزه با نام جوانرود شناخته شده، از آب چشمه‌ای مشروب می‌شود که به «سراب الانی» مشهور است (سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۲۹/۲، ۱۲۸). این نشان می‌دهد که الانی در نزدیکی جوانرود کنونی قرار داشته است.

دزبیل شهر دیگری است که مستوفی آن را چنین توصیف می‌کند: «دزبیل شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). در این توصیف، به مکان شهر اشاره‌ای نشده است. در ابتدا ممکن است این نام تصحیفی از دزفول (با تلفظ عامیانه دزبیل یا دزبیل) تصور شود، ولی از آنجا که مستوفی در جای دیگر از دزفول نام برده، این احتمال منتفی است. از طرف دیگر ضبط این نام در نسخه‌های بدل به صورت درنیل به خوبی مؤید آن است که این نام تغییر یافته است. وجود چنین شهری و منطقه‌ای در نواحی غربی ایران در هیچ منبع دیگری گزارش نشده است.

در منابع تاریخی از منطقه‌ای با نام درتنگ در نواحی غربی ایران یاد شده که چندین دژ و قلعه در آن وجود داشت و در زمان حمله هولاکو به بغداد، حکومت این ناحیه بر عهده حسام‌الدین عکه بود (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۰۵/۲-۱۰۰۴). فضل‌الله عمری نیز در شرح کردهای گورانی از درتنگ یاد می‌کند (عمری، ۱۴۱۲: ۲۶۰/۳). حافظ ابرو این نام را به صورت دزتنگ ثبت کرده است (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۵۷)؛ بنابراین مسلم است که این نام، بر اثر سهو نسخه‌نویسان، در منابع مختلف تحریف شده است. توجه به اینکه در رسم الخط فارسی، شالوده و اساس همه این نام‌ها یکی است و فقط با جابه‌جایی نقطه‌های روی حروف، از یکدیگر متمایز می‌شوند (درسل)، درسل (دربیل، درنیل، دزبیل، درتل، دزتنگ، درتنک (دزتنگ))، مؤید این احتمال است که دزبیل همان درتنگ باشد.

منابع عصر صفوی نیز در شرح نقاط مرزی بین ایران و عثمانی از درتنگ در مجاورت

ماهیدشت و هارون آباد (اسلام‌آباد) یاد کرده و زهاب، قلعه زنجیر و بشیوه را از توابع درتنگ دانسته‌اند (اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۲/۱۰۳۶، ۱۰۸۷، ۱۰۳۵، ۱۰۱۹، ۱۰۰۰، ۹۴۸، ۹۹۷، ۶۶۱). بدلیسی نیز ضمن تطبیق درتنگ با حلوان، پاه، روانسر، قلعه زنجیر، باسکه و آلانی را در تابعیت آن دانسته است (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱/۳۱۹). چیریکوف نیز درتنگ (دره‌تنگ) را با ریجاب تطبیق می‌کند (چیریکوف، ۱۳۵۸: ۱۵۹) و مشیرالدوله نیز گوید که «درتنگ عبارت از دهنه پایینی تنگه ریجاب است.» (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۰۸) بعدها، تمام این منطقه به نام سرپل زهاب خوانده شده و نام درتنگ متروک شد.

در برخی از متون، از جایی به نام درنه نیز یاد شده (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۲۸۰، ۲۷۵) که در بادی امر ممکن است آن نیز تصحیف دیگر از درتنگ به نظر برسد، ولی در این متون، نام درتنگ و درنه، هر دو در کنار هم دیده می‌شود و این به معنای تمایز آن دو از یکدیگر است. به تصریح مشیرالدوله درنه نام کوهی در اطراف زهاب بوده است (مشیرالدوله، ۱۳۴۸: ۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵)، ولی اخیراً برخی پژوهشگران، براساس تاریخ شفاهی و مطالعات میدانی، درنه را شهری ویران شناخته و محل آن را در منطقه ثلاث باباجانی تعیین کرده‌اند (سلماسی‌زاده و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۹۹).

مستوفی نقاط جغرافیایی دیگری را هم ذکر کرده است: «کرنند و خوشان دو دیه است بر سر گریوه حلوان و کرنند خراب است و خوشان آبادان. هوای معتدل دارد و آیش از کوه جاری است و در آن زراعت و باغستان بسیار است... مایدشت ولایتی است قریب به پنجاه پاره دیه بود و در صحرائی واقع است که متصل به میدان بزرگ است و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آیش از جبالی که در آن حدود است برمی‌خیزد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۸) جملات فوق به‌خوبی نشان می‌دهد که خوشان در نزدیکی کرنند قرار داشته است. برخلاف عهد ایلخانی، امروزه خوشان از میان رفته ولی کرنند هنوز برقرار است. ماهیدشت نیز دشت وسیعی است که هنوز در اطراف اسلام‌آباد غرب با همان نام موجود است.

دیگر شهر کردستان در نظر مستوفی، کرمانشاه است که «شهری وسط بوده است. اکنون دیهی است و صفه شبذیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته.» (همان) چنان‌که پیداست این شهر در دوره ایلخانی، افول کرده است. هولاکو در هنگام لشکرکشی به بغداد و «در ۲۷ ماه [محررم ۶۵۵ ه.ق.]، به کرمانشاهان نزول فرمود و قتل و غارت کردند.» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۷۳: ۲/۱۰۰۹) با توجه به آنکه مغولان در لشکرکشی‌های خود، نخست به مردم حمله می‌کردند و سپس آنها را به اطاعت فرا می‌خواندند و در صورت تمرد، آنها را به قتل می‌رساندند یا غارت می‌کردند (جوینی، ۱۳۷۵: ۱/۷۷، ۶۷). آشکارا می‌توان استنباط کرد که در

کرمانشاهان مقاومت چشمگیری در برابر اردوی هولاکو انجام شده و به احتمال زیاد، تنزل و افول این شهر در دوره ایلخانی معلول همین رخداد باشد. البته این شهر، در قرون بعدی، آبادانی و رونق خود را بازیافته و امروزه بزرگترین شهر منطقه و مرکز استان کرمانشاهان است. مستوفی از وسطام نیز یاد کرده است: «وسطام دیهی بزرگ است محاذی صفه شب‌دیز، هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون و حوالیش بر می‌خیزد.» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۹). با توجه به این توصیف می‌توان نتیجه گرفت که این مکان همان طاق بستان امروزی است که نام وسطام بعدها به صورت وسطان، بسطان یا بستان تغییر یافته است.

شهر دیگر، سلطان‌آباد چمچمال است که به قول مستوفی، «قصبه‌ای است از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است. الجایتو سلطان‌بن ارغون خان مغول ساخته، جای خوش و به غایت خوب، حاصلش غله بیشتر باشد» (همان: ۱۰۷). چمچمال دشت آبرفتی حاصلخیزی است که حد شمالی آن تنگ دینور و حد جنوبی آن ارتفاعات بخش مرکزی شهرستان هرسین است. ارتفاعات پرو (بیستون) در مغرب، شیرز در جنوب، کوه‌های دالاخانی و امروله در شمال و شمال شرقی این دشت را احاطه کرده‌اند. رودهای گاماسیاب و دینور و چشمه‌های فراوانی این دشت را آبیاری می‌کنند.

در قرن چهارم، کردهای برزیکانی، قلعه محکمی به نام سرماج در این دشت بنا نهادند که در تحولات سیاسی - نظامی قرون چهارم و پنجم، بارها از آن سخن به میان آمده است (ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۵۵۶/۹، ۵۳۸؛ ۷۰۵-۷۰۸/۸). با غلبه سلجوقیان، دیگر از این قلعه نام برده نشده و تصور می‌شود که از اواخر قرن پنجم ویران شده باشد. برخلاف ادعای لسترنج مبنی بر نامعلوم بودن مکان سرماج (Le Strange, 1905: 189)، با تلاش‌های محققان بعدی، ویرانه‌های سرماج در جنوب غربی بیستون و در کنار آب گاماسیاب، بین بیستون و هرسین، یافته شد و بر کنار روستای سرماج حسین‌خانی می‌توان آن را دید^۱.

سال‌ها بعد، ایلخان مغول، الجایتو (حک: ۷۰۴-۷۱۶ ه.ق)، شهر بزرگی با نام سلطان‌آباد در این دشت بنا کرد که به سلطان‌آباد چمچمال شهرت یافت (قاشانی، ۱۳۸۴: ۱۳۳؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۷۲، ۱۲۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۶۹۸/۱-۶۹۷؛ ۱۰۱۵/۲، ۱۰۱۲). برخلاف اهمیت، این شهر بیش از یک قرن دوام نیاورده و خیلی زود از جغرافیای منطقه حذف شد. امروزه ویرانه‌های این شهر در تپه گرگوند (مترجم و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۹۹)، یا تپه هله‌بگی (اقبال‌چهری و دیگران، ۱۳۹۱: ۵۹-۶۰) در فاصله چند کیلومتری غرب سرماج، دیده می‌شود و گویا موقعیت نامناسب آن قرارگرفتن بر مسیر طغیان‌های فصلی گاماسیاب، عامل اصلی ویرانی آن بوده

1. <http://hamgardi.com/place/23039>

است (مترجم و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۰۲).

در شرق چمجمال، بر کران راه بغداد- همدان، شهر کنگاور قرار داشت. مستوفی در توصیف این شهر، فقط به ذکر تاریخچه آن بسنده کرده و درباره وضعیت آن شهر در عهد ایلخانی حرفی نمی‌زند. امروزه شهر کنگاور همچنان پا برجا است. مستوفی هرسین را نیز بدین صورت توصیف می‌کند: «هرسین قلعه‌ای است و قصبه در پای آن. هوای معتدل دارد و آب‌های روان» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۹-۱۰۸). این شهر امروزه در فاصله اندکی از جنوب کوه بیستون و شاهراه ارتباطی همدان- بغداد قرار دارد.

همچنین مستوفی درباره دینور می‌گوید: «شهری کوچک است و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله میوه و اندکی انگور باشد. مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد.» (همان: ۱۰۷) این روایت درباره مکان دینور، اطلاعی به دست نمی‌دهد. یعقوبی فاصله مستقیم این شهر با همدان را چهار مرحله و از طریق محمدآباد خبر می‌دهد (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۲). این بدان معناست که دینور در شرق کردستان بوده، ولی از شاهراه اصلی همدان- بغداد فاصله داشته است.

نام دینور در فتوحات اسلامی ذکر شده (بلاذری، ۱۴۲۱: ۳۰۰) و به دلیل تخصیص مالیات آن به اهل کوفه، به ماه‌الکوفه مشهور شد که به تصریح قدامه دو مرکز اداری داشت؛ دینور، برای اداره نواحی شمالی و شرقی، قرمیسین برای اداره نواحی جنوبی و غربی (قدامه، ۱۸۸۹: ۲۴۳-۲۴۴). در قرن چهارم دینور شهری بزرگ بوده و ساختارهای شهری شایانی همچون بازارها و مسجد جامع بزرگی با گنبد و مقصوره ممتاز، داشته است (مقدسی، ۱۴۰۸: ۳۰۲).

اگرچه تا اواخر قرن پنجم هجری، دینور بزرگترین شهر منطقه بود، در قرن ششم به تدریج ضعیف شد و از میان رفت. یاقوت حموی، در اوایل قرن هفتم، فقط سخنان جغرافی‌نویسان قبلی را بازگو می‌کند و زکریای قزوینی، از دینور نام نبرده است (قزوینی، بی تا: ۳۴۲). این قضیه نشان می‌دهد که دینور در قرن هفتم اهمیت چندانی نداشته است. در جریان فتوحات مغول، هولاکو یک‌بار در ۹ ربیع‌الآخر ۶۵۴.ق و باری دیگر در محرم ۶۵۵.ق به دینور وارد شد (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۰۰۹/۲، ۹۹۷)، اما از کشتار و آسیب به منطقه اطلاعی در دست نیست. توصیف مستوفی نشان می‌دهد که در دوره ایلخانی، روند انحطاط شهر ادامه یافته است. امروزه ویرانه آن در محدوده شهرستان سنقر کلیایی دیده می‌شود و نام آن هنوز بر رودخانه‌ای که از سنقر به سوی بیستون جاری است (دینورآب) باقی مانده است.

«الیشتر» را مستوفی با تعبیر «شهر وسط است و جای نزه و درو آتسخانه اروخش نام بوده است» یاد می‌کند (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۷). نام این شهر در متون جغرافیایی متقدم با نام لاشتر

(لیشتر، اشتر) ثبت شده که بر مسیر راه نهاوند به خوزستان قرار داشت و با نهاوند ۱۰ فرسخ و تا شاپورخواست نیز ۱۲ فرسخ فاصله داشت (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۹۷؛ ابن‌حوقل، ۱۹۶۷: ۳۶۰؛ یاقوت‌حموی، ۱۴۰۹: ۱۹۶/۱). این شهر در دوره سلجوقی در فرمان حکمرانان بُرسُقی قرار گرفت و مرغزار پر رونق و غنی آن، مدنظر سلاطین و امیران سلجوقی بود (نیشاپوری، ۱۳۳۲: ۵۷-۵۵؛ راوندی، ۱۳۶۳: ۲۲۹، ۲۰۹). در نتیجه بر آبادانی و رشد اقتصادی آن افزوده شد، چنان‌که مستوفی آن را هم‌پایه و هم‌تراز با کرمانشاه به عنوان شهری وسط توصیف می‌کند. ظاهراً در قرون بعد این شهر از میان رفته، چنان‌که لسترنج در اواخر عهد قاجار، قادر به یافتن آن و تطبیق محل این شهر نشده است (Le Strange, 1905: 190). با سقوط قاجاریه و سیاست تخته‌قاپو عشایر، این شهر احیا و امروزه مرکز شهرستان سلسله، از توابع استان لرستان است.

منطقه کردستان امروزی

بخش شایان ذکر دیگر کردستان، صفحاتی است که استان کردستان امروزی، یعنی سنندج و نواحی اطراف آن، در آن قرار دارد. جغرافی‌نویسان قرون نخستین اسلامی و مستوفی، در باب نام این ناحیه سکوت کرده‌اند، اما در متون تاریخی عهد قاجار با نام «بلوکات هجده‌گانه» شناخته شده است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۵۴-۲۲). قدامه توابع دینور را همسایه و مجاور با توابع زنجان دانسته است (قدامه، ۱۸۸۹: ۲۲۶) و یعقوبی نیز در ذکر راه‌های جبال، از وجود یک راه مستقیم بین دینور با زنجان و ابهر، جدای از راه همدان به زنجان، پرده برمی‌دارد (یعقوبی، ۱۸۹۲: ۲۷۱). ابودلف خزرچی نیز توابع دینور را با جبال‌السُّلق، در شمال رود زاب کوچک، مجاور می‌داند (خزرچی، ۱۹۷۰: ۵۶). کنار هم قراردادن این روایات، نشان می‌دهد که نواحی کردستان امروزی، جزء دینور بوده است. مورخ محلی، شکرالله سنندجی نیز آشکارا، سنندج را در قرن سوم هجری تابع دینور نوشته است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳).

ابن‌فقیه از این منطقه با نام سیسر (سی قلّه) یا صدخانیه (صدچشمه) یاد کرده و آنجا را چراگاه همیشگی مواشی کردها و دیگر کسان می‌داند (ابن‌فقیه، ۱۸۸۵: ۲۳۹). طبعی است که اعداد سی و صد برای نشان‌دادن فراوانی قلّه‌ها و چشمه‌های این ناحیه است و ظاهراً همین منطقه است که بعدها با نام هزارکانیان (هزار چشمه) خوانده شده است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۲). وجود کوه‌ها، وفور بارش که به فزونی مراتع و چراگاه‌های این منطقه منجر شده بود، در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و مهمترین عامل در گرایش مردم به زندگی شبانی بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۳۹ و ۳۴ و ۳۲ و ۲۹ و ۲۴) و در عین حال، فزونی انواع جانوران وحشی در این کوه‌ها، شکارگری را نیز شغل دوم اهالی و علاوه‌بر آن، تفرج‌گاه سلطان‌ها کرده بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۳۷۵).

۵۱ و ۴۴ و ۴۰ و ۲۸ و ۲۴).

نبرد نقطه شهری در این منطقه باعث شد تا راهزنان در عهد خلیفه عباسی المهدی (حک: ۱۶۹-۱۵۹ ه.ق)، در این منطقه پناه بگیرند. خلیفه سپاهی برای سرکوبی راهزنان و ساخت دژ سیسر فرستاد و بخشی از توابع دینور و آذربایجان را ضمیمه آن کرد و کارداری مستقل بر آن گمارد که خراج آن سامان را به او می‌پرداختند. در عهد هارون الرشید (حک: ۱۹۳-۱۷۳ ه.ق)، راهزنان، این دژ را ویران کردند. بعدها مأمون این قسمت را جزء املاک خلیفه درآورد (ابن فقیه، ۱۸۸۵: ۲۴۰). از قرن چهارم، دیگر نامی از سیسر به میان نیامده و احتمالاً ویرانی آن ادامه یافته است. البته یاقوت حموی، از قلعه‌ای با نام «سنده» یاد کرده است (یاقوت حموی، ۱۴۰۹: ۲۶۸/۳) که محتمل است ناظر بر شهر کنونی سنه یا سنندج باشد.

از آن پس، این منطقه، فقط تفرجگاه حکمرانان و چراگاه اسب‌های دولتی بود؛ زیرا از مرغزار «دای مرگ» (دای مرج) در اطراف دینور نام برده شده که هم شکارگاه بوده و هم محلی برای چرای اسبان و استقرار لشکریان (دینوری، ۱۳۶۸: ۵۸؛ اصفهانی/بنداری، ۱۳۱۸: ۱۶۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶: ۲۵/۱۱). این مرغزار، در دوره سلجوقیان به پنج انگشت تغییر نام داد (نیشاپوری، ۱۳۳۲: ۵۶). مستوفی نام پنج انگشت را همراه با معادل ترکی اش «بش برماق» ثبت کرده و آن را سرچشمه سفید رود (قزل اوزن) خوانده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۱۷). همچنین سرچشمه رودهای زاب کوچک و سفید رود در کوه‌های سیسر دانسته شده است (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۱۷۵؛ ابن رسته، ۱۸۹۲: ۸۹؛ مسعودی، ۱۴۲۱: ۷۱ و ۶۴). با توجه به آنکه در قرون بعد، سرچشمه سفیدرود را در کوه‌های چهل چشمه در منطقه سارال، امروزه در محدوده شهرستان دیوان‌دره دانسته‌اند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۶۱)، به خوبی معلوم می‌شود که مرغزار دای مرگ در فاصله بین سنندج و سقز در کردستان امروزی قرار داشته است که در آن هنگام، تابع دینور بوده است.

روبه ویرانی نهادن دینور و در مقابل رونق یافتن سلطانیه در عهد ایلخانی، از قرن هشتم هجری به بعد جزو توابع سلطانیه شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۷۳: ۳۳۲؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱۴۱/۱ و ۱۱۷). به نظر می‌رسد که بیلاق و قشلاق فصلی ایلخانان مغول بین بغداد، آذربایجان و سلطانیه (قاشانی، ۱۳۸۴: ۱۹۹ و ۱۷۸ و ۱۰۹ و ۸۷ و ۸۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۲۷ و ۱۰۴)، کوچ‌های فصلی فوج خاصه ایلخان، یعنی قراوناس بین بغداد و سیاه‌کوه در نزدیکی سقز و زرین‌کمر گروس (رشیدالدین، ۱۳۷۳: ۱۱۳۱/۲؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۰۰ و ۹۱)، در انضمام این ناحیه به سلطانیه، تأثیر زیادی داشته است. تردهای فصلی که معمولاً از راه دربند رود زاب انجام می‌شد، بایستی چراگاه‌ها و شکارگاه‌های کردستان را در کانون توجه ایلخانان آورده باشد، اما

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۳۳

با پایتخت‌شدن سلطانیه، ناحیه بیلاقی واقع در حد فاصل سلطانیه و کردستان با نام سقورلوق (سغورلوق، سیورلوق، سورلوق، سورلغ، سورلخ)، به جای کردستان، محل توجه حکمرانان قرار گرفت (وصاف، ۱۳۳۸: ۱۳۹ و ۱۳۴ و ۱۱۸)؛ حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۲۸۵ و ۲۵۴ و ۲۱۴ و ۲۱۰) و تا اواسط عصر صفوی، محل توجه شاهان و درباریان بود (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۲۶۵ و ۲۵۹ و ۲۳۳ و ۲۳۱؛ روملو، ۱۳۴۹: ۳۸۲، ۱۱۱ و ۱۰۹؛ منشی قمی، ۱۳۶۳: ۸۵/۱-۸۴؛ اسکندر منشی، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۴۱ و ۱۱۷ و ۹۸-۹۹).

با تشدید منازعات ایران و عثمانی و لزوم تحکیم مرزها در مقابل نفوذ عثمانی، به‌ویژه بعد از حمله عثمانی از راه میوان در سال ۱۰۳۹ ه.ق (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۳-۶۴)، این منطقه از سلطانیه و زنجان جدا شد و تأسیس استحکامات جدید در آنجا ضرورت بیشتری یافت. لذا با تقویت خاندان اردلان و ساخت شهر جدید سنه‌دژ (سنندج بعدی) در سال ۱۰۴۶ ه.ق (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۲۲؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۷۰) این شهر مرکز اداری این منطقه شد. از آنجا که از شهرهای مندرج در فهرست مستوفی، هیچ‌یک در این بخش قرار نداشته‌اند، برمی‌آید که در عهد ایلخانی این منطقه هنوز اهمیت مدنی نیافته و در میان ساکنان آن، علاقه به زندگی دامپروری و شکارگری، غالب بود.

آخرین نقطه کردستان در فهرست مستوفی، قلعه «بهار» است که اخیراً یکی از پژوهشگران، مکان آن را در حد فاصل سیمره، مندلی و سرپل زهاب در محدوده استان کنونی ایلام تعیین کرده (رحمتی، ۱۳۹۵: ۲۲-۱۸) و نیاز به تکرار آن نیست.

نتیجه

این پژوهش در پاسخ به پرسش تعیین مکان تحقیقی یا تقریبی شهرها و قلعه‌های ولایت کردستان در دوره ایلخانی، نشان داد که بخش غربی ایالت جبال (کوهستان) از دره رود کرخه در جنوب تا دره زاب صغیر در شمال و از غرب تا عراق عرب و از شرق تا رود سیمره، نهند و اسدآباد، در دوره ایلخانی با نام کردستان معروف شد. این ایالت، از جنوب با خوزستان، از شرق با لرستان و توابع همدان، از غرب با جلگه عراق و از شمال با آذربایجان همسایه بود و تمام محدوده استان‌های کنونی سلیمانیه عراق، ایلام، کرمانشاه، کردستان و بخشی از استان لرستان را در برمی‌گرفت. همچنین پژوهش حاضر نشان داد که از فهرست هفده‌گانه مستوفی، شهرزور (کرسی آن با نام نیمراه) در حوالی حلبچه، خفتیان در نزدیکی رود قلعه چولان، دربند زنگی در دهانه رود سیروان و دربند تاج‌خاتون در دره رود زاب کوچک و در محدوده شاربازیر قرار داشتند که این محدوده، امروزه در استان سلیمانیه در عراق واقع

است. شهر الانی در نزدیکی جوانرود و دزبیل احتمالاً همان درتنگ باشد که در نزدیکی سرپل زهاب و خوشان نیز در نزدیکی کردند قرار داشت. کردند، ماهیدشت، هرسین، کنگاور و کرمانشاه که هنوز پابرجای هستند. بسطام ظاهراً همان بستان باشد که امروزه به دلیل آثار باستانی آن به طاق بستان معروف است و در حاشیه شهر کرمانشاه قرار دارد. سلطان آباد چمچمال نیز در دامنه کوه بیستون و در نزدیکی شهر کنونی بیستون قرار داشت و دینور نیز در نزدیکی شهر کنونی سنقر کلیایی قرار داشتند. الشتر نیز در جای شهر جدید و کنونی الشتر در شمال غربی استان کنونی لرستان قرار داشت که در آن زمان جزء ایالت کردستان بود.

کتاب شناخت

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۶ق) *الکامل فی التاریخ*، تصحیح: کارل یوهانس تورنبرگ، بیروت: دارصادر.
- ابن خردادبه، عیبدالله (۱۸۸۹) *المسالك و الممالک*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۸۹۲) *الاعلاق النفیسه*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فقیه، احمد بن محمد همدانی (۱۸۸۵) *مختصر البلدان*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- ابن فوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۹۹۷) *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائتة السابعة*، حقیقه و علق علیه بشار عواد معروف و عماد عبدالسلام رؤوف، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- اسکندر منشی (۱۳۸۲) *عالم آرای عباسی*، به کوشش: ایرج افشار، تهران: امیر کبیر.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۹۲۷) *المسالك الممالک*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- اصفهانى، عمادالدین کاتب (۱۳۱۸ق) *زبده النصره و عصره الفطره*، اختصره الفتح بن علی البنداری، قاهره: دارالکتب العربیه.
- افوشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳) *نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال چهری، محمد و زاهد گراوند (۱۳۹۱) «در جست و جوی سلطان آباد چمچمال: مقایسه در منابع تاریخی با یافته های باستان شناسی تپه هله بگ»، مطالعات باستان شناسی، دوره ۴، شماره ۲ (پیاپی ۶).
- امینی هروی، صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳) *فتوحات شاهى*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ایزدیناه، حمید (۱۳۷۶)، *آثار باستانی و تاریخ لرستان*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین (۱۳۷۷) *شرفنامه*، به اهتمام: ولادیمیر ولیامینوف زرنوف، تهران: اساطیر.
- بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن (۱۴۱۲) *مراصد الاطلاع علی أسماء الأمکنه و البقاع*، تحقیق و تعلیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالمعرفه.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۲۱) *فتوح البلدان*، بیروت: دار و مکتبه الهلال.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۳۵

- جوینی، عطاءالملک (۱۳۷۵) *تاریخ جهانگشا*، تصحیح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- چریکوف (۱۳۵۸) *سیاحتنامه*، مترجم: آبگار مسیحی، به کوشش: علی اصغر عمران، تهران: امیرکبیر.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین لطف‌الله (۱۳۵۰) *ذیل جامع التواریخ رشیدی*، تصحیح: خان‌بابا بیانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- حسینی، صدرالدین ابوالفوارس (۱۹۳۳) *اخبار الدوله السلجوقیه*، تصحیح: محمد شفیع، لاهور: [بی‌نا].
- خزرجی، ابودلف مسعربن مهلهل (۱۹۷۰) *رساله‌الثانیه*، تصحیح: محمدمنیر مرسی، قاهره: عالم‌الکتب.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸) *الاخبار الطوال*، تحقیق: عبدالمنعم عامر و جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی.
- راوندی، علی‌بن سلیمان (۱۳۶۳) *راحة‌الصدور و آیه‌السرور*، تصحیح: محمد اقبال، تهران: علمی.
- رحمتی، محسن (۱۳۹۳) «سلیمان‌شاه ایوه و حمله مغول»، فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، سال ۶، شماره ۲۲.
- _____ (۱۳۹۵) «جغرافیای تاریخی ماسبدان در دوره سلجوقی»، فصلنامه فرهنگ ایلام، دوره ۱۷، شماره ۵۳-۵۲.
- رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳) *جامع‌التواریخ*، تصحیح: محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۴۹) *احسن‌التواریخ*، تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۲) *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان*، تهران: نشر سها.
- سلماسی‌زاده، محمد و برهان عباسی (۱۳۹۶) «درنه شهری فراموش شده در ثلاث باباجانی»، مجله پژوهش در هنر و علوم انسانی، سال ۲، شماره ۵.
- سندجی، میرزا شکرالله (۱۳۷۵) *تحفه ناصری*، تصحیح: حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- عمری، احمدبن یحیی بن فضل‌الله (۱۴۱۲ق) *مسالك الأبطار فی ممالک الأمصار*، تحقیق: مصطفی مسلم و دیگران، ابوظبی: مجمع‌الثقافی.
- قاشانی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۴) *تاریخ الجایتو*، به اهتمام: مهین همبلی، تهران: علمی و فرهنگی.
- قدامه بن جعفر (۱۸۸۹) *الخراج*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.
- قزوینی، زکریا بن محمد [بی‌تا] *آثارالبلاد و اخبارالعباد*، بیروت: دارصادر.
- مترجم، عباس و یعقوب محمدی‌فر (۱۳۸۴) «پیشنهادی برای تعیین محل شهر ایلخانی سلطان‌آباد چمچمال (بغداد کوچک) در بیستون کرمانشاه»، مجله پیام باستان‌شناس، سال ۱، شماره ۳.
- مردوخ، محمد (۱۳۷۹) *تاریخ مردوخ*، تهران: کارنگ.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲) *نزهة‌القلوب*، تصحیح: گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۲۱) *التنبیه و الاشراف*، بیروت: دار و مکتبه‌الهمال.
- مشیرالدوله، میرزاجعفرخان (۱۳۴۸) *رساله تحقیقات سرحدیه*، به اهتمام: محمد مشیری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- مقدسی، احمدبن محمد (۱۴۰۸ق) *احسن‌التقسیم فی معرفة الاقالیم*، تحقیق: الدكتور محمد مخزوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۱۳۶ / اهمیت *نزهة القلوب* در تبیین جغرافیای تاریخی و تعیین جای نام‌های... / محسن رحمتی

منشی قمی، احمد بن شرف‌الدین حسین (۱۳۶۳) *خلاصه التواریخ*، تصحیح: احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.

نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) *ساجوق‌نامه*، تصحیح: اسماعیل افشار، تهران: کلاله خاور.
واله‌قزوینی، محمدیوسف (۱۳۸۲) *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (حدیقه ششم و هفتم از خلد برین)*، تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
وصاف شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله (۱۳۳۸) *تاریخ وصاف*، به کوشش: محمد مهدی اصفهانی، تهران: کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریزی.

یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۴۰۹) *معجم البلدان*، تصحیح: فردیناند ووستنفلد، بیروت: دارصادر.
_____ (۱۳۶۲) *المشترک وضعاً و المقتروق صقعا*، ترجمه و انتخاب: محمد پروین گنابادی، تهران: امیرکبیر.
یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷) *ظفرنامه*، تصحیح: سعید میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی، تهران: مرکز اسناد، موزه کتابخانه مجلس شورای اسلامی.

یعقوبی، احمد بن ابی واضح (۱۸۹۲) *البلدان*، تصحیح: یان دخویه، لیدن: بریل.

Le Strange, Guy (1905) *The lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.

List of sources with English handwriting

- Afvaštāī Naṭanzī, Maḥmūd b. Hidāyat allāh (1373 Š.), *Niqāvat al-Āṭār fi Zikr al-Aḵbār*, Edited by Eḥsān Ešrāqī, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Amīnī Heravī, Ṣadr al-Dīn Ebrāhīm (1383 Š.), *Fotūḥāta Šāhī*, Edited by Moḥammadrezā Našīrī, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafāḵir Farhangī. [In Persian]
- Baḡdādī, Ṣafī al-Dīn ‘Abdul Mo‘min (1412), *Marāšid al-Eṭilā‘ ‘Alā Asmā al-Amkana va al-Boqā‘*, Edited by ‘Alī Moḥammad al-Bajāvī, Beirut: Dār al-Ma ‘rafa.
- Balāzorī, Aḥmad b. Yahyā (1421), *Fotūḥ al-Boldān*, Beirut: Dār va Maktaba al-Hilāl.
- Bidlīsī, Šarafkān b. Šams al-Dīn (1377 Š.), *Šarafnāma*, Edited by Vladimir Veliaminov-Zernov, Tehran: Asāṭir. [In Persian]
- Čerikof (Cherikov), Neil (1358 Š.), *Sīyāhatnāmeḥ-ye Cherikof*, Translated by Ābkār Masīhī, Edited by ‘Alī Ašḡar ‘omrān, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Dīnavarī, Abuhanīfa (1368 Š.), *Al-Aḵbār al-ṭivāl*, Edited by ‘Abdul mon‘im ‘Āmir, jamāl al-Dīn Šīāl, Qum: Manšūrāt al-Razī.
- Eqbāl Čehrī, Moḥammad; Geravand, Zāhid (1391 Š.), “Dar ḵostejo-ye Soltānābād Čamčāl: Moqāyesa dar Manāb‘a Tārīḵī ba Yāftahā-ye Bāstānšnāḵtī-e Tapa Hala Bag”, *Moṭāle‘āt Bāstānšnāsī*, 4. No. 2 (6). [In Persian]
- Ešfahānī, ‘Emād al-Dīn Kātib (1318), *Zobdat al-Nošra va ‘Ošra al-Fiṭra*, Edited by Al-Faṭḥ b. ‘Alī al-Bondārī, Cairo: Dār al-Kotob al-‘Arabīya.
- Eskandar Monšī (1382 Š.), *Ālam Ārā-ye ‘Abbāsī*, Edited by Īraj Afšār, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ešṭaḡrī, Ebrāhīm b. Moḥammad (1927), *Al-Masālik va al-Mamālik*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Hāfīz Abrū, Šahāb al-Dīn Lotf allāh (1350 Š.), *Zayl-e jāma‘a Tavārīḵ-e Rašīdī*, Edited by ḵānbābā Bayānī, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafāḵir Farhangī. [In Persian]
- Hosseini, Ṣadr al-Dīn Abulfovarīs (1933), *Aḵbār al-Doulat al-Saljūqīa*, Edited by Moḥammad Šafī‘, Lāhūr. [In Persian]
- Ibn Aṭīr, ‘Ez al-Dīn ‘Alī (1386), *Al-Kāmil fi al-Tārīḵ*, Edited by Carolus Johannes Tornberg, Beirut: Dār Šādir.
- Ibn Faḡīh, Aḥmad b. Moḥammad Hamedānī (1885), *Moḵtašar al-Boldān*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Ibn Fovafī, ‘Abdulrazāq b. Aḥmad (1997), *Al-Ḥavādīṭ al-jama‘a va al-Taḡarīb al-Nāfi‘a fi al-Ma‘ al-Šābi‘a*, Edited by Bašār ‘Avvād Ma‘rūf, ‘Emād ‘Abdulsalām Raūf, Beirut: Dār al-Ġarb al-Eslāmī.
- Ibn ḵūrdādbeh, ‘Obaydullāh (1889), *Al-Masālik va al-Mamālik*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Ibn Rusta, Aḥmad b. ‘Omar (1892), *Al-‘Alālq al-Nafīsa*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Izadpanāh, Hamīd (1376 Š.), *Āṭār-e Bāstānī va Tārīḵi-ye Loristān*, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafāḵir Farhangī. [In Persian]
- Jovainī, ‘Aṭā al-Malik (1375 Š.), *Tārīḵ-e jahāngošā*, Edited by Moḥammad Qazvīnī, Tehran: Donyā-ye Kitāb. [In Persian]
- ḵazrajī, Abudolaf Mas ‘ar b. Mohalhal (1970), *Risāla al-tāniya*, Edited by Moḥammad Monīr Morsī, Cairo: ‘Ālam al-Kotob.
- Maḡdasī, Aḥmad b. Moḥammad (1408), *Aḥsan al-Taḡāsīm fi Ma‘rifat al-Aḡālīm*, Edited by Moḥammad Maḡzūm, Beirut: Dār Ehyā al-Torāṭ al-Arabī.
- Mardūk, Moḥammad (1379 Š.), *Tārīḵ-e Mardūk*, Tehran: Kārang. [In Persian]
- Mas‘ūdī, ‘Alī b. Hossein (1421), *Al-Tanbīh va al-Īsrāf*, Beirut: Dār va Makabata al-Hilāl.
- Monšī Qumī, Aḥmad b. Šaraf al-Dīn Hossein (1363 Š.), *ḵolāsāt al-Tavārīḵ*, Edited by Eḥsān Ešrāqī, Tehran: Danišgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Mostufī, Hamd allāh (1362 Š.), *Nozhat al-Qolūb*, Edited by Guy Le Strange, Tehran: Donyāye Kitāb. [In Persian]

- Mošīr al-Doula, Mīrzā Jafar k̄ān (1348 Š.), *Risāla Tahqīqāt-e Sarḥdīya*, Edited by Moḥammad Mošīrī, Tehran: Bonyād-e Farhanq-e Irān. [In Persian]
- Motarjīm, ‘Abbas; Moḥammadfar, Ya‘qūb (1384 Š.), “Pīšnāhādī barāye Ta‘īn-e Mahal-e Šahr-e Ilk̄ānī-ye Solṭānābād-e Čamčāl (Baḡdād-e Kūčak) dar Bīstūn-e Kermānšāh”, *Majala Payām-e Bāstānšīnās*, 1, No. 3. [In Persian]
- Rāvandī, ‘Alī b. Solaymān (1363 Š.), *Rāḥat al-Šodūr va Āyat al-Sorūr*, Edited by Moḥammad Eqbāl, Tehran: ‘Elmī. [In Persian]
- Rahmatī, Moḥsin (1395 Š.), “joḡrāfiā-ye Tārīkī-ye Māsbazān dar Dora-ye Saljūqī”, *Faṣḥnama Farhang-e Elām*, 17, No. 52-53. [In Persian]
- Rahmatī, Moḥsin (1393 Š.), “Solaymān Šāh Ayva va Ḥamlaya Moḡol”, *Faṣḥnama Motālī ‘āt Tārīk-e Eslām*, 6, No. 22. [In Persian]
- Rašīd al-Dīn Faẓl allāh (1373 Š.), *fāma‘al-Tavārīk*, Edited by Moḥammad Rošan, Moštāfā Mūsavī, Tehran: Alborz. [In Persian]
- Rūmlū, Ḥasan Bayg (1349 Š.), *Aḥsan al-Tavārīk*, Edited by Abdul Ḥossein Navāī, Tehran: Bongāh-e Tarjoma va Našr-e Kitāb. [In Persian]
- Salmāsīzāda, Moḥammad; ‘Abbāsī, Borhān (1396 Š.), “Darna Šahrī Farāmūš Šoda dar talāt Bābājānī”, *Majala Pejūhiš dar Honar va ‘Ulūm-e Ensānī*, 2, No. 5. [In Persian]
- Sanandaĵī, Mīrzā Šokr allāh (1375 Š.), *Toḥfa Našīrī*, Edited by Ḥišmat allāh Ṭabībī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Solṭānī, Moḥammad ‘Alī (1372 Š.), *joḡrāfiā-ye Tārīkī va Tārīk-e Mofaṣal-e Kermānšāhān*, Tehran: Alborz. [In Persian]
- ‘Umarī, Aḥmad b. Yaḥyā b. Faẓl allāh (1412), *Masālik al-Absār fi Mamālik al-Amsār*, Edited by Moštāfā Moslim and others, Abu Dhabi: Majma‘ al-ṭaqāfi.
- Qāšānī, ‘Abd allāh b. Moḥammad (1384 Š.), *Tārīk-e Uljāytū*, Edited by Mahīn Hambalī, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Qazvīnī, Zakarīā b. Moḥammad (n.d.) *Āṭār al-Bilād va Aḳbār al-‘Ebād*, Beirut: Dār Šādir.
- Qodāma b. Jafar (1889), *Al-ḳarāj*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Niyšābūrī, Zahr al-Dīn (1332 Š.), *Saljūqnāma*, Edited by Esmā‘il Afšār, Tehran: Kalāla ḳāvar. [In Persian]
- Vāla Qazvīnī, Moḥammad Yūsif (1382 Š.), *Irān dar Zamān-e Šāh Šaft va Šāh ‘Abbas Dovvom (Ḥadīqa Šišom va Haftom az ḳold-e Barīn)*, Edited by Moḥammadrezā Našīrī, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafāḳīr Farhangī. [In Persian]
- Vaššāf Šīrāzī, Šahāb al-Dīn ‘Abdullāh (1338 Š.), *Tārīk-e Vaššāf*, Edited by Moḥammad Maḥdī Ešfahānī, Tehran: Kitābkāna Ebn-e Sīnā va Kitābkāna Jafarī Tabrīzī. [In Persian]
- Ya‘qūbī, Aḥmad b. Abī Vāziḥ (1892), *Al-Boldān*, Edited by Michael Jan de Goeje, Lieden: Brill.
- Yāqūt Ḥamavī, Šahāb al-Dīn Abu ‘Abdullāh (1409), *Mo‘jam al-Boldān*, Edited by Ferdinand Wüstenfeld, Beirut: Dār Šādir.
- Yāqūt Ḥamavī, Šahāb al-Dīn Abu ‘Abdullāh (1362 Š.), *Al-Moštarak Vaz‘an val-Moftaraq Šiq‘an*, Edited by Moḥammad Parvīn Gonābādī, Tehran: amīr Kabīr.
- Yazdī, Šaraf al-Dīn ‘Alī (1387 Š.), *Zafarnāma*, Edited by Sa‘īd Mīr Moḥammad Šādiq va Abdul Ḥossein Navāī, Tehran: Markaz-e Asnād, Mūza Kitābkāna-ye Majlis Šorā-ye Eslāmī. [In Persian]

Reference in English

- Le Strange, Guy (1905) *The lands of the Eastern Caliphate*, Cambridge: Cambridge University Press.

**The Importance of Nuzhat Al-Qulūb in Explaining Historical Geography and
Determining the Place-Names of Kurdistan during the Ilkhanid Period¹**

Mohsen Rahmati²

Received: 2019/11/06

Accepted: 2020/02/22

Abstract

During the Ilkhanid Period, the western part of the province of Jibal was named Kurdistan in administrative documents. Nuzhat al-Qulūb is the first text to provide detailed and valuable data about Kurdistan's historical geography. Some of the mentioned cities were ruined in the next centuries, and the names of some places are erroneously recorded in various manuscripts of Nuzhat al-Qulūb. Based on Mostowfi's Nuzhat al-Qulūb, by the historical analytic method, this study seeks to determine the location of some of the Kurdistan cities. This study shows that of the seventeen place-names mentioned in Nuzhat al-Qulūb, four places located in the present-day province of Soleimānieh in Iraq, as follows: Khuftiyān Castle near the Qal'eh Chūlan River, Nīmrah near Halabja, Darband-e Zangī at the mouth of Sirwān River and Darband-e Tādj Khātūn at Little Zab River Valley and within Shārbazhir. Also, six other places that have disappeared today had located within current Kermanshahān: respectively, the city of Alānī near Javanrūd, Dezbil (or Drbīl) or possibly Dartang near Sar pol-e Zahab, Khūshān near Kerend-e Gharb, Solṭānābād-e Chamchamāl at the foot of Bistūn Mountain and near the present city of Bistūn, Dīnavar near the present city of Sonqor-e Kolyai and Bastam (=Vistām, probably current Tāq-e Bostān) on the outskirts of Kermānshāh. Six other places are still present: Kerend, Māhīdasht, Harsīn, Kangāvar, Kermānshāh, and Alīshar (in Lorestan).

KeyWords: Īlkhānīd, Nuzhat al-Qulūb, Historical Geography, Kurdistan, Kermānshāhān.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.31506.1440

2. Professor, Department of History, Lorestan University, rahmati.mo@lu.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۶۳-۱۴۱
مقاله علمی - پژوهشی

خوانش هرمنوتیکی نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی (قرن پنجم تا چهاردهم هجری قمری)^۱

زهرا علیزاده بیرجندی^۲
سمیه پورسلطانی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۲۱

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۲۹

چکیده

در میان مؤلفه‌های هویتی یک متن تاریخی، عنوان اثر جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. نام هر اثر تاریخی، عامل تمایز و شناسایی آن از دیگر آثار و معیار معرفی مضامین مندرج در آن است. انجام مطالعات در حیطه نام‌پژوهی منابع تاریخی می‌تواند افق تازه‌ای را فراروی پژوهشگران این رشته بگشاید. مقاله حاضر، با خوانش هرمنوتیکی نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی در نظر دارد که به تحلیل دلایل نام‌گذاری متون مذکور بپردازد. هدف اصلی در این خوانش نشان‌دادن عناصر و عواملی است که در فرایند تولید نام متن مؤثرند. دوره مطالعه‌شده در این نوشتار، متون سده پنجم تا چهاردهم هجری قمری است. دستاوردهای حاصل از این بررسی نشان می‌دهد که نام‌گزینی منابع تاریخ ایران بعد از اسلام، تحت تأثیر برخی عوامل متنی و فرامتنی است که در میان آنها، بهره‌گیری از صنایع ادبی، تقلید از شیوه‌های نام‌گذاری در آثار پیشین، نقش ایدئولوژی حاکمیت و بینش مورخ بیشترین تأثیر را داشته‌اند. **واژگان کلیدی:** نام‌گذاری، منابع تاریخ ایران اسلامی، هرمنوتیک، عوامل متنی، عوامل فرامتنی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.29739.1415

۲. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بیرجند، نویسنده مسئول: Zalizadehbirjandi@Birjand.ac.ir

۳. کارشناس ارشد تاریخ، پیام نور مشهد: s.poursoltani82@gmail.com

مقدمه

نخستین مواجهه خواننده با متن تاریخی، عنوان آن است. این عناوین می‌تواند تاحدودی مخاطبان را در فهم متن و شناخت ذهنیت مورخ و کشف ایدئولوژی‌های حاکم بر اثر، یاری کند. مورخان در نام‌گذاری آثار خویش به‌صورت خودآگاه و بر مبنای عوامل متعدد متنی و فرامتنی، عمل کرده‌اند. با بررسی عناوین متون تاریخی می‌توان به محتوای اثر، دل‌بستگی‌ها، آرزوها، باورهای اعتقادی و اندیشه صاحب اثر، هم‌چنین بافت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوران نگارش اثر پی برد. در واقع بررسی و تحلیل عناوین می‌تواند بسیاری از زوایای پنهان ذهنی نویسنده را بر خواننده آشکار کند. فضای فکری نویسنده را می‌توان متأثر از عوامل مختلفی دانست؛ نظیر تصویری از جهانی که مورخ خود را در آن می‌یابد؛ دسته‌ای از آمال و ارزش‌ها، که مبین خواسته‌های اوست؛ دسته‌ای از هنجارها که بر دست و پای فعل او قید می‌نهد و تصویری از توانایی‌ها و قابلیت‌هایش (لیتل، ۱۳۸۱: ۱۱۶-۱۱۵). نوشتار حاضر به تبیین دلایل نام‌گذاری متون تاریخی دوره ایران اسلامی با روش هرمنوتیک اختصاص یافته است.

فهم فضای فکری مؤلف و تبیین ارتباط آن با اجزای اثر از دغدغه‌های علاقمندان به خوانش هرمنوتیکی متون است. اریک هرش و امیلیو بتی از نظریه‌پردازان حوزه هرمنوتیک هستند که مسئله اصلی را در تفسیر و درک مقصود صاحب اثر دانسته‌اند. به عقیده هرش، انجام این کار از طریق دانش مربوط و مناسب درباره زبان، مؤلف و جوانب مسئله تفسیری خاص است که مفسر آن را به وجود می‌آورد. او بر این مطلب پافشاری می‌کند که هر کس می‌تواند به قدر کافی درباره زبان، تاریخ، جامعه و فرد بیاموزد؛ به گونه‌ای که قادر باشد، معنای مدنظر مؤلف را دریابد. باین‌وجود، هنوز هم چند تفسیر مختلف می‌تواند به‌طور هم‌زمان معتبر باشد. این از آن جهت نیست که هر دریافتی از مقصود مؤلف همانند بقیه دریافت‌ها معتبر است، بلکه از آن نظر است که مسائل و پیچیدگی‌های تفسیری متفاوت‌اند (هرش، ۱۳۹۵: ۱۲-۱۱). بتی، نیز در روش‌شناسی تفسیر، قائل به قوانین هرمنوتیکی است که عبارتند از:

۱. قانون استقلال هرمنوتیکی موضوع تفسیری: براین اساس، اثر را باید با توجه به ارتباطش با ذهنیتی تفسیر کرد که در آن تجلی یافته و مفسر حق ندارد اثر را از نظر معنا، مستقل از پدیدآورنده‌اش بداند؛

۲. قانون تمامیت معنا: در این قانون، بتی بر ارتباط اجزاء و کل و لزوم توجه به نقش و تأثیر متقابل کل و جزء در فرایند شرح و تفسیر تأکید می‌کند؛

۳. قانون حقیقت ادراک: مفسر باید فرایند ذهنی منتهی به خلق اثر را در ذهن خویش دوباره ردیابی کند و ذهنیت خالق اثر را در ذهن و درون خود ترجمه کند (واعظی، ۱۳۸۰:

۴. قانون هماهنگ‌سازی ادراک، تطبیق و توافق هرمنوتیکی: براساس این اصل، مفسر باید فعلیت ذهن خویش را با دریافتش از موضوع، در بیشترین حالت سازگاری و هماهنگی قرار دهد (واعظی، ۱۳۸۰: ۴۴۸).

براین اساس پژوهش حاضر به دنبال پاسخگویی به سؤالات زیر است:

۱. عوامل متنی چه تأثیری در نام‌گذاری متون تاریخی داشته است؟

۲. عوامل فرامتنی مؤثر بر نام‌گذاری متون تاریخی چه بوده است؟

بررسی پیشینه مقاله حاضر نشان می‌دهد که در این موضوع تنها یک مقاله با عنوان «نشانه‌شناسی الگوهای نام‌گذاری کتاب‌های تاریخ در زبان فارسی» نوشته شده است. مقاله مذکور مستخرج از رساله دکتری با نام «بررسی و تحلیل عوامل اثرگذار بر نام‌گذاری (عناوین) هزار اثر برگزیده فارسی» است. همان‌گونه که عنوان و مباحث ارائه‌شده در این مقاله نشان می‌دهد، نویسنده از تحلیل نشانه‌شناسی برای پی‌بردن به الگوهای نام‌گذاری بهره گرفته و تأکید او بر بررسی ساختارهای زبانی و ترکیب نحوی عناوین قرار گرفته است. علاوه بر این، نویسنده به شاخص‌های ذکر شده در نشانه‌شناسی به‌ویژه مفروضات ارائه شده در متن چندان پایبند نیست. در واقع عمده‌ترین وجوه تمایز پژوهش حاضر با مقاله مذکور در مسائل روشی و رویکرد تاریخی آن است.

عوامل متنی مؤثر در عناوین منابع تاریخی دوره ایران اسلامی

منظور از عوامل متنی این است که یک عنصر زبانی در چارچوب چه متنی قرار می‌گیرد و جملات و کلمات قبل و بعد از آن عنصر در داخل متن چه تأثیری در تبلور نقش و معنای آن دارد (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۰۶). مباحث مربوط به عوامل متنی بیشتر در آرای زبان‌شناسان مکتب صورت‌گرایی مطرح شده است. این نظریه پردازان عامل تعیین‌کننده در تولید و درک متن را صورت نحوی و دستور زبان می‌دانند (همان: ۲۲۹). این اندیشه‌گران، متغیرهای زبانی نظیر نوع افعال و وجوه آنها (التزامی، امری و اخباری)، ساخت‌های نقل‌قول (مستقیم و غیرمستقیم)، کوتاهی یا بلندی جمله را مدنظر قرار می‌دهند (همان: ۱۸۱-۱۸۰).

عوامل متنی عناوین منابع تاریخ ایران اسلامی به قرار زیر است:

۱. نفوذ ادبیات عرب در میان ایرانیان و تأثیر آن در نام‌گذاری منابع تاریخی: سقوط سلسله ساسانی و تسلط اعراب مسلمان بر ایران، ایرانیان را بر آن داشت تا به منظور ارتباط با حاکمان جدید و امکان راهیابی به دستگاه خلافت، زبان عربی را فراگیرند. گستره نفوذ زبان عربی در

جهان اسلام به‌عنوان زبان قرآن، تدریس زبان عربی در مراکز علمی و نظامیه‌ها، برخی نارسایی‌های زبان پهلوی و حمایت بعضی از وزرا و دبیران ایرانی از زبان عربی را باید از دیگر دلایل فراگیری این زبان و کاربرد آن در آثار تألیفی نویسندگان، دانشمندان و شاعران ایرانی دانست (خیرآبادی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۸؛ شهیدی، ۱۳۸۴: مقدمه). دبیرسیاقی، کاربرد «کلمات عربی ملایم با زبان فارسی» در نظم و نثر و در زبان محاوره را از تدابیر خردمندانه‌ای می‌داند که ایرانیان دانای اوایل دوره اسلامی به منظور جلوگیری از نابودی و اضمحلال زبان اصلی خود به کار بردند (دبیرسیاقی، ۱۳۹۰: ۵). باین‌حال نباید این امر را به‌عنوان یک جریان حاکم بر کل این دوران در نظر گرفت. حمایت برخی از امرای صفاری، سامانی و غزنوی از زبان فارسی، ترجمه برخی متون اسلامی از زبان عربی به زبان فارسی، نگارش متون دینی به زبان فارسی، تألیف کتب تاریخی به زبان فارسی نظیر *تاریخ سیستان*^۱، *تاریخ قم*^۲ و *تاریخ بیهقی*^۳ به ماندگاری زبان فارسی به‌عنوان بخشی از هویت ایرانی کمک کرد (گودرزی، ۱۳۸۹: ۶۰-۵۹). درواقع این فعالیت‌ها به‌نوعی اعلام استقلال سیاسی فرهنگی به شمار می‌آید (میثمی، ۱۳۹۱: ۵۴). برخی نویسندگان ایرانی نظیر گردیزی نیز با اینکه عنوان عربی *زین الاخبار* را برای آثار خویش برگزیده است، متن آن را به زبان فارسی نگاشته است. درواقع *زین الاخبار*^۴ را باید، اولین متن تاریخ‌نگاری مستقل فارسی دانست که نویسنده از نثری ساده و بی‌تکلف در نگارش آن بهره گرفته است. ترکمنی‌آذر، هدف گردیزی را در این زمینه احیای هویت ایرانی می‌داند (ترکمنی‌آذر، ۱۳۹۲: ۴۶).

۲. کاربرد عبارات ساده یا طولانی و متکلف در عناوین منابع تاریخی: برخی عناوین منابع تاریخ ایران اسلامی ساده، مختصر و بدون پیچیدگی است و تنها بر محتوای کتاب دلالت می‌کند. این منابع بیشتر تواریخ محلی هستند؛ نظیر *تاریخ قم*، *عباسنامه* و *شیرازنامه*^۵. دسته‌ای دیگر از عناوین، به دلیل ناآشنایی مخاطب بر موضوع اثر و به کارگیری واژگان عربی دارای ابهام و پیچیدگی هستند. این عناوین گاه کوتاه و مختصر است؛ مانند *تاریخ خانی*، *تاریخ رشیدی* و *خلد برین* و گاه نیز طولانی و متصنع است. *تجزیه الامصار* و *تجزیه الاعصار*^۶، *راحة*

۱. قسمتی از مطالب آن در اواخر نیمه اول قرن ۵ق تألیف شده و سپس مطالبی تا تاریخ ۷۲۵ق دیگران بر آن اضافه کرده‌اند (بیات، ۱۳۸۳: ۱۴۴).

۲. ۴۵۱ق

۳. ۴۵۱ق

۴. ۴۴۲ق

۵. ۷۴۴ق

۶. ۷۳۸ق

الصدور و آیه‌الصدور^۱ و سمط العلی للحضرة العلیا^۲ از آن جمله‌اند. علت این مسئله را می‌توان در دلایلی چون ذوق ادبی مؤلف و علاقه وی به استفاده از صنایع ادبی در عنوان اثر، خودنمایی او با به رخ کشیدن قدرت نویسندگی و میزان فضل و دانش وی و نفوذ و گسترش ادبیات عرب جست‌وجو کرد. گفتنی است که به رخ کشیدن آثار و توان نویسندگی به‌عنوان یک سنت فرهنگی در بین نویسندگان مسلمان رواج داشته است.

۳. بهره‌گیری از صنایع ادبی در عناوین منابع تاریخی: یکی از وجوه غالب در نام‌گذاری عناوین منابع تاریخی، کاربرد صنایع ادبی است که در زیر نمونه‌هایی از این کاربرد ذکر شده است:

الف. استعاره: انتخاب عنوان استعاری براساس اصل تشابه یا هم‌ارزی، متأثر از بافت فرهنگی کاربرد زبان است که با هدف انگیزش و اقناع مخاطب استفاده شده است. این دسته از عناوین به دلیل ایجاد ابهام و نداشتن قرینه معنایی تنها با کشف رابطه آن با متن فهمیدنی است (خیرآبادی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۷)؛ مانند *نفثه المصدور*^۳ که در لغت به معنای خلطی است که مبتلا به درد سینه، از سینه بیرون می‌افکند تا راحت‌تر نفس بکشد. مؤلف با انتخاب این عنوان، اشاره به دردها و آلام درونی خویش دارد که با بیان آنها به عقده‌گشایی می‌پردازد، تا اندوه درون خود را کاهش دهد (نسوی، ۱۳۷۰: ۵۶۷).

نمونه دیگری که می‌توان از آن نام برد، *سمط العلی للحضرة العلیا* از ناصرالدین منشی کرمانی درباره قراختائیان کرمان است. *سمط العلی* استعاره از کتاب و *للحضرة العلیا* استعاره از حکام کرمان است: «به واسطه این تصنیف که به حقیقت رشک لؤلؤ لالاست تاریخی در تواریخ روزگار زیادت گردانید و به وسیله ذکر طیار و ذریعت صیت سیار این خدایگان کامران و نوئین صاحب قرآن ذکر خود را بر اوراق روزگار و صحایف لیل و نهار یادگار گذاشت...» (منشی کرمانی، ۱۳۶۳: ۱۰-۱۱).

گاه نیز عنوان، با توجه به ساختار و نحوه تنظیم فصول (تبویب) کتاب انتخاب شده است. در این زمینه می‌توان از کتاب *ریاض الفردوس*^۴ نام برد. محمد میرک در دیباچه، درباره وجه تسمیه کتاب می‌نویسد، از آن‌رو که کتاب از دوازده روضه و چهار چمن تشکیل شده، این نام را

۱. ۵۹۹ق

۲. ۷۱۵-۷۱۶ق

۳. ۶۳۲ق

۴. معانی واژگان کتاب بدین ترتیب است: سمط: رشته مروارید، العلی: بلندپایه، للحضرة: هر بزرگی که در اطراف او مردم گرد آیند، العلیا: دارای جایگاه بلند.

۵. ۱۰۸۲ق

برای آن برگزیده است: «بر این نسق که امور سانحه این بلاد در عهد میمون هر یک از سلاطین ذوی الاحتشاد در طی روضات محرر گشته و شطری از حال شاهانی که در ایام اقتدارشان در این ولایت امری سنوح^۱ نیافته در طی چمن‌ها نگارش پذیرفته است...» (محمد میرک، ۱۳۸۵: ۲۳). افزون‌بر نظر مورخ می‌توان این نام‌گذاری را یکی از آشکال انعکاس دین در منابع تاریخ‌نگاری صفویه دانست. استفاده از واژگان و مفاهیم مرتبط با دین و معارف دینی برای تقدس‌بخشی به سلاطین و حکام از سنت‌های رایج میان مورخان این دوره است. نویسنده *ریاض الفردوس*، با نام‌گذاری کتاب و همچنین فصول آن، به شیوه‌ای استعاری جایگاهی بهشتی برای پادشاهانی که نام آنها را در اثر خویش آورده، قائل شده است.

ب. ایهام^۲: زمانی که یک واژه از عنوان با لفظ دیگری در عنوان و موضوع کتاب تناسب معنایی داشته و از طرف دیگر به نام یا لقب نویسنده یا حاکم یا حامی اثر نیز اشاره شده است؛ همان‌گونه که برخی از شاعران این شیوه را در کاربرد تخلص خود در شعر استفاده کرده‌اند (خیرآبادی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۹)؛ مانند *شرفنامه بدلیسی*^۳ که واژه شرف از یک‌سو می‌تواند اشاره‌ای به موضوع کتاب «احوال خانواده‌های عظیم‌الشأن کردستان» باشد و از سوی دیگر نام مؤلف، شرف‌خان، را می‌توان دخیل در این نام‌گذاری دانست (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۸). درّه نادره^۴ استرآبادی، *احسن التواریخ روملو*^۵ و *افضل التواریخ*^۶ غلامحسین افضل‌الملک از دیگر نمونه‌های کاربرد این آرایه ادبی است.

پ. تلمیح: عناوینی که به یک واقعه یا بخشی از قرآن یا یک شعر اشاره می‌کند؛ نظیر *تاریخ ذوالقرنین خاوری* (۱۲۶۶ - ۱۱۹۰ق) که می‌تواند اشاره‌ای به آیه ۸۳ سوره کهف داشته باشد (خیرآبادی و دیگران، ۱۳۹۷: ۲۰). ذوالقرنین شخصی است که قوم یاجوج و ماجوج را سرکوب کرد و در برابر آنان سدی از سنگ و آهن گذاخته ساخت. مورخانی نظیر طبری این شخص را اسکندر دانسته‌اند؛ اما به عقیده مولانا ابوالکلام آزاد، کوروش، ذوالقرنین بوده است. خاوری نیز بر آن بوده تا با به کارگیری این لقب، بزرگی و عظمت شخصیت فتحعلی‌شاه را نشان دهد (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۹ - ۱۸).

۱. رخ دادن امری

۲. در لغت به گمان‌افکندن، به پندارنداختن، فرو گذاشتن و فرو گذاردن است و در اصطلاح از جمله صناعات لفظی است: زمانی که کاربرد یک کلمه، دو معنای نزدیک و دور را مراد کند (داد، ۱۳۸۳: ۶۷).

۳. ۱۰۰۵ق

۴. ۱۱۸۰ق

۵. ۹۸۵ق

۶. ۱۳۱۴ق

ت. اغراق و مبالغه: کاربرد واژگانی در عنوان که توصیفی خلاف واقع درباره کتاب ارائه می‌دهد. به کارگیری این آرایه در عنوان می‌تواند به دلیل رقابت میان تاریخ‌نگاران برای عرضه اثر خود به صاحبان قدرت انجام گرفته باشد و عقیده مورخ را درباره جایگاه برتر کتابش در میان سایر آثار تاریخی بیان کند یا نشان‌دهنده دل‌بستگی او به موضوع کتاب باشد؛ گویا پرداختن به زندگی فرد یا سلسله مدنظر، موجب شرافت و فضیلت کتاب وی شده است؛ مانند *ناسخ‌التواریخ* محمدتقی سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ق)، *اکسیرالتواریخ* اعتضادالسلطنه (۱۲۳۴-۱۲۹۸ق)، *زبده‌التواریخ*^۱ حافظ ابرو، *اشرف‌التواریخ*^۲ محمدتقی نوری و *افضل‌التواریخ*^۳ غلامحسین افضل‌الملک.

هدف نویسنده از کاربرد اغراق و مبالغه در متن، تأیید مشروعیت، اثبات حقانیت و اقتداربخشی به یک سلطان یا سلسله حکومتی بوده است. این مسئله را می‌توان در دوره‌های مختلف تاریخی پیگیری کرد. از آن جمله می‌توان به آثار نگارش‌یافته در دوره حاکمیت ایلخانان اشاره کرد. علاقه‌مندی سلاطین مغول به بقای نام؛ وقوع حوادث و رویدادهای مهم؛ برخورد افکار و آگاهی‌های مختلف و ایجاد روابط با ملل اروپایی (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۳۷۳-۳۷۱) سبب رویکرد به تاریخ‌نگاری و هم اغراق و مبالغه در شئون پادشاهان این دوره شده است. در دوره‌های پسامغولی نظیر دوره صفویه نیز این امر با هدف تلاش حاکمیت برای کسب یک هویت اعتقادی و تمایز ایدئولوژیکی در برابر رقبای سنی مذهب صورت گرفت.

ث. سجع: مؤلف به منظور ایجاد تناسب لفظی و موسیقایی در عنوان اثر از کلمات آهنگین و هم‌وزن استفاده می‌کند؛ مانند *مسامره‌الاجبار و مسایرة‌الاخیار*^۴ آفسرایبی، *المعجم فی آثار ملوک‌العجم* شرف‌الدین قزوینی (۷۴۰-۶۶۰ق)، *المآثر و الآثار*^۵ اعتمادالسلطنه، *دره نادره* استرآبادی و *مطلع سعیدین و مجمع بحرین*^۶ عبدالرزاق سمرقندی.

ج. جناس: آوردن کلماتی که در تلفظ شبیه به یکدیگر یا هم‌جنس هستند؛ مانند *الوامر العلانیة فی الامور العلانیة*. *الوامر العلانیة*^۷ به تصریح ابن بی‌بی، به دستور علاءالدین عظاملک جوینی در تألیف اثر اشاره دارد و منظور از امور علانیه، تاریخ علاءالدین کیقباد سلجوقی است

۱. ۸۳۰ق

۲. ۱۲۳۱ق

۳. ۱۳۱۴ق

۴. ۷۳۴ق

۵. ۱۳۰۶ق

۶. ۹۷۰ق

۷. ۶۷۹ق

که بخش بزرگی از مطالب به روزگار سلطنت او اختصاص یافته است (ابن بی‌بی، ۱۳۹۰: هشت).

۴. تطابق نداشتن عنوان با محتوا: منابعی از تاریخ ایران را می‌توان یافت که عنوان اثر در مطابقت کامل با محتوای آن قرار ندارد و گاه در تضاد با محتوا نیز قرار می‌گیرد. به‌عنوان نمونه می‌توان به *خیرات حسان* اعتمادالسلطنه اشاره کرد. این کتاب در سه جلد به سرگذشت زنان نامدار و فاضل، اغلب مسلمان، از صدر اسلام تا عصر مؤلف به ترتیب حروف الفبا اختصاص یافته است. با این حال گاه، سرگذشت زنان دیگر نیز شرح داده شده است (استخری، ۱۳۸۵: ۴۲۶). برای نمونه در جلد سوم *خیرات حسان*^۱ شرح نایبۀ بنت حرمله، مادر عمروعاص، آمده که از نظر اخلاقی خوشنام نبوده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۰۷ق، ۱۱۳/۳-۱۱۲).

۵. منابع تاریخی که دارای دو عنوان هستند: برخی از کتب تاریخ ایران اسلامی به بیش از یک عنوان شهرت دارند. برای نمونه می‌توان به کتاب نگارش یافته بیهقی اشاره کرد. به دلیل از دست رفتن آغاز و انجام کتاب، نام واقعی آن در دسترس نیست. منابع دیگری هم که از این کتاب و مؤلف آن یاد کرده‌اند، در این خصوص وحدت رویه ندارند. در مجموع کتاب بیهقی در منابع پیشین به نام‌های «تاریخ ناصری»، «تاریخ آل محمود»، «جامع التواریخ» و «جامع فی تاریخ سبکتگین» خوانده شده است (بیهقی، ۱۳۸۸: دیباچۀ مصححان). گاه نیز مورخی که بر آن کتاب، ذیل نگاشته، با توجه به محتوای کتاب، برای آن نامی برگزیده است؛ نظیر عبدالکریم بن علی رضا الشریف که در دیباچۀ اثر خود، از کتاب محمدصادق موسوی اصفهانی در تاریخ زندیه با عنوان *تاریخ گیتی‌گشا* نام برده است (موسوی اصفهانی، ۱۳۶۳: دیباچہ).

در این زمینه می‌توان از کتاب‌هایی نیز نام برد که نویسنده در دیباچۀ اثر به هر دو عنوان اشاره کرده است؛ چنانکه محمد ساروی درباره‌ی وجه تسمیۀ کتابش می‌نویسد: «از آنجاکه این شهنشاہ که در نجابت و مہابت، شجاعت و مہانت... احسن الملوک بل خاتم السلاطین است... اگر فقیر این تاریخ را *احسن التواریخ* گوید و بدین معنی به خویشتن نازد هرآینه بیہودہ نخواہد بود... بلکہ از مردمی‌های اہل نظر چشمداشت پوشیدن چشم از عیوب و خلل و اغماض از خطایا و زلل آن می‌باشد و شاہزادہ گرامی [فتحعلی شاہ] این نامہ نامی را بہ دو نسبت مسمی بہ *تاریخ محمدی*^۲ گردانید» (ساروی، ۱۳۷۱: ۲۳).

عناوین برخی از منابع تاریخی به دلیل کلی بودن یا تصنع و تکلف عبارات به نام صاحب اثر نیز شهرت یافته است؛ مانند *زین الاخبار (تاریخ گردیزی)*، *تجزیہ الامصار و تجزیہ*

۱. ۱۳۰۴، ۱۳۰۵ و ۱۳۰۷ق

۲. ۱۲۱۱ق

الاعصار (تاریخ و صاف) و جامع التواریخ (تاریخ رشیدی).

۶. انتخاب عنوان کتاب براساس ماده تاریخ آن: ماده تاریخ، یکی از فنون ادبی و به معنای مقید کردن ارقام فرار و اشتباه‌پذیر ریاضی به حروف دری و بیان سال‌های تاریخی در قالب کلمات و عبارات و جمل است، به منظور حفظ و ضبط صحیح تاریخ و وقایع مختلف با حفظ تناسب کلمات و عبارات با اصل واقعه که یکی از مظاهر تجلی فکری و نمودارهای ذوق سلیم و زیباپرست ایرانی بوده است. اوج تکوین این فن، از دوره صفویه به بعد است که اهل سیاست از آن برای اثبات حقانیت خود و انکار مخالفانشان بهره بردند (مسجدی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۷۵). در ماده تاریخ‌نویسی، دستیابی به اهدافی نظیر ثبت تاریخ رویدادها، سهولت در حفظ تاریخ رخدادها، تبدیل مفاهیم کیفی به کمی، هنر‌نمایی و پیشگیری از تحریف احتمالی سال‌شمار، مدنظر نویسنده قرار می‌گرفت (قلی‌پور گودرزی و دیگران، ۱۳۹۶: ۲۸).

خواندمیر پس از نگارش دستورالوزراء^۲ به دنبال لفظی می‌گردد که «از تاریخ سال اتمام آن خبر دهد» پس بر او الهام می‌شود «که نام نامی این نامه گرامی به تاریخ سال تمامی است نامی، ای گشته به نام نیک درد هر سمر این نامه که از نام تو شد نام آور از سال تمامی کسی جست خبر گفتم که حروف نام آن را بشمر»

(خواندمیر، ۱۳۵۵: ۸)

کتاب دیگری که می‌توان از آن نام برد، تاریخ جهان‌آرا است. غفاری قزوینی (۹۷۵-۹۰۰ق) درباره وجه تسمیه کتاب می‌نویسد: «چون اصل این مختصر مبنی بر سه نسخه و ثالث آنها مزین است به زیب و زینت صادرات این دولت معجزنا اگر چنانچه از قرار واقع به نسخ جهان‌آرا که حروف آن به حسب تاریخ مطابق زمان تألیف است، مسمی گردد رواست...» (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: مقدمه). جهانگیرمیرزا نیز به این دلیل که «عدد لفظ [تاریخ] نو مصادف با سال اختتام» کتاب بوده است، این عنوان را برگزیده است (جهانگیرمیرزا، ۱۳۸۴: ۱۸).

۷. تقلید از آثار پیشینیان: برخی از نویسندگان منابع تاریخ ایران، عناوین آثار خود را با الگوبرداری از عناوین کتب پیشین (براساس واژگان انتخابی و آهنگ کلام) انتخاب کرده‌اند. ظفرنامه یزدی^۳ از جمله آثاری است که هم در عنوان و هم محتوا بر مبنای کار نویسندگان دیگر نوشته شده است. شرف‌الدین علی یزدی، بیشتر مطالب اثر خویش را از ظفرنامه شامی^۴ گرفته

۱. ۷۱۰ق

۲. ۹۰۶ق

۳. ۸۲۸ق

۴. ۸۰۶ق

است؛ بدون آنکه به منبع استفاده‌شده اشاره‌ای کرده باشد. *ظفرنامه* یزدی تألیف مجدد زندگی امیر تیمور است که بار اول نظام شامی آن را نوشته است. تفاوت این دو اثر در نثر ساده و خالی از تکلف *ظفرنامه* شامی و نثر مصنوع علی یزدی است (بیات، ۱۳۸۳: ۱۸۲). البته گذاردن نام *ظفرنامه* بر آثار تاریخی قبل از شرف الدین علی یزدی نیز مسبوق به سابقه است؛ چنان‌که حمدالله مستوفی (۷۵۰-۶۸۰ق)، مورخ و جغرافی‌نویس ایران در سده ۸ ق، کتابی به نام *ظفرنامه* تدوین کرد. این اثر که به شیوه منظوم نگارش یافته، حاوی وقایع تاریخ ایران از ظهور اسلام تا عصر مؤلف است (بیات، ۱۳۸۳: ۱۶۰ - ۱۵۸).

گاهی نیز به دلیل شباهت محتوایی که میان دو اثر دیده می‌شود، مؤلف دوم از عنوان کتب پیشین که دارای شهرت نیز بوده‌اند، استفاده می‌کند. مانند *فارسنامه* ناصری^۱ اثر حسن حسینی فسایی. پیش از او، ابن بلخی نیز کتابی در تاریخ و جغرافیای فارس نوشته و عنوان *فارسنامه* را بر آن نهاده بود. علاوه بر این، کاربرد برخی از کلمات مانند تاریخ، مرآت، دستور و نامه در عناوین منابع تاریخی مرسوم بوده است.

تواریخی که به عنوان تکمله‌ای بر یکی از آثار پیش از خود نگارش یافته‌اند، نیز گاه همان عنوان پیشین را انتخاب کرده‌اند. این اقدام را گاه خود مؤلف انجام داده؛ مانند *ذیل عالم آرای عباسی* که به علت فوت مؤلف ناتمام باقی ماند یا *ذیل تاریخ گزیده* که پسر حمدالله مستوفی، زین‌الدین، آن را نگاشت. برخی نویسندگان نیز عنوان جدیدی برای اثر خود برمی‌گزیدند؛ مانند جهانگیر میرزا که *تاریخ نو*^۲ را تألیف کرده است؛ اما از آنجا که وی مطالب کتاب را در ادامه وقایع *مآثر السلطانیه*^۳ دنبال می‌داند، بدین جهت این کتاب به *ذیل مآثر السلطانیه* نیز شهرت دارد.

عوامل فرامتنی

گروهی دیگر از ویژگی‌های یک متن که در تحلیل و تفسیر آن به کار گرفته می‌شود، عوامل فرامتنی است. در بررسی عوامل فرامتنی دیگر صرفاً با عناصر نحوی و لغوی تشکیل‌دهنده متن (co-text) سروکار نداریم، بلکه فراتر از آن با عوامل بیرون از متن یعنی بافت موقعیتی (context of situation) یا زمینه اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بر متن سروکار داریم (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۸). به بیان دیگر، بستر زمانی، مکانی، علت استفاده و سوژه‌های

۱. ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ق

۲. ۱۲۶۷ق

۳. ۱۲۴۱ق

استفاده‌کننده، نوع و محتوای هر گفتمان را تعیین می‌کند (مکدائل، ۱۳۸۰: ۵۶). ون‌دایک، از نظریه‌پردازان حوزه تحلیل گفتمان انتقادی، بر این امر تأکید دارد که برای درک یک متن باید میزان زیادی از دانش اجتماعی - فرهنگی مربوط به جهان به صورت پیش فرض وجود داشته باشد (دایک، ۱۳۸۲: ۵۷). براین اساس، عناوین منابع تاریخ ایران دوره اسلامی براساس ویژگی‌های فرامتنی آن، تحلیل و ارزیابی شده است:

یکی از عوامل فرامتنی اثرگذار در نام‌گذاری متون، ایدئولوژی حاکمیت و تأثیر قدرت در این راستا است. برخی نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان، با اشاره به محصوربودن کاربرد زبان در روابط اجتماعی، زبان را صورت مادی ایدئولوژی می‌دانند. سؤال اساسی درباره ایدئولوژی این است که چه ویژگی‌ها یا سطوحی از زبان یا گفتمان ممکن است دارای بار ایدئولوژیک شوند. تردیدی نیست که معانی واژگانی مهم‌اند؛ اما پیش فرض‌ها، اشارات ضمنی، استعاره‌ها و انسجام که همگی جنبه‌هایی از معنا را تشکیل می‌دهند، نیز اهمیت دارند. فرکلاف، گفتمان را مجموعه‌ای به هم تافته از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن می‌داند. ایدئولوژی، نخست در قالب بار ایدئولوژیک عناصری که در تولید و تعبیر متن به کار گرفته می‌شوند و شیوه‌هایی که این عناصر در نظم‌های گفتمان تولید می‌شوند، وارد این تصویر می‌شود و سپس در قالب روش‌هایی بیان می‌شوند که این عناصر به همراه هم تولید می‌شوند. (فرکلاف: ۹۹-۹۷).

عناوین برخی کتب تاریخی به عنوان یکی از نمونه‌های ایدئولوژی حاکمیت، بازتاب‌دهنده باورها و ارزش‌های حاکم بر صاحبان اثر و جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کرده‌اند. گاهی واژگان و عبارات به کارگرفته شده نویسندگان با صراحت و شفافیت به نام سلطان یا یکی از اعضای دستگاه حاکم اشاره دارد. در برخی از عناوین کتب تاریخی نیز عبارات معطوف به قدرت به صورت ضمنی و غیرمستقیم بیان می‌شود. براین اساس می‌توان الگوهای فرامتنی نام‌گذاری منابع تاریخ ایران اسلامی را در دسته‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

۱. اسوه‌سازی سلطان برای رعایا: نویسنده بدون اشاره به نام سلطان، عنوانی را برای کتاب برمی‌گزیند تا به مخاطب بفهماند که باید زندگانی سلطان را به عنوان آیین و روشی برای دیگر سلاطین قرار دهد؛ مانند دستور شه‌ریاران درباره شاه سلطان حسین صفوی تا «کردار و گفتار آن پادشاه، دقیقه‌رس صاحب تمکین، رشک نگارخانه چین و غیرت بساط شه‌ریاران روی زمین» باشد (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۴).

۲. اتخاذ رویکرد تطبیقی - تقابلی مورخ: در این رویکرد، مورخ تحت تأثیر اعتقادات مذهبی و گرایش‌های سیاسی می‌کوشد، نام‌گذاری کتاب خویش را به گونه‌ای انجام دهد که

تمایزات دینی و سیاسی ممدوحش را به رخ مورخ رقیب بکشد. از این رو، هم یک رویکرد تقابلی و هم یک رویکرد تطبیقی را انتخاب می‌کند که در آن نوعی مقایسه نیز نهفته است. خنجی^۱ با اتخاذ رویکرد تقابلی و هم‌سنجی میان عملکرد چنگیز و سلطان یعقوب آق‌قویونلو وجه تسمیه اثر خویش را با نشان‌دادن برتری یعقوب‌خان به سبب عالم‌آرایی نه جهانگشایی صرف، این گونه بیان کرده است: «چون چنگیزخان دست به جهانگشایی گشود و عطاءالملک اثرش را به همین مناسبت جهانگشای جوینی نامید، این تاریخ به تاریخ عالم‌آرای امینی موسوم می‌گردد به مناسبت آنکه حضرت اعلیٰ یعقوب‌خانی به جهان روی به عالم‌آرایی نمود» (خنجی، ۱۳۸۲: ۸۸).

نمونه‌ای دیگر از این رویکرد تقابلی، استدلال محمدتقی نوری، نویسنده *اشرف‌التواریخ*، در نام‌گذاری کتابش است: «...و زبان الهام ترجمان شهزاده هنرمند علی‌رغم حسن‌بیک مورخ تاریخ *احسن‌التواریخ* فتوحات شاه اسماعیل صفوی، رضوان الله علیه و الغفران، این شگرف‌نامه سعادت‌عنوان را به *اشرف‌التواریخ* موسوم ساخت و از عطیه این نام نامی فرق افتخار مؤلف و این نامه گرامی را به فرق فرقد پرداخت» (نوری، ۱۳۸۶: ۱۲). در واقع نویسنده *اشرف‌التواریخ* برای اثبات برتری شاهزاده محمدولی میرزا، پسر فتحعلی‌شاه و حاکم خراسان، نسبت به شاه اسماعیل نام *اشرف‌التواریخ* را بر کتاب خویش نهاد.

۳. بازتاب القاب سلطان در عنوان کتاب: مورخ برای توصیف سلطان در عنوان کتاب از القاب وی بهره گرفته است؛ نظیر *زین‌الانخبار گردیزی*. به عقیده حبیبی، مصحح کتاب، نام *زین‌الانخبار* از روی لقب سلطان عبدالرشیدبن محمودبن سبکتگین، *زین‌المله*، برگرفته شده است (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۰-۱۹). کتاب دیگری که در این زمینه می‌توان از آن نام برد، اثری است که فضل‌الله شیرازی خاوری (۱۲۶۶-۱۱۹۰ق) در وصف فتحعلی‌شاه تألیف کرده است. جلد نخست این کتاب که در وقایع قرن اول دولت فتحعلی‌شاه است، *نامه خاقان* نام می‌گیرد و جلد دوم که به اوضاع قرن ثانی از حکومت شاه قاجار اختصاص یافته، *رساله صاحبقران* است. خاوری برای هر دو جلد نیز عنوان کلی *تاریخ ذوالقرنین* را برمی‌گزیند. خاقان و صاحبقران از القاب فتحعلی‌شاه قاجار است. واژه ذوالقرنین نیز از یک‌سو اشاره به دو قرن حکومت فتحعلی‌شاه دارد و از سوی دیگر در مقدمه کتاب از فتحعلی‌شاه با عنوان ذوالقرنین ثانی نام

۱. روزبهان خنجی، *تاریخ عالم‌آرای امینی* را در ۸۹۶ق به پایان برد و آن را به بایسنقر میرزا، پسر و جانشین سلطان یعقوب آق‌قویونلو، تقدیم کرد. او پس از به قدرت رسیدن شاه اسماعیل ایران را ترک و به خدمت امرای ازبک درآمد (آرام، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

۲. قرن عربی که سی سال است.

می‌برد(خاوری، ۱۳۸۰: ۶۱۰). تصویر شاه قاجار به‌عنوان کانون نخبگان حکمران و ناظم اعلی‌ی که برخوردار از حقوق الهی است، می‌توان از نحوه‌ی کاربرد عناوین و عبارات پرطننه دریافت. انتخاب عنوان پارسی باستان شاهنشاه و لقب ترکی، مغولی خاقان، نمایانگر دعوی سروری وی بر تخت و تاج و هم بر طایفه‌های ایلات بود. وقایع‌نگاران درباری و کاتبان اسناد دولتی نیز با الهام از شکوه اساطیری و دودمانی ایران باستان این القاب را در مدح سلاطین به کار می‌بردند(Amanat, 1997: 55 به نقل از نعمتی، ۱۳۸۷: ۲۳).

۴. قدردانی از حامی اثر تاریخی: برخی مورخان، عنوان کتاب خود را با توجه به نام حامی اثر یا فردی از دستگاه حاکمیت انتخاب می‌کردند که کتاب به درخواست وی نگارش یافته؛ مانند خواندمیر که عنوان *حبيب السیر فی اخبار افراد البشر*^۱ را برای تألیف خود برگزید، به سبب آنکه تألیف قسمت اعظم کتاب به اشاره و تشویق خواجه حبیب الله ساوجی، وزیر حاکم هرات، بوده است(خواندمیر، ۱۳۸۰: مقدمه).

علی لاهیجی نیز کتابی درباره‌ی حوادث چهل ساله‌ی گیلان، از ۸۸۰ ق تا ۹۲۰ ق، تألیف کرد و از آنجا که سلطان احمدخان اول، از سلاطین کیایی گیلان، دستور نگارش کتاب را به او داده بود، آن را *تاریخ خانی نامید(لاهیجی، ۱۳۵۲: مقدمه)*.

۵. انتخاب عنوان براساس اندیشه‌ی صوفی‌گری: تصوف یکی از مبانی اثرگذار در ساختار قدرت صفویان بوده است. در زمینه‌ی تأثیر این عنصر ایدئولوژیک می‌توان از کتاب *صفوة الصفا فی مناقب اولیا و معارج الاصفیا* تألیف اسماعیل‌بن درویش توکلی معروف به ابن‌بزاز نام برد. موضوع کتاب همان‌گونه که از عنوان آن پیداست، شرح مناقب و برگزیدگان صفویه و اولیا و اصفیاست. برخی از صاحب‌نظران، این اثر را در *شبوۀ تذکره‌الاولیا* عطار دانسته‌اند، با این حال کتاب از اطلاعات تاریخی خالی نیست. اطلاعات مربوط به زندگی‌نامه‌ی شیخ صفی‌الدین و اجداد وی و روابط صفی‌الدین و صدرالدین با حکام مغول از اطلاعات مهم تاریخی *صفوة الصفا* محسوب می‌شود(آرام، ۱۳۸۶: ۱۷۰- پانویس). عزیزالله بیات نیز *صفوة الصفا* را در شمار منابع تاریخی ذکر کرده است(بیات، ۱۳۸۳: ۲۷۱ - ۲۷۰).

عوامل فوق‌الذکر، بیشتر مبین تأثیر ایدئولوژی و قدرت سیاسی در نام‌گذاری منابع تاریخی است. برخی عوامل فرامتنی دیگر هم در این زمینه تأثیرگذار بوده که در زیر به آنها پرداخته شده است:

۱. نام‌گذاری براساس دستیابی به روایت‌های نو درباره‌ی یک مقطع تاریخی: نمود این‌گونه نام‌گذاری را می‌توان در *العراضة فی الحکایة السلجوقیه*^۲ یافت. واژه‌ی *العراضة* به معنای راه‌آورد،

۱. ۹۳۰ - ۹۲۷ ق

۲. اوایل قرن ۸ ق

رهاورد و سوغات است (فرهنگ فارسی عمید، ذیل واژه عراضه). محمد یزدی، نسخه‌ای از تاریخ آل سلجوق می‌یابد که اطلاعات آن را درباره تاریخ سلجوقیان کامل نمی‌بیند، پس تصمیم می‌گیرد، با تألیف کتابی در این باره اطلاعات قبلی را تکمیل کند (یزدی، ۱۳۸۸: بیست و هشت و بیست و نه).

۲. نقش رقابت‌های محلی و وابستگی‌های جغرافیایی در نام‌گذاری عناوین: حب وطن و رقابت با شهرهای همجوار را می‌توان مهم‌ترین عامل نگارش تواریخ محلی دانست. یکی از مصادیق بارز این رقابت‌ها را می‌توان در نگارش کتاب احمدبن زرکوب (قرن ۸ق) یافت. زمینه نگارش این کتاب به جدال میان طرفداران بغداد و قائلان به برتری شیراز در محفلی دوستانه بازمی‌گردد. طرفداران بغداد برای اثبات مدعای خویش کتاب *بغداد/دنامه* را می‌نویسند و همین امر انگیزه تصمیم زرکوب برای نگارش *شیرازنامه*^۱ با الگوبرداری از کتابی می‌شود که یکی از اهالی همدان درباره بغداد نوشته بود (بیات، ۱۳۸۳: ۱۲۸). نمونه دیگر *تاریخ قم* حسن قمی است که در رقابت با *تاریخ اصفهان* حمزه اصفهانی نگارش یافت (قمی، ۱۳۸۵: ۲۳).

۳. استفاده از ظرفیت واژگانی خواب و رؤیا در نام‌گذاری: با توجه به نگرش‌های مطرح در فرهنگ اسلامی پیرامون خواب و خواب‌گزاری و باورهای رایج در این زمینه، خواب و رؤیا، گاه به‌عنوان ابزاری برای نقد حاکمیت و نظم موجود و زمانی در نقش عنصری مشروعیت‌بخش برای صاحبان قدرت به کار گرفته شده است. نقش اخیر را می‌توان در «رساله منامیه» مشاهده کرد. «رساله منامیه» را میرزا ابوالقاسم راز شیرازی، قطب سی و پنجم سلسله ذهبیه، در ۱۲۸۵ق نوشته است. موضوع این رساله، تعبیر و تفسیر خواب شیخ زین‌العابدین مجتهد مازندرانی درباره شمشیربستن پیامبر (ص) و ائمه (ع) به کمر ناصرالدین شاه قاجار و نشان دادن وی بر اسب توسط صاحب الزمان (عج) است که به پیروزی شاه بر دشمنی اهل سنت تعبیر شده است (رحمانیان و دیگران، ۱۳۹۲: مقدمه).

همان‌گونه که در سطور پیشین اشاره شد، یکی از کارکردهای خواب و رؤیا، تبیین دیدگاه‌های انتقادی بوده است. از این روی، برخی نویسندگان، ایده‌ها و دیدگاه‌های خویش را در قالب خواب یا رؤیا مطرح می‌کردند تا بدین وسیله از پیگرد حاکمیت مصون بمانند. اعتمادالسلطنه در *خلسه* چنین می‌نماید که در حالت خواب و بیداری دیده است که پادشاهان ایران یازده تن از صدور قاجار، از حاجی ابراهیم شیرازی تا امین‌السلطان، را به بازپرسی کشیده و درباره آنان داوری کرده‌اند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: دیباچه ۹). علت این محاکمه، کشف دلایل ضعف و نقص سلسله قاجار و نیز شناسایی عاملان آن است (همان: ۴۲). یکی دیگر از

خوابنامه‌های عصر قاجار، کتاب *رؤیای صادق*^۱ است. محتوای کتاب، محاکمه زورگویان و امرا و بزرگان معاصر سیدجمال‌الدین واعظ نظیر آقاجانی و ظل‌السلطان در روز رستاخیز و در پیشگاه داور حقیقی است (علیزاده بیرجندی و دیگران، ۱۳۹۴: ۲۰) که مؤلف در عالم خواب و رؤیا شاهد وقوع آن بوده است.

خواب شگفت از دیگر آثار انتقادی دوره قاجاریه است که با همین الگو نگارش یافته است. موضوعات مختلفی نظیر ناآگاهی ایرانیان از علوم جدید، فساد اداره مالیه، بیسوادی کارکنان اداره بلدی، ناکارآمدی نظام مدارس، بی‌عدالتی حاکمان شرع و وابستگی اداره گمرکات به بلژیکی‌ها در این کتاب مجال طرح یافته است (همان: ۲۸-۲۷).

۴. رویکرد باستان‌گرایی در تاریخ‌نگاری دوره قاجار: کاربرد فارسی‌نویسی و سره‌گرایی از شاخصه‌های گفتمان ملی‌گرایی در دوره قاجار بود که این کاربرد به برخی از متون تاریخی و ادبی نیز راه یافت. اندیشه‌گران ایرانی برای طرح گفتمان‌های نوخواهی و رسیدن به اهداف تجددطلبانه خویش عموماً به سنت‌های باستانی نظر داشته و سره‌گرایی به‌نوعی معبری برای بازسازی گذشته و احیای اسطوره‌های باستانی در فرایند تجددگرایی قرار گرفت. توکلی طرقي عقیده دارد که گفتمان ملی‌گرایی در تحول نثر این دوره به‌ویژه در دگرگونی مفاهیم و معانی واژگان تأثیرگذار بود (توکلی طرقي، ۱۳۹۵: ۱۴). علاوه‌براین، در حوزه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری نیز اثرات به‌سزایی به جا گذاشت. این تأثیرگذاری در عرصه تاریخ و تاریخ‌نگاری با جایگزینی تاریخ‌نگاری ایران به جای تاریخ‌نویسی اسلامی و توجه به تاریخ دوران باستان و اسطوره‌های ایرانی صورت پذیرفت. این مسئله را می‌توان از عناوین کتب تاریخی نیز دریافت؛ مانند *نامه خسروان*، *درالتیجان فی تاریخ بنی اشکان*، *آینه سکندری* و *نژادنامه پادشاهان ایرانی نژاد*.

۵. بینش تاریخی مورخ و تأثیر آن بر نام‌گذاری اثر: یکی از پرسش‌های اساسی در مطالعه آثار تاریخی، هدف و غرض مورخ از پرداختن به تاریخ است. پاسخ به این پرسش انعکاس‌دهنده تاریخ‌نگری و ادراک تاریخی مورخ از وقایع و رویدادهاست. مورخان معمولاً در مقدمه آثار خود در این زمینه توضیحاتی ارائه کرده‌اند و اهمیت این موضوع گاه موجب شده که عنوان کتاب خود را نیز بر این اساس انتخاب کنند. ابوعلی مسکویه (درگذشت ۴۲۰ق) از جمله افرادی است که نگاه اخلاقی و فلسفی به تاریخ دارد. او نام *تجارب الامم و تعاقب الهمم* را بر تألیف خود می‌نهد تا الگویی برای انسان‌ها با مطالعه «سرگذشت مردمان و کارنامه شاهان» ترسیم کند و مایه عبرت و سرمشقی برای زندگانی آنان باشد (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱/۵۳).

۱. درباره مؤلف این اثر اختلاف نظر وجود دارد.

هدف اصلی مسکویه از تجربه و عبرت، متوجه‌کردن سیاستمداران و ملک‌داران به قواعد اخلاقی است (سجادی و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۸).

محمد نجم الواعظین موسوی خواجه‌ویی با هدف عبرت‌آموزی مردم، کتاب *تنبيه الغافلین* را درباره قحطی اصفهان در سال ۱۳۳۶ق تألیف می‌کند. از آنجاکه الگوی وی در نگارش رساله *عبره للافخلاف* بوده و به پیشنهاد دوستی جهت عبرت‌ناظرین چنین تصمیمی را گرفته است، در همان ابتدا افزون بر نام *تنبيه الغافلین* در پراکنش عنوان *عبره للافخلاف* را هم قرار داده است. هدف مؤلف عبرت از این واقعه هولناک بوده، بدین جهت در جای‌جای کتاب بر این مسئله تأکید می‌کند: «این مختصر سرگذشت سلف، عبرت از برای خلف باشد که بدانند چنین زمانی و دورانی هم بوده و به شکر حق رطب اللسان آیند و از نافرمانی خالق احتراز نمایند» (جعفریان و کوشکی، ۱۳۸۸: ۱۳۴-۱۳۳).

با بروز روح نوجویی در عصر ناصری و شکل‌گیری شیوه جدید تاریخ‌نگاری، گرایش به ساده‌نویسی، پرهیز از تملق و بیان اندیشه‌های مدرن و ایده‌های مترقیانه، سبک جدیدی را در تاریخ‌نگاری مورخان عصر قاجار شکل داد. این مسئله در انتخاب عناوین مدنظر نویسندگان نیز تأثیرگذار بود. ناصرالدین شاه، خورموجی را مأمور نگارش تاریخ ایام پادشاهی به دور از تصنع‌های منشیانه و تملقات معمول می‌کند. خورموجی نیز *حقایق الاخبار ناصری* را می‌نگارد تا حقایق وقایع دولت شاه قاجار را به راستی و انصاف بازگو کند و خائن و فرار را معرفی کند. نمونه‌ای از راستی‌نویسی وی را می‌توان در شرح واقعه قتل امیرکبیر مشاهده کرد. او برخلاف سایر مورخان که مرگ امیر را بر اثر غلبه آلام و مصائب بر وی می‌دانستند، در این باره بی‌پرده سخن می‌گوید: «... پس از مدت یک اربعین بر حسب صواب دید امن و امرا، فنایش بر بقا مرجح گردید. حاج علی‌خان فراش‌باشی به کاشان شتافت، روز ۱۸ ربیع‌الاول در گرمابه بدون ظهور عجز و لابه ایادی که مدتی متمادی از یمین و یسار اعادی و اشرار را مقهور و خوار می‌داشت، فصاد دژخیم نهاد اجل به قصد یمین و یسارش پرداخته به دیار عدمش روانه ساخت» (خورموجی، ۱۳۴۴، ۱۰۵/۲).

یکی دیگر از منابع تاریخی‌ای که از طریق عنوان آن می‌توان به هدف مورخ از نگارش اثر پی برد، *تاریخ بیداری ایرانیان* است. ناظم الاسلام کرمانی که از طرفداران مشروطه بوده، تصمیم می‌گیرد، «از اخبار صحیح آنچه شنیده و حوادث بزرگ این دوره تمدن و بیداری ایرانیان که خود مشاهده کرده و خدمات بزرگ مردمان سترگ که کوشش در بیداری خفتگان ایران کرده‌اند و زحماتی که رجال با عزم در اصلاح مفاسد این خاک پاک نموده و جان‌ها که در سر آزادی هم وطنان خود داده‌اند را جمع و تدوین نموده» و نام تاریخ بیداری ایرانیان را بر

آن نهد و تأکید می‌کند که حوادث را به شیوه و سیاق متملقان چاپلوس ننگاشته است (کرمانی، ۱۳۸۴: ۱/ ۲).

۶. نقش عوامل خارجی در نگارش تواریخ محلی: در نام‌گذاری برخی تواریخ محلی باید به موضوع و ماهیت اثر توجه کرد که به طور غیرمستقیم بر عنوان آن نیز تأثیرگذار است. در این باره می‌توان از کتاب‌هایی نام برد که فرستادگان انجمن اکابر پارسیان هند در دوره قاجار نگاشتند. مانکجی لیمجی هاتر در زمره نخستین این افراد بود که بسیاری از منابع فعلی تاریخ محلی ایران به سفارش وی نگارش یافت. مانکجی در سال ۱۳۲۸ق/ ۱۸۱۳م در یکی از بخش‌های بندر سورات هند به دنیا آمد. او در جوانی به خدمت ارتش انگلیسی هند درآمد و تحویلدار این ارتش شد. او حاکمان شهرها را بر تحریر تاریخ آن شهرها تشویق می‌کرد و پرسش‌هایی را درباره جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و مذهبی یک شهر برای حکام ارسال می‌کرد. *مرآة القاسان* در تاریخ کاشان، *آثار العجم* در تاریخ شیراز و *کتاب تاریخ و جغرافیای اصفهان* از جمله این تألیفات است. در کنار نقش انگلیسی‌ها در واسطه‌شدن پارسیان هند در نگارش تواریخ محلی، می‌توان برای پارسیان هند نیز نقش مستقلی قائل شد (خسروی، ۱۳۹۴: ۷۶ - ۷۴).

نتیجه

واژگان و عبارات به‌کاررفته در نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی از تأثیر دو مجموعه ویژگی‌های متنی و فرامتنی حکایت دارد. عوامل متنی از مؤلفه‌های پرکاربرد در گزینش عناوین آثار تاریخی است که بسیاری از نویسندگان بدان توجه کرده‌اند. این نویسندگان، از عناصر زبانی، نظام آوایی، دستور واژگان و عناصر بلاغی برای جذب مخاطب بهره گرفته‌اند. نفوذ ادبیات عرب در میان ایرانیان در سده‌های نخستین هجری بسامد واژگان و عبارات عربی را در عنوان رقم زده است. افزون‌براین، تقلید از روش‌های نام‌گذاری در آثار پیشینیان به شیوه‌های مختلف در انتخاب عناوین کتب تاریخی نقش‌آفرینی کرده است. این الگوبرداری تحت تأثیر قدرت مراجع و منابع معروف شکل گرفت و گاه نیز این الگوبرداری به‌عنوان یک کنش تقابلی به وجود آمد. شیوه رایج دیگر نام‌گذاری براساس ماده تاریخ است. از میان مهم‌ترین عوامل فرامتنی که در نام‌گزینی منابع تاریخی ایران در دوره اسلامی نقش‌آفرین بوده است، باید از تأثیر ایدئولوژی حاکمیت و ساختارهای قدرت سخن گفت که مهم‌ترین نشانه‌های آن در تلاش مورخ جهت اسوه‌سازی سلطان برای رعایا و ذکر القاب و صفات مدح‌آمیز سلطان در عنوان کتاب است. علاوه بر عوامل ایدئولوژیک، رقابت‌های محلی و وابستگی‌های جغرافیایی

نیز در نام‌گذاری عناوین کتاب‌های تاریخی دخیل بوده است. این‌گونه نام‌گذاری‌ها منعکس‌کننده ویژگی‌های ساختاری جامعه ایران و بافت فرهنگی آن است. در کنار این عوامل، باید از تأثیر بینش مورخ در نام‌گزینی یاد کرد که انعکاس‌دهنده تاریخ‌نگری و ادراک تاریخی وی از از وقایع، همچنین بازتاب جهان‌نگری اوست. برخی از عوامل فرامتنی نیز تحت‌تأثیر تحولات نوگرایانه در عصر قاجاریه اتفاق افتاد که از آن میان می‌توان گرایش ساده‌نویسی، باستان‌گرایی و سره‌گرایی را نام برد. افزون‌بر عوامل فوق، ظرفیت واژگانی خواب و رؤیا نیز در نام‌گذاری برخی منابع دخیل بوده است. نویسندگان از این ظرفیت به‌عنوان ابزاری جهت نقد حاکمیت و نظم موجود و گاه نیز به‌عنوان عنصری مشروعیت‌بخش برای صاحبان قدرت بهره گرفتند.

کتاب‌شناخت

ابن بی‌بی، حسین بن محمد (۱۳۹۰) *الاورامر العلائیه فی الامور العلائیه*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

استخری، پروین (۱۳۸۵) «در آستانه تحقیق: خیرات حسان»، *آینه میراث*، شماره ۳۳ و ۳۴. استرآبادی، مهدی (۱۳۸۴) *دره نادره*. مصحح: جعفر شهیدی، تهران: علمی و فرهنگی.

اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۰۷ق) *خیرات حسان*، بی‌نا: بی‌جا. _____ (۱۳۵۷) *خلسه*، تهران: توکا.

آرام، باقر (۱۳۸۶) *اندیشه تاریخننگاری عصر صفوی*، تهران: امیرکبیر.

آقاگل‌زاده، فردوس (۱۳۸۵) *تحلیل گفتمان انتقادی*، تهران: علمی و فرهنگی.

بدلیسی، شرف‌خان (۱۳۷۷) *شرفنامه*، تهران: اساطیر.

بلخر، ژوزف (۱۳۹۳) *آشنایی با مبانی هرمنوتیکی امیلیوبیتی*، مترجم: محمدحسین مختاری، قم: عروه‌الوثقی.

بیات، عزیزالله (۱۳۸۳) *شناسایی منابع و مآخذ تاریخ ایران*، تهران: امیرکبیر.

بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۸) *تاریخ بیهقی*، تهران: سخن.

ترکمنی آذر، پروین (۱۳۹۲) *تاریخننگاری در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

توکلی‌طرقی، محمد (۱۳۹۵) *تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ*، تورنتو: کتاب ایران‌نامه.

جعفریان، رسول و فرشته کوشکی (۱۳۸۸) «رسالة تنبيه الغافلین و عبرة للناظرین در قحطی اصفهان»، فصلنامه پیام بهارستان، شماره ۳.

جهانگیرمیرزا (۱۳۸۴) *تاریخ نو*، تهران: نشر علم.

خسروی، الهه (۱۳۹۴) «بررسی عوامل مؤثر در نگارش تاریخ‌های محلی عصر قاجار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند.

- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان (۱۳۸۲) *تاریخ عالم آرای امینی*، تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۲۵۳۵) *دستورالوزراء*، تهران: اقبال.
- _____ (۱۳۸۰) *حبیب السیر*، تهران: خیام.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴) *حقایق الخبار ناصری*، تهران: زوار.
- خیرآبادی، محمدنبی و ابوالقاسم رحیمی (۱۳۹۷) «نشانه‌شناسی الگوهای نام‌گذاری تاریخ در زبان فارسی»، *تاریخ ایران*، شماره ۲، پاییز و زمستان.
- داد، سیما (۱۳۸۳) *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران: مروارید.
- دایک، تون آدریانس وان (۱۳۸۲) «از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی» در *مطالعاتی در تحلیل گفتمان؛ از دستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی*، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- دبیرسیاقی، محمد (۱۳۹۰) «جستار: آغاز ماده تاریخ‌گویی» دو ماهنامه گزارش میراث، شماره ۴۶.
- رحمانیان، داریوش و زهرا حاتمی (۱۳۹۲) *مقدمه‌ای بر رویا شناسی تاریخی؛ مطالعه موردی تصحیح انتقادی رساله منامیه*. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- ساروی، محمد (۱۳۷۱) *تاریخ محمدی*، تهران: امیرکبیر.
- سجادی، صادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۸۳) *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران: سمت.
- شیرازی خاوری، فضل‌الله (۱۳۸۰) *تاریخ ذوالقرنین*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۸۴) *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: امیرکبیر.
- کرمی خانیکی، راضیه (۱۳۹۴) «تحلیل کمیته‌ها در تاریخ ذوالقرنین»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند.
- گردیزی، عبدالحی (۱۳۶۳) *زین‌الخبار*، مصحح: عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گودرزی، حسین (۱۳۹۰) «موقعیت زبان و ادبیات فارسی در ایران عصر صفویه و رابطه آن با زبان رسمی و ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوازدهم، شماره ۳.
- لاهیجی، علی (۱۳۵۲) *تاریخ خانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- لیتل، دانیل (۱۳۸۱) *تبیین در علوم اجتماعی*، مترجم: عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- علیزاده بیرجندی، زهرا و زهره علیزاده و کلثوم قربانی جویباری (۱۳۹۴) «دلایل رویکرد اندیشه‌ورزان عصر قاجار به خواب‌نامه‌نویسی»، *فصلنامه پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۲، تابستان.
- عمید، حسن (۱۳۷۵) *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: امیرکبیر.
- غفاری قزوینی، احمد (۱۳۴۳) *تاریخ جان‌آرا*، تهران: کتابفروشی حافظ.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) «تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: تفسیر، تبیین و جایگاه تحلیل‌گر» در *تحلیل انتقادی گفتمان*، مترجم: محمود نیستانی، تهران: مرکز تحقیقات و رسانه.
- قلی‌پورگودرزی، شهرام و محمدرضا نصیری (۱۳۹۶) «بررسی انتقادی ماده تاریخ‌های منظومه تاریخی مازندران در نسخه «منظومه فتوحات شاه اسماعیل»»، *مجله تاریخ ایران*، شماره ۲۲.
- قمی، حسن (۱۳۸۵) *تاریخ قم*، قم: کتابخانه حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.

۱۶۰ / خوانش هرمنوتیکی نام‌گزینی منابع تاریخ ایران اسلامی ... / زهرا علیزاده بیرجندی و ...

- مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰) *مسائل عصر ایخانان*، تهران: آگاه.
- مسجدی اصفهانی، حسین (۱۳۹۸) «تاریخ در ماده تاریخ براساس نظریه رمزگردانی»، *مجله فنون ادبی*، شماره ۲۶.
- حسینی منشی، محمد میرک (۱۳۸۵) *ریاض الفردوس خانی*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- محمدی، ابراهیم و حبیب‌الله عباسی و عفت غفوری حسن‌آباد، (۱۳۹۳) «خوانش هرمنوتیکی نام داستان در سه قطره خون صادق هدایت و ربیع فی الرماد زکریا تامر»، *مجله کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی*، شماره ۱۳.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۹) *تجارب الامم*، جلد ۱، مترجم: ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- مکدانی، دایان (۱۳۸۰) *مقدمه‌ای بر نظریه گفتمان*، مترجم: حسینعلی نوذری، تهران: فرهنگ گفتمان.
- منشی کرمانی، ناصرالدین (۱۳۶۳) *سمط العلی للحضرة العلیا*، تهران: اساطیر.
- موسوی اصفهانی، محمدصادق (۱۳۶۳) *تاریخ گیتی‌گشا*، تهران: اقبال.
- میثمی، جولی اسکات (۱۳۹۱) *تاریخ‌نگاری فارسی*، تهران: ماهی.
- نسوی، محمد (۱۳۷۰) *نفیة المصداور*، تهران: ویراستار.
- نصیری، محمد ابراهیم (۱۳۷۳) *دستور شهریاران*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- نعمتی، بهزاد (۱۳۸۷) «روایت ایران‌مدار؛ نگاهی به یک دگرگونی در برخی آثار تاریخی دوره قاجار»، *نشریه نامه انجمن*. شماره ۳۲.
- نوری، محمد تقی (۱۳۸۶) *اشرف التواریخ*، تهران: میراث مکتوب.
- هرش، اریک دونالد (۱۳۹۵) *اعتبار در تفسیر*، مترجم: محمد حسین مختاری، تهران: حکمت.
- واعظی، احمد (۱۳۸۰) *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- یزدی، محمد (۱۳۸۸) *العراضة فی الحکایة السلاجوقیه*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

List of sources with English handwriting

- Āqāgolzada, Ferdos (1385 Š.), *Tahlīl-e Gofīmān-e Entiqādī*, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Ārām, Bāqir (1386 Š.), *Andiša Tārīk-nigārī-ye Ašr-e Šafavi*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- ‘Alizada Bīrjandī, Zahrā; ‘Alizada Bīrjandī, Zohra; Qorbānī jūybārī (1394 Š.), “Dalāyil-e Rūykard-e Andīšavarzān-e ‘Ašr-e Qājār bi kabnāmanivīsī”, *Fašlnāma-ye Pejūhišhā-ye Tārīkī*, No. 2, Summer. [In Persian]
- ‘Amīd, Ḥasan (1375 Š.), *Farhang-e Fārsī-ye ‘Amīd*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Bayāt, ‘Azīz allāh (1383 Š.), *Šināsāī-ye Manābi’ va Maākiq-e Tārīk-e Irān*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Beyhaqī, Abulfaẓl (1388 Š.), *Tārīk-e Beyhaqī*, Tehran: Soẓan.
- Bidlīsī, Šaraf kān (1377 Š.), *Šarafnāma*, Tehran: Asāfir. [In Persian]
- Dabīrsāqī, Moḥammad (1390 Š.), “jostār: Āgāz-e Māda-ye Tārīkgūm”, *Do Māhnāna-ye Gozārīs-e Mīrāt*, No. 46. [In Persian]
- Dād, Sīmā (1383 Š.), *Farhang-e Eštilāhāt-e Adabī*, Tehran: Morvārīd. [In Persian]
- Estaḡrī, Parvīn (1385 Š.), “Dar Āstāna-ye Taḥqīq: ḳiyārāt Hosān”, *Āyīna Mīrāt*. [In Persian]
- Estarābād, Mīrzā Mahdī kān (1384 Š.), *Dorra Nādīra*, Edited by Jāfar Šahīdī, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- E’timād al-Salṭana, Moḥammad Ḥasan kān (1307), *ḳiyārāt Hosān*. [In Persian]
- E’timād al-Salṭana, Moḥammad Ḥasan kān (1357 Š.), *ḳalsa*, Tehran: Tūkā. [In Persian]
- Gardīzī, ‘Abd al-Ḥai (1363 Š.), *Zain al-Aḳbār*, Edited by Abd al-Ḥai Ḥabībī, Tehran: Donyā-ye Kītāb. [In Persian]
- Gudarzī, Hossein (1390 Š.), “Moqī’at-e Zabān va Adabīāt-e Farsī dar Irān-e ‘Ašr-e Šafavī va Rābiṭa-ye ān bā Zabān-e Rasmī va Millī”, *Fašlnāma-ye Moṭālī’āt-e Millī*, 12, No. 3. [In Persian]
- Ibn Bībī, Ḥossien b. Moḥammad (1390 Š.), *Al-Avāmīr al-‘Alāīya fi Omūr al-‘Alāīya*, Tehran: Pejūhišgāh-e ‘Olūm-e Emsānī va Moṭālī’āt-e Farhangī.
- Jāfarīān, Rasūl; Kūškī, Ferīšta (1388 Š.), “Risāla-ye Tanbīh al-Ġāfilīn va ‘Ebrat lih-Nāzīrīn dar Qaḥṭī-ye Esfāhān”, *Fašlnāma-ye Payām-e Bahāristān*, No. 3. [In Persian]
- Jāhāngīr Mīrzā (1384 Š.), *Tārīk-e No*, Tehran: Našr-e ‘Elm.
- Karamī kānīkī, Rāzīa (1394 Š.), “Tahlīl-e Kamīāthā dar Tārīk-e Doḳarmin”, *MA Thesis*, Dānišgāh-e Bīrjand. [In Persian]
- Kermānī, Nāzīm al-Eslām (1384 Š.), *Tārīk-e Bīdārī-ye Irānīān*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- ḳosravī, Elāha (1394 Š.), “Barrasi-ye ‘Avāmīl-e Moaṭīr dar Nigārīš-e Tārīkhā-ye Mahallī-ye ‘Ašr-e Qājār”, *MA Thesis*, Dānišgāh-e Bīrjand.
- Ḳāndmīr, Ġīāt al-Dīn (2535), *Dastūr al-Vozarā*, Tehran: Eqbāl. [In Persian]
- Ḳāndmīr, Ġīāt al-Dīn (1380 Š.), *Ḥabīb al-Sīar*, Tehran: ḳayyām. [In Persian]
- ḳayrābādī, Moḥammad Nabī; Raḥīmī, Abulḳāsim (1397 Š.), “Nišānišināsi-ye Olguhā-ye Nāmgoḍārī-ye Tārīk dar Zabān-e Fārsī”, *Tārīk-e Irān*, No. 2, Fall & Winter. [In Persian]
- ḳonjī, Faẓl allāh b. Rūzbihān (1382 Š.), *Tārīk-e Ālamārā-ye ‘Amīnī*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]
- Lāhījī, ‘Alī (1352 Š.), *Tārīk-e kānī*, Tehran: Bonyād-e Farhang-e Irān.
- Masjīdī Esfahānī, Ḥossein (1398 Š.), “Tārīk dar Māda Tārīk bar Asās-e Nazarīa-e Ramzgardānī”, *Majāla-ye Fonūn-e Adabī*, No. 26. [In Persian]
- Moḥammadī. Ebrāhīm; ‘Abbāsī, Ḥabīb allāh; Ġafūrī Ḥasanābād (1393 Š.), “Ḳāniš-e Hirminotīkī-e Nām-e Dāstān dar Sa Qaṭra kūn-e Šādiq Hidāyat va Rabi’fi al-Ramād-e Zakarīā Tāmir”, *Majāla-ye Kāvošnāma-ye Adabīāt-e Taṭbīqī*, No. 13. [In Persian]
- Mortazavī, Manūčīhr (1370 Š.), *Masāil-e ‘Ašr-e Īlḳānān*, Tehran: Āgāh.
- Moskuya, Abu ‘Alī (1389 Š.), *Tajārib al-Omam*, Vol. 1, translated by Abulḳāsim Emāmī, Tehran: Sorūš. [In Persian]

- Rahmānīān, Darūš; Hātamī, Zahrā (1392 Š.), *Moqadamaī bar Royāšināsī-ye Tārīkī; Moṭāli‘a-ye Moridī-ye Tašhīh-e Entiqādī-ye Risāla-ye Manāmīa*, Tehran: Pejūhiškada Tārīk-e Eslām. [In Persian]
- Sāravī, Moḥammad (1371 Š.), *Tārīk-e Moḥammadī*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Sajādī, Šādīq; ‘Alamzāda, Hādī (1383 Š.), *Tārīknigārī dar Eslām*, Tehran: Samt. [In Persian]
- Širāzī kāvarī, Fazl allāh (1380 Š.), *Tārīk-e Dolqarnīn*, Tehran: Vizārat-e Farhang va Eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Tavakollī Tarqī, Moḥammad (1395 Š.), *Tajadod-e Būmī va Bāzandīsī Tārīk*, Toronto: Kitāb-e Irannama. [In Persian]
- Torkamanī Āḍar, Parvīn (1392 Š.), *Tārīknigārī dar Irān*, Tehran: Pejūhišgāh-e ‘Olūm-e Emsānī va Moṭāli‘āt-e Farhangī. [In Persian]
- Ġafārī Qazvīnī, Aḥmad (1343 Š.), *Tārīk-e jahānārā*, Tehran: Kitābforūši-ye Ḥāfiz. [In Persian]
- Qolīpūr Gūdarzī, Našīrī, Šahrām & Moḥammad Rezā (1396 Š.), “Barrasī-ye Entiqādī-ye Māda Tārīkhā-ye Manzūma-ye Tārīkī-ye Māzandarān dar Noska-ye Manzūma-ye Fotūhāt-e Šāh Esmāīl”, *Majala-ye Tārīk-e Irān*, No. 22. [In Persian]
- Qomī, Ḥasan (1385 Š.), *Tārīk-e Qom*, Qom: Kitābkāna-ye Ḥazrat-e Āyat allāh al-Ozmā Mar‘asī Najafī. [In Persian]
- Hosseīnī Monšī, Moḥammad Mīrak (1385 Š.), *Rīāz al-Firdos-e kānī*, Tehran: Bonyād-e Moqūfāt-e Doktor Maḥmūd-e Afšār. [In Persian]
- Monšī Kermānī, Nāšīr al-Dīn (1363 Š.), *Samt al-‘Olā lil-Ḥizrat al-‘Olā*, Tehran: Asāfir. [In Persian]
- Mūsavī Esfahānī, Moḥammad Šādīq (1363 Š.), *Tārīk-e Gūtišā*, Tehran: Eqbāl. [In Persian]
- Našīrī, Moḥammad Ebrāhīm (1373 Š.), *Dastūr-e Šahrīārān*, Tehran: Bonyād-e Moqūfāt-e Doktor Maḥmūd Afšār. [In Persian]
- Nasvī, Moḥammad (1370 Š.), *Naftat al-Mašdūr*, Tehran: Vīrāstār. [In Persian]
- Nimati, Bihzād (1387 Š.), “Rivāyat-e Irānmadār; Niḡāhī ba Yik Digargūnī dar barkī Āṭār-e Tārīkī-ye Dora-ye Qājār”, *Našriā-ye Nāma-ye Anjoman*, No. 32. [In Persian]
- Nūrī, Moḥammad Taqī (1386 Š.), *Ašraf al-Tavārīk*, Tehran: Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]
- Vā‘izī, Aḥad (1380 Š.), *Darāmadī bar Hirminotik*, Tehran: Pejūhišgāh-e Farhang va Andīša-ye Eslāmī. [In Persian]
- Yazdī, Moḥammad (1388 š.), *Al-‘Arāza fi al-ḥikāyat al-Saljūqīa*, Tehran: Bonyād-e Moqūfāt-e Doktor Maḥmūd Afšār Yazdī. [In Persian]

Reference in English

- Bleicher, Josef (1993), *Contemporary hermeneutics: hermeneutics as method*, philosophy and critique, Routledge.
- Fairclough, Norman (1995), *Critical Discourse Analysis: the Critical Study of Language*, New York: Longman.
- Hirsch, Eric Donald (1967), *Validity in Interpretation*, Yale University Press.
- Little, Daniel (1991), *Varieties of Social Explanation: an introductions to the Philosophy of Social Science*, Westview Press.
- Macdonell, Diane (1991), *Theories of Discourse: An Introduction*, Wiley-Blackwell.
- Meisami, Julie Scott (1999), *Persian Historiography to the end of the twelfth century*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
- van Dijk, Teun A. (2004), *From Text Grammar to Critical Discourse Analysis A brief academic autobiography*, Barcelona: Universitat Pompeu Fabra.

**A Hermeneutic Reading of Title Selection in Islamic Iranian Historical Sources
(11-20 CE/5-14 Century AH)¹**

Zahra Alizadeh Birjandi²
Somayeh Poursoltani³

Received: 2020/01/11
Accepted: 2020/06/18

Abstract

The title of work has a special place among identity-related components of a historical text. The title of historical work is a critical factor for identifying and distinguishing from other works and can act as a criterion to introduce its themes. Studies on title selection in historical sources can open new horizons for researchers in this field. The present study offers a hermeneutic reading of title selection in historical sources of Islamic Iran to analyze factors contributing to selecting the title of these texts. The primary purpose of this reading is to show factors and elements affecting the process of title selection. This study explores texts from 11 to 20 Century CE (5-14 Century AH). Results of this study show that the selection of titles in Iranian historical sources after Islam was affected by certain textual and hypertextual factors, the most influential factors being the use of stylistic devices, imitation of existing titling methods, the role of state ideology, and the perceptions of the historian.

Keywords: Title Selection, Historical Sources of Islamic Iran, Hermeneutic, Textual Factors, Hypertextual Factors

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.29739.1415

2. Associate Professor, Department of History, University of Birjand, (Corresponding Autho);
Zalizadehbirjandi@Birjand.ac.ir

3. MA in History, Payame Noor University, Mashhad Branch; s.poursoltani82@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۱۸۷-۱۶۵
مقاله علمی - پژوهشی

رمزنگاری در دوره قاجار؛ گذر از رمزنگاری سنتی به رمزنگاری نوین^۱

صمد کاوسی رکعتی^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۰۸

چکیده

از زمان‌های دور برای ارسال پیغام‌های محرمانه بین جوامع بشری، ارتباطات رمزی وجود داشته است. در تاریخ ایران نیز رمزنویسان از اقلام رمزی زیادی استفاده می‌کردند. بعد از پدید آمدن تلگراف، اقلام رمزی قدیمی کنار گذاشته و اقلام جدیدی اختراع شد و در مکاتبات و گزارش‌های محرمانه به کار رفت. در این پژوهش با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و به‌خصوص کتاب‌های چاپ سنگی و نیز اسناد تاریخی سعی شد به سؤال محوری چرایی از بین رفتن اقلام و خطوط سابق و چگونگی اختراع اقلام جدید رمزنگاران ایرانی و نیز تلاش آنان برای یافتن راه‌حلی به منظور رفع مشکلات ارتباطات رمزی از طریق کانالی امن در دوره قاجار، پاسخ داده شود. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که در دوره قاجار به دلیل آغاز ارتباطات سیاسی و اقتصادی گسترده با دنیای غرب، آشنایی با رمزنگاری مدرن غربی‌ها و نیز پی‌بردن به سادگی و مشکلات استفاده از رمزنویسی سنتی، نیاز به استفاده از رمزنگاری پیشرفته در ارتباطات رمزی و به‌خصوص در تلگراف‌ها احساس شد. بنابراین عده‌ای از رمزشناسان ایرانی در این راستا اقلام رمزی جدیدی پدید آوردند که برای ارسال پیغام‌های رمزی داخلی و خارجی از اطمینان لازم برخوردار بود.

واژگان کلیدی: رمز، رمزنگاری، رمزنگاری نوین، دوره قاجاریه، اسناد تاریخی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.32381.1456

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی، کارشناس اسناد تاریخی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران:
kavousiarad98@yahoo.com

مقدمه

رمز کلمه‌ای عربی است از مصدر مجرد، باب فَعَلَ يَفْعُلُ که در زبان فارسی بسیار کاربرد دارد. رمز یعنی به لب، چشم، ابرو یا به دهان و زبان اشاره کردن. این واژه به معانی دیگری نیز به کار رفته است: اشاره، رمز، سر، ایما، دقیقه، نکته، معما، نشانه، اشاره پنهان، نشانه مخصوصی که از آن مطلبی درک شود، چیز نهفته میان دو یا چند کس که دیگری بر آن آگاه نباشد و مقصود با نشانه‌ها و علائم قراردادی و معهود بیان شود. آنچه در تمام این معانی مشترک است صریح نبودن و پوشیدگی است. (مفتاح‌الملک، ۱۳۱۳ق: ۱۱۵؛ شیخ‌زادگان، ۱۳۸۹: ۶؛ محمدی فشارکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۸) رمزنگاری، معادل واژه کریپتوگرافی انگلیسی است و از واژه کریپتوس مشتق شده است و موضوع آن پرداختن به مباحث و مسائل مرتبط با تبدیل پیغامی آشکار (اصلی) به پیغامی رمزی با استفاده از روش و الگوی مشخص (الگوریتم) و یک یا چند کلید است. (شیخ‌زادگان، ۱۳۸۹: ۶) رمزنگاری نزد مسلمانان به تعمیمه یا معماسازی مشهور بوده و از روش‌های مختلفی برای ارسال پیغام رمز استفاده می‌کردند. درخصوص موضوع بحث شده در این پژوهش تحقیق مستقلی صورت نگرفته است، اما درباره رمزنگاری در متون قدیمی به‌خصوص پیش از قاجار نویسندگان، نه از منظر تاریخی، بلکه ادبی و نیز کاربرد رمز در علوم غریبه به این موضوع پرداخته اند و کتاب‌ها و مقالات و مدخل‌هایی نیز به نگارش درآمده است، از جمله:

کتاب *اسرار و رموز اعداد و حروف* نوشته احمد آقاشریف که در این کتاب به تاریخچه و شرح رابطه حروف و اعداد و تقدس آنها پرداخته است. کله سر تألیف ارسلان کشوری که مخفف پنج کلمه کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا و ریمیا است و در این کتاب به شرح علوم سیری پرداخته شده و نیز تقدس حروف و اعداد و چگونگی رمزنویسی با حروف را شرح داده است. رمزنویسی و گویش‌های رمزی، نوشته نرگس محمودی که در آن به تاریخچه‌ای از رمزنگاری در دنیا و نیز مختصری از شیوه‌های رمزنگاری و رمزگشایی و نیز زبان‌های رمزی اشاره شده است. حروف رمزی در فرهنگ و تمدن ایران تألیف عیسی صفری ممقانی که به کلیاتی از تاریخ رمزنگاری و شیوه‌های آن تا دوره معاصر پرداخته شده است. مقاله‌های «ابداع خطوط رمزی در فرهنگ اسلامی و ایرانی» از مصطفی ذاکری، «رمزنگاری در نامه‌ها (برگرفته از صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء فلقشندی)» از هادی عالم‌زاده که در واقع شرحی از شیوه‌های رمزنگاری مسلمانان از زبان ابن‌دریهم رمزنگار معروف است، «خط شجری» از سید علی کسایی که در این مقاله شیوه رمزنویسی با خط شجری آمده است، خط معما (پژوهش در انواع و شیوه‌های رمزنگاری منشآت) از محسن محمدی فشارکی و مریم شیرانی که

نویسندگان مقاله به استفاده از خطوط رمز و انواع آن در متون تاریخی و مکاتبات محرمانه و نیز پنهان‌نویسی در دوران اسلامی پرداخته‌اند. این پژوهش با هدف بررسی تلاش رمزشناسان ایرانی در دوره قاجار به منظور پدیدآوردن اقلام رمزی جدید در ارتباطات رمزی و محرمانه، سعی دارد به چرایی نادیده‌گرفتن اقلام رمزی سنتی و چگونگی اختراع اقلام جدید این رمزشناسان پاسخ دهد.

رمزنگاری سنتی و پیشینه آن

تعیین تاریخ دقیقی برای مبدأ ارتباطات رمزی در تاریخ بشر دشوار به نظر می‌رسد. بشر تا پیش از اختراع خط برای انتقال منظور و پیام خود از اشکال، علائم و نشانه‌های خاص سود می‌جست. شاید بتوان این اشکال، علائم و نشانه‌ها را مبنای شکل‌گیری رمزنگاری تصور کرد، به‌خصوص اگر بین چند نفر یا گروه خاصی رد و بدل شده باشند. رمزنگاری در نقاط مختلف دنیا به اشکال گوناگون وجود داشته است. مثلاً اقوام اینکا (مردمی دارای تمدن نسبتاً پیشرفته در پرو) به منظور برقراری ارتباط با یکدیگر از ریسمان‌های رنگی استفاده می‌کردند که به شیوه‌های گوناگون آنها را گره می‌زدند، تعداد گره‌های موجود در این ریسمان‌ها دارای معانی خاصی بود. این ریسمان‌ها که در زبان بومی پرو «کوئیپو» نام داشت، افراد خاصی آن را گره می‌زدند که برای این منظور تعلیم دیده بودند و فقط همین افراد بودند که می‌توانستند معنی آن را آشکار کنند. (صفری ممقانی، ۱۳۹۶: ۵۶) از لحاظ تاریخی در هیروگلیف‌های مصری، آثاری از رمز به معنای اخص آن پیدا شده است و همچنین پس از اختراع خط و در میان هندی‌ها، بابلی‌ها، آشوری‌ها، اسپارتی‌ها و امپراطوران چین باستان هم نمونه‌های تاریخی از رمزنگاری موجود است. اعداد و حروف تقریباً نزد بیشتر اقوام باستانی دارای منزلت خاصی بوده و علاوه بر استفاده از اعداد و حروف در رمزنویسی، با کمک‌گرفتن از ارتباطات اعداد و حروف، به تأویل و تعبیر حوادث و رؤیا و تفسیر جهان می‌پرداختند. دانستن علم حروف و اعداد از ضروریات علوم غریبه بوده است. (کشوری، ۱۳۸۴: ۲۳۴-۲۳۳)

در چین از خط اندیشه‌نگار که ترکیبی از واژه‌ها و نمادها بود، برای رمزنویسی کمک می‌گرفتند (محمدی فشارکی، شیرانی: ۱۱۱) خط نسبییدی (Nsibidi) متعلق به اوگام نیجریه نیز خطی اندیشه‌نگار است که در آن از نشانه‌های تصویری کاملاً قراردادی و اشکال نمادین استفاده می‌شده است. (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۹: ۱۸۵-۱۸۴) در روم باستان از خط هیروگلیف مصری برای رمزنگاری استفاده می‌شد و برخی از نشانه‌ها را با نشانه‌هایی که به آنها شبیه بود، تعویض می‌کردند و واژه‌های پیچیده به وجود می‌آوردند که جز برای افراد آشنا به کلید رمز،

فهمیدنی نبود. (محمدی فشارکی، شیرانی، ۱۳۹۰: ۱۱۱) گذشته از این رمزنگاری جولپوس سزار رمز دیگری بود که رومیان استفاده می‌کردند. این رمزنگاری ساده‌ترین رمز جانشینی بود که در آن تمامی حروف به میزان یک گام مشخص جابه‌جا می‌شدند. (شیری، ۱۳۹۳: ۱۷)

در خصوص رمزنگاری در ایران پیش از ساسانیان اطلاعات چندانی در دست نیست. در *المهرست* ابن ندیم و به نقل از ابن مقفع، ایرانیان پیش از اسلام دارای هفت نوع خط بوده‌اند، از جمله این خطوط که هر کدام را جداگانه شرح می‌دهد، می‌توان به دین دفیریه، ویش دبیریه، کشتج، نیم کشتج، شاه دبیریه (خط مخصوص مکاتبات شاهان) وهام دبیریه (خط ویژه تمام طبقات مملکت)، رازسهریه (جهت نگارش اسرار پادشاهان برای اشخاص سایر ملل) و راس سهریه اشاره کرد. در این بین خط ویش دبیریه خطی رمزی محسوب می‌شده است. (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۲)

عده‌ای نیز پدیدآمدن علم حروف و جفر را به ایرانیان نسبت می‌دهند و معتقدند که علم مغانه یکی از علوم بوده که تعداد محدودی از مغان، آن را می‌آموختند و به عده محدود دیگری تعلیم می‌دادند. (ملکان سرشت، ۱۳۸۱: ۳) بشر گذشته از استفاده از رمز در مکتوبات، در ارتباطات کلامی نیز از رمز بهره می‌جست. از این زبان‌های رمزی می‌توان به زبان زرگری، زبان لاتی، زبان مخفی یا زبان آرگو (Argo) اشاره کرد. سارقان، زندانیان، متکدیان، بدنامان و معتادان به استفاده از این زبان‌های رمزی پرداختند. (محمدی فشارکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۰)

در تعریف دقیق زبان رمزی می‌توان گفت زبانی است ساختگی که دو یا چند تن، یا گروهی از مردم در میان خود قرارداد می‌کنند تا هنگامی که بخواهند معنا و راز سخنانشان برای دیگران پوشیده و پنهان بماند، با آن گفت‌وگو کنند. اساس ساختن آن، همان زبانی است که مردم یک آبادی یا یک شهر با آن صحبت می‌کنند، ولی کلمات را طوری دستکاری می‌کنند که غیر از افراد آن گروه، کسی آن را نمی‌فهمد. این نوع زبان بین اصناف و پیشه‌وران و برخی اقلیت‌های ایران مانند یهودیان یا گروه‌های کوچکی مثل کولی‌ها رواج دارد. (محمودی، ۱۳۸۹: ۴۲)

مسلمانان و رمزنگاری

با توجه به شروع بعضی از سوره‌های قرآن با حروف مقطعه و رمزگونه‌بودن این حروف، از همان ابتدا مسلمانان به اهمیت رمزنگاری پی بردند و کنجکاوی و تلاش‌های زیادی برای حل این حروف رمزی انجام دادند. اما به‌طور جدی رمزنگاری از قرن دوم هجری توجه دانشمندان و کاتبان جهان اسلام را به خود جلب کرد تا جایی که به‌عنوان یک علم مستقل درباره آن کتاب نوشتند. اولین کتاب‌ها درباره رمزنگاری و علم تعمیه را خلیل‌بن‌احمد فراهیدی و جابر بن حیان

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۶۹

تألیف کردند؛ اما این کتاب‌ها از بین رفته و به دست ما نرسیده است. قدیمی‌ترین مکتوب به جا مانده از این علم، رساله فی استخراج المعمی اثر الکندی (متوفی ۲۶۰ ق) است. (محمدی فشارکی و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۱۲) بعد از این کتاب، مسلمانان کتاب‌های بسیاری را در خصوص رمز و و روش‌های رمزنگاری نوشتند.

مسلمانان در رمزنویسی که به آن تعمیمه یا معماسازی می‌گفتند، از روش‌های مختلفی بهره می‌بردند که از آن جمله می‌توان به این روش‌ها اشاره کرد:

۱. جابه‌جایی محل حروف در کلمات: در این روش حروف هر کلمه برعکس می‌شود؛ یعنی از آخر به اول نوشته می‌شود یا حروف کلمه را دوتا دوتا جایگزین هم می‌کردند مثلاً به جای نوشتن محمد، «محمدم» می‌نوشتند؛

۲. عوض کردن جای حروف الفبا: در این روش هر حرف در جایگاه حرف بعد از خود قرار می‌گیرد؛ یعنی الف به جای ب، ب به جای ت و... ی به جای الف.

۳. افزودن یا کاستن حرفی از حروف کلمات. (همان: ۱۱۴-۱۱۳؛ عالم‌زاده، ۱۳۹۰: ۶۴-)

(۶۳)

یکی از روش‌های رمزنویسی مسلمانان، استفاده از حروف ابجد بود که خود یکی از دوایر حروف در زبان عربی به شمار می‌رود. ترتیب حروف را به اصطلاح دوایر حروف می‌گویند، مثلاً دایره ابث یا ابثی، مقصود ترتیب حروف است به شکل ا ب ت ث ج ح و... که از معروف‌ترین دوایر حروف به‌شمار می‌رود. هم‌چنین دایره ابجد یا ابجدی یعنی ترتیب حروف به جمل: ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ و ضطع که این دایره هم معروف و در نوشتن حروف تقویم و گفتن ماده تاریخ معمول است. اما دوایر مشهور و معمول که علمای فن ترتیب و مبنای عمل قرار داده‌اند، سیزده دایره است: ابث، ابجد، اهطم، اجهب، ایقغ، اجذش، ارغی، انسغ، احست، ادیل، اجهب، افسج و اعطط. (کشوری، ۱۳۸۴: ۴۱) در کتاب بلایع العلوم کنزالرموز فی علم الفنون، تعداد دوایر بیست و هشت مورد ذکر شده است. (فانی تیریزی، ۱۳۰۰ ق: ۱۰-۶)؛ اما حروف ابجد خود به سه قسمت ابجد صغیر، وسیط و کبیر تقسیم شده است. (کشوری، ۱۳۸۴: ۳۴)

۱۷۰ / رمزنگاری در دوره قاجار؛ گذر از رمزنگاری ستی به رمزنگاری نوین / صمد کاوسی رکعتی

ابجد صغیر

۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	ساقط	۱	۲	۳
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۴	۲	۵	۱	۴	ساقط	۳	۶	۲	۴
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۶	۱	۳	۵	ساقط	۲	۴	۶		

ابجد وسیط

۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۸	۶	۴	۲	ساقط	۱۰	۸	۶	۴	۸
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
ساقط	۴	۸	ساقط	۴	۸	ساقط	۴		

ابجد کبیر

۱	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰		

در رمزنویسی با استفاده از حروف ابجد، به جای آنکه کلمات را بنویسند، حروف هر کلمه را می‌نویسند، مطابق اعداد ابجد که در بالا ذکر شد و البته درباره حروف فارسی که در ابجد نیست، عدد مشابه آن نوشته می‌شود؛ یعنی «پ» را مثل ب(۲)، «چ» را مثل جیم(۳)، «ژ» را مثل زاء(۷) و گاف را مثل کاف(۲۰) می‌نویسند. همزه معمولاً به حساب نمی‌آید؛ ولی گاهی آن را معادل الف (۱) می‌گیرند و در تمام موارد، صورت مکتوب مراعات می‌شود نه ملفوظ؛ مثلاً

مرتضی را با یای حساب می‌کنند نه با الف و «تا»ی گرد برابرهای گرد است. (ذاکری، ۱۳۸۸: ۱۲۳)

هر چند اطلاعات چندانی از مکاتبات رمزی در دوره صفوی تا قاجار، به دلیل دسترسی نداشتن یا موجود نبودن سندی در این خصوص، نیست، اما در *خزاین ملاحمد نراقی* و به شکل کامل‌تر در *تحفه المومنین اقلامی* ذکر شده که به نظر می‌رسد این اقلام در مکاتبات رمزی آن دوره‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفته است. در *خزاین ملاحمد نراقی* به چند نوع از اقلام رمزی اشاره شده است که از آن جمله می‌توان به قلم مراد به ترتیب ابنت، قلم اسراف، قلم طبیعی، دو نوع قلم یونانی، قلم زهره و مشتری، قلم قمر، سه نوع قلم عطارد، قلم اوسراس حکیم که به قلم طبیعی مشهور است، قلم قلیسپین نوش حکیم، قلم سرمانوس حکیم، قلم ریحان و قلم کاشفی. (نراقی، ۱۳۰۸ق: ۲۶۵-۲۶۴) در کتاب *تحفه المومنین* نیز چند نوع قلم، کامل‌تر از آنچه در *خزاین* است، آمده؛ این کتاب «اقسام مشهوره خطوط مرموزه» را شامل دو نمونه (نوع) قلم هندی، قلم برناوی پنج قسم، قلم یونانی دو قسم، عبرانی شش قسم، قلم الاحجار، قلم رومی، قلم شاناق، قلم فرنگی، قلم به ترتیب ابجد لوط، قلم پهلوی، قلم قلقطیر بابلی، قلمی به حروف تهجی جهت حل عقود مجرب، قلم قلقطیر صغیر، قلم کاهی، قلم صینی، قلم جابر بن حیان، قلم حمیمی، قلم ارما بوی، رملی مقطع، تحلیل، رومی، مشجر دیسقوردیدوس، سیمیای کبیر، سیمیای صغیر، العقول، الصابی، داودی، اسماعیلی، جعفری، الاسرار، قلم حمیری، مشجر یا سروک و چند نمونه دیگر از خطوط رمزی دیگر به صورت تهجی ذکر کرده و نمونه اقلام مذکور را نیز آورده است. (حکیم مومن، ۱۲۹۰ق: ۳۲۲-۳۱۹)

این اقلام متشکل از اشکال مختلف به جای حروف یا ترکیبی از اشکال و حروف ابجد است و تاریخ اختراع یا میزان بهره‌بردن از این اقلام نیز، با توجه به نبود یا کمبود منابع سندی در این خصوص به درستی روشن نیست. در منابع ذکر شده نیز تنها به نام اقلام، ترسیم اشکال و کلید آنها اکتفا شده است. در بین این اقلام، قلم مشجر (شجری) بسیار استفاده می‌شده است. این قلم براساس حروف ابجد بوده و به دلیل شباهتش به درخت، به خط یا قلم شجری معروف شده است. خط عمودی و خطوط مایل شاخه‌گونه در طرفین، نشانه حروف آن است. هر حرف شجری یا هر درخت از نظم خاصی پیروی می‌کند؛ شاخه سمت راست، غیر از حروف کلمه ابجد، نشانه کلمه و شاخه سمت چپ نشانه حرف است. در حروف ابجد هیچ شاخه‌ای در طرف راست نیست و این نشانه کلمه ابجد است و به ترتیب از حرف اول تا چهارم از یک تا چهار شاخه در طرف چپ قرار دارد. در حروف هوز یک شاخه در طرف راست نشانه کلمه هوز و شاخه‌های طرف چپ نشانه «ه و ز» است و به همین ترتیب تا آخرین حرف این نظم برقرار است. (کسای، ۱۳۸۷: ۱۹۷-۱۹۵)

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه تحفه المومنین

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه تحفه المومنین

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه تحفه المومنین

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه خزاین

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه خزاین

نمونه‌ای از اقسام رمزی ذکر شده در نسخه خزاین

رمزنگاری نوین

امروزه رمزنگاری یکی از شاخه‌های ریاضی، علوم کامپیوتر و مخابرات محسوب می‌شود. در طی قرون نوزدهم و بیستم میلادی، اروپاییان فعالیت‌های جدیدی را در حوزه رمزنگاری آغاز کردند و ماشین‌های رمز پیشرفته‌ای را تولید و عرضه کردند. از جمله معروف‌ترین این ماشین‌های رمز، ماشین رمز انیگما بود که فردی آلمانی به نام آرتور شریبوس آن را در سال ۱۹۱۸م طراحی کرد و ساخت. این ماشین در آن زمان آن قدر پیچیده بود که اکثر ریاضی‌دانان و رمزنگاران آن دوره فکر می‌کردند حتی تلاش برای شکستن رمزهای تولیدی آن کار بیهوده‌ای است. (شیری، ۱۳۹۳: ۲۹) با پیشرفت علم و ظهور کامپیوترها شیوه‌های جدید در رمزنگاری ابداع شد و سیستم‌های رمز دیجیتال به سرعت در صنعت رمز ظهور پیدا کرد، رمزکننده‌های دیجیتال ساخته شد که در ارتباطات امن به کار گرفته شدند.

ایرانیان نیز تا پیش از دوره قاجار و حتی اوایل این دوره، نیاز چندانی جهت اختراع شیوه‌های جدید برای رمزنگاری احساس نمی‌کردند. اما هر شیوه رمزنگاری تا زمانی کارآمد است که فقط افراد محدودی از رمزگشایی آن آگاه باشند و با ابزار و روش نامه‌نگاری آن دوره مطابقت داشته باشد. هر چند عده‌ای سعی داشتند این نکته را متذکر شوند که رمزهای سنتی قابلیت استفاده در ارسال پیام‌های تلگرافی را دارد؛ هیچ‌گاه در مکاتبات رسمی از این رموز استفاده‌ای نشد. (فانی تبریزی، ۱۳۰۰ ق: ۳-۲) به‌طور کلی ضعف و کارآیی نداشتن رمزنگاری سنتی را می‌توان در گزینه‌های زیر خلاصه کرد:

۱. سادگی، تکراری بودن اقلام و شیوه‌های پیشین و نداشتن تلاش رمزشناسان آن حوزه به منظور روزآمد کردن آن: اقلام رمزی متشکل از اشکال و نشانه‌های مختلف بود که با کمی صرف وقت، رمزشناسان آن را رمزگشایی می‌کردند. آنها با آشنایی با قواعد یک زبان و نیز شناخت حروف پربسامد آن می‌توانستند این کار را انجام بدهند. چنانچه در زبان عربی این ترکیب حروف به ترتیب پربسامد هستند: «المونتری»، «عهدک»، «صبح قفس»، «زجش»، «خطط»، «تضدغ» یا در زبان فارسی ترکیب حروف «اردیمون»، «هبتلشسک»، «خنز»، «قحفگ»، «جطص/پچض»، «ذغظژث» به ترتیب پربسامدترین حروف به شمار می‌آیند. (مفتاح‌الملک، ۱۳۲۰ ق: ۴۲ و ۶۳) رمزشناسان در رمزگشایی از روش‌های رمزنگاری با استفاده از حروف ابجد و سایر دوایر حروف نی، کار سختی پیش رو نداشتند؛ چرا که با برابر هم قراردادن حروف و اعداد مربوط به هر کدام به راحتی می‌توانستند رمز را کشف کنند؛

۲. دشواری استفاده از این گونه اقلام رمزی در ارسال پیام‌های تلگرافی؛ چرا که در بسیاری از این رموز از نشانه‌ها و اشکال مختلف استفاده شده بود؛

۳. برجسته شدن جنبه تفننی رمزنگاری سنتی و در نتیجه عمومی شدن و گسترش فراگیری فنون آن.

اقلام رمزی قائم مقام فراهانی

در این دوره علاوه بر استفاده از اقلام رمزی پیشین، عده‌ای نیز مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی به اختراع خطوط رمزی جدیدی دست زدند. نمونه‌هایی از این خطوط رمزی را می‌توان در اسناد دوره قاجار مشاهده کرد. (ساکما، ۲۹۵/۷۴۲۵) از ویژگی‌های عمده خطوط اختراعی وی می‌توان به ترکیب حروف، اعداد، ارقام سیاقی و نیز اشکال دیگر و جانشینی آنها به جای حروف اصلی، تنوع و تعدد این اقلام و بسنده نکردن به یک قلم رمزی، اشاره کرد. اساس اقلام رمزی قائم مقام همان رمزهای پیشین است، اما پرداختن او به این مسئله و تلاش برای ابداع اقلام جدید به منظور پیدا کردن کانالی امن جهت ارتباطات رمزی تا پیش از پیدایش تلگراف در ایران شایسته توجه است.

مفتاح‌الملک در این خصوص به تشریح «خطوط مرموزه» جدید قبل از ایجاد تلگراف (در سده سیزدهم) می‌پردازد که خود او و به دستور ناصرالدین شاه کشف کرده است. «نوشتجات مرموزه بسیار از زمان خاقان جنت مکان فتحعلی شاه طاب ثراه بود که در نزد مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام جمع شده بوده است؛ یعنی آن مرحوم که در فضل و دانش و حسن کفایت و کاردانی معروف و فرید عصر خود بوده برای مکاتبات محرمانه با شاهزادگان عظام و وزرا و حکام بزرگ آن زمان مفاتیح عدیده رمز وضع کرده و با هر یک جداگانه مکاتبات مرموزه داشته و پس از گرفتاری آن مرحوم و ضبط نوشتجات او کاغذهای رمز بسیار در میان آنها به دست آمده و ضبط دولت شد و چون مفاتیح آنها در دست نبود در این مدت متمادی لاینحل مانده و در کتابخانه مبارکه دولتی مضبوط بود.» (مفتاح‌الملک، ۱۳۲۰ق: ۲۲) وی اقسام خطوط اختراعی قائم مقام و مفاتیح آنها را پانزده مورد ذکر کرده است. (همان: ۳۱-۲۴)

روز	ق	ك	ك	ل	م	ن	و	ه	ی
روز	،	۴	۵	ل	م	ن	۶	ه	ی
قسمت‌های نهم									
روز	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ
روز	۱	۹	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲
روز	س	ر	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع
روز	ظ	ط	ص	ص	ه	س	ل	م	۸
روز	چ	ك	ك	ل	م	ن	و	ه	ی
روز	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
قسمت‌های دهم									
روز	ا	ب	پ	ت	ث	ج	چ	ح	خ
روز	۱	۹	۱۰	۷	۶	۵	۴	۳	۲
روز	س	ر	س	ش	ص	ض	ط	ظ	ع
روز	ه	ک	ط	ط	ع	ط	ص	ص	۷

نمونه‌ای از اقلام اختراعی قائم مقام فراهانی همراه با کلید رمز (مفتاح‌الملک: ۱۳۲۰: ۲۹)

رمز یوسفی

تشکیل وزارت امور خارجه در دوره قاجار و آشنایی سفرای اعزامی به خارج با وضع و ترتیب رمز نویسی در سایر کشورها و لزوم ارسال «نوشتجات مخفی» برای مأموران اعزامی به خارج از کشور، عده‌ای را به فکر ترجمه و تألیف کتاب‌هایی در این زمینه انداخت. (بران مرتنس، ۱۳۹۴: ۷۶-۷۴) در ایران اولین کسی که اقدام به تألیف اثر رمزی مناسب به منظور ارسال تلگراف‌های رمز کرد، میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود. به همین منظور وی کتاب رمز یوسفی را در سال ۱۲۸۱ق. نوشت. این کتاب مشتمل بر یک مقدمه و ده «بیان» است. در مقدمه به معنی تلگراف و برخی از اصطلاحات تلگرافی، چگونگی نوشتن و ارسال مطالب رمزی با ارقام هندسی، چگونگی مفتاح با سه روش جمع، تفریق و تقدیم (تأخیر) می‌پردازد. (مستشارالدوله، بی‌تا: ۷-۱) وی این کتاب را در زمان مأموریت خود «به جنرال قنصلگری تفلیس و شارژدافری پاریس» از روی رمزهای عددی اروپاییان ترتیب داده و در مقابل هر کدام از کلمات رایج آن دوره، چهار رقم از ارقام هندسی را آورده که هنگام نوشتن رمز، ارقام مقابل هر کلمه را تغییری که معهود

بوده، رمز و به جای کلمات مطلب ارسال می‌کردند و تا «مدتی هم مخابرات مرموزه تلگرافی دولتی با ممالک خارجه از روی آن معمول بوده» است. (مفتاح الملک، ۱۳۲۰ق: ۳۳) در بیان دوم این کتاب مستشارالدوله اشاره می‌کند که این رمز «فزون‌تر از صد هزار مفتاح دارد که هر یک از همان مفاتیح را دو نفر به جهت سد راه پیدا کردن دیگران می‌توانند مابین خود قرار بدهند.» (مستشارالدوله، بی‌تا: ۲) وی در توضیح مفتاح با این رمز به قاعده جمع می‌نویسد: «طرز اول به قاعده جمع است یعنی زاید کردن عددی که مابین دو شخص از سابق قرار داده شده» است، بدین ترتیب که دو فرد متعاقد برای ارتباط رمزی با یکدیگر، ابتدا عددی را انتخاب و معهود قرار داده و به اعداد رمز شده، اضافه کرده و پیام را ارسال می‌کنند. به‌عنوان نمونه اگر مفتاح دو شخص متعاقد عدد ۲۱۴ باشد و قرار آنها عمل جمع باشد، باید این عدد را زیر اعداد رمز شده (استخراج از کتاب رمز یوسفی) نوشته و آن را به اعداد مزبور اضافه کرده، حاصل جمع را به دست آورده، پس از اضافه کردن این عدد به اعداد رمز و ارسال آن، طرف مقابل از هر کدام از اعداد رمز به طور جداگانه ۲۱۴ را کم کرده و ارقام اصلی رمز به دست می‌آید. مثلاً برای ارسال جمله « ایلچی امریکا وارد تهران شدند» ابتدا با استفاده از رمز یوسفی اعداد معادل هر کدام از کلمات را به‌این ترتیب زیر آن نوشته:

ند-شد	تهران	وارد	امریکا	ایلچی
۵۵۱۷-۸۷۱۹	۸۹۳۷	۸۹۹۵	۱۲۳۷	۱۹۱۸

بعد از آن عدد ۲۱۴ را به هر کدام از اعداد بالا اضافه کرده که به ترتیب اعداد ۸۹۳۳-۵۷۳۱، ۶۱۵۱، ۹۲۰۹، ۱۴۵۱، ۲۱۳۲ به دست می‌آید، این اعداد به‌عنوان پیغام رمز ارسال می‌شود و دریافت‌کننده باید عدد ۲۱۴ را از این اعداد کم کرده تا ارقام اصلی به دست آمده و با مراجعه به کتاب رمز یوسفی پیغام را کشف کند. طرز دوم به قاعده تفریق یعنی کم کردن عدد معین و معهود از اعداد رمز شده است. در این روش اگر همان مثال قبلی را در نظر بگیریم، عدد ۲۱۴ را از اعداد رمز کم کرده و بعد از ارسال، طرف مقابل عدد مفتاح یعنی ۲۱۴ را به اعداد می‌افزاید و اعداد اصلی رمز به دست می‌آید و با توجه به رمز یوسفی مطلب را رمزگشایی می‌کند. روش سوم قاعده تقدیم و تأخیر است. در این روش ارقام قبل یا بعد از کلماتی را که به منظور ارسال پیغام رمزی مدنظرند، با استفاده از لغت رمز یوسفی استخراج و ارسال می‌کنند که در این صورت مثلاً برای ارسال مطلبی رمزی با قاعده تقدیم، باید اعداد قبل از هر کدام از کلمات مدنظر برای ارتباط رمزی را از لغت رمز یوسفی استخراج کرده و مطلب را ارسال کرد. (همان: ۷-۵) مستشارالدوله در سال ۱۲۹۲ق. یعنی یازده سال پس از چاپ کتاب اول،

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۷۷

کتاب دوم خود را به دستیاری محمدآقای سرتیپ، برادر محسن خان مشیرالدوله در تبریز به چاپ رسانید. (مفتاح الملک، ۱۳۲۰ق: ۱۰۹)

رمز محمودی

محمودبن یوسف مازندرانی ملقب به مفتاح‌الملک، از معروف‌ترین رمزنویسان دوره قاجار به‌شمار می‌رود. وی برای رمزگشایی بسیاری از رموز «قدیمه» به دریافت لقب و منصب «منشی رموزی و کفالت مطالب و مخابرات محرمانه و مرموزه دولتی» در سال ۱۲۸۶ ق. سرفراز شد. (همان: ۳) او درباره کار خود می‌نویسد: «هر قدر و از هر جا خطوط مرموزه قدیمه و جدیده به دست آمده است، بدون هیچ سابقه و اطلاع از وضع واضح آنها منکشف ساخته و خود نیز انواع رمزها اختراع و وضع کرده و کتاب‌ها در معرفت آنها ترتیب داده که سال‌هاست مخابرات محرمانه و مرموزه دولتی از روی آنها معمول و دایر است.» (همان: ۵) مفتاح‌الملک در کتاب‌های خود انتقادات زیادی را بر شیوه رمزنویسی قدما وارد می‌کند و نوشتن مطالب محرمانه با استفاده از آن‌گونه رمزها را مثل آن می‌داند که «کسی چشم خود را بر هم بگذارد و گمان کند مردم او را نمی‌بینند» و در جای دیگر زحمات آنان را در «استحکام اقلام مرموزه» مثل آن می‌داند که «کسی برای حفظ خانه خود از شر دزد دری آهنین و خیلی محکم بگذارد و قفل‌های عدیده و زنجیرهای سخت در آن به کار ببرد و سنگ‌های عظیم بر پشت آن نصب کند و در کمال اطمینان آسوده‌خاطر بخوابد و دزد آگاه بدون زحمت شکستن قفل‌ها و گسیختن زنجیرها و حرکت دادن سنگ‌ها با نردبان با کمال سهولت از بام داخل خانه شده و آنچه بخواهد ببرد.» (همان: ۶ و ۲۱)

وی بهره‌بردن از اقلام رمزی قدیمی به منظور ارسال تلگراف به «ممالک خارجی» را مناسب نمی‌داند و می‌نویسد: «هرگاه در ازمنه سالفه مطالب محرمانه را با اقلام غریبه و سایر رمزها نوشتند چون آنها در نوشتجات سربسته و مهور و مصحوب قاصد چاپارهای مخصوص و مستور بود و به ممالک خارجه هم نمی‌رفت و به دست خارجی هم نمی‌افتاد چندان محل ملاحظه و احتیاط نبود؛ ولی حالا که مطالب مرموزه را با تلگراف مخیره می‌نمایند و صورت آنها در تمام تلگرافخانه‌های [تلگرافخانه‌های] داخله و خارجه ثبت و ضبط می‌شود و معایب بی‌استحکامی آنها و نتایج وخیمه مترتبه بر آن ظاهر و عیان و مستغنی از شرح و بیان است.» (همان: ۶)

به‌واسطه ممکن نبودن مخابره تلگرافی با اقلام رمزی قدیمی، اقسام جدیدی ایجاد شد تا بتوان از آنها در مخابره تلگراف استفاده کرد که مفتاح‌الملک به تشریح آنها می‌پردازد:

«قسم اول آن است که هر دو نفر برای مخابرات محرمانه مابین خود الفبایی ترتیب داده در مقابل هر حرفی از حروف تهجی یک رقم یا دو رقم از ارقام هندسیه رسم کرده و معهود قرار می دهند که در وقت ضرورت مطالب محرمانه خود را از روی آن مخابره و تلگراف نمایند. قسم دیگر آن است که الفبایی نوشته و در مقابل هر حرفی از آن حرفی دیگر از حروف تهجی یا حروف جمل گذاشته و در وقت ضرورت به جای حروف مطلب مقابل آنها را می نویسند. قسم دیگر آن است که بعضی از حروف تهجی را تبدیل کرده و بعضی دیگر را به حالت خود می گذارند. قسم دیگر آن است که الفبایی به ترتیب ابثی و یا به ترتیب ابجدی و یا هر ترتیب دیگر که بخواهند می نویسند و قرار می دهند که در وقت نوشتن رمز حرفی که لازم شود در آن الفبا پیدا کرده و حرف ماقبل آن و یا حرف مابعد آن را که معهود قرار داده اند، در عوض آن می نگارند. و قسم دیگر رمز یوسفی است.» (مفتاح الملک خود نیز در همین راستا دست به اختراع انواعی از اقلام رمزی مانند رمز رحوی، فلکی، ثنائی زد)». (همان: ۳۵-۳۲)

وی بعد از اینکه هیچ کدام از خطوط رمز را شایسته برای «مخابرات مرموزه دولتی» ندید، در سال ۱۲۹۹ق. کتاب *ناسخ الرموز* را نوشت که در مکاتبات رمزی تلگرافی استفاده شد. در این کتاب، با رعایت «ترتیب حروف، کلمات مفرده و مرکبه کثیر الاستعمال از اسامی، افعال و ضمائر و کلمات و اصطلاحات خارجی» که در نوشتجات و مخابرات تلگرافی لازم می شد، به ترتیب حروف تهجی به صورت ثلاثی (سه حرفی) آورده شده است. حروف استفاده شده مفتاح الملک در این کتاب رمز، مرکب از بیست و پنج حرف است و بنا به «ملاحظات لازمه» از حروف فارسی (پ چ گ ژ) و حروف (ت ث ف)، استفاده نکرده است. (مفتاح الملک، ۱۳۱۹ق: ۱۲)

س	ز	ر	ذ	د	خ	ح	ج	ب	ا
م	ل	ک	ق	غ	ع	ط	ض	ص	ش
						ی	ه	و	ن

برای رمزکردن مطلبی با استفاده از حروف تهجی و با توجه به کتاب *ناسخ الرموز*، ابتدا میان دو طرف کلید رمزی ترتیب داده می شد، به این ترتیب که به جای هر یک از بیست و پنج حرف انتخاب شده، حرف دیگری قرار داده و طرفین، نسخه ای از آن را نزد خود نگاه می داشتند و هنگام مخابره تلگراف، حرفی را که در کتاب رمز، مقابل کلمات نوشته بودند، به حروف کلید تبدیل می کردند. برای استخراج پیام رمز شده، طرف مقابل از روی کلید مزبور که نسخه ای از آن را در اختیار داشت، این حروف را به حروف اصلی برمی گرداند و از روی لغت

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۷۹

ناسخ‌الرموز، مطلب را استخراج می‌کرد. (همان: ۱۵-۱۴؛ ساکما، ۳۹۷۱۷/۲۴۰) برای ارسال تلگراف‌های رمز به خارج از کشور نیز چون حروف فارسی کاربرد نداشت، از حروف لاتین استفاده (از چپ به راست) و سپس پیام را ارسال می‌کردند. به همین منظور اشخاصی که قصد ارسال تلگرافی به خارج از کشور را داشتند، باید مفتاحی را معهود قرار می‌دادند که حروف رمز ثلاثی به «حروف فرنگی» باشد و در نوشتن هم از سمت چپ بنویسند تا در تلگراف‌خانه‌ها اشتباهی روی ندهد. (همان: ۱۶) مثلاً اگر بین دو نفر کلید تبدیل حروف رمز ثلاثی به حروف فرنگی به این ترتیب باشد:

ض	ص	ش	س	ز	ر	ذ	د	خ	ح	ج	ب	ا
m	n	l	k	j	i	h	g	f	e	c	t	a
ی	ه	و	ن	م	ل	ک	ق	ع	ع	ظ	ط	
d	b	z	y	x	v	u	s	r	q	p	o	

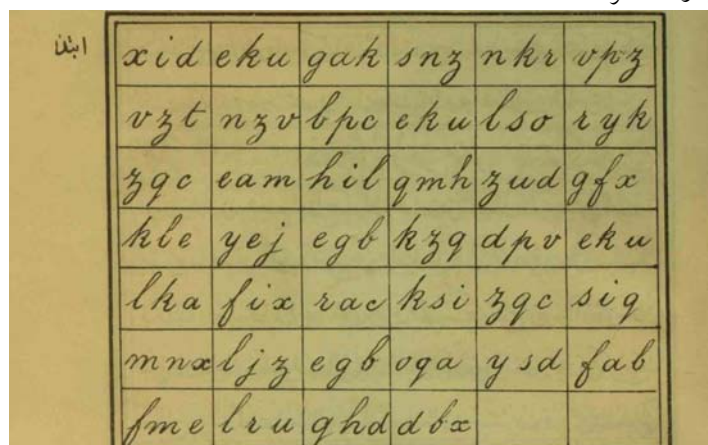
و بخواهند مطلب زیر را به رمز بنویسند:

«تلگراف رمز شما رسید، مطلب خیلی مفصل و لازم بود، واقعاً اگر می‌خواستند این مطلب عمده را با سایر رمزها تلگراف بکنید مبلغی گزاف اجرت تلگراف می‌شد، به دست خارجی هم که می‌افتاد مطلب آن را می‌فهمید اما حالا که با کتاب ناسخ‌الرموز نوشته‌اید، هم اجرت تلگراف خیلی کم شده است و هم بدون مفتاح احدی از این مطلب مطلع نخواهد شد»، ابتدا باید کلمات و عبارات این مطلب را در کتاب ناسخ‌الرموز پیدا کرده و حروف برابر هر کدام را در زیر آن نوشت.

۱۸۰ / رمزنگاری در دوره قاجار؛ گذر از رمزنگاری ستی به رمزنگاری نوین / صمد کاوسی رکعتی

واقعاً	لازم بود	و	خیلی مفصل	مطلب	تلگراف رمز شما رسید
وظل را	غسض عمده	وضق	ساد	کسح	یمر
سنغ	طقش	کسح	جظه	لوض	بول
می شد	مبلغی گزاف اجرت تلگراف	تلگراف کنید	رمزها	سایر	با
مخد	یکو	دضع	شرد	صاح	جعو
مطلب	می افتاد	که	هم	خارجی	بدست
کسح	لظی	عوس	هده	زح	حشس
کتاب	با	حالا که	اما	می فهمید	آن را
عرق	جعو	رقس	جاج	مرخ	اسش
وهم	خیلی کم شده است	اجرت تلگراف	هم	نوشته اید	ناسخ الرموز
هخ	یقن	اعط	هده	وزش	مضص
		نخواهد شد	احدی از این مطلب مطلع	مفتاح	بدون
		می	یذع	کغش	حصخ

سپس با استفاده از کلید ذکر شده حروف را به لاتین تبدیل کرده و به ترتیب ذیل برای طرف مقابل ارسال کرد. (همان: ۹)



مفتاح‌الملک در همین نسخه ناسخ‌الرموز چاپ ۱۳۱۹ق.، به قانون جدید تلگراف‌خانه‌های خارجی اشاره می‌کند که قبل از آن هر سه حرف از حروف رمز یا سه رقم از ارقام هندسی را که متصل و بلافاصله نوشته می‌شدند، یک کلمه تلگرافی محسوب می‌کردند و اگر با فاصله می‌نوشتند، هر یک حرف یا یک رقم را یک کلمه حساب می‌کردند. به همین دلیل بود که مفتاح‌الملک هم ترتیب رمز را، ثلاثی یعنی سه حرفی قرار داد که مطابق با قانون معمول تلگراف‌خانه‌های خارجی باشد. وی با اشاره به اینکه از پنج سال قبل، مطابق با ۱۳۱۴ق.، قانون عمومی تلگراف‌خانه‌های خارجی بر این قرار گرفت که هر پنج حرف رمزی را که متصل و بلافاصله نوشته شده باشند، یک کلمه محسوب کنند؛ بنابراین «ما هم موقع را برای تحصیل صرفه مجدد مغتنم دانسته قرار مخابرات مرموزه خودمان را با ممالک خارجه به این طور دادیم که در وقت مخابره تلگرافی هر سه کلمه رمز خودمان را که عبارت از نه حرف است متصل و بلافاصله بنویسیم که در این صورت در تلگراف‌خانه‌های خارجه این سه کلمه رمز ما را که نه حرف است دو کلمه محسوب دارند، پس از این بابت هم یک ثلث علاوه بر صرفه سابق صرفه مجدد برای ما حاصل شده است.» (همان: ۲۴۷)

پیش از این و در سال ۱۳۱۳ق. مفتاح‌الملک «چون در مخابره مطالب مرموزه تلگرافی با ممالک خارجه و ولایات داخله، در تلگراف‌خانه‌های داخله و خارجه بلکه از طرف اغلب نویسندگان رمزها هم به‌طوری که لازم است، اهتمام و دقت کامل نمی‌شود و مقابله و تصحیح صحیح چنان که باید به عمل نمی‌آید، لهذا غالباً مطالب مرموزه تلگرافی مغلوط می‌شود»، اقدام به نوشتن کتاب کشف الاسرار ناصری با هدف رفع این «اشکالات و محظورات» کرد. (مفتاح‌الملک، ۱۳۱۳ق: ۴-۳) در این کتاب علاوه بر سه باب کتاب ناسخ‌الرموز، دو باب دیگر هم به ترتیبی خاص افزوده که وضع و ترتیب فصول آن همانند وضع و ترتیب فصول باب دوم و سوم کتاب ناسخ‌الرموز است؛ اما در اینجا به جای رمزهای ثلاثی یعنی سه حرفی، در مقابل اسامی ماه‌ها، اعداد، واحدهای پولی، اوزان و اصطلاحات، لغت و کلمه‌ای مخصوص از قبیل اسامی شهرها و اشخاص و غیره به‌صورتی که خود تشخیص داده، وضع کرده و آن کلمه یا عبارت را به خط فرانسوی هم نوشته تا در صورت «مخابره با ممالک داخله» و استفاده از خط فارسی، همان لغت را با خط فارسی به جای آن کلمه یا عبارت و در صورت مخابره به خط فرانسوی آن لغت را هم به خط فرانسوی در مقابل آن کلمه، عیناً و بدون نیاز به رمزشدن نوشته شود. (همان: ۵-۴)

<i>Aboutaleb</i>	ابوطالب	شهر چهارم القابیه
<i>Oporto</i>	اُپُرتُ	شهر حجاب المرجب
<i>Atabek</i>	اَنابُک	شهر شعبان العظم
<i>Etalle</i>	اِشال	شهر رمضان المبارک
<i>Atane</i>	اَتان	شهر شوال الکفر
<i>Atrek</i>	اَنرُک	شهر شعبان الحرام
<i>Autriche</i>	اُتُریش	شهر ذیحجه الحرام

فَضْلُكُمْ كَرَامَةُ حِلْمِي

<i>Attique</i>	اَتیک	نشین اول
<i>Ahmed</i>	اَحمد	نشین آخر
<i>Akhal</i>	اِخال	کانون اول

<i>Contra</i>	سَنُترا	از سفارت در این باب اظهار کرده
<i>Sindjab</i>	سَنجَاب	از سفارت کبرای دولت
<i>Singueledj</i>	سَنگِلِج	از تغییر اندام خود تا اطلاع رسید
<i>Sinandedj</i>	سَننَدِج	اسباب غشاشن جسد شده است
<i>Suez</i>	سُوزُ	استخراج نیکو از فریاد اجناس عالی ^{بسیار}
<i>Souti</i>	سُوتی	افدامان عماد در خاک و تبار دینت ایله
<i>Soudan</i>	سُودان	افدامان لازم بعمل آمده است
<i>Suffolk</i>	سُوفُلک	افدامان لازم بعمل نیاوردید
<i>Suhla</i>	سُوهلا	اگر این کار را تمام کردید
<i>Suisse</i>	سُویس	امر به مقروض بودن
<i>Sohrab</i>	سُهراب	اولیای دولت علیته
<i>Siam</i>	سِیام	اینجا هم مذاکرات لازم خواهد شد

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۸۳

در سال ۱۳۰۲ شمسی، مفتاح الدوله پسر مفتاح‌الملک، *ناسخ‌الرموز* را تجدید چاپ کرد و در آن از جزوه مهدی صلحی، ناظم‌الحکما، نیز استفاده کرد که شامل لغاتی جدید بود و در تبریز در سال ۱۳۰۰ ش. چاپ شده بود. در سال ۱۳۱۰ ش. وزارت جنگ در نامه‌ای به ریاست وزرا، *ناسخ‌الرموز* را برای «مخابرات رمزی آن وزارتخانه» به دلایل محدود نبودن مطالب رمزی قشونی، اتلاف وقت و نداشتن جملات و کلمات ضروری و لغات لازم در مخابرات پیام به اروپا، ناکافی می‌داند و در ادامه از ریاست وزرا درخواست می‌کند که با توجه به اینکه طبع و فروش کتاب رمز به اسماعیل‌خان عاشوری متصدی ملزومات وزارت امور خارجه اختصاص دارد، نواقص کتاب را رفع کند. اما وزارت امور خارجه ادعای وزارت جنگ درباره اختصاص طبع و فروش *ناسخ‌الرموز* به عاشوری را رد و در ادامه بر فروش امتیاز کتاب مزبور از سوی مفتاح الدوله به وزارت مالیه در سال ۱۳۰۲ تأکید می‌کند. (ساکما، ۳۱۰/۳۱۰۹۸) سرانجام *ناسخ‌الرموز* پس از چند بار تجدید چاپ، بار دیگر در سال ۱۳۱۱ ش. با تشکیل کمیسیونی از وزارتخانه‌های مختلف در وزارت جنگ، پس از اصلاحاتی، تجدید چاپ شد تا دوباره تلگرافخانه‌ها برای ارسال مطالب رمز از آن استفاده کنند (ساکما، پایگاه فارس، ۹۸/۲۹۳/۱۱۲۳؛ ساکما، ۲۴۰/۷۵۶۴۷؛ ۲۹۳/۵۴۹۲۳) بعد از تشکیل فرهنگستان زبان فارسی نیز لغات جدید به آن افزوده شد و در تلگراف‌های رمز تا مدت‌ها و تا قبل از تحولات جدید در رمزنگاری، تلگراف‌کنندگان داخل و خارج از کشور از آن استفاده می‌کردند.

نتیجه‌گیری

ارتباطات رمزی از زمان‌های دور رایج بوده و بشر در ابتدا برای ارسال پیام‌های رمزی از علائم و نشانه‌ها بهره می‌برده است. بعد از اختراع خط، بشر توانست با تغییر یا تبدیل حروف و اعداد برای ایجاد کانالی امن در راستای ارتباطات رمزی سود ببرد. در بیشتر تمدن‌های باستانی جهان مانند ایران، شواهد و اشاراتی از وجود چنین خطوط رمزی موجود است. در ایران بعد از اسلام اطلاعات بیشتری در این زمینه وجود دارد، در این دوره در رمزنگاری که بیشتر به تعمیمه یا معماسازی معروف بود، مانند سایر مسلمانان از روش‌های مختلفی مانند جابه‌جایی حروف، کاستن یا افزودن بر حروف و البته حروف ابجد استفاده می‌شده است که کاربرد بیشتری داشته است. در دوره معاصر نیز کسانی مانند قائم مقام فراهانی دست به اختراع اقلام رمزی جدیدی زدند که البته به نظر می‌رسد بعد از خود وی، دیگر کاربردی نداشته است. استفاده از اقلام رمزی قدیمی به دلیل سادگی و آسان بودن رمزگشایی از این اقلام و نیز مشکلاتی نظیر ترکیب حروف و ارقام و اشکال، به‌خصوص در مخابرات پیام‌های تلگرافی امر دشواری بود. بنابراین

عده‌ای در صدد برآمدند تا با توجه به رمزنگاری اروپاییان در مکاتبات محرمانه تلگرافی، کتاب‌هایی را در این زمینه به نگارش درآورند که از مهم‌ترین این کتاب‌ها، می‌توان به کتاب رمز یوسفی نوشته یوسف‌خان مستشارالدوله اشاره کرد. این کتاب مبتنی بر رمزنگاری عددی بود که تا چندی در مکاتبات رمزی تلگرافی استفاده شد. اما بار اصلی در این راه را محمودخان مفتاح‌الملک از رجال دوره ناصری بر دوش کشید. مفتاح‌الملک با نوشتن کتاب *ناسخ الرموز* که رمزی حروفی بود، مدتی طولانی یکه‌تاز میدان رمزنگاری در دوره قاجار و پهلوی شد، به طوری که این کتاب بعد از چند بار تجدیدنظر و چاپ، مهم‌ترین مرجع وزارتخانه‌های دولتی در زمینه ارسال پیغام‌های رمزی به حساب می‌آمد و از اعتبار شایان توجهی برخوردار بود. رمز مزبور که به رمز محمودی نیز مشهور است، به صورت ثلاثی بوده و علاوه بر سادگی استفاده از آن، بعد از انتخاب کلید مدنظر، از لحاظ مالی نیز برای ارسال‌کنندگان بسیار به صرفه بود. بنابراین مفتاح‌الملک با آگاهی از ضعف سایر اقلام رمزی و به‌خصوص در ارسال تلگراف‌های محرمانه به خارج از کشور، موفق به اختراع رمزی شد که جهت ارسال این‌گونه پیغام‌ها در داخل و خارج از کشور، اعتبار بسیاری داشت و رمزگشایی آن بدون کلید کار دشواری بود، بنابراین اعتبار آن موجب دوام استفاده از آن در دستگاه‌های دولتی و مأموران سیاسی ایران در خارج و ایجاد کانالی امن در ارتباطات رمزی شد.

کتاب‌شناخت

اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، اسناد شماره ۳۱۰/۳۱۰۹۸، ۲۴۰/۳۹۷۱۷، ۲۴۰/۷۵۶۶۷، ۲۹۵/۷۴۲۵، ۲۹۳/۷۳۲۰، ۲۹/۵۴۹۲۳.

_____، پایگاه فارس، سند شماره ۹۸/۲۹۳/۱۱۲۳.

نسخ چاپ سنگی

فانی تبریزی، اسماعیل بن محمد صادق (۱۳۰۰ ق) *بدایع العلوم کنز الرموز فی علم الفنون*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، شماره دستیابی ۶۹۶۸۶.

مازندرانی، محمود بن یوسف (مفتاح‌الملک) (۱۳۱۳ ق) *کشف الاسرار*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستیابی ۱۶۳۶۹-۶.

_____ (۱۳۱۹ ق) *ناسخ الرموز و رمز محمودی*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستیابی ۲۳۱۲۷-۶.

_____ (۱۳۲۰ قمری) *مفتاح الرموز*، چاپ سنگی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستیابی ۱۴۰۶۹-۶.

محمد مؤمن بن محمد زمان (حکیم مومن) (۱۲۹۰ ق) *تحفه المومنین*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستیابی ۱۸۸۰۱-۶.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۸۵

مستشارالدوله، یوسف‌بن کاظم (بی‌تا) رمز یوسفی، چاپ سنگی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستنویبی ۶-۵۰۳۳.

نراقی، ملااحمد (۱۳۰۸ ق) خزائن، چاپ سنگی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، شماره دستنویبی ۶-۲۶۴۳۶.

کتاب‌ها

ابن ندیم، محمدبن اسحاق (۱۳۸۱) الفهرست، مترجم و محقق: محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر. اسماعیل‌پور، جمشید (۱۳۸۹) آلبوم خط و نشانه‌های باستان، تبریز: احراز. شیخ‌زادگان، جواد (۱۳۸۹) رمزشناسی مقدماتی، تهران: پژوهشکده پردازش هوشمند علائم. شیرینی، مینا (۱۳۹۳) مقدمه‌ای بر رمزنگاری: از رمزنگاری کلاسیک تا رمزنگاری کوانتومی، تهران: دانشیاران ایران.

صفری ممقانی، عیسی (۱۳۹۶) حروف رمزی در فرهنگ و تمدن ایران، تهران: پایزنه. کشوری، ارسلان (۱۳۸۴) کله‌سر، چاپ ۲، تهران: جهان‌تاب. محمودی، نرگس (۱۳۸۹) رمزنویسی و گویش‌های رمزی، تهران: خیام آزمون، علوم پارسی. مرتنس، بران (۱۳۹۴) قوانین السفر (رساله‌ای در باب آداب دیپلماسی زمانه قاجار)، مترجم: میرزا ابراهیم ملکم، به کوشش صبح خسروی‌زاده و فاطمه امیری پری، تهران: مهاجر. ملکان سرشت، محمد (۱۳۸۱) طالع بینی آریایی، تهران: نذیر.

مقالات

ذاکری، مصطفی (۱۳۸۸) «ابداع خطوط رمزی در فرهنگ اسلامی و ایرانی»، آینه میراث، شماره ۴۵، پاییز و زمستان. عالم‌زاده، هادی (۱۳۹۰)، «رمزنگاری در نامه‌ها» در صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، ابوالعباس احمدبن علی قلقشندی ۶۵۷-۸۲۱ق)، نامه بهارستان، سال ۱۲، شماره ۱۸ و ۱۹، بهار و تابستان کسایبی، سیدعلی (۱۳۸۷) «خط شجری»، آینه میراث، شماره ۴۲، پاییز محمدی فشارکی، محسن و مریم شیرانی (۱۳۹۰) «خط معما؛ پژوهش در انواع و شیوه‌های رمزنگاری منشآت»، متن‌شناسی ادب فارسی، شماره ۱۱، پاییز

List of sources with English handwriting

Documents

- (SAKMA), 310/31098; 240/39717; 240/75647; 295/7425; 293/7320; 29/54923
- (SAKMA), Fars Station, 98/293/1123.

Manuscripts [In Persian]

- Fānī Tabrīzī, Esmā'īl b. Moḥammad Ṣādiq (1300), *Badāyi' al-'Olūm Kinz al-Romū fi 'Elm al-Fonūn*, SAKMA, 6-9686.
- Māzandarānī, Maḥmūd b. Yūsif (Miftāḥ al-Molk) (1313), *Kaṣf al-Asrār*, SAKMA, 16369-6.
- Māzandarānī, Maḥmūd b. Yūsif (Miftāḥ al-Molk) (1320), *Miftāḥ al-Romūz*, Litographed, SAKMA, 14069-6.
- Māzandarānī, Maḥmūd b. Yūsif (Miftāḥ al-Molk) (1319), *Nāsik al-Romūz va Raz-e Maḥmūdī*, SAKMA, 23127-6.
- Moḥammad Momin b. Moḥammad b. Moḥammad Zamān (Ḥakīm Momin) (1290), *Toḥfat al-Mominīn*, SAKMA, 18801-6.
- Mostaṣār al-Dolla, Yūsif b. Kāzim, *Ramz-e Yūsifi*, Litographed, SAKMA, 5033-6.
- Narāqī, Mollā Aḥmad (1308), *ḵazāin*, Litografed, SAKMA, 6-26436.

Books

- Esmā'īlpūr, ḵamṣīd (1389 Š.), *Ālbum-e ḵaṭ va Niṣānahā-ye Bāstān*, Tabriz: Aḥrār. [In Persian]
- Ibn Nadīm, Moḥammad b. Eshāq (1381 Š.), *Al-Fihrist*, Translated and edited by Moḥammad Reżā Tajaddod, Tehran: Asāṭir. [In Persian]
- Kīṣvarī, Arsalān (1384 Š.), *Kala Sar*, Tehran: jahāntāb. [In Persian]
- Maḥmūdī, Nargis (1389 Š.), *Ramznivisi va Gūyishā-ye Ramzī*, Tehran: ḵayyām Āzlūn, 'Olūm-e Pārsī. [In Persian]
- Malikān Sīrīšt, Moḥammad (1381 Š.), *Ṭāli 'binī-e Āryāū*, Tehran: Naḍīr. [In Persian]
- Ṣafarī Mamqānī, 'Isā (1396 Š.), *Horūf-e Ramzī ddar Farhang*, va Tamaddon-e Īrān, Tehran: Pāzīna. [In Persian]
- Ṣaiḵzādīgān, ḵavād (1389 Š.), *Ramzīnāsī-ye Moqadamāī*, Tehran: Peḵūhiṣkada-ye Pardāziš-e Hūšmand-e Alāim. [In Persian]
- Šīrī, Mīnā (1393 Š.), *Moqadamaī bar Ramznigārī: Az Ramznigārī-ye Klasīk tā Ramznigārī-ye Koāntomī*, Tehran: Dānišyārān-e Īrān. [In Persian]

Articles

- Ālimzāda, Hādī (1390 Š.), "Ramznigārī dar Nāmahā", dar Ṣobḥ al-'Aṣā fi Ṣinā'a al-Enṣā Abul Abbās Aḥmad b. 'Alī Qilqašandī 821-657 AH., *Nāma-ye Bahāristān*, 12, No. 18 & 19, Spring and Summer. [In Persian]
- Dākīrī, Moṣṭafā (1388 Š.), "Ebdā'-e ḵoṭūṭ-e Ramzī dar Farhang-e Eslāmī va Īrānī", *Ātīna Mīrāt*, No. 45, Fall & Winter. [In Persian]
- Kasāī, Sayyed 'Alī (1387 Š.), "ḵaṭ-e Ṣajārī", *Ātīna-ye Mīrāt*, No. 42, Fall. [In Persian]
- Mirtins, Brān (1394 Š.), *Qavānīn al-Ṣofarā (Risāla dar Bāb-e Ādab-e Dīplomāsī-ye Zamāna-ye Qājār*, translated by Mīrzā Ebrāhīm Malkom, Edited by Ṣobḥ ḵosravīzāda & Fāṭīma Amīrī Parī, Tehran: Mohājīr. [In Persian]
- Moḥammadī Fiṣārakī, Moḥsin; Šīrānī, Maryam (1390 Š.), "ḵaṭ Mo'amā; Peḵūhiṣ dar Anvā' va Ṣivahā-ye Ramznigārī-ye Monṣāāt", *Matnīnāsī-ye Adab-e Fārsī*, No. 11, Fall. [In Persian]

Cryptography in Qajar Period Passing Through the Traditional Cryptography to the Modern One¹

Samad Kavousi Rakati²

Received: 2019/04/11

Accepted: 2020/05/28

Abstract

There have been encrypted connections among human societies for sending confidential messages a long time ago. In the history of Iran also many encryption lines have been used by crypto-writers. With the telegraph introduction, the old encryption lines were out of use. by the invention of new lines, they got used in confidential conversations and reports. This research's central question is to find how the former lines got removed, and Iranian crypto-writers invented the new ones. This research aims to view Iranian crypto-writers' attempts to find a solution for encryption connections through a security canal in Qajar periods. In this research, we have used library resources, especially lithography books and documents. The use of developmental encryption in encrypted connections, especially in telegraph, resulted from the extending political and economic relationship with the western world and being familiar with the modern west cryptography and finding the simple usage rather than the traditional one in the Qajar period. Hence, some Iranian crypto-writers made new encrypted lines with the necessary assurance for sending the internal and external encrypted messages.

Keywords: Encryption, Cryptography, Modern cryptography, Historic documents, Qajar period

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.32381.1456

2. MA in History of Islamic Iran, Tehran University, Document Experts in The National Archive & Library of I.R.I (Islamic Republic of Iran); kavousiarad98@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۱۱-۱۸۹

مقاله علمی - پژوهشی

عوامل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی و کارکردهای آن در متون تاریخی (از تیموریان تا قاجاریه ۱۴ - ۹ هـ.ق)^۱

محمد کشاورز بیضایی^۲

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۳/۱۵

چکیده

شعر به‌مثابه ابزاری مؤثر و سودمند، حضوری گسترده در متون تاریخی ایرانیان داشته و کارکردهای گوناگونی را در بیان روایت، عهده‌دار شده است. حافظ، حافظه تاریخی و ایرانی ماست و از زمره شاعرانی که برخی از اشعارش، توجه تاریخ‌نگاران ایرانی را به خود جلب کرده است. آگاهی و دانش تاریخی حافظ، انگیزه‌های تاریخ‌نگاران از واردکردن شعر وی در متون تاریخی، خصوصاً کارکردهای آن در بیان روایت، موضوع پیچیده و شایسته درنگی است که چندان به آن پرداخته نشده است. این جستار با روشی توصیفی تحلیلی، در پی پاسخگویی به این سؤال است که عوامل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی و کارکردهای آن در بیان روایت چه بوده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شناخت و تحلیل درست حافظ از مسائل تاریخی و استفاده از عناصر آن در اشعارش، به منظور حکمت، عبرت‌انگیزی و آگاهی‌بخشی، تأویل‌پذیری و تکثر معنایی و مضمونی است. همچنین نزدیکی نگاه تاریخی حافظ با خواسته‌ها و دیدگاه تاریخ‌نگاران ایرانی، در کنار ادیب و صاحب ذوق بودن برخی مورخان، از جمله عوامل توجه آنان به شعر حافظ در تاریخ‌نگاری بوده است. نیز نشان می‌دهد که اشعار حافظ کارکردهای چندی از جمله استنادی و استدلالی، تشریحی و توصیفی، تاریخی و روایی، تزئینی و آرایه‌ای، تفأل‌ی و کنشی و پرکردن حلقه‌های مفقودشده و غایب را در روایت تاریخی داشته است. وجه تفأل‌ی و کنشگری شعر حافظ در خدمت عاملان تاریخی و مشارکت آن در شکل‌گیری رویدادها همچون عنصری مولد، یکی از شگفت‌انگیزترین کارکردهای شعر وی در روایت تاریخی است.

واژگان کلیدی: تاریخ‌نگاری ایرانی و اسلامی، کاربست شعر، حافظ شیرازی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.27225.1373

۲. دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه تبریز: mbeyzai@yahoo.com

مقدمه

در تاریخ ایران، شعر محمل حوادث و مصائب اجتماعی و تاریخی عدیده و بی‌شماری بوده است. با آنکه شعر و تاریخ در وادی امر دو ساحت منفک و جدا به شمار می‌روند و تصور گره‌خوردگی و یگانگی آنان دشوار به نظر می‌رسد، در بسیاری مواقع شعر پیوندی نزدیک با تاریخ، در متون تاریخی ایرانی و اسلامی داشته و اهداف و کارکردهای مختلفی را بر عهده گرفته است. چنانچه در کتاب‌هایی چون *تاریخ بیهقی*، *تاریخ و صاف*، *تاریخ راحة‌الصدور* راوندی، *تاریخ فخری*، *جهانگشای نادری*، افزون بر گره‌خوردگی این دو حوزه، شعر در خدمت اهداف و کارکردهای چندی در روایت تاریخی مشارکت جسته است.

دیوان حافظ، تجسم و عصاره منظرها، سرگذشت‌ها و «حافظه هستی‌شناسانه و تاریخی ماست» (خرم‌شاهی، ۱۳۹۵: ۲) که در یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخی، رسالت پویایی جهان‌بینی ایرانی را، به گونه‌ای شگفت‌انگیز ادا کرده است (کشاورز بیضایی، ۱۳۹۸: ۲۲۱). حافظ، علاوه بر فضل و علمی که داشته از هوش و فکر دقیقی برخوردار بوده و حوادث را درست تحلیل کرده و ریشه‌های حوادث ایام و رفتار قدرتمندان و حکومت‌ها را خوب شناخته و با تعبیرات عارفانه خود به شعر بیان کرده است (سمعی، ۱۳۶۷: ۱/۱۳۳). به عبارتی دیگر حافظ از معدود شاعرانی است که صدای اجتماعی و تاریخی عصر خویش را دریافته و خویشتن خلاق خود را با همه ابعادش در زمان‌ها جاری کرده است. بنابراین از جمله علت‌های جاودانگی حافظ و رموز دلکشی و تأثیرگذاری وی بر مخاطبانش، شناخت و درک دقیق از تاریخ و گزینش و ارسال پیام تاریخی بوده است. در این میان اشعار وی افزون بر اینکه زمان‌ها و مقاطع مختلف تاریخی را درنوردیده است، در بسیاری از آثار تاریخی بعد از خود نیز وارد شده و اهداف و کارکردهای مختلفی را در متون تاریخی بر عهده گرفته است. چرایی استفاده و یاری گرفتن مورخان ایرانی از شعر حافظ در متون تاریخی، همچنین کارکردها و نقش‌های آن در بیان روایت تاریخی، موضوع شایسته درنگی است که چندان به آن پرداخته نشده است. شناخت دلایل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ و کارکردهای آن در آثارشان، افزون بر شناخت اثرگذاری شعر فارسی بر تاریخ‌نگاری ایرانی، می‌تواند، عوامل توجه مورخان به شعر فارسی، نحوه کاربست آن در متون تاریخی و علت‌های توجه شاعران بزرگی نظیر حافظ شیرازی به تاریخ در اشعارشان و همچنین میزان بینش تاریخی آنان را روشن و تبیین کند.

آنچه در خصوص پیشینه پژوهش حاضر شایان ذکر است، این است که درباره حیات تاریخی، سیاسی و اجتماعی عصر حافظ، تألیفات و تحقیقات ارزشمند و ارزنده‌ای صورت گرفته است، از جمله قاسم غنی در کتاب *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ* نیز کتاب *تاریخ*

عصر حافظ: تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم، عبدالحسین زرین‌کوب در کتاب *از کوچه زندان و جان لیمبرت* در اثر برجسته شیراز در روزگار حافظ، شکوهمندی شهر ایرانی در قرون وسطی به بررسی تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی روزگار حافظ پرداخته‌اند. همچنین عبدالرسول خیراندیش در اثر *فارسیان در برابر مغولان* به گونه‌ای پژوهشی و علمی، واکنش فارسیان در برابر مغولان را بررسی کرده است. پیرامون این موضوع نیز تحقیقات چندی صورت گرفته که برخی از آنان از این قرارند: محمد کشاورز بیضایی و فرود کشاورز بیضایی در مقاله «تحلیلی بر معرفت تاریخی حافظ شیرازی» زمینه‌ها و آبشخورهای بینش تاریخی حافظ شیرازی و ویژگی‌های آن را بررسی کرده‌اند. محمود عابدی در مقاله «تاریخ و صاف و شاعران» به ظهور و بروز شعر شاعران در تاریخ و صاف پرداخته است. سیدمهدی مسبوق و شهرام دلشاد در مقاله «بررسی تطبیقی کارکردهای شعر در تاریخ بیهقی و تاریخ فخری» به شکلی تطبیقی کارکردهای شعر در این دو اثر تاریخی را بررسی کرده‌اند. با این همه این آثار به دیگر جنبه‌ها، ویژگی‌ها و موضوعات تاریخی، اجتماعی روزگار حافظ و شعر وی، نظیر علت توجه مورخان ایرانی به شعر حافظ؛ همچنین کارکردهای آن در متون تاریخی، نپرداخته‌اند و راه را برای بررسی‌های مستقل و جداگانه، باز گذاشته‌اند. از این رو جستار حاضر درصدد پاسخگویی به این سؤال است که انگیزه‌ها و دلایل توجه مورخان به شعر حافظ در متون تاریخی چه بوده و چه کارکردهایی را در بیان روایت تاریخی داشته است؟

به نظر می‌رسد که توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ معلول عوامل چندی از جمله، آشنایی و آگاهی درست حافظ از تاریخ و مسائل تاریخی، نزدیکی نگاه وی به مبانی معرفتی تاریخ‌نگاران ایرانی، همچنین تفسیرپذیری و چندلایگی معنایی شعر حضرت خواجه و درعین حال ادیب و شاعر بودن مورخان بوده است و کارکردهایی چندی از جمله استنادی و استدلالی، تشریحی توصیفی، در بیان روایت تاریخی را عهده‌دار شده است. به طوری که مورخان با استعانت از آن در تکمیل، تأیید و تزیین روایت و رویدادهای تاریخی سود جستند.

دلایل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی

دلایل و انگیزه‌های مدنظر مورخان ایرانی به شعر حافظ معلول عوامل چندی، از جمله علت‌های زیر است:

۱. شناخت و معرفت تاریخی حافظ

حافظ از لحاظ تاریخی، زاینده و محصول عصری برزخی و بینابین در تاریخ ایران است. دوران

حافظ عصر نامنی و بی‌ثباتی بود. حکومت شانزده امیر در طی دوران زندگی حافظ حاکی از بی‌ثباتی و نابسامانی اجتماعی و سیاسی روزگار وی است (زرین‌کوب، ۱۳۵۰: ۱۱۵؛ فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۳۱۰-۳۰۸). طرح بینش تاریخی حافظ در اشعارش، محصول، دنیای تاریخی و خودفهمی اوست. موقعیت مهم زمانی و مکانی حافظ (کشاورز بیضایی، ۱۳۹۵: ۲۲۰)، در کنار آشنایی عمیق او با قرآن (خرم‌شاهی، ۱۳۸۴: ۶۹)، شاهنامه و متون تاریخی و فرهنگی گذشته (رستگار فسایی، ۱۳۸۵: ۱۵۰)، موجب شده تا نظام معرفت تاریخی وی در برخی از آثارش با مفاهیم و ویژگی‌هایی چون تاریخ به‌مثابه ابزاری در خدمت حکمت و عبرت، بی‌ثباتی و بی‌وفایی روزگار،^۱ اختیار و غالباً مشیت‌باوری،^۲ توجه ویژه به جام‌جم، اهتمام به کاربست

۱. برای نمونه:

ز انقلاب زمان عجب مدار که چرخ قدح به شرط ادب گیران که ترکیش که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند	از این فسانه هزاران هزار دارد یاد ز کاسه سر جمشید و بهمن است و قباد که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد (حافظ، ۱۳۹۵: ۱۰۱/۱۴۳).
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد دل در جهان میند و به مستی سؤال کن	ز نهار دل میند در اسباب دنیوی (همان: ۴۸۶/۳۶۲).
	از فیض جام و قصه جمشید کامکار (همان: ۲۴۶/۲۱۸).

یا به شکلی کلی:

فی‌الجمله اعتماد نکن بر ثبات دهر اعتمادی نیست بر کار جهان	کاین کارخانه‌ای است که تغییر می‌کند بلکه بر گردون گردان نیز هم (همان: ۲۰۰/۱۹۵).
	(همان: ۳۶۳/۲۸۵)

۲. تقدیرباوری و اختیار باوری یکی دیگر از انگاره‌های حافظ شیرازی در مؤلفه بینش است که ابزار سنجش کنش انسانی را در تاریخ فراهم می‌کند. از دیدگاه وی، جریان تاریخ و متعاقب آن، تغییرات اجتماعی حاصل و پیامد اراده خداوند و همچنین اختیار و کنش اعمال انسانی است. هر چند حافظ این موضوع را به شکلی کلی و غیرایضاحی با مخاطب در میان می‌گذارد (کشاورز بیضایی، ۱۳۹۸: ۲۲۸). در اینجا تنها به بیان مواردی چند بسنده می‌شود:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد سپه و خطای بنده گرش اعتبار نیست	تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس (حافظ، ۱۳۹۵: ۲۶۹/۲۳۱)
بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم	معنی عفو و رحمت پروردگار چیست (همان: ۱۲۴/۶۵).
	فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم (همان: ۳۷۴/۳۹۱).

تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۹۳

عناصر، مفاهیم و شخصیت‌های اسطوره‌ای و تاریخی ایران، اسلام و جهان، تعریف و در قالب ایهام، تلمیح و تمثیل، به‌گونه‌ای سحرانگیز و ازلی در دیوانش متجلی شود (کشاورز بیضایی، ۱۳۹۸: ۲۲۰).

بیشترین داده‌های تاریخی زمانه حافظ که در اشعارش وارد شده، مربوط به سلسله آل مظفر است که حافظ بخش اعظمی از زندگی خود، یعنی دوره میانسالی را در زمان این سلسله سپری کرد (حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۳۸۷، ۲۴۲ / ۲۱۸، ۱۷۴ / ۱۸۴، ۱۴۱ / ۱۱۱، ۱۵۶ / ۱۳۳، ۳۸۳ / ۱۷۳). برآمدن و فروپاشی سلسله آل اینجو، رویکردهای تاریخی و فرهنگی برخی از سلاطین و وزیران سلسله آل اینجو و آل مظفر، ریاکاری، خشک‌اندیشی و قساوت امیر مبارزالدین مظفری و به میل کشیدن چشمان وی از سوی فرزندانش، همچنین سلطان احمد ایلکانی، سلطان غیاث‌الدین حاکم بنگال و تیمور لنگ البته به شکلی تلویحی، از زمره داده‌ها، رویدادها و شخصیت‌های تاریخی قرن هشتم هجری است که در شعر حافظ ظهور و بروز یافته است (همان: ۱۹۹ / ۲۰۷، ۳۰۹ / ۲۵۳، ۱۱۰ / ۹۵، ۲۸۳ / ۲۸۰، ۱۹۰ / ۱۱۹، ۳۸۳، ۳۸۷). برای مثال، سلسله آل اینجو، مستعجل‌بودن، برآمدن و افول آن، از زمره مضامین و رویدادهای تاریخی است که توجه حافظ را به خود جلب کرده است؛ چنانچه در شعری به درخشیدن خوش، اما مستعجل این سلسله اشاره کرده است:

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود
(همان: ۱۹۹ / ۲۰۷).

نیاز به یادآوری است که شاه ابواسحاق اینجو، چهره شاخص سلسله اینجو و آخرین زمامدار آن است. شیخ، ابواسحاق را به دادگری، سخاوت و کرم توصیف کرده است (شجاع، ۱۳۵۶: ۳۶۵، ۳۵۷، ۳۰۸). ابن بطوطه (۱۳۷۶: ۱ / ۲۵۸ و ۲۵۰) نیز که در زمان شاه ابواسحاق به شیراز سفر کرده، از رونق اقتصادی و رفاه اجتماعی این شهر سخن به میان آورده است.

نمونه دیگر، شاه‌شجاع مظفری است که حافظ در اشعاری از وی چنین یاد می‌کند:
داور دین شاه شجاع آن‌که کرد روح قدس حلقه امرش به گوش
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۸۴ / ۲۳۸).

ساقیا می‌ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند
(همان: ۳۸۶).

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
(همان: ۳۹۰).

سحر زهاتف غییم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش
محل نور تجلی است رأی انور شاه چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش
(همان: ۲۳۸ / ۲۸۳).

بر اساس اغلب منابع تاریخی، شاه شجاع در مقایسه با پدر، در شریعت‌مداری و حکومت‌داری فردی معتدل بود و در زمان او فضای مناسبی برای اهل علم و ادب فراهم شد. شاه شجاع، خود نیز خط خوبی داشت (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۴۹: ۱۸۷) و به عربی و فارسی شعر می‌سرود (کتبی، ۱۳۶۴: ۸۱ و معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۱ / ۹۹) مطالب ذکر شده حاکی از معرفت تاریخی حافظ و شناخت وی درباره مفاهیم و داده‌های تاریخی زمانه و واردکردن آن در اشعارش است. بنابر آنچه گذشت، خواجه شیراز از دانش تاریخی ارزنده‌ای برخوردار بود. وی در اشعارش به تاریخ‌نگاری نپرداخته است، بلکه با طرح سرمشق‌ها، جلوه‌های عبرت‌انگیزی را با موجزترین پیام و معارف اخلاقی بیان کرده است. در واقع شناخت تاریخی حافظ در معنای عام، از دلایل توجه مورخان ایرانی به شعر او در متون تاریخی است.

۲. تأویل‌پذیری و تکرار معنایی و مضمونی شعر حافظ

شعر حافظ کثیرالاضلاع است. پر مضمون است. سرشار از شادی و امید و نوید و دو پهلو و کلی‌گویانه و تأویل‌پذیر است و از همه‌چیز انسان حرف می‌زند (خرم‌شاهی، ۱۳۸۳: ۲۴). این مسئله موجب شده تا تاریخ‌نگاران ایرانی نیز منطبق با مضمون و فضایی که در تشریح و توصیف یک رویداد یا پدیده تاریخی در نظر دارند از آن در روایت تاریخی بهره ببرند.

۳. علاقه ادبی و ذوقی مورخان

علاقه ادبی و گاه صاحب طبع و شاعر بودن مورخان نیز در توجه آنان به شعر حافظ، در جایگاه برجسته‌ترین و پرنفوذترین شاعر ایرانی، و یاری گرفتن از آن در بیان روایت تاریخی نقش به‌سزایی داشته است. چنانچه خاوری شیرازی افزون بر اینکه مورخی برجسته و تأثیرگذار در تاریخ‌نویسی صدر قاجار محسوب می‌شود (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۸۸)، از زمرة شاعران مطرح مکتب بازگشت ادبی این دوره نیز به شمار می‌رود (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۵).

کارکردهای شعر حافظ شیرازی در آثار مورخان ایرانی و اسلامی (۱۴- ۹۰ ه.ق)

شعر حافظ در متون تاریخی و در بیان روایت، کارکردهای چندی را بر عهده گرفته که از میان آن می‌توان به مطالب زیر اشاره کرد:

۱. کارکرد تشریحی و توصیفی

شعر در آثار تاریخی گاه کارکرد و نقشی تشریحی و توصیفی دارد و مورخ با آوردن آن نه درصدد بیان رویداد تاریخی است و نه بر آن است مطلب و موضوعی را استناد دهد؛ بلکه غالباً در پی آن است که دال‌های بیشتری در مقابل مدلول‌های منفرد بیاورد تا به اهدافی چون تأکید مضمون حاضر، شفاف‌کردن موضوع و... دست یابد (مسبوق و دلشاد، ۱۳۹۷: ۱۸۶)؛ به عبارت دیگر در این رویکرد، مورخ با کمک شعر، به تشریح و توصیف بیشتر شخصیت‌ها، عناصر و فعل و انفعالات تاریخی می‌پردازد. کارکرد تشریحی و توصیفی شعر حافظ در آثاری بسیاری از مورخان دوره مدنظر نیز یافت می‌شود. خواندمیر در کتاب *حبیب‌السیر*، عبدالرزاق سمرقندی در *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین* و مستوفی بافقی در کتاب *جامع مفیدی* در تشریح و توصیف خصائل نیک خواجه قوام‌الدین حسن عیار، به‌ویژه سخاوت، بذل و بخشش وی این شعر حافظ را در تشریح و توصیف شخصیت وی آورده‌اند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳ / ۲۸۸؛ عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱ / ۲۸۹؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱ / ۱۰۸):

دریای اخضر فلک و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۱۱ / ۹۵)

از موضوعات و مفاهیم دیگری که بسیار در شعر حافظ، نیز شاعران دیگر وارد شده و مورخان آن را دستمایه‌ای برای تشریح و توصیف رویدادهای تاریخی دانسته‌اند، بی‌ثباتی تاریخ و دم‌دمی مزاج بودن روزگار است.^۱ قاضی‌احمد حسینی قمی در ذکر احوالات میرشاه غازی مستوفی‌الممالک در تبریز و از عرش به فرش افتادن و بیچارگی وی به دلیل سعایت و توطئه مخالفانش، برخلاف اینکه اعتمادالدوله سلمان وزیر صفوی نیز به او توجه داشت، در کتاب *خلاصه‌التواریخ* این ابیات از حافظ را در تشریح و توصیف تیره‌روزی و بدبختی وی و همچنین بی‌وفایی دنیا می‌آورد:

دل منه بر دنیی و اسباب او
زآنکه از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی‌نیش از این دکان نخورد
کس رطب بی‌خار از این بستان نچید
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۳۸۷-۳۸۶)
مجو درستی عهد از جهان سست‌نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است
(همان: ۳۷ / ۱۱۰)

۱. از منظر روزنتال بی‌تردید آنچه شاعری مسلمان با بازنگری سریع تاریخ عالم می‌یافت بی‌ثباتی کل عظمت انسان بود و این مایه اصلی در ذهن شاعر، خواه چون ابن‌عبدون در اسپانیای اوایل قرن دوازدهم زیسته باشد یا چون نشوان‌بن سعید سراینده قصیده مشهور حمیری در همان قرن در یمن روزگار گذارنیده باشد نقش می‌بست (روزنتال، ۱۳۶۵: ۲۰۶).

یا ابوالحسن قزوینی در کتاب *فوائد/الصفویه* در ذکر پیوستن تقی‌خان شیرازی فرزند حاج محمدعلی مستوفی شیرازی، به نادرقلی افشار، ضمن اشاره به حمایت و ارادت تقی‌خان به نادر با آوردن این بیت از حافظ، بر مضمون تاریخی تأکید بیشتری کرده و آن را در تشریح بیشتر روایت تاریخی می‌آورد: «در جزو با دولتخواهان خود، چون تقی‌خان شیرازی و غیره ممهّد بود، یارانش به آواز بلند عرض کردند که پادشاه ما آن حضرت است، ما را به شاه طهماسب و شاه عباس سر و کاری نیست و این فرد حافظ شیرازی را تقی‌خان شیرازی مناسب خوانده بود.»

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
(قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۰)

محمدهاشم آصف رستم‌الحکما نیز در برخی از بخش‌های متن تاریخی کتابش *رستم‌التواریخ* در ذکر بی‌ثباتی‌ها و بی‌وفایی‌هایی روزگار از ابیاتی از حافظ بهره‌گرفته است. برای نمونه در توصیف و تشریح بیماری و فوت کریم‌خان زند، افزون‌بر آوردن آیات قرآنی و احادیث و روایات، چنین ابیاتی از حافظ را در متن تاریخی می‌آورد (رستم‌الحکما، ۱۳۸۳: ۴۳، ۲۱۷، ۳۱۸، ۴۳۹):

کس، غسل، بی‌نیش از این دکان نخورد کس، گل بی‌خار از این بستان نچید
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۳۸۷-۳۸۶)

اعتباری نیست بر کار جهان بلکه بر گردون گردان نیز هم
(همان: ۳۶۳/۲۸۵)

برو از خانه گردون به در و نان مطلب کاین سیه‌کاسه در آخر بگشدد مهمان را
(همان: ۹۳/۹)

همانگونه که مشاهده می‌شود برخی از این ابیات که مدنظر رستم‌الحکما است، قاضی‌احمد قمی نیز در تاریخش به آن توجه کرده است. این مسئله حاکی از نفوذ و رسوخ ابیاتی از حافظ در متون تاریخی است که در آن به ناپایداری و بی‌ثباتی دنیا اشاره شده است.

خاوری شیرازی نیز از زمره مورخانی است که از کارکرد تشریحی و توصیفی شعر حافظ در بیان روایت تاریخی سود می‌جوید. وی در کتاب *ذوالقمرین* در ذکر منازعه محمدخان دولوی قاجار سپهسالار خراسان با فیروزالدین میرزای افغان والی عصیانگر هرات، از شخصی صوفی‌نما در سپاه فیروزالدین افغان نام می‌برد که توانسته با مکر و حيله، ارادت و توجه وی را به خود جلب و فیروز را ترغیب به جنگ با محمدخان دولو کند. خاوری برای تشریح و توصیف بیشتر مکر و حيله این شخص صوفی، این چند بیت از شعر حافظ را می‌آورد تا به

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۱۹۷

مضمون و شخصیت مدنظر تاریخی خود تأکید بیشتری داشته باشد(خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱/۲۶۶):

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
خاوری شیرازی در ذکر طغیان خواجه یوسف کاشغری در دشت ترکمان در دوره
فتح‌علی‌شاه قاجار و نقل شبادی‌ها و حقه‌بازی‌ها و فنون تزویر صوفیانه وی در میان ترکمان
یموت و کولان و همراه کردن آنان با خود علیه حکومت ایران باز هم از ابیات یاد شده
استعانت می‌جوید(خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۵۶). البته شایان ذکر است که در رویکرد
توصیفی تشریحی نیز استدلال و تحلیل نهفته است. بنابراین در درون این رویکرد می‌توان
رگه‌های استدلال و تحلیل را مشاهده کرد.

۲. کارکرد پرکردن حلقه‌های غایب روایت

در این رویکرد مورخ به دلایلی، چون فشارها و محظورات اجتماعی، سیاسی و مذهبی،
نابهنگام و کامل نبودن طرح ایده یا مضمونی در متن، فقدان مصالح تاریخی، با در نظر گرفتن
حلقه‌های غایب روایت، از شعر برای پرکردن حفره‌های مجهول و پیچیده آن روایت سود
می‌جوید. در این راستا روایت‌ها و رویدادهای تاریخی به‌مثابه پازلی درهم ریخته و ناقص
است که مورخ در طی آن فقدان مصالح کارش را با شعر تکمیل می‌کند و از این طریق کلیت
رویداد را همپوشانی می‌کند. برای نمونه میرزا مهدی‌خان استرآبادی در دره نادره با ذکر صلح
زیان‌بار و سنگین شاه طهماسب دوم صفوی با عثمانی‌ها که تأییدشده نادرقلی افشار فرمانده
سپاهش نیست. برای مشروعیت‌بخشی به امتناع نادر از امضای صلح‌نامه و به حاشیه‌بردن حکم
و فرمان شاه طهماسب، به پیروزی‌های نادر با شمشیر و استعانت و کسب اجازه وی از امام
علی (ع) و امام رضا (ع) برای حمله به عثمانی‌ها اشاره می‌کند و با بیتی از حافظ حلقه‌های
غایب روایت را تکمیل می‌کند که در غایت همان ایجاد مشروعیت برای نادرقلی افشار و انتقال
قدرت از صفویه به افشاریه است: «وجود امثال ما بندگان که به توفیق کردگار رتبه برتری و
اقتدار یافته‌ایم، همین است که به مقتضای «کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیت» یاری ضعیفان
نموده، شرّ مخالفین را از سر مسلمین رفع و ماده فساد را از مزاج مملکت دفع کنیم، نه اینکه
قفل غفلت بر دل زده، تابع رأی دشمن و رضاجوی خاطر خصم عهدشکن باشیم... چون صلح
مزبور مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت ابدمدت خاقانی بود، لهذا به عز امضا
مقرون نفرمودیم. از آنجا که سرپنجه شوق طواف روضه ملایک مطاف امیرالمؤمنین و مولای

متقین، غالب کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام، گریبانگیر دل و ضمیر حقانیت‌گزین است، توفیق استخلاص اسرای مسلمین را از درگاه احدیت سائل می‌باشد. انشاءالله بعد از عید سعید فطر به هم‌عنانی جنود غیبی و هم‌رکابی تأییدات لاریبی، از خدمت سلطان اقلیم ولایت و ارتضا، علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء، مرخص گشته، با جنود پرخاشجوی قوی چنگ و عساکر هژبرخوی فیروزجنگ، بدون تأمل و درنگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۷۷).

حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق
بدرقه رهت شود همت شحنة نجف
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۹۶/۲۴۶)

در رویکرد فوق درواقع میرزا مهدی‌خان استرآبادی می‌خواهد بگوید هر کسی در راه خاندان اهل بیت به درستی و صدق قدم بردارد؛ این خاندان وی را حمایت می‌کند. به عبارتی دیگر استرآبادی بر آن است تا بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی شاه طهماسب دوم صفوی را با مخاطب در میان نهد و زمینه‌های انتقال قدرت از وی به نادر را تبیین کند، اما چون برای به حاشیه‌راندن قدرت شاه طهماسب و زایل کردن مشروعیت وی در میان مردم، مصالحش کافی نیست، برای تکمیل حلقه‌های خالی روایت به پیروزی‌های نادر در برابر عثمانی‌ها اشاره می‌کند و به جای کسب اجازه از شاه و تأییدات وی، قدم‌نهادن در راه اهل بیت را شرط پیروزی می‌داند. بدین‌سان حلقه‌های گم‌شده و خالی روایت را تکمیل می‌کند.

۳. کاربرد تزینی و آرایه‌ای

در این اسلوب مورخ غالباً متن تاریخی را به لفاظی و چیستان‌بازی ادبی تنزل داده و کلمات و الفاظ را چون موروملخ به جان هم می‌اندازد و با آوردن ابیات، الفاظ و اشعاری که در حکم بزک و تزین متن هستند، به نگارش تاریخ می‌پردازد. در این رویکرد دیگر مورخ به دنبال تحلیل و تبیین حوادث و رویدادهای تاریخی نیست. کاربست این روش تاریخ‌نگاری معلول عوامل چندی، نظیر شاعربودن مورخ، فضل‌فروشی، تهذیب سبکی و بلاغی متن، چاپلوسی و تجلیل از عوامل و عناصر حکومتی یا نبود امنیت جانی مورخ در پرداختن به اجزا، عوامل و عناصر یک حادثه است. برای نمونه، جعفر بن محمد بن حسن جعفری مورخ محلی قرن نهم در توصیف شهر یزد در عین اینکه متن تاریخی را به متنی ادبی و تزینی تنزل می‌دهد با به‌کارگیری مصرعی از حافظ بر شکل ادبی و زیبایی آن می‌افزاید:

زلالش رشک کوثر و [چشمه] حیوان است و بساتین خرمش غیرت بستان ارم است و
بیوتات مروّحش چون قصور افلاک مرفع و کوی و بازارش چون بیت‌المعمور آراسته است، و

میوه‌ الوانش فواکه جنان «لا مَقْطُوعَةً وَ لا مَمْنُوعَةً»، و «انار» یاقوت‌فامش چون مفرح جان‌فزا و «سیب» سیمینش چون زرخندان دلبران دلربا و «عناب» رنگینش چون خوشه‌ پروین و «به» آبدارش چون کواعب حورالعین... **خداوندا نگهدار از زوالش** (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۹).

یا محمد مفید مستوفی بافقی در کتاب *جامع مفیدی* در ذکر حال و توصیف «میرزا محمد شفیع‌اعلی» وزیر، متن تاریخی را به متنی ادبی تبدیل می‌کند و با بازی با کلمات، نظیر شکر و در عین حال آوردن ابیاتی از حافظ در میان متن شیوه ادبی و آرایه‌ای آن را پررنگ‌تر می‌کند.^۱ همچنین محمدتقی نوری در کتاب *اشرف‌التواریخ*، در ذکر عزیمت محمدرولی میرزا، شاهزاده قاجار به خراسان به قصد براندازی نادر میرزا، بازمانده افشاری، از قدرت، با اشاره به اقامت شاهزاده قاجار در حوالی نیشابور، این بیت حافظ را به شکلی تزیینی در متن روایت تاریخی خود می‌آورد:

بر اشتهب هامون‌نورد سوار و شکارکنان به قدمگاه مبارک نزول اجلال فرموده، در آنجا نیز به مراسم زیارت پرداخته، چون شب یلدا بود، به صحبت تفأل از کتاب لسان‌الغیب، خواجه حافظ شیرازی، رغبت فرمودند که شب دراز را به آن صحبت به سحر آورده باشند. در فال اول همین غزل آمد که مطلع آن این است:

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس نسیم روضه شیراز پیک راحت بس
در آن شب اوقات صحبت شاهزاده والا به خواندن خواجه عرفانیت اتما صرف شده، آخر شب به استراحت غنودند (نوری: ۱۳۸۶: ۱۰۰).

همانگونه که دیده می‌شود، مورخان یادشده با عباراتی تعارف‌آمیز، چاپلوسانه و پیچیده متن تاریخی را با لفاظی به متنی ادبی تبدیل کرده یا با کمک شعر حافظ، آن را در خدمت تزیین

۱. «طوطیان شکرشکن شیرین مقار اقلام مشکین ارقام شکر نثار خدام والامقام وزارت شعار پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال و نیشکرزار سخاوت و اجلال به شیرین کلامی منطوق گردیده کام امید تلخ مزاجان مستمند را به شهد شکرخند التفات چاشنی قند مکرر بخشند... الحال که وقت سامان‌دادن بارخانه اردوی معلی چون تنگ شکر تنگ گردیده و قیمت شکر نایاب بلکه چون شکر در آب است چاره جز این ندانست که نی قلم را از لکت بند زبان بردارد و چشم دوات را از شکر خواب بیدار سازد و به این مطلع و حسن مطلع حافظ شیرین کلام مترنم گردد که، بیت:

صبا بگو به لطف آن غزال رعنا را که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقیدی نکند طوطی شکرخا را

چنانچه از دست و دل حوصله فراخ مخلص گستاخ را به تنگ شکر احسان شیرین‌کام سازند که مصالح مربای طمع قوام یافته مرتبان امید لبریز شهد حصول مدعی گردد از الطاف جلیلی بعید نخواهد نمود هرچند طمع چون کالک خام است صفرا به لیمویی می‌شکند، یقین که به شکر سفیدروی شاهد تمنی سرخ و سفید خواهد گردید. تلخ‌کامی قسمت دشمنان و شیرین مزاجی نصیب دوستان باد» (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱ / ۲۶۲).

متن تاریخی درآورده‌اند. این دسته از عبارات و ابیات نقشی در تحلیل و شناساندن رویدادها و حوادث تاریخی ندارند و با حذف آن از متن، ضرری متوجه متن تاریخی نمی‌شود. البته باید در نظر داشت که کارکرد تزئینی و آرایه‌ای شعر حافظ، به شکلی عام و فراگیر در روایت‌های تاریخی کاربرد داشته است و می‌توان آن را به کارکردهای دیگر شعر حافظ در بیان روایت تاریخی تعمیم و تسری داد.

۴. کارکرد و کاربرد تاریخی‌روایی

منظور از کارکرد تاریخی‌روایی شعر در متن تاریخی، حضور زمانی شعر در رویداد و حادثه است. بدین معنا که شاعر شعر را در متن تاریخی می‌آورد تا قسمتی از حادثه و رویداد تاریخی را با آن روایت و دایره‌ زمانی روایت را کامل کند (مسبوق و دلشاد، ۱۳۹۷: ۱۸۱). برای نمونه حسینی فسایی در *فارس‌نامه ناصری* در ذکر به قدرت رسیدن شاه‌منصور مظفری در مملکت فارس و سرودن غزلی از حافظ، همزمانی شعر با این واقعه را به شکلی روایی تاریخی این‌گونه با مخاطب در میان می‌گذارد:

شاه منصور پسر شاه مظفر پسر امیر مبارزالدین محمد از شوشتر قاصد شیراز گردید بعد از ورود به فارس، شاه یحیی، تاب مقاومت با برادر کهنتر را در خود ندید، بی‌منازعت شیراز را گذاشت و شاه منصور رایت اقتدار در مملکت فارس برافراشت و خواجه حافظ [رحمة الله علیه] این غزل را انشاء فرمود:

بیا که رایت منصور پادشاه رسید نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب گرفت کمال عدل به فریاد دادخواه رسید
(حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱ / ۳۲۱).

یا در ذکر کم‌کردن وظیفه‌ اهل هنر و صاحبان کمال به فرمان یکی از پیشکاران شاه منصور و مخالفت شاه منصور، این‌گونه از حضور زمانی شعر حافظ در متن حادثه بهره‌گرفته و روایت تاریخی را کامل می‌کند:

و یکی از پیشکاران شاه منصور برای خوش‌آمدگویی، وظیفه‌ ارباب علم و کمال را تخفیف داد، بعد از اطلاع، شاه منصور، مؤاخذه فرمود که آنچه را آبا و اجداد من داده‌اند، شایسته نقصان نیست، مبلغی بر وظائف افزود و خواجه حافظ این غزل را فرمود:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
ساقی بیا که از مدد بخت کارساز کامی که خواستم، ز خدا شد میسر
(همان: ۱ / ۳۲۱).

۵. کارکرد تفألی و کنشگری در بیان رویدادها و وقایع تاریخی

گاهی شعر و ابیات حافظ، خود در بطن حوادث و رویدادهای تاریخی وارد می‌شوند و به‌مثابه یک عقربه و اشارتگر زمینه‌های وقوع حادثه و اتفاقی تاریخی را دامن می‌زنند. در این رویکرد شخصیت‌ها و عاملان شکل‌گیری رویداد تاریخی با کمک تفأل به ابیات حافظ یا عزم خود را بر رویدادی تاریخی و سرنوشت‌ساز جزم می‌کنند یا از اتفاقی که در حال شرف است، آگاه می‌شوند. این مسئله از شگفتی‌های اشعار حافظ در ایجاد کنش‌ها و انگیزه‌های عاملان انسانی تاریخ است. به‌طوری‌که شعر وی همچون عنصری کنشگر در تشویق و ترغیب رویدادی تاریخی وارد می‌شود. برای نمونه خاوری شیرازی مورخ، ادیب و منشی عصر قاجار در کتاب *تاریخ ذوالقبرنین* که درباره جنگ‌ها و تحولات سیاسی دوره فتح‌علی‌شاه قاجار نوشته است، در ذکر به قتل رسیدن آقامحمدخان قاجار و ناآرامی و نابسامانی کشور، در تصمیم فتح‌علی‌شاه برادرزاده آقامحمدخان مبنی بر حرکت به جانب تهران و یاری وی از دیوان حافظ می‌آورد:

در روز بیست‌وسیم شهر محرم‌الحرام، از دارالعلم شیراز روی به راه آورد. در هنگام عبور از بقعه حافظیه از کتاب مستطاب دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ استمزاجی نمود و حسب الامر وی، نجف قلی‌خان حاکم گروس که از جمله همراهان رکاب بود، سر کتاب را گشوده غزلی که دو شعرش این است، از پرده خفا رخ نمود.

در نمازم خم ابروی تو [با] یاد آمد
حالتی رفت که محراب به فریاد آمد
ای عروس ظفر از بخت شکایت منمای
حجله حسن بیارای که داماد آمد
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۱۷۳ / ۱۸۱)

این شعر بدیع را به فال نیکو گرفت و همتی از روح آن بزرگوار خواسته به شادمانی برفت. در عرض راه شاه و سپاه در منزلی نیاسودند و جامه از تن بیرون ننمودند. (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۱ / ۵۱)

و به جانب تهران حرکت کردند. اسکندر بیگ ترکمان در کتاب *تاریخ عالم‌آرای عباسی* در ذکر توجه شاه عباس به سمت تبریز و عزم تسخیر ممالک آذربایجان با اشاره به مرددبودن و کیل پاشاه فرمانده عثمانی مبنی بر حمله شاه عباس به این شهر و تفأل مولانا صبوری در حضور وی، به دیوان حافظ، چنین می‌آورد:

از غرایب حالات آنکه در آن روز که در اصفهان این مقدمه تمهید می‌یافت در همان روز در تبریز مولانا صبوری منجم تبریزی از شهر به قلعه رفته بود که وکیل پاشا را که در قلعه تبریز مانده بود، ملاقات نماید. وکیل از او تفحص می‌نموده که خبر آمدن پادشاه قزلباش بر سر تبریز در شهر بر چه نهج مذکور می‌گردد و او چون خبری نداشته، گفته که این خبر در شهر نیست،

شما از چه کس شنیده‌اید. وکیل گفته که چنین گوشزد من شد؛ اما قائل را نمی‌دانم، لحظه این گفت‌وگو شده به حسب اتفاق دیوان لسان‌الغیب در میان بوده در این باب تفأل کرده‌اند از مولانا صبوری منقول است که بعد از تفأل در اول صفحه یمنی این مقطع آمد (ترکمان‌منشی، ۱۳۸۲: ۲/۶۳۸):

عراق و فارس گرفتی به شعرخوش حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۴۱/۱۱۲-۱۱۱)

به دنبال این واقعه، شاه عباس صفوی از اصفهان به تبریز لشکرکشی کرد و مدتی بعد آن را فتح کرد. میرزا مهدی‌خان استرآبادی نیز در کتاب *جهانگشای نادری* و حسینی فسایی در کتاب *فارسنامه ناصری* در ذکر فتح همدان به فرمان نادر و به دنبال آن عزم وی مبنی بر فتح آذربایجان، از تفأل نادر با دیوان حافظ شیرازی و آمدن بیتی که درباره شاه عباس ذکر شد، یاد می‌کند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۲۴؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۵۱۶).

۶. کارکرد استنادی و استدلالی

در برخی مواقع مورخ از شعر به‌مثابه ابزاری برای تصدیق فحوای موضوع و مطلب خود سود می‌جوید. استعانت برخی از مورخان از برخی ابیات و اشعار حافظ مصداق این ادعاست. برای نمونه برخی مورخان چون اسکندربیک ترکمان منشی برای استناد به دوران درخشان سلطنت شیخ ابواسحاق اینجو و مستعجل‌بودن آن این شعر حافظ را می‌آورد (ترکمان‌منشی، ۱۳۸۲: ۳/۱۰۶۷):

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۰۷/۱۹۹)

در اینجا این گروه از مورخان توانسته‌اند به شکلی موجز و مختصر، با کمک شعر حافظ به مدعای خود مبنی بر کوتاه و درخشان‌بودن سلسله آل اینجو، وجهی استدلالی و استنادی ببخشند یا مورخانی چون کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی در کتاب *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*؛ خواندمیر در *حبیب‌السیر*؛ محمد میرکابن مسعود حسینی منشی در کتاب *ریاض‌الفرودس‌خانی* و محمدمفید مستوفی بافقی در *جامع مفیدی* با ذکر اقدامات و سخت‌گیری‌های امیر مبارزالدین در شریعت، اعمال وی را نکوهیده (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۲۹۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۲۸۹؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۲۸۳؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱/۹۸) و برای اثبات و تصدیق آن، این ابیات از حافظ را آورده‌اند:

اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۴۱/۱۱۱)

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۲۰۳

همچنین مورخانی چون حافظ‌ابرو در کتاب *زبده‌التواریخ* و غیاث‌الدین خواندمیر در کتاب *مآثرالملوک* به بخل، امساک و خساست شاه یحیی امیرمظفری (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۲/۶۴۳؛ خواندمیر، ۱۳۷۲: ۱۴۰) با این بیت حافظ جنبه استدلالی و استنادی بخشیده‌اند:

شاه هرموزم ندید و صد هزاران لطف کرد
شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

نمونه دیگر مورخانی چون کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، مستوفی بافقی و میرزاحسن حسینی فسایی است که در متن تاریخی خود، با ذکر این بیت حافظ به سخاوت و کرم خواجه حاجی قوام‌الدین حسن وزیر شاه ابواسحاق اینجو جنبه استدلالی بخشیده‌اند (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/۲۸۹؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۳/۲۵۵، ۱۰۸/۱؛ حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۱/۶۷۹):

دریای اخضر فلک و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۱۱/۹۵)

محمد مفید مستوفی بافقی در جای دیگر در کتاب *جامع مفیدی* در ذکر وجه تسمیه شهر یزد به بیتی از حافظ استعانت می‌جوید و با آن شیوه‌ای استدلالی به روایت خود می‌دهد:

... و مراد خواجه از زندان شهر یزد است و از ملک سلیمان فارس. مقصود از ایراد این کلمات آنکه اول اسکندر بنای عمارت یزد کرده و زندان ساخته:

دلیم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
و مراد خواجه از زندان شهر یزد است و از ملک سلیمان، فارس. مقصود از ایراد این کلمات آنکه اول اسکندر بنای عمارت یزد کرده و زندان ساخته (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱/۱۱).

نتیجه

شعر حافظ به‌مثابه جویباری نامریی، در تاریخ، فرهنگ و روح و روان ایرانی نفوذ و جریان داشته و به آن پویایی، طراوت و تازگی بخشیده است. حوزه تاریخ‌نگاری ایرانی نیز همچون بخشی از میراث فرهنگی و معنوی این مرز و بوم، از این نفوذ و تأثیر برکنار نمانده است. تحلیل درست و دقیق حافظ از مسائل تاریخی در اشعارش، نزدیکی دیدگاه تاریخی حضرت خواجه با معرفت تاریخی تاریخ‌نگاران ایرانی در مسائلی چون عبرت‌انگیزی و تا اندازه زیادی مشیت‌گرایی، ورود و رسوخ داده‌ها و عناصر تاریخی در شعر حافظ به منظور حکمت، موعظه، آگاهی‌بخشی و بی‌ثباتی روزگار، همچنین تأویل‌پذیری، تکثر معنایی و محتوایی شعر حافظ، در کنار ادیب‌بودن و گاه شاعر‌بودن تاریخ‌نگاران، در توجه و اقبال آنان به شعر حافظ، تأثیر

به‌سزایی داشته است. به‌طوری‌که مورخان با کمک آن، اهداف و کارکردهای مختلفی را در متون تاریخی دنبال کرده‌اند. کارکردهای استنادی استدلالی، تشریحی توصیفی، تاریخی‌روایی، تزیینی و آرایه‌ای، کارکرد تفألی و کنشگری و همچنین پرکردن حلقه‌های غایب روایت از جمله دلایلی است که مورخان در تأیید روایت‌های تاریخی، مرتفع کردن موانع و تزیین روایت از آن در تاریخ‌نگاری خویش بهره‌گرفته‌اند. در این میان مورخان غالباً از کارکرد استنادی استدلالی، تشریحی توصیفی و تاریخی‌روایی شعر حافظ به‌طورخاص و کارکرد ادبی و تزیینی به‌طورعام، در متون تاریخی سود جستند؛ به‌طوری‌که این رویکردها بیشترین کاربرد و بسامد را در متون تاریخی داشته است. کارکرد ادبی و تزیینی شعر حافظ نیز به شکلی فراگیر مدنظر مورخان در روایت تاریخی بوده است. در این رویکرد مورخان غالباً به منظور فضل‌فروشی، چاپلوسی، بیان میزان آشنایی با ادبیات و تهذیب و تزیین متن در روایت تاریخی این شیوه را به کار برده‌اند. گفتنی است در کاربست توصیفی تشریحی مورخان از شعر حافظ، می‌توان رگه‌هایی از استدلال و استناد را مشاهده کرد. وجه تفألی و کنشگری شعر حافظ در برخی رویدادها و وقایع تاریخی، یکی از شگفت‌انگیزترین کارکردهای شعر حافظ شیرازی در بیان روایت تاریخی است. به‌طوری‌که شعر حافظ گاه در کنش عاملان تاریخی در بیان رویدادها سهیم بوده یا به آن سمت‌وسو داده است. البته باید در نظر داشت کارکردهای یادشده شعر حافظ در متون تاریخی، در برخی متون توأمان و دارای دو وجه یا بیشتراند و نمی‌توان تنها آن را یک کارکرد تلقی کرد و از کارکردهای دیگر بی‌نصیب دانست.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۲۰۵

جدول شماره ۱: نام‌ها، حوزه‌ها، دوره‌ها و کتاب‌های مورخان قرن ۱۴-۹۹ ق. که اشعار حافظ را در تاریخ‌نگاری خود آورده‌اند.

نام کتاب	نام نویسنده	قرن	حوزه
۱. مطلع‌السعدین و جمع‌البحرین	کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی	۹ ق	تیموریان
۲. زبدة‌التواریخ	عبدالله‌بن‌لطف‌الله حافظ ابرو	۹ ق	تیموریان
۳. تاریخ یزد	جعفر بن محمد بن حسن جعفری	۹ ق	تاریخ محلی
۴. فتوحات شاهی	امیر صدرالدین امینی هروی	۱۰ ق	صفویه
۵. مآثر الملوک	غیاث‌الدین همادالدین خواندمیر	۱۰ ق	تاریخ عمومی
۶. تاریخ حبیب‌السیر	غیاث‌الدین همادالدین خواندمیر	۱۰ ق	تاریخ عمومی
۷. فواید‌الصفویه	ابوالحسن قزوینی	۱۲ ق	صفویه
۸. تاریخ عالم‌آرای امینی	فضل‌الله روزبهان خنجی	۱۰ ق	صفویه
۹. بدایع‌الوقایع	زین‌الدین محمود واصفی	۹ و ۱۰ ق	صفویه
۱۰. ریاض‌الفردوس خانی	محمد میرک‌بن‌حسینی منشی	۱۱ ق	تاریخ عمومی
۱۱. تاریخ عالم‌آرای شاه عباسی	اسکندر بیگ ترکمان	۱۱ ق	صفویه
۱۲. خلاصه‌التواریخ	قاضی احمد بن شرف‌الدین حسینی القمی	۱۱ ق	صفویه
۱۳. جهانگیرنامه	قوام‌الدین محمد توزک جهانگیری	۱۱ ق	گورکانیان هند
۱۴. جامع مفیدی	محمد مفید مستوفی بافقی	۱۱ ق	تاریخ محلی
۱۵. جهانگشای نادری	میرزا مهدی خان استرآبادی	۱۲ ق	افشاریه
۱۶. تاریخ راقم	میرسید شریف راقم سمرقندی	۱۲ ق	تاریخ محلی
۱۷. اشرف‌التواریخ	محمد تقی نوری	۱۳ ق	قاجاریه
۱۸. جامع جعفری	محمد جعفر بن محمد حسینی نائینی	۱۳ ق	تاریخ محلی
۱۹. رستم‌التواریخ	محمد هاشم آصف رستم‌الحکما	۱۳ ق	قاجاریه
۲۰. تاریخ ذوالقرنین	میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی	۱۳ ق	قاجاریه
۲۱. فارسنامه ناصری	حاج میرزا حسن حسینی فسایی	۱۴ ق	قاجاریه

۲۰۶ / عوامل توجه تاریخ‌نگاران ایرانی به شعر حافظ شیرازی و ... / محمد کشاورز بیضایی

جدول شماره ۲: نام ابیاتی از حافظ که در آثار مورخان به کار رفته است.

شماره غزل	نام ابیات
۳۷	مجو درستی عهد از جهان سست‌نهاد / که این عجزه عروس هزار داماد است
مقطعات	دل منه بر دنیی و اسباب او / زانکه از وی کس وفاداری ندید کس غسل بی‌نیش از این دکان نخورد / کس رطب بی‌خار از این بستان نچید
۲۰۵	تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود / سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
۳۶۳	اعتباری نیست بر کار جهان / بلکه بر گردون گردان نیز هم
۹	برو از خانه گردون به در و نان مطلب / کاین سیه‌کاسه در آخر بکشند مهمان را
۱۳۳	صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد / بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
۲۹۶	حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان به صدق / بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
۴	صبا بگو به لطف آن غزال رعنا را / که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را
۲۶۹	دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس / نسیم روضه شیراز پیک راهت بس
۲۴۲	بیا که رایت منصور پادشاه رسید / نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید
۱۷۳	در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد / حالتی رفت که محراب به فریاد آمد ای عروس هنر از بخت شکایت منمای / حجله حسن بیارای که داماد آمد
۲۰۷	راستی خاتم فیروزه بواسحاقی / خوش درخشید، ولی دولت مستعجل بود
۱۱	دریای اخضر فلک و کشتی هلال / هستند غرق نعمت حاجی قوام ما
۳۵۹	دل از وحشت زندان سکندر بگرفت / رخت بریندم و تا ملک سلیمان بروم
۴۱	اگرچه باده فرح‌بخش و باد گل‌بیز است / به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیز است
۴۱	عراق و فارس گرفتی به شعرخوش حافظ / بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
۳۲۹	جوزا سحر نهاد حمایل برابرم / یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
۲۷۹	خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش / خداوندا نگو دار از زوالش
۴	شکرفروش که عمرش دراز باد چرا / تفقدی نکند طوطی شکرخا را

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۲۰۷

کتاب‌شناخت

قرآن کریم.

ابن بطوطه (۱۳۴۸) *سفرنامه ابن بطوطه* (رحله بن بطوطه)، جلد ۱، مترجم: محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،

ابن حجر عسقلانی (۱۳۴۹) *الدرر الکامنه*، حیدرآباد دکن: دایرةالمعارف العثمانیه.
استرآبادی، میرزاهدی خان (۱۳۷۷) *جهانگشای نادری*، مصحح: سیدعبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اسکندربیک ترکمان (۱۳۸۲) *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، ۳ جلدی، مصحح: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
توزک جهانگیری، نورالدین محمد (۱۳۵۹) *جهانگیرنامه*، مصحح: محمدهاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
جعفری، جعفر بن محمد بن حسن (۱۳۸۴) *تاریخ یزد*، مصحح: ایرج افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله (۱۳۸۰) *زبده‌التواریخ*، ۴ مجلد، مصحح: سید کمال‌جوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۴) *دیوان حافظ*، براساس نسخه غنی و قزوینی، به کوشش: رضا کاکایی دهکردی، چاپ ۶، تهران: ققنوس.

_____ (۱۳۸۴) *حافظ؛ دیوان غزلیات*، به کوشش: دکتر خلیل خطیب‌رهبر، چاپ ۳۸، تهران: صفی‌علیشاه.

حسینی فسایی، میرزاحسن (۱۳۸۲) *فارسنامه ناصری*، ۲ مجلد، مصحح: منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.

حسینی منشی، محمد میرک‌بن مسعود (۱۳۸۵) *ریاض‌الفرودس‌خانی*، مصحح: ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

حسینی نائینی، محمدجعفر بن محمد (۱۳۵۳) *جامع جعفری*، مصحح: ایرج افشار، تهران: انجمن آثار ملی.

خاوری‌شیرازی، میرزافضل‌الله (۱۳۸۰) *تاریخ ذوالقرنین*، مصحح: ناصر افشارفر، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵) *ذهن و زبان حافظ*، تهران: انتشارات ناهید.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۷۲) *مآثرالملوک*، مصحح: میرهاشم محدث، تهران: رسا.

_____ (۱۳۸۰) *تاریخ حبیب‌السیب*، ۴ مجلد، تهران: خیام.

خیراندیش، عبدالرسول (۱۳۹۴) *فارسیان در برابر مغولان*، تهران: آبادبوم.

راقم سمرقندی، میرسیدشریف (۱۳۸۰) *تاریخ راقم*، محقق: منوچهر ستوده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۵) *حافظ و پیدا و پنهان زندگی؛ مرور در شعر و زندگی حافظ*، تهران: سخن.

رستم‌الحکما، محمدهاشم آصف (۱۳۸۳) *رستم‌التواریخ*، مصحح: میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب.

روزبهان‌خنجی، فضل‌الله (۱۳۸۲) *تاریخ عالم‌آرای امینی*، مصحح: محمداکبر عشیق، تهران: میراث

مکتوب.

- روزننالی، فرانتس (۱۳۶۵) *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، مترجم: اسدالله آزاد، تهران: آستان قدس رضوی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳) *از کوچۀ زندان*، چاپ ۱۶، تهران: سخن.
- سمیعی، کیوان (۱۳۶۷) *مجموعه مقالات حافظ‌شناسی*، گردآوری: سعید نیازی کرمانی، تهران: پازنگ.
- شجاع شیرازی (۱۳۵۶) *انیس الناس*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و کتاب.
- شرف‌الدین الحسینی القمی، قاضی‌احمد (۱۳۸۲) *خلاصه‌التواریخ*، ۲ جلدی، مصحح: احسان اشراقی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- عابدی، محمود (۱۳۷۳) *تاریخ و صفای شعر شاعران*، مجله زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴ و ۵، بهار و تابستان.
- عبدالرزاق سمرقندی، کمال‌الدین (۱۳۸۳) *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، ۴ مجلد، مصحح: عبدالحسین نوایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- غنی، قاسم (۱۳۸۳) *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ: تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم*، به‌علاوه مقدمه به قلم استاد علامه قزوینی، جلد ۱، چاپ ۹، تهران: زوار.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۸) «جایگاه و اهمیت تاریخ‌نویس خاوری در تاریخ‌نویسی صدر قاجار»، *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، فصلنامه علمی پژوهشی دانشگاه الزهراء، سال ۱۹، دوره جدید، شماره ۲، (پیاپی ۷۸) تابستان.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷) *فوائد‌الصفویه*، مصحح: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴) *تاریخ آل مظفر*، مصحح: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- کشاورز بیضایی، محمد و فرود کشاورز بیضایی (۱۳۹۸) «تحلیلی بر معرفت تاریخی حافظ»، *مجله مطالعات ایرانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۸، شماره ۳۹، پاییز و زمستان.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۶) *شیراز در روزگار حافظ: شکوه‌مندی شهر ایرانی در قرون وسطی*، مترجم: همایون صنعتی‌زاده، شیراز: مؤسسه فرهنگی و پژوهشی دانشنامه فارس با همکاری پایگاه میراث فرهنگی شهر تاریخی شیراز.
- مسبوق، سیدمهدی و شهرام دلشاد (۱۳۹۷) «بررسی تطبیقی کارکردهای شعر در تاریخ بیهقی و تاریخ فخری»، *مجله شعرپژوهی دانشگاه شیراز*، سال ۱۰، شماره ۱، پیاپی ۳۵، بهار.
- مستوفی بافقی، محمدمفید (۱۳۸۵) *جامع مفیدی*، ۳ مجلد، مصحح: ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- معین‌الدین یزدی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۲۶)، *مواهب‌الهی*، جلد ۱، با تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی، طهران: اقبال.
- نوری، محمدتقی (۱۳۸۶) *اشرف‌التواریخ*، مصحح: سوسن اصیلی، تهران: میراث مکتوب.
- نوریان، مهدی، و دیگران (۱۳۸۸) «تأملاتی در زندگی و شعر خاوری شیرازی»، *ادبیات و زبان‌ها: مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی (علمی پژوهشی)*، سال ۱۷، ش ۶۵، پاییز.

List of sources with English handwriting

- Holy Quran
- ‘Ābedī, Mahmūd (1373 Š.), “Tārīk-e Vassāf va Še‘r-e Šā‘erān”, *Majala Zabān va Adabīāt Fārsī*, No. 4 & 5, Spring and Summer. [In Persian]
- ‘Abd al-Razzāq Samarqandī, Kamāl al-Dīn (1383 Š.), *Maṭl‘a al-Sa‘dayn va Majma‘ al-Bahrayn*, 4 Vol. Edited by ‘Abdul Hossein Navāī, Tehran: Pezūhešgāh-e ‘Ulūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī. [In Persian]
- Astarābādī, Mīrzā Māhdī kān (1377 Š.), *Jahāngošāy-e Nādirī*, Edited by Sayyed ‘Abd allah Anvār, Tehran: Anjoman-e Āṭār va Mafākīr-e Farhangī. [In Persian]
- Eskandar Beyg Torkamān (1382 Š.), *Tārīk-e ‘Ālam ‘Ārāye ‘Abbasī*, Edited by Īraj Afšār, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ġanī, Qāsim (1383 Š.), *Baḥt dar Āṭār va Afkār va Ahvāl-e Hāfīz; Tārīk-e ‘Aṣr-e Hāfīz yā Tārīk-e Fārs va Mozāfāt va Eyālāt-e Mojāvira dar Qarn-e Haṣtom*, Introduction by Professor ‘Alāma Qazvīnī, Vo.1 I, Tehran: Zavvār. [In Persian]
- Jafarī, Jafar b. Moḥammad b. Ḥasan (1384 Š.), *Tārīk-e Yazd*, Edited by Īraj Afšār, Tehran: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian]
- Hāfīz, Šams al-Dīn Moḥammad (1394 Š.), *Dīvān-e Hāfīz*, based on Ġanī and Qazbīnī Manuscript, Edited by Rezā Kākāī Dehkordī, Tehran: Qoqnūs. [In Persian]
- Hāfīz, Šams al-Dīn Moḥammad (1394 Š.), *Dīvān-e Gazalāt*, Edited by kaḫlīl kaḫfīb Rahbar, Tehran: Šafī ‘Alīšāh. [In Persian]
- Hāfīz Abrū, ‘Abdullāh b. Loṭf allāh (1380 Š.) *Zobdat al-Tavārīk*, 4 Vol. Edited by Sayyed Kamāl Javādī, Tehran: Farhang va Eršād-e Eslāmī. [In Persian]
- Hosseīnī Fasāī, Mīrzā Ḥasan (1382 Š.), *Fārsnama Nāširī*, 2 Vol. Edited by Mansūr Rastegār Fasāī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Hosseīnī Monšī, Moḥammad Mīrak b. Mas‘ūd (1385 Š.), *Rīāz al-Firdosa kānī*, Edited by Īraj Afšār & Ferešta Šarāfān, Tehran: Bonyād-e Moqūfāt-e Afšār. [In Persian]
- Hosseīnī Nāīnī, Moḥammad Jafar b. Moḥammad (1353 Š.), *Jām‘e Jafarī*, Edited by by Īraj Afšār, Tehran: Anjoman-e Āṭār-e Mellī. [In Persian]
- Ibn Baṭūṭa (1348 Š.), *Safarnāma-ye Ibn Baṭūṭa*, Translated by Moḥammad ‘Alī Movaḥīd, Tehrah: Bongāha Tarjoma va Našra Kitāb. [In Persian]
- Ibn Ḥajar ‘Asqalānī (1349), *al-Dorar al-Kāmana*, Ḥeīdarābād Dakan: Daerat al-Ma‘ārif al-Oṭmānīyya. [In Persian]
- Katbī, Maḥmūd (1364 Š.), *Tārīk Āl Mozaḫar*, Edited by ‘Abdul Hossein Navāī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Kešāvrz Bayzāvī, Moḥammad; Kešāvrz Bayzāvī, Forūd (1398 Š.), “Taḥlīlī bar Ma‘refat-e Tārīkī-ye Hāfīz”, *Majala Moṭāle‘āt-e Irānī*, Daneškada Adabīyāt va ‘Olūm-e Ensānī Danešgāh-e Šahīd Bāhonar-e Kermān, 18, No. 39, Fall and Winter. [In Persian]
- kāvarī Šīrāzī, Mīrzā Fazl allāh (1380 Š.), *Tārīk-e Zolqarnīn*, Edited by Nāšir Afšārfar, Tehran: Farhang va Eršād Eslāmī. [In Persian]
- korramšāhī, Bahā al-Dīn (1395 Š.), *Zehn va Zabān-e Hāfīz*, Tehran: Nāhīd. [In Persian]
- Kāndmīr, Ġīāṭ al-Dīn b. Hemām al-Dīn (1372 Š.), *Māṭīr al-Molūk*, Edited by Mīr Ḥāšīm Moḥadīṭ, Tehran: Rasā. [In Persian]
- Kāndmīr, Ġīāṭ al-Dīn b. Hemām al-Dīn (1380 Š.), *Tārīk-e Ḥabīb al-Šar*, 4 Vol. Tehran: kayām. [In Persian]
- kayrandīš, ‘Abdulrasūl (1394 Š.), *Fārsīān dar Barābar-e Moḡolān*, Tehran: Āryābūm. [In Persian]
- Masbūq, Sayyed Maḥdī; Dilšād, Šahrām (1397 Š.), “Barrasī-ye Taṭbīqī-ye Kārkardhā-ye Ša‘r dar Tārīk-e Bayhaqī va Tārīk-e Fakrī”, *Majala Ša‘rpežūhī Danešgāh-e Šīrāz*, 10, No. 1 (35), Spring. [In Persian]
- Mo‘īn al-Dīn Yazdī, jalāl al-Dīn Moḥammad (1326 Š.), *Mavāhab Elāhī*, Vol. I, Edited by Sa‘īd Nafīsī, Tehran: Eqbāl. [In Persian]
- Mostufī Bāfqī, Moḥammad Mofīd (1385 Š.), *jāme‘ Mofīdī*, 3 Vol. Edited by Īraj Afšār, Tehran: Asāṭīr. [In Persian]

- Nūrī, Moḥammad Taqī (1386 Š.), *Ašraf al-Tavārīk*. Edited by Sūsan Ašlī, Tehran: Mīrāt Maktūb. [In Persian]
- Nūrīān, Mahdī Et al. (1388 Š.), “Ta‘amolātī dar Zendeqī va Ša‘r-e kāvārī Šīrāzī”, *Adabīyāt va Zabānhā*, Dāneškada Adabīyāt va ‘Olūm-e Ensānī, 17, No. 65, Fall. [In Persian]
- Qadīmī Qaydārī, ‘Abbas (1388 Š.), “jāygāh va Ahamīyyat-e Tārīknevīsī-ye Šad-e Qājār”, *Tārīknigārī va Tārīknigārī*, 19, No. 2 (78), Summer. [In Persian]
- Qazvīnī, Abulḥasan (1367 Š.), *Favāyed al-Šafāvīya*, Edited by Maryam Mīrmoḥammadī, Tehran: Moasesa Moṭāle‘āt va Taḥqīqāt-e Farhangī. [In Persian]
- Rāqīm Samarqandī, Mīr Sayyed Šarīf (1380 Š.), *Tārīk-e Rāqīm*, Edited by Manūčīhr Sotūda, Tehran: Bonyād-e Moqūfāt-e Afšār. [In Persian]
- Rastegār Fasāī, Maṣṣūr (1385 Š.), *Ḥāfīz va Peydā va Penhān-e Zendeqī; Morūr dar Še‘rva Zendeqī Ḥāfīz*, Tehran: Soḡan. [In Persian]
- Rostam al-Ḥokamā, Moḥammad Hāšīm (1383 Š.), *Rostam al-Tavārīk*, Edited by Mītrā Mehrābādī, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- Rūzbehān konjī, Fażl allāh (1382 Š.), *Tārīk-e Ālam Ārā-ye Amīnī*, Edited by Moḥammad Akbar ‘Ašīq, Tehran: Mīrāt-e Maktūb. [In Persian]
- Samī‘ī, Kayvān (1367 Š.), *Majmū‘a Maqālāt-e Ḥāfīzšenāsī*, Edited by Sa‘īd Nīāzī Kermānī, Tehran: Pāžang. [In Persian]
- Šarraf al-Dīn al-Ḥosseīnī Qumī, Qāzī Aḥmad (1382 Š.), *kolāša al-Tavārīk*, 2 Vol. Edited by Eḥsān Ešrāqī, Tehran: Danešgāh Tehran. [In Persian]
- Šoja‘ Šīrāzī (1356 Š.), *Anīs al-Nās*, Edited by Īraj Afšār, Tehran: Bongāha Tarjoma va Našra Kitāb. [In Persian]
- Tūzak Jahāngīrī, Nūr al-Dīn Moḥammad (1359 Š.), *Jahāngīrnāma*, Edited by Moḥammad Ḥāšīm, Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān. [In Persian]
- Zarrīnkūb, Abdul Ḥosseīn (1383 Š.), *Az Kūča-ye Rendān*, Tehran: Soḡan. [In Persian]

References in English

- Limbert, John (2004), *Shiraz in the Age of Hafez: The Glory of a Medieval Persian City*, Seattle, Wash.: University of Washington Press.
- Rosenthal, Farnz (1968), *A History of Muslim Historiography*, Leiden: E. J. Brill.

**The Factors behind Attention of Historians to Hafiz Shirazi's Poetry and Its
Function in Historical Resources
(From Timurid Empire to Qajar Dynasty 14-19 Ad)¹**

Mohammad Keshavarz Beyzaei²

Received: 2020/ 02/06
Accepted: 2020/ 06/04

Abstract

Poetry, an effective and useful medium, has had a wide-spread presence in Islamic Iranian historiography texts and has taken various narrative functions. Hafiz is our historical and Persian memory. He is one of the poets that attract the attention of the Persian historians. Hafiz's historical knowledge and historians' motivation for bringing his poems in historical texts (mainly in the narrative) are essential subjects with little attention. With its descriptive-analytic method, this research tries to answer this question: what are the reasons behind historians' attention to Hafiz's poem and its functions in the narratives? The findings show Hafiz's purpose behind correct recognition and analysis of the historical subjects and utilization of their elements in his poetry: wisdom, instruction, acknowledgment, interpretability, and semantic and thematic plurality. Affinity of Hafiz's historical view with the desire and prospects of Persian historians and some historians' literary wisdom are the reasons behind their attention to Hafiz's poetry. Furthermore, his poetry has functions such as citation and argumentation, description and exposition, history and narration, decorative and array, divination, and active and filling the missing episode in the historical narrative. Hafiz's poem's divination and activity in the case of historical factors and its cooperation as a generative factor in the events' formation is one of the wondrous functions of his poem in the historical narrative.

Key Words: Persian and Islamic historiography, Function of Poems, Hafiz.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.27225.1373

2. PhD in History of Iran (Islamic Period), University of Tabriz: mbeyzai@yahoo.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۳۰-۲۱۳
مقاله علمی - پژوهشی

تحلیل تاریخ‌نگاری محلی ایران پسامشروطه (۱۳۳۶-۱۳۳۴هـ.ق)^۱

رسول مظاهری^۲

سهیلا ترابی فارسانی^۳

شکوه اعرابی هاشمی^۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۶/۰۶

چکیده

تاریخ‌نگاری محلی دوره قاجار، تحت تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی این دوره دگرگونی‌هایی یافت. این پژوهش با معرفی ۶ اثر از تاریخ‌نگاری محلی پسامشروطه، سه شاخص را در آنها بررسی می‌کند: ملی‌گرایی (باستان‌گرایانه)؛ بازتاب وقایع سیاسی مشروطه در این آثار؛ و فقدان نگرش و چشم‌انداز برون‌مرزی. هدف پژوهش میزان تأثیرپذیری تاریخ‌های محلی پسامشروطه از جنبش مشروطه و مواضع نویسندگان در این زمینه است. این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای و با شیوه توصیفی تحلیلی به بررسی داده‌ها پرداخته است. دستاورد پژوهش حاکی از آن است که تاریخ‌بختیاری و تاریخ‌دلگشای اوز طرفدار مشروطه و تاحدی آشنا با مفاهیم ملی‌گرایی بوده است و به‌گونه‌ای وقایع مشروطه در آنها بازتاب یافته، ولی دو اثر مخالف مشروطه، آثار الرضا و تاریخ نصف جهان به ملی‌گرایی و وقایع مشروطه بی‌اعتنا بوده و دو اثر بندرعباس و خلیج فارس و تاریخ لارستان که موضعی بی‌طرفانه ابراز کرده‌اند؛ ملی‌گرایی را بازتاب داده، اما به وقایع مشروطه نپرداخته‌اند و در مجموع هیچ‌کدام، چشم‌اندازی گسترده و برون‌مرزی نداشته‌اند.

واژگان کلیدی: تاریخ محلی، قاجار، مشروطیت، تاریخ‌نگاری، ملی‌گرایی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.30380.1422

۲. دانشجوی دکتر گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران: mazaheri9654@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران، (نویسنده مسئول): stfarsani@phu.iaun.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران: sh.arabi@phu.iaun.ac.

مقدمه

تاریخ‌نگاری وصف‌مکتوب احوال و اعمال انسان است و آنچه بر او گذشته و مبتنی بر بینش و روش، مکتب و شیوه تنظیم و تدوین تاریخی است. در دوره قاجار تاریخ‌نگاری یکی از شاخصه‌های پرثمر ادبیات غیر داستانی ایران شد. اساس تاریخ‌نویسی عصر قاجار بر ثبت وقایع و حوادث گوناگون و ترتیب زمان وقوع آنهاست. به عبارت دیگر گرایش به روایت‌گری و بهره‌گیری از نقل حوادث در بیشتر کتاب‌های این دوره دیده می‌شود؛ اما ارتباط منطقی وقایع تاریخی و بیان علت‌ها و موجبات آن وقایع کمتر مدنظر بوده است. تاریخ‌نگاری در ابتدای دوران قاجار تاحدودی ادامه سنت‌های تاریخ‌نگاری پیشین بود. از نمودهای این نوع تاریخ‌نگاری می‌توان مشیت‌گرایی و جبرباوری، نثر متکلف و مصنوع، ثبت سرگذشت شاهان و جنگ‌ها، وقایع‌نگاری سیاسی، غلبه وجه توصیفی بر وجه تحلیلی و تعلیلی، بی‌توجهی به مستندسازی، وابستگی به منابع حکومتی و محدودبودن مخاطب اشاره کرد، ولی به تدریج از اواسط حکومت قاجار با پیدایش موقعیت و عوامل مناسب در ارائه تاریخ‌نگاری تغییری، به وجود آمد. عواملی چون قوام و استحکام یافتن نثر فارسی بر اثر نهضت بازگشت ادبی، چرخش نگاه ایرانیان به خود، تاریخ‌خویش و تاریخ جهان در پی شکست‌های سنگین نیمه نخست قرن نوزدهم، برخورد ایرانیان با تمدن غرب، آشنایی آنان با آثار تاریخ‌نگاری اروپایی با ترجمه این آثار، تأسیس مراکز آموزش نوین به‌ویژه دارالفنون و همچنین آشنایی ایرانیان با دستاوردهای علمی شرق سبب نگارش نوع جدیدی از منابع تاریخ‌نگاری شد.

تاریخ‌نگاری دوره قاجار دنباله‌رو تاریخ‌نگاری ایرانی، با بینش اسلامی است. این جریان اشکال مختلفی را به دنبال داشت. از قبیل تاریخ‌های عمومی مانند *ناسخ‌التواریخ* میرزا محمدتقی‌خان سپهر (۱۲۶۷ق) یا *تاریخ منتظم ناصری* از اعتمادالسلطنه (۱۲۹۸ق). یکی دیگر از اقسام تاریخ‌نگاری این دوره، تاریخ‌نگاری دودمانی یا سلسله‌ای است مانند *تاریخ محمدی* تألیف ساروی. نوع دیگر تاریخ‌نگاری دوره قاجار، تک‌نگاری است که به زندگی یک پادشاه یا صاحب‌منصب پرداخته است: مانند *تاریخ فتحعلی‌شاه*، اثر اورجانی.

یکی دیگر از گونه‌های تاریخ‌نویسی ایرانی که در دوره قاجار به درجه بالایی از رشد و پیشرفت رسید، تاریخ‌نگاری محلی است. در واقع تاریخ‌نگاری محلی به ثبت و ضبط وقایع تاریخی در محدوده یک محل (شهر، ایالت، ناحیه) گفته می‌شود. باید گفت که تاریخ محلی برخلاف تمرکز جغرافیایی محدودش، طیف گسترده‌ای از نیازها را پوشش می‌دهد. مورخ محلی به شهر و زندگی مردمان اطراف خود توجه دارد و نه سرگذشت حکومت‌ها. بدون شک وجه اصلی و مشخصه تاریخ محلی، پیوند آن با یک عرصه جغرافیایی محدود و مشخص است

و عناصر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی همگی پس از عامل جغرافیایی قرار دارند. در دوره قاجار تاریخ‌نویسی محلی از دو جهت مدنظر قرار گرفت: نخست، تداوم سنت تاریخ‌نویسی محلی ایران نزد مورخان محلی و اهتمام برخی دودمان‌ها و خاندان‌های حکومتگر محلی در نگارش تاریخ منطقه خود؛ دوم توجه قاجارها به تاریخ‌نویسی محلی، به‌ویژه دوره ناصری و تداوم آن در دوره مشروطه.

با پیروزی جنبش مشروطه و افکار برآمده از آن، تاریخ‌نویسی محلی این دوره به شاخصه‌ها و مؤلفه‌هایی دست یافت که در این پژوهش به بررسی آن خواهیم پرداخت. در این بررسی به شش اثر در حوزه تاریخ محلی که به لحاظ زمانی پس از پیروزی جنبش مشروطه نگاشته شد، خواهیم پرداخت. ضروری است چندین اصطلاح متداول در تاریخ‌نگاری محلی که در این پژوهش استفاده شده، در این قسمت تعریف شود. تاریخ‌نگاری محلی طولی، تاریخ یک شهر، روستا، محله یا منطقه را در ادوار تاریخی مختلف از آغاز شکل‌گیری تا زمان مؤلف بررسی می‌کند. نگاه مورخ در این سبک تاریخ‌نگاری بیشتر بر عنصر «زمان» است. او حوادث و اتفاقات محدود به یک شهر یا منطقه را در سیر زمان بازنمایی و بازگویی می‌کند. دیگر تاریخ‌نگاری محلی، در عرض است و بیشتر توصیف پدیده‌های «دوران مؤلف» در حد و اندازه دید مستقیم یا شنیده‌های بی‌واسطه است. در این روش نگاه مورخ جزئی‌نگر است و مسائل پیرامون را زیر ذره‌بین قرار می‌دهد تا از چگونگی ظهور و افول، رشد و نمو، تغییر و تحول، تداوم و انقطاع رویدادها یا پدیده‌های جامعه اطلاع یابد، محدوده فعالیت مورخ محلی بیشتر اجتماعی و اقتصادی است، هر چند می‌تواند سیاسی هم باشد؛ اما تلاش بر آن است که زوایای ناپیدا و پنهان جامعه را نشان دهد و اهمیت وجودی آنها یا تأثیرات سوء آنها را باز گوید.

در بررسی پیشینه پژوهش می‌توان به مقاله قدیمی قیداری با عنوان «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران» (۱۳۸۸) اشاره کرد. رجایی و دیگران (۱۳۹۰) نیز در مقاله «تاریخ‌نگاری محلی عصر قاجار و مؤلفه‌های آن» برخی نکات برجسته در تاریخ‌نگاری محلی دوره قاجار را بررسی کرده‌اند. همچنین چلونگر و دیگران در «تاریخ‌نگاری نادر میرزا قاجار» (۱۳۹۲) در باب شهرنگاری‌های دوره قاجار مقاله‌ای ارائه داده است. علاوه بر آن حسن‌آبادی با نگارش مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر ریخت‌شناسی محلی‌نگاری در تاریخ معاصر ایران» (۱۳۹۳) به این موضوع پرداخته است و منصوربخت در مقاله‌ای «بررسی شاخصه‌های نوین تاریخ‌نگاری محلی در آثار اعتمادالسلطنه» (۱۳۹۶)، به آثار تاریخ محلی وی توجه کرده است. اما در کارهای انجام‌شده عمدتاً به تأثیر مشروطه بر تاریخ‌نگاری محلی توجه چندانی نشده است. علاوه بر آن قلمرو مکانی این پژوهش اکثر شهرهای ایران و به لحاظ زمانی

سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۶ ق مدنظر است. همچنین روش تحلیل در این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی است.

تاریخ‌نویسی محلی مقارن مشروطه

برای بررسی تاریخ‌نویسی محلی پس از پیروزی مشروطه برای دست‌یابی به اطلاعات کلی آثاری که در قالب محتوایی تاریخ‌محلی و در بازه زمانی مدنظر نگارش شده، ویژگی‌های این آثار در قالب جدول زیر تنظیم شده است:

تاریخ‌های محلی پس از مشروطه

نام کتاب	حدود نگارش کتاب	نام نویسنده	انگیزه نویسنده	وسعت سطح نگارش	تاریخ‌نگاری طولی یا عرضی	موقعیت اجتماعی و سیاسی
۱ بندرعباس و خلیج فارس	مظفرالدین شاه ۱۳۴۵- ق ۱۳۲۴	سدیدالسلطنه	آگاه کردن اولیای حکومت	محلی منطقه‌ای	طولی	حکومتی و نویسندگی
۲ تاریخ بختیاری	محمدعلی شاه ۱۳۳۳- ق ۱۳۲۷	علی‌قلی خان سردار اسعد	علاقه به تاریخ‌نگاری	محلی منطقه‌ای	طولی	حکومتی (رئیس ایل بختیاری)
۳ آثار الرضا	محمدعلی شاه ۱۳۲۷ ق	محمدرضا کازرونی	بیان شجره‌نامه	محلی منطقه‌ای	طولی	روحانی و شاعر
۴ تاریخ نصف جهان و همه جهان	احمدشاه ۱۳۳۳ ق	میرزا حسن جابر انصاری	شخصی: به سفارش دوستان و مشخص کردن جزئیات اصفهان	محلی منطقه‌ای جهانی	طولی	دولتی (ملاک)، نویسندگی و روزنامه‌نگاری
۵ تاریخ لارستان	احمدشاه ۱۳۳۶ ق	سیدعلاءالدین مورخ لاری	شخصی: خواهش دوستان	محلی منطقه‌ای	طولی	کارمند دخیانیات و نویسندگی
۶ تاریخ دلگشای اوز	احمدشاه ۱۳۳۶ ق	محمدهادی کرامتی	شخصی: خواهش دوستان	محلی منطقه‌ای	طولی	تجارت و نویسندگی

در دوره سلطنت مظفرالدین‌شاه تا پایان قاجاریه جامعه ایران دوره نسبتاً متفاوتی را پشت سر گذاشت. در فضای جدید، تأسیس و گسترش مدرسه‌های جدید دولتی و غیردولتی و انتشار روزنامه‌ها رونق گرفت. تأسیس انجمن معارف و مدارس جدید و توجه آن به آموزش علمی تاریخ، در تاریخ‌نویسی این دوره مؤثر بود. در حال در این دوران نیز کتاب‌های تاریخ محلی مدنظر نویسندگان قرار گرفت و آثاری در این زمینه همچون «اعلام الناس فی احوال بندرعباس»، «آثارالرضا»، «تاریخ بختیاری»، «تاریخ نصف جهان و همه جهان»، «تاریخ لارستان» و «تاریخ دلگشای اوز» نوشته شد. ابتدا به معرفی این کتب و سپس به شاخصه‌های آنها پرداخته می‌شود.

اولین کتاب به نام «اعلام الناس فی احوال بندرعباس» (۱۳۴۵-۱۳۴۴ ق) اثر سدیدالسلطنه بندرعباسی، معروف به «کبابی» است. او از کارگزاران ایران در بندرعباس بود؛ ولی اثر خود را به منظور آگاه کردن اولیای حکومت از وضعیت جنوب کشور، به اولیای دولت تقدیم داشته است (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱). سدیدالسلطنه مناصب مختلفی داشت. وی همچنین از دربار تزاری مسکو نشان «سنت آنا» و از دولت فرانسه نشان «پالم آکادمیک» دریافت کرد (مرسلوند، ۱۳۷۴: ۳۹). البته کسانی مانند ملک‌المورخین سدیدالسلطنه را «نوکر روس‌ها» دانسته‌اند (سپهر، ۱۳۶۸: ۱۰). سدید در روش تاریخ‌نگاری از منابع متعدد استفاده کرده و همچنین از روش سنت شفاهی و مطالعات میدانی بهره برده است. همچنین بعضی از مطالب کتب دیگر مانند *آتشکده آذر* درباره خطه جنوب را عیناً نقل کرده است (سدیدالسلطنه، ۱۳۸۶: ۶۷۶). وی همچنین اشاره‌ای به قیام جواسم^۳ کرده که شرح کامل آن در دو اثر دیگرش *التدقیق فی سیر الطریق* و کتاب *مغاص اللئالی و منار الیالی* آورده شده است (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۲: ۶۱۰-۶۰۳؛ ۱۳۸۶: ۱۹۳). این کتاب نه تنها یک اثر تاریخ محلی؛ بلکه دربرگیرنده تاریخ اقتصادی و نیز روابط خارجی ایران نیز هست. سدید ارقام و آمار دقیقی از مسافت راه و قیمت اجناس، صادرات و واردات و انواع مالیات در کتابش ذکر کرده است. «الاع بارکش که به فروش می‌رسد، بایع و مشتری باید هر کدام یک قران بدهند» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۸۳ یا «از ماهی شور و متوتا و حرا و خرما که وارد کناره دریا می‌شود، صد دو دریافت کنند» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۱۶) یا درباره واردات در سال ۱۳۲۷ ق به این شرح آورده است: «آلمانیا ۹۵۵۴۴ تومان، فرانسه ۱۴۸۷۸۴ تومان، بلجیک ۳۳۰۸۳ تومان، هولند ۳۶۴۱ تومان (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۱۸۳). سدید علاوه بر بندرعباس از هرمز، میناب و جزیره قشم اطلاعات

1. St. Anna
2. Palm Academic

۳. یکی از اعراب یاغی جزایر خلیج فارس.

خوبی به دست می‌دهد. وی نویسنده‌ای نکته‌بین و دقیق است و از هوش فراوانی برخوردار است و جزئیات را از قلم نمی‌اندازد. وی با این خصوصیت در مطالبش کمتر به تعلیل و تحلیل وقایع می‌پردازد. مثلاً دربارهٔ سگ «مسیو کنت» مطلبی را فراموش نمی‌کند تا آنجا که سگش را به خاک می‌سپارند، ولی نمی‌گوید مسیو کنت کیست؟ در اینجا چکار دارد؟ برای چه آمده و شغلش چیست؟ (ملک، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۴).

اثر دیگری که در سال ۱۳۲۷ ق در دوران محمدعلی شاه نوشته شده *آثار الرضا* نام دارد. این تألیف اثر محمدرضا کازرونی است که از طبقهٔ علما و سادات شهر کازرون به شمار می‌رود و هدف از نگارش خود را بیان شجره‌نامهٔ اجدادش ذکر می‌کند (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۳). نگاه او عمدتاً به دو شهر کازرون و شیراز است و گرایش به تاریخ‌نگاری طولی دارد. به لحاظ بینش سیاسی صدرالسادات (کازرونی) طرفدار نظام سلطنت است. بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه از او به عنوان «شاهنشاه شهید» و «شاهنشاه سعید» یاد می‌کند (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۲۲) وی ستایندهٔ ناصرالدین شاه قاجار است که توانست درگیری‌های حیدری و نعمتی را در ایران خاتمه دهد و نکوهش‌گر مشروطه‌خواهان است (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۳۵ و ۷۹). به لحاظ سبک نیز بسیار تحت تأثیر *فارسنامه* است (فسایی، ۱۳۷۸: مقدمه/۵۰).

از دیگر کتاب‌های تاریخ محلی تاریخ بختیاری است. این اثر در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۳۳-۱۳۲۷ ق نوشته شد. این تألیف حاصل کار گروهی ۱۴ نفر، در ترجمه و تدوین است و نقش عمدهٔ آن با علی‌قلی خان سردار اسعد است. وی مناصب مختلفی داشت از جمله ریاست سواران بختیاری در تهران (سردار مریم، ۱۳۸۲: ۱۷) و بعد از مرگ برادرش اسفندیارخان (اوژن بختیاری، ۱۳۴۶: ۴۵۴) مظفرالدین شاه، لقب سردار اسعد به او داده شد (سردار اسعد، ۱۳۸۶: ۱۵۸). تاریخ بختیاری به دستور او به نگارش درآمد و از عبدالحسین خان لسان‌الملک و دیگر صاحب‌نظران کمک گرفته شده است. محتوای کتاب مربوط به گزارش‌های نویسندگان و همچنین سردار اسعد در جریان مشروطه و گزارش‌های نظامی و فتح تهران است. البته نویسندگان برای منطقهٔ بختیاری تاریخ اسطوره‌ای و افسانه‌ای در نظر گرفته‌اند و همچنین معتقدند، حتی قبل از آنکه تشیع در ایران رواج یابد، مردم این منطقه شیعه‌مذهب بودند و این مذهب از شهر شوشتر به منطقهٔ بختیاری آمده است (سردار اسعد، ۱۳۸۶: ۵۱). نویسندگان برای نگارش این کتاب به تاریخ‌نگاری طولی توجه داشته‌اند.

کتاب دیگری که در سال ۱۳۳۳ ق به نگارش درآمد *تاریخ نصف جهان و همهٔ جهان* تألیف جابری انصاری است. انگیزهٔ او برای تألیف این اثر، درخواست دوستان او برای تدوین کتابی برای اصفهان بود (جابری انصاری، ۱۳۳۳ ق: ۱). جمالزاده انشای جابری را ساده می‌داند و

معتقد است هنوز با شیوه جدید آشنایی پیدا نکرده و همان سبک و سیاق متقدمان را به کار برده است (جمالزاده، ۱۳۴۲: ۱۶۸). همچنین جعفریان آثار او را بیشتر سنتی و در قالب نگارش‌های کهن می‌داند (جعفریان، ۱۳۷۸: ۶۶۶). اثر وی از دیدگاه یک زمین‌دار حائز اهمیت است. در نگارش این کتاب به شهر اصفهان و بلوکات آن نیز توجه داشته است و روش تاریخ‌نگاری طولی را مدنظر قرار داده است. او زجرکشیده دوران حکومت ظل‌السلطان است و این دوران را دورانی سخت می‌داند. (جابری انصاری، ۱۳۷۸: ۳۰)

تألیف دیگری که در دوران احمدشاه و در سال ۱۳۳۶ ق به نگارش درآمد، *تاریخ لارستان* است. نویسنده این اثر سید علاءالدین مورخ لاری است که این اثر را به خواهش دوستان نگاشت. (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۱۴) وی جایگاه حکومتی نداشت. وی بی‌پروا به افشای «جنایات قوام‌الملک» در منطقه لارستان می‌پردازد.

اثر دیگر مدنظر این پژوهش *تاریخ دلگشای اوز*^۱ است. این کتاب را حاج محمدهادی کرامتی در سال ۱۳۳۶ ق و تقریباً دوازده سال پس از پیروزی مشروطه نگاشته است. وی به شرح حوادث و رویدادهای مناطق اوز و لارستان پرداخته است. دیدگاه او به‌عنوان نویسنده اهل سنت، شایسته توجه است. وی در سراسر کتاب از ظلم و جور که حکام به مردم این منطقه می‌کردند، ابراز ناراحتی می‌کند. کرامتی اطلاعات با ارزشی از مردم این منطقه به‌دست می‌دهد. مؤلف اگرچه به تاریخ‌نگاری طولی توجه دارد؛ اکثر مطالبش مربوط به زمان نزدیک به خودش است. بنابراین می‌توان اثر او را ترکیبی از تاریخ‌نگاری محلی طولی و عرضی دانست.

مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری محلی دوره پسامشروطیت

پیروزی جنبش مشروطه واقعه‌ای کم‌نظیر در تاریخ معاصر ایران است. در این بخش کتاب‌های تاریخ‌نگاری محلی که پیش از این معرفی شد، در دوران پسامشروطه بررسی می‌شود. از آنجا که تاریخ‌نگاری را می‌توان بینش و روش مؤلفان تعبیر کرد، این پرسش که چه عناصری تحت تأثیر جنبش مشروطه بر تاریخ‌نویسی این دوره اثر گذاشته، موجب واکاوی این آثار شد. از این رو مؤلفه‌های این آثار طرح و در پی آن تشریح خواهد شد.

۱. «اوز»: یکی از قرای لارستان است و کلمه‌ای عربی و به فارسی معنای آن غاز و مرغابی می‌باشد و «چون در قدیم این جلگه مرغابی زیادی داشته است. لذا آن قریه به همین نام خوانده شده است». آنها تاجرپیشه و کاسب هستند و از اهل جماعت سنت و شافعی مذهب‌اند. در دوره سلطان حسین صفوی قریه اوز یک سال شیعه شدند و با هجوم افغانی‌ها به ایران دوباره به اهل سنت بازگشتند (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۹۲-۹۱). احمد اقتداری اوز را با فتح اول می‌داند و نه با کسر و این ناحیه را در ۴۰ کیلومتری شهر لار در لارستان فارس معرفی می‌کند (سدیدالسلطنه، ۱۳۸۱: ۱۱۹).

۱. ملی‌گرایی (باستان‌گرایانه)

با ترجمه کتاب‌های تاریخی اروپاییان، برآمدن اکتشافات باستان‌شناسی، رمزگشایی زبان‌ها و خطوط باستانی، به گذشته تاریخی ملت‌ها بیش از پیش توجه شد. مشروطه نیز عنصر ملت را برجسته و معنادار کرد؛ مفهومی که مقارن مشروطیت در نشریات و آثار بسیاری از نویسندگان بازتاب یافت. از بین نویسندگان تاریخ محلی این دوران، سدیدالسلطنه از آن دسته نویسندگان است که در لابه‌لای مطالب خود عشق به میهن، اهمیت به حدود جغرافیایی و حفاظت از آن و دل‌مشغولی‌های خود به میهن‌اش را بازتاب می‌دهد. وی پس از اتمام جلد اول کتاب خود می‌نویسد: «به اولیا علیه ایران تقدیم داشته، شاید به اهمیت آن نقطه التفات کنند و توجه خود را معطوف به آن طرف سازند و به محافظت دروازه مملکت خود بپردازند» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۳۵۷). بازتاب اندیشه‌های ملی‌گرایانه و اهمیت به جای‌جای سرزمین و از آن جمله خطه جنوب مطلبی است که از فحوای کتاب سدیدالسلطنه می‌توان دریافت. او به تشریح آثار باستانی می‌پردازد و بر خرابی آنها افسوس می‌خورد و از روزگار گله و شکایت می‌کند. وی بعضی مواقع نمی‌تواند احساسات خود را کنترل کند و به عظمت و پیشینه تاریخی کشور اشاره می‌کند. حفظ و مراقبت از آثار و بناهای تاریخی را وظیفه زمامداران می‌داند. او در تشریح بنای تخت جمشید حس ملی‌گرایانه و عشق به میهن خود را از زمانی آشکار می‌کند که با دیدن این بنا تأثر و اندوه خود را بیان کرده، می‌نویسد، پس از دیدن تخت جمشید به شدت متأثر و اندوهگین شده و بی‌اختیار قصیده معروف ایوان مدائن خاقانی را به یاد آورده:

«آثار نیاکان خود را چنان خراب و... عمارات سلطنتی عظیم الشان وطن خود را منهدم و مطموس دیدم که قصیده مشهور خاقانی به یاد آمد» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۵۶) و در جایی دیگر می‌نویسد «افسوس از عدم اهتمامات امناء دولت علیه عن قریب از این آثار عظیمه نیاکان ما سنگی باقی نخواهی دید» (سدیدالسلطنه، ۱۳۶۸: ۵۷). نوشته‌های سدیدالسلطنه مشحون از عشق به کشور و اهمیت به تاریخ باستانی آن است.

مورخ لاری نیز در کتابش از بی‌توجهی به آثار تاریخی گله‌مند است. او آثار تاریخی را بخشی از گذشته این سرزمین و دوام آن را نمادی از تداوم فرهنگ ایرانی می‌داند. از این رو در مقایسه با تلاش خارجی‌ها برای کشف و حفظ آثار کشور خود نسبت به ایرانی‌ها می‌نویسد: «افسوس اینجاست که ما ایرانیان خیلی زود و آنی می‌خواهیم نتیجه بگیریم و از کارکردن خسته و مأیوس می‌شویم، اما خارجی‌ها یأس و خستگی ندارند، سی سال بلکه بیشتر قیام و اقدام و کنجکاو می‌کنند تا بالاخره به نتیجه برسند» (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۵۹). می‌توان دریافت که مورخ لاری نیز همچون سدیدالسلطنه به نوعی به فرهنگ ملی و باستانی کشور

علاقمند بوده است.

سردار اسعد نیز که با مشروطه همدلی و همراهی داشت، نمادهای ملی را ارج می‌نهد. او به گذشته باستانی ایرانی در اثرش توجه نشان می‌دهد. ارائه تصویر کتیبه اشکفت سلمان به صورت نقاشی و ترجمه آن حاکی از اهمیتی است که او به گذشته تاریخی ایران می‌دهد. وی همچنین به ذکر آثار تاریخی کول‌فره و ترجمه کتیبه‌های آن و ثبت تصویر قسمت‌هایی از آن در کتابش پرداخته (سردار اسعد، ۱۳۸۶: ۲۱۲-۲۰۹) در بیان کشف سکه‌های ناحیه بازفت به دقت به شرح خطوط روی سکه و ترجمه آنها پرداخته که حاکی از اهمیتی است که وی به داده‌های تاریخی کشور و لزوم حفاظت از آنها می‌دهد. (سردار اسعد، ۱۳۸۶: ۱۲۶-۱۲۷).

کرامتی نیز در *تاریخ اوز* انگیزه‌اش را از تألیف کتاب «حب‌الوطن» می‌نامد و خود را دوستدار وطن می‌داند (کرامتی، ۱۳۷۰: ۳۱). از آنجایی که ناحیه اوز در نزدیکی لار دارای موقعیتی بود که کالاهای تجاری از بمبئی و به همراه آن روزنامه حبل‌المتین (کلکته) نیز وارد می‌شد (کرامتی، ۱۳۷۰: ۱۷۳) افکار مشروطه‌خواهانه و ملی‌گرایی در این منطقه رایج بود. نویسنده خود را پایبند به حفظ و حراست کشور در مقابل نفوذ بیگانگان می‌داند و به اهداف استعماری انگلستان در کشورهای اسلامی اشاره می‌کند (کرامتی، ۱۳۷۰: ۴۰-۳۹). می‌توان دریافت که مفهوم خود و دیگری به تعبیری ملت ایران و بیگانگان مفاهیمی است که برای کرامتی در *تاریخ اوز* روشن و مفهوم بوده است. اما دو نویسنده بعدی دیدگاه مورخان مذکور پیشین را نداشتند. جابری انصاری که زمین‌داری طرفدار مشروطه مشروعه و هوادار اندیشه‌های شیخ فضل‌الله نوری بود، حامی اندیشه امت اسلامی بود (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۳۴۸). بنابراین در اثر او ردپایی از ملی‌گرایی یا باستان‌گرایی نمی‌توان یافت. او نگرشی ضدغرب دارد و بر لزوم اتحاد مسلمانان در برابر غرب اشاره دارد. اینکه کشورهای مسلمان باید به مکر و نیرنگ غرب آگاه باشند. «قدر معارف دینی و کتاب آسمانی خود را بدانند و همی نگویند خورشید علم از غرب اروپا می‌درخشد و انوارش عالم را می‌افروزد» (جابری انصاری، ۱۳۰۲: ۴).

در کتاب *آثار الرضا* که از علمای طرفدار سلطنت و مخالف مشروطه است، نیز نشانه‌ای از ملی‌گرایی یا توجه به باستان‌گرایی نمی‌توان یافت و بدیهی است که بر عنصر ملت تأکید نداشته است.

۲. بازتاب وقایع سیاسی مشروطه در تاریخ‌های محلی

عمده‌ترین پرسشی که در بررسی تاریخ‌های محلی پسامشروطه به ذهن می‌رسد آن است که تا

چه حد تحولات سیاسی و اجتماعی این دوران در تاریخ‌های محلی بازتاب یافته است. چند اثر بررسی شده در این پژوهش که نویسندگان آنها طیف‌های مختلف اجتماعی را شامل می‌شوند، بی‌شک باید متفاوت عمل می‌کردند. سدیدالسلطنه کارگزار دولتی در بندرعباس بوده است و گرایش‌های ملی‌گرایی و باستان‌گرایانه داشته و کتابش را در فاصله پیروزی مشروطه تا اوایل دوره پهلوی نگاشت و حوادث بسیاری را به چشم دیده است. او هرچند با تعدادی از مشروطه‌خواهان رفت‌وآمد داشت؛ به گفته خودش به جشن مشروطیت دعوت نشده (سدیدالسلطنه، ۱۳۸۱: ۱۱۲) که نشانگر آن است که فعال مشروطه خواه نبوده و احتمالاً مشروطه‌خواهان چندان او را خودی نمی‌دانستند. از فحوای مطالب کتابش این‌گونه برمی‌آید که شخصیتی غیرسیاسی داشته و تحولات مهم مشروطه خواهی در تهران برای او چندان جالب توجه نبوده و احتمالاً این وقایع در مناطق جنوبی کشور بازتاب چندان نداشته است.

یکی دیگر از نویسندگان تاریخ محلی پسامشروطه سردار اسعد بود که سه بار به اروپا سفر کرد و تحولات آنجا را از نزدیک دید و همچنین دستور به ترجمه آثار اروپایی داد و در جنبش مشروطه یکی اعضای تأثیرگذار آن بود. در کتابش از وقایع سیاسی-نظامی مرتبط با ایل بختیاری گزارش می‌دهد و چگونگی تدارکات و حرکت نظامی آنها را شرح می‌دهد. وی می‌نویسد: «پس از رفع نگرانی‌ها در تاریخ بختیاری تجدید نظر کردم، مندرجات چند جزوه را که راجع به خدمات بختیاری و حالات آنها در عصر مشروطیت بود، مبنی بر مبالغه و اغراق یافتم، آنها را جمع کرده، سوزاندم» (سردار اسعد، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱). مشخص است وی کوشیده است شرح این وقایع، تحت تأثیر گرایش‌های ایلی و اغراق‌های مبالغه‌آمیز قرار نگرفته باشد؛ اما با این حال تلاش وی برای بازتاب وقایع سیاسی این دوران در اثرش شایسته توجه است.

مورخ لاری نیز که وابستگی دولتی ندارد و شخص باسوادی است و از او درخواست می‌شود تا تاریخ لارستان را بنویسد در چنبره تفکر بومی‌گرایی محدود محلی باقی مانده و صرفاً بر تاریخ و جغرافیای لار تمرکز دارد. او به شدت درگیر وقایع داخلی لار است و به شدت به عملکرد قوام‌الملک انتقاد می‌کند (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۱۶-۱۵) او به جای توجه به حادثه بزرگی که در کشور در حال وقوع است و بی‌شک بازتاب آن در لارستان است، تنها می‌نویسد: ایران در «تب‌وتاب سال‌های مشروطیت به سر می‌برد و خاندان قوام‌الملک شیرازی با قدرت تمام به فارس حکومت می‌راند» (مورخ لاری، ۱۳۷۱: ۱۷-۱۶). نبود چشم‌انداز وسیع و محدود شدن در چنبره بومی‌گرایی عارضه نویسندگان تاریخ محلی است. دشواری انتقال اطلاعات و تمرکز حوادث سیاسی در پایتخت بازتاب این وقایع را در شهرهای دیگر کشور کم‌رنگ کرده است تا جایی که برخی نویسندگان تمرکز جنبش مشروطه را عمدتاً در پایتخت

می‌دانند.

منطقه اوز همان طور که پیش از این گفته شد، به دلیل بافت تجاری منطقه با افکار و اندیشه‌های مشروطه‌خواهی آشناست. حتی کرامتی ابراز می‌کند که مردم این منطقه حامی مشروطیت و آزادی هستند. وی روزنامه «حبل‌المتین» را گویای تفکر روشن و علاقه‌مندی مردم اوز به امور سیاسی می‌داند، روزنامه‌ای که در آن زمان از طریق «بمبئی» به اوز آورده می‌شد. او حتی از تشکیل انجمن ولایتی پس از مشروطیت در اوز سخن می‌گوید (کرامتی، ۱۳۷۰: ۲۰۰-۱۹۹) و حتی از عملکرد آنها در منطقه حمایت می‌کند و می‌گوید: «کلانتر محل بدون اجازه انجمن اختیار امر و نهی نداشت» (کرامتی، ۱۳۷۰: ۱۷۳). زمان استقرار انجمن کوتاه بود، ولی در همان چند ماه به حل و فصل امور در محل پرداخته است. «در مدت قلیل کارهای عمده و بزرگ از قوه به فعل آمد و عموم اهالی به دایره اتفاق حقیقی درآمد. زیرا امور و دعاوی آنان از روی حقانیت فیصله می‌یافت و بدون تعارف و تعاریف قطع و فصل می‌گردید» (کرامتی، ۱۳۷۱: ۱۷۳-۱۷۴). نویسنده تاریخ اوز سنی مذهب است و از آنجایی که در این ناحیه به او ظلم و جور شده است، مشروطیت را تحولی سیاسی می‌داند که به ظلم و ستم خاتمه خواهد داد و به حمایت از آن می‌پردازد.

جابری انصاری خود را مشروطه‌خواه اسلامی می‌داند که از یک سو مجله «گنجینه انصار» را تأسیس می‌کند که هدف آن را «ترقی دولت و ملت و ثروت عمومی» اعلام می‌کند و از سوی دیگر گرایش‌های مذهبی او و تمایل وی به دیدگاه‌های شیخ فضل‌الله نوری یک موضع تلفیقی به وی داده است. او از پذیرفتن نمایندگی مجلس سرباز زد؛ چون نفوذ غرب‌گرایان مشروطه‌خواه را در مجلس بر نمی‌تافت. او می‌نویسد: «هر آنچه از آغاز تا انجام نوشتم، مشروطه اسلامی بود و مرحوم شیخ نوری بسیار پسندیده بودند» (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۳۴۸) وی در بازتاب وقایع مشروطه در کتابش می‌نویسد: به رعایا وعده داده می‌شد «بیل‌های آنها طلا و خاک اندازه‌های خانه‌ها و ناودان‌ها ساختمان‌ها نقره و میخ‌های آنها طلا می‌شود». (جابری انصاری، ۱۳۲۱: ۳۴۸). همچنین او به‌عنوان یکی از مؤسسان مشروطه در دوره محمدعلی شاه تحت تعقیب قرار گرفت.

صدرالسادات نیز که از طبقه علما بود و به دلیل نزدیکی به دربار و امتیازاتی که از آن گرفته بود، دل‌خوشی از تحولات مشروطیت نداشت، به نکوهش مشروطیت پرداخته است: «بعضی از روی جهالت، پاره‌ای از فرط جلالت و برخی به واسطه حب ریاست این عنوانات را به این اسم و این رسم به آن قسم به وجود آورده‌اند» (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۳۵ و ۲۲). او سرخوردگی‌اش را از حوادث مشروطیت به این شکل بیان می‌کند: «یکی وا دنیا دارد، یکی وا

دینا، یکی وا شریعتنا دارد، دیگری وا طریقتا، یکی وا مشروطیتا، آن یکی وا مستبدا بر زبان می‌راند. به وحدت و حقیقت و ذات بی‌زوال قسم که دروغ می‌گویند سواى علمای حقه، هر کدام در ادعای خود کاذب و در مقاصد خود نایل می‌خواهند شوند» (سلامی کازرونی، ۱۳۸۱: ۳۵). او از مشروطه‌خواهان با عنوان «فلاش و قلندران اوباش» نام می‌برد و از خداوند برای مردم طلب رحمت می‌کند. بدیهی است که مخالفت وی با مشروطیت انگیزهٔ پرداختن به وقایع و حوادث مرتبط با آن واقعهٔ تاریخی را از او می‌گیرد و به‌جز ابراز ناراحتی و مخالفت با مشروطه‌خواهان اثری از این رویداد در کتاب وی نمی‌بینیم.

۳. فقدان نگرش و چشم‌انداز برون‌مرزی

در آثار تاریخ‌نویسان محلی پیش از مشروطه می‌توان به مطالبی برخورد که نویسندگان به مداخلات کشورهای بیگانه از جمله روس و انگلیس همچنین دیگر همسایگان مانند ترکمانان و اعراب پرداخته‌اند؛ مانند محمدتقی نوری در کتاب *اشرف التواریخ* از جنگ‌های ایران و روس غافل نبود و عوامل شکست ایران از روسیه را بیان کرد. (نوری، ۱۳۸۶: ۶۹). وی از شرح حکومت حاکمان افغان و ترکستان همزمان با حکومت شاهزاده محمدولی میرزا در خراسان غافل نیست. همچنین اعتمادالسلطنه در *مرآت البلدان* از روابط ایران با روسیه و انگلیس و معاهدات حکومت قاجاریه با دولت‌های دیگر و توجه به جنگ‌های اول و دوم ایران و روسیه سخن گفته است یا فرصت‌الدوله شیرازی نیز ضمن اشاره به تأثیر و نفوذ فرهنگ و تجدد غربیان، بعضی از امتیازات داده‌شده ناصرالدین شاه به روس‌ها را متذکر می‌شود و نادر میرزا در *تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز*، زمانی که از عباس میرزا گزارش می‌دهد به جنگ‌های ایران و روسیه و شکست عباس میرزا توجه کرده است. (نادر میرزا، ۱۳۷۳: ۲۴۰-۲۴۲). همچنین میرزاشکرالله سنندجی در کتاب *تحفة ناصری* یکی از عوامل لشکرکشی و عزل حاکمان کردستان در دورهٔ قاجاریه را تحریکات دولت عثمانی در این منطقه ذکر می‌کند (سنندجی، ۱۳۶۶: ۳۲۸). همچنین شرح جنگ و ستیز در برابر حملات ترکمانان که از سوی مجتهد استرآباد و به همراهی مردم و جوانان آمده (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۶۹) یا دست‌اندازی اعراب مسقط به جنوب کشور که بندر چابهار را به تصرف خود درآوردند. مورخان تاریخ محلی پیش از مشروطه تا حدی به آن توجه داشته؛ نیز در آثار خود به تأثیر دول بیگانه و عملکرد دولت‌های دیگر بر وقایع داخلی کشور اشاراتی کرده‌اند؛ اما در آثاری که در این پژوهش به آن پرداخته شده، نویسندگان چشم‌اندازی محدود به داخل کشور داشته‌اند. با اینکه تعدادی از آنها مانند سدیدالسلطنه، سردار اسعد و جابری انصاری از جایگاه حکومتی برخوردارند، توجه خود

را صرفاً معطوف به مسائل داخل کشور کرده‌اند، تنها کرامتی اشاره‌ای کوتاه به نفوذ بیگانگان کرده است. در صورتی‌که پس از مشروطیت ما شاهد دخالت‌های آشکار و پنهان دولت‌های روس و انگلیس در جنبش مشروطه و پس از آن هستیم، مورخان محلی این دوران توجهی به این مسئله نداشته و از نفوذ سیاسی و نظامی دولت‌های خارجی در تحولات سیاسی کشور و منطقه خود گزارشی ارائه نکرده‌اند. این نکته حاکی از آن است که بینش و چشم‌انداز نویسندگان تاریخ محلی در این دوران محدود به مسائل داخلی و کاملاً به صورت محلی و منطقه‌ای باقی مانده است.

نتیجه

تحولات عصر ناصری و به دنبال آن رویدادهای دوره مشروطه، بینش و روش مورخان دوره قاجار را تا حدودی دگرگون کرد. تاریخ‌نگاران محلی از این تغییر و تحول بی‌نصیب نماندند. بینش مورخان نیز طبعاً تحت تأثیر تحولات سیاسی اجتماعی و فرهنگی این دوران قرار گرفت. آنچه در این پژوهش مدنظر بود، بررسی شش اثر نگارش شده در حوزه تاریخ محلی در بازه زمانی پس از مشروطه از سال ۱۳۲۴ تا سال ۱۳۳۶ قمری بود. انگیزه نگارش این آثار بیشتر غیرحکومتی و تاریخ‌نویسی آنها غیررسمی محسوب می‌شود. در این پژوهش سه شاخص ملی‌گرایی باستان‌گرایانه، بازتاب وقایع مشروطه و چشم‌انداز برون‌مرزی بررسی شد. دو اثر تاریخ‌بختیاری و تاریخ‌اوز که نویسندگان آنها طرفدار مشروطه بودند؛ هم‌گرایش ملی داشتند و هم تا حدودی به بازتاب وقایع مشروطه پرداختند. آثار الرضا و تاریخ نصف جهان که نویسندگان آنها با مشروطه همدلی نداشتند به ملی‌گرایی و بازتاب وقایع واکنش نشان نداده‌اند و دو اثر بعدی تاریخ لارستان و بندرعباس و خلیج فارس که موضعی بی‌طرفانه داشتند، بینش ملی‌گرایی را بروز می‌دهند؛ ولی وقایع مشروطه را بازتاب نمی‌دهند و تمامی این آثار در شاخص سوم، فاقد نگرش برون‌مرزی بودند و نگرش خود را در حد محلی و منطقه‌ای محدود کرده‌اند و کمتر به نقش قدرت‌های خارجی در تحولات سیاسی و اجتماعی چشم داشته‌اند. درحالی‌که پیش از مشروطه تاریخ‌های محلی بسیاری را می‌توان یافت که این چشم‌انداز را ارائه می‌دهند. به نظر می‌رسد مفهوم ملت که حاصل فرهنگ مشروطه‌خواهی است بر تاریخ‌های محلی تأثیر به‌سزایی داشته و همین امر بر تقویت عناصر داخلی و نقش آن در بینش مورخان مؤثر بوده است. از سوی دیگر بیگانگی این آثار با وقایع سیاسی برآمده از مشروطه می‌تواند به دلیل فقدان راه‌های ارتباطی و ناآگاهی مناطق دوردست‌تر از اتفاقات پایتخت باشد.

کتاب‌شناخت

- اوژن بختیاری، ابوالفتوح (۱۳۴۶) *تاریخ بختیاری*، تهران: انتشارات وحید.
- جابری انصاری، حاج میرزا حسن (۱۳۲۱) *تاریخ اصفهان و ری و همه جهان*، به کوشش حسین عمادزاده، اصفهان: روزنامه مجله فرد.
- جابری انصاری، حاج میرزا حسن (۱۳۳۳ق) *تاریخ نصف جهان و همه جهان*، اصفهان: چاپ سنگی.
- _____ (۱۳۷۸) *تاریخ اصفهان*، به کوشش جمشید مظاهری، اصفهان: انتشارات مشعل.
- _____ (۱۳۰۲) *آفتاب درخشانده*، وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه، نمره ۷۶۵.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۷) «پاره‌ای از آثار خطی میرزا حسن خان جابری انصاری»، پیام بهارستان، سال ۱، شماره ۲، ۶۶۶-۶۷۰.
- جمال‌زاده، محمدعلی (۱۳۴۲) «دو ساعتی با مردی ادیب و دانشمند»، مجله یغما، شماره ۱۰ و ۹ و ۸ و ۴ و ۳ و ۱، سال ۱۶.
- چلونگر، محمدعلی و سجاد حسینی (۱۳۹۲) «تاریخ‌نگاری نادر میرزا قاجار»، پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان، سال ۵، شماره ۳.
- حسن‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۹۳) «درآمدی بر ریخت‌شناسی محلی‌نگاری در تاریخ معاصر ایران»، مجموعه مقالات نخستین همایش بین‌المللی تاریخ محلی مازندران.
- رجایی، عبدالمهدی و محمدعلی چلونگر و مرتضی نورایی (۱۳۹۰) «تاریخ‌نگاری محلی عصر قاجار و مؤلفه‌های آن»، مجله تاریخ و فرهنگ، بهار و تابستان، شماره ۸۶.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۶۸)، «مرآت الوقایع مظفری»، مصحح: عبدالحسین نوایی، تهران: زرین.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۶۲) *سفرنامه سدیدالسلطنه «التدقیق فی سیر الطريق»*، مصحح: احمد اقتداری، تهران: به‌نشر.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۸۶)، *سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان در یک‌صدسال پیش «مغاص الثیالی و منار اللیالی»*، مصحح: احمد اقتداری، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۸) *بندرعباس و خلیج فارس «اعلام الناس فی احوال بندرعباس»*، مصحح: احمد اقتداری، به کوشش علی ستایش، تهران: دنیای کتاب.
- _____ (۱۳۸۱) *یادداشت‌های سدید*، گردآورنده احمد اقتداری، تهران: انتشارات و تولیدات فرهنگی.
- سردار مریم، بختیاری (۱۳۸۲)، *خاطرات سردار مریم (از کودکی تا آغاز انقلاب مشروطه)*، تهران: سرداراسعد، علیقلی خان و سپهر، عبدالحسین خان لسان السلطنه (۱۳۸۶) *تاریخ بختیاری (خلاصه‌الاعصار فی تاریخ البختیاری)*، به کوشش جمشید کیانفر، چاپ ۳، تهران: انتشارات اساطیر.
- سلامی کازرونی، صدرالسادات و زهرا خوش‌بویی و موسی مطهری‌زاده (۱۳۸۱) *آثار الرضا؛ در تاریخ و جغرافیای کازرون و شیراز*، تهران: کازرونیه.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۲۲۷

- سنندجی، میرزا شکرالله (۱۳۶۶) *تحفه ناصری*، مصحح: حشمت الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۷۸) *فارسنامه ناصری*، مصحح: منصور رستگار فسایی، ۲ جلد، تهران: امیرکبیر.
- قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۸) «تاریخ‌نگاری محلی کردستان و ظهور نخستین تاریخ‌نگار زن در ایران»، مجله پژوهش‌های تاریخی، شماره ۱.
- کرامتی، محمدهادی (۱۳۷۰) *تاریخ دلگشای اوز*، کوشش محمد شریف کرامتی، چاپ ۲، شیراز: نوید شیراز
- مرسلوند، حسن (۱۳۷۴) *زندگی‌نامه رجال و مشاهیر ایران*، تهران: الهام.
- ملک، احمد (۱۳۸۰) «نگاهی به تاریخ جنوب در اعلام الناس فی احوال بندر عباس»، کتاب ماه، شماره ۴۶-۴۷.
- منصوربخت، قباد و رضا عبادی جامعه‌خانه و رضا شعبانی (۱۳۹۸) «بررسی شاخصه‌های نوین تاریخ‌نگاری محلی در آثار اعتمادالسلطنه»، پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، شماره ۲۰، سال ۶.
- مورخ لاری، سیدعلاءالدین (۱۳۷۱) *تاریخ لارستان*، به کوشش محمدباقر وثوقی، شیراز: انتشارات راه‌گشا.
- میرزا ابراهیم (۱۳۵۵) *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نادر میرزا (۱۳۷۳) *تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: انتشارات ستوده.
- نوری، محمدتقی (۱۳۸۶) *اشرف‌التواریخ*، مصحح: سوسن اصیلی، جلد ۱، تهران: نشر میراث مکتوب.

List of sources with English handwriting

- Baḳtīārī, Sardār Maryam (1382 Š.), *ḳāṭirāt-e Sardar Maryam (Az Kūdakī tā Āgāz-e Enḡilāb-e Mašrūta)*, Tehran. [In Persian]
- Čalūngar, Moḡammad ‘Alī; Hošsienī, Saḡḡād (1392 Š.), “Tārīḳnigārī-ye Nādir Mīrzā Qājār”, *Pejūhīshā-ye Tārīḳī Dānišgāh-e Esfahān*, 5, No. 3. [In Persian]
- Fasāī, Ḥāḡ Mīrzā Ḥasan (1378 Š.), *Fārsnāma-ye Nāširī*, Edited by Maṅšūr Raštīgār Fasāī, 2 Vol. Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ḥasanābādī, Abulfazl (1393 Š.), “Darāmadī bar Rīḳtšināsī-ye Maḡallīnigārī dar Tārīḳ-e Mo‘āsir-e Īrān”, *Majmū‘a Maḡālāt-e Naḡostīn Himāyiš-e Binalmīllalī-ye Tārīḳ-e Maḡallī-ye Māzandarān*. [In Persian]
- Ĵābirī Anšārī, Ḥāḡ Mīrzā Ḥasan (1321 Š.), *Tārīḳ-e Esfahān va Rīy va Hama-ye jahān*, Edited by Hošsein ‘Emādzāda, Isfahan: Rūznāma-ye Maḡala-ye Fard. [In Persian]
- Ĵābirī Anšārī, Ḥāḡ Mīrzā Ḥasan (1333 Š.), *Tārīḳ-e Nisf-e jahān va Hama-ye jahān*, Isfahan: Lotographed. [In Persian]
- Ĵābirī Anšārī, Ḥāḡ Mīrzā Ḥasan (1378 Š.), *Tārīḳ-e Esfahān*, Edited by ĵamšīd Mazāhirī, Isfahan: Maš‘al.
- Ĵābirī Anšārī, Ḥāḡ Mīrzā Ḥasan (1302 Š.), *Āftāb-e Dirakšanda*, Vizārat-e Ma‘ārif va Oqāf va Šanāy‘e Mostazrafā, No. 765. [In Persian]
- Ĵafarīān, Rasūl (1387 Š.), “Pāraī az Āṭār-e ḳaṭī-ye Mīrzā Ḥasan ḳān Ĵābirī Anšārī”, *Payām-e Bahāristān*, 1, No. 1 & 2, 666-670. [In Persian]
- Ĵamālzāda, Moḡammad ‘Alī (1342 Š.), “Do Sā‘atī bā Mardī Adīb va Dānišmand”, *Yaḡmā*, 16, No. 1, 2, 4, 8, 9, 10. [In Persian]
- Ĵirāmatī, Moḡammad Ḥādī (1370 Š.), *Tārīḳ-e Diglgošā-ye Ouz*, Edited by Moḡammad Šarīf Ĵirāmatī, Šīrāz: Navīd-e Šīrāz. [In Persian]
- Ožan Baḳtīārī, Abulfath (1346 Š.), *Tārīḳ-e Baḳtīārī*, Tehran: Vahīd. [In Persian]
- Raḡāī, ‘Abdulmaḡdī; Čalūngar, Moḡammad ‘Alī; Nūrāī, Mortizā (1390 Š.), “Tārīḳnigārī-e Maḡallī-ye Ašr-e Qājār va Moalifahā-ye Ān”, *Majala-ye Tārīḳ va Farhang*, Spring & Summer, No. 86. [In Persian]
- Sadīd al-Salṭana, Moḡammad ‘Alī ḳān (1368 Š.), *Bandar ‘Abbās va ḳalīj-e Fārs “A‘lām la-Nās fi Ahvāl-e Bandar ‘Abbās”*, Edited by Aḡmad Eqtidārī & ‘Alī Kūšīš, Tehran: Donyā-ye Kitāb. [In Persian]
- Sadīd al-Salṭana, Moḡammad ‘Alī ḳān (1362 Š.), *Safarnāma-ye Sadīd al-Salṭana “Al-Toṭīq fi Sair al-Ṭarīq”*, Edited by Aḡmad Eqtidārī, Tehran: Bih Naštr, Mogūfāt-e Doktor Maḡmūd Afšār. [In Persian]
- Sadīd al-Salṭana, Moḡammad ‘Alī ḳān (1386 Š.), *Sarzamīnhā-ye Šomālī-ye Pīrāmūn-e ḳalīj-e Fārs va Daryā-ye Ommān dar Yik Sad Sāl-e Pīš “Miḡāš al-Eyālī va Minār al-Līālī”*, Edited by Aḡmad Eqtidārī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Sadīd al-Salṭana, Moḡammad ‘Alī ḳān (1381 Š.), *Yāddāshā-ye Sadīd*, Edited by Aḡmad Eqtidārī, Tehran: ‘Elmī va FARhangī. [In Persian]
- Salāmī Kāzirūnī, Šadr al-Sādāt; ḳušbūī, Zahrā; Moṭaḡarī, Mūsā (1381 Š.), *Āṭār al-Rezā; dar Tārīḳ va joḡrāfiā-ye Kāzirūn va Šīrāz*, Tehran: Kāzirūnīa. [In Persian]
- Sanandaḡī, Mīrzā Šokr allāh (1366 Š.), *Toḡfa-ye Nāširī*, Edited by Ḥīšmt allāh Ṭabībī, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Sardar As‘ad, ‘Alī Qlī ḳān; Sipihr, ‘Abdulhošsein ḳān lisān al-Molk (1386 Š.), *Tārīḳ-e Baḳtīārī (ḳolāsāt al-A‘sār fi Tārīḳ-e al-Baḳtīār)*, Edited by ĵamšīd Kīānfar, Tehran: Asāṭīr. [In Persian]
- Sipihr, ‘Abdulhošsein ḳān (1368 Š.), *Mirāt al-Vaqāy‘a Mozaḡarī*, Edited by ‘Abdulhošsein Navāī, Tehran: Zarrīn. [In Persian]
- Malik, Aḡmad (1380 Š.), “Nigāhī ba Tārīḳ-e jonūb dar A‘lām al-Nās fi Ahvāl-e Bandar ‘Abbās”, *Kitāb-e Māh*, No. 46-47. [In Persian]
- Maṅšūrbaḳt, Qpbād; ‘Ebādī ĵamaḳāna, Rezā; Šabānī, Rezā (1398 Š.), “Barrasī-ye Šāḳīshāhā-ye Novīn-e Tārīḳnigārī-e Maḡallī dar Āṭār-e E‘timād al-Salṭana”, *Pejūhīshā-ye Tārīḳhā-ye Maḡallī-ye Īrān*, 6, No. 20. [In Persian]

- Mīrzā Ebrāhīm (1355 Š.), *Safarnāma-ye Astarābād va Māzandarān va Gīlān*, Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān. [In Persian]
- Morsalvand, Ḥasan (1370 Š.), *Zindigīnāma-ye Rijāl va Mašāhīr-e Īrān*, Tehran: Elhām. [In Persian]
- Movvarīk Lārī, Sayyed ‘Alā al-Dīn (1371 Š.), *Tārīk-e Lāristān*, Edited by Moḥammad Bāqīr Voṭūqī, Šīrāz: Rāh Gošā. [In Persian]
- Nādir Mīrzā (1373 Š.), *Tārīk va Joḡrāfiā-ye Dār al-Salṭana-ye Tabrīz*, Edited by Ğolām Reżā Ṭabāṭabāī Mjīd, Tabrīz: Sotūda. [In Persian]
- Nūrī, Moḥammad Ṭāqī (1386 Š.), *Ašraf al-Tavārīk*, Edited by sūsan Ašīlī, Vol. 1, Tehran: Našr-e Mīrāt-e Maktūb.
- Qadīmī Qīdārī, ‘Abbās (1388 Š.), “Tārīknigārī-ye Maḥallī-ye Kordistān va Zohū-e Naḡostīn Tārīknigār-e Zan dar Īrān”, *Maḡala-ye Pejūhīshā-ye Tārīkī*, No. 1. [In Persian]

Analysis of Local Historiography of Post-Constitutional Iran (1324-1336 AH)¹

Rasoul Mazaheri²
Soheila Torabi Farsani³
Shokouh Erabi Hashemi⁴

Received: 2020/04/26
Accepted: 2020/08/27

Abstract

The local historiography of the Qajar period changed under the influence of this period's political and social developments. This study examined three indicators in 6 works of local post-constitutional historiography by introducing them: nationalism (archaism), the reflection of constitutional political events in these works, and lack of overseas attitudes and perspectives. This study aimed to determine the extent to which local post-constitutional histories were influenced by the constitutional movement and writers' positions about this. The data was examined using the library method and descriptive-analytical method. The research results indicated that Bakhtiari history and Evaz Delgosha's history were pro-constitutional and somewhat familiar with the concepts of nationalism and reflected them in the same way. Still, the two anti-constitutional works, *Asar-al-Reza* and *Nesf-e-Jahan History*, were disregarding nationalism and constitutional events. Two books of Bandar Abbas and the Persian Gulf and the history of Larestan, which have expressed a neutral position, reflected nationalism. Still, they did not address the constitutional events, and in general, did not have a broad and foreign perspective.

Keywords: local history, Qajar, Constitutionalism, Historiography, Nationalism.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.30380.1422

2. PhD Candidate in History, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran: mazaheri9654@gmail.com

3. Associate Professor, Department of History, Islamic Azad University, Najafabad Branch; Responsible author: stfarsani@phu.iaun.ac.ir

4. Assistant Professor, Department of History, Islamic Azad University, Najafabad Branch: sh.arabi@phu.iaun.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۵۵-۲۳۱
مقاله علمی - پژوهشی

آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟^۱

علی‌رضا ملایی توانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۱۱

چکیده

چندی است که در رشته‌های گوناگون علوم انسانی از «وضعیت بحرانی» سخن گفته می‌شود. در دانش تاریخ نیز بحث‌های مشابهی مطرح شده و از ضرورت تغییر و اصلاحات سخن گفته شده است. بنابراین، مسئله این است که آیا اکنون در رشته تاریخ با بحران مواجهیم، اگر مواجهیم این بحران در کدام ساحت‌ها بروز یافته است؟ در پاسخ به این مسئله، نگارنده کوشیده است با تأملی در مفهوم بحران و تعریف آن، ابتدا وضعیت بحرانی را شرح دهد و سپس وضعیت بحران در علم و به‌طور مشخص علم تاریخ را بررسی کند. این مقاله بحران را چونان وضعیتی وخیم و بسیار خطرناک دانسته که علم جاری را ناتوان کرده است. مقاله برای تحلیل وضعیت بحرانی در دانش تاریخ، این دانش را سیستم یا مجموعه‌ای نظام‌واره نگریند است که اجزا و عناصر گوناگونی دارد. طبعاً برخی از اجزای این سیستم نقشی بسیار کلیدی در سرشت و ساختار سیستم ایفا می‌کنند و برخی دیگر نقشی فرعی و غیرساختاری. مقاله سرانجام نتیجه می‌گیرد که هرچند اختلال و کژکارکردی در همه اجزای این سیستم بروز یافته، تنها در برخی از جنبه‌های آن وضعیت بحرانی رخ داده است. بنابراین، این رشته در «مسیر بحران» قرار گرفته و هنوز دستخوش بحران سیستمی یا فراگیر نشده است.

واژگان کلیدی: بحران، بحران علمی، انقلاب علمی، رشته تاریخ، وضعیت تاریخی، بحران سیستمی.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.24636.1325

- این مقاله برگرفته از طرح «اعتلا و ساماندهی علوم انسانی معطوف به پیشرفت کشور» است که در پژوهشگاه علوم انسانی اجرا شده است.

۲. دانشیار تاریخ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

مقدمه

از زمانی که انسان‌ها در صحنه تاریخ قرار گرفتند تا امروز همواره با بحران دست به‌گریبان بوده‌اند. این بحران‌ها گاه به‌صورت پدیده‌های ویرانگر طبیعی از جمله سیل، طوفان، زلزله، قحطی و خشکسالی، گاه به‌صورت بیماری‌های گُشنده و سرایتگر و گاه در قالب تهاجم اقوام خارجی و مانند آن رخ داده است. بحران‌های طبیعی همواره همزاد بشر بوده‌اند؛ اما هرچه بشر متمدن‌تر و زندگی‌اش پیچیده‌تر شده، شکل و ماهیت بحران‌ها نیز تغییر یافته است. به همین سبب، بشر امروز با بحران‌هایی روبه‌رو است که برای انسان‌های گذشته هرگز رخ نداده است. علم و بحران علمی یکی از این عرصه‌ها است. اینکه بحران علمی چیست و چگونه و در چه زمانی رخ می‌دهد، مسئله این پژوهش است. روشن است که بحران در یک علم همانند بحران در یک سازمان یا از سنخ بحران‌های طبیعی و زیست‌محیطی نیست. بی‌گمان، علوم و دانش‌های بشری اغلب با مشکلات و نارسایی‌های مهمی هم در ابعاد روشی و معرفتی و هم در ابعاد کارکردی و اجتماعیمواجه بوده‌اند. پرسش اساسی این است که این بحران‌ها چه ماهیت و سرشتی داشته‌اند و آیا منشأ آنها درون‌دانشی بوده است یا برون‌دانشی. وضعیت رشته تاریخ با مسئله بحران چگونه است؟

عمدتاً دستگاه سرکوبگر قدرت سیاسی یا مذهبی، فشارهای بحران‌زای برون‌دانشی را تحمیل کرده و ماهیت تمامیت‌خواه خود را بر نظام دانش گسترانده و آن را در وضعیت بحرانی قرار داده است. نمونه‌هایی از این بحران‌ها را در اروپای قرون وسطی می‌توان دید. داستان گالیله و انکار چرخش زمین به دور خورشید، مشتی است نمونه خروار.

تاریخ علم نشان داده است که شکوفایی و استقلال علمی به‌ویژه در حوزه علوم انسانی در لوای دولت - ملت دموکراتیک تحقق می‌یابد. سانسور و سرکوب، دشمن علوم انسانی و نابودکننده حیات علمی، آزادی علمی، رقابت‌های علمی و نهادهای علمی آزاد و غیررسمی است. دولتی بودن علم یا علم رسمی در علوم انسانی به ایجاد شبه‌علم منجر می‌شود و مانع از نهادینه شدن علم حقیقی می‌شود و این بزرگترین مخاطره جامعه در حال توسعه است. به تعبیر کاتوزیان، اگر علم رسمی و نهادی به همان راهی برود که دین در گذشته رفت، برای رهایی نوع بشر از علم منحط و متولیان آن به رنسانس دیگری و انقلاب فکری عظیم دیگری، نیاز خواهد بود (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۳۸).

در ایران امروز آمیختگی قدرت سیاسی با دین موجب شده است تا خصلت اقتدارگرای دانش‌های دینی بر علوم انسانی جدید چیرگی یابد؛ زیرا بر ذات ناخودبسنده انسان که نیازمند عقل منفصل و راهنمای وحی است، تأکید می‌کند و این با سرشته مدرنیته که بر استقلال و

فردیت انسان و نیز تجربه‌ها و اندیشه‌های مستقل دانشمندان در درون یک نظم سیاسی دموکراتیک و آزاداندیش تأکید دارد، ناهمساز است. در نتیجه، ظرفیت اندکی برای شکوفایی علوم انسانی دارد. بی‌گمان، هرگاه علم بازیچه دست الهیات، اقتصاد و سیاست شود، آزادی‌های آکادمیک رخت می‌بندند. وسوسه استفاده سیاسی و ایدئولوژیک از علم، آثار فاجعه‌باری برای علم، نهادهای علمی، ذهنیت علمی و اجتماع علمی پدید می‌آورد و علم را در بند می‌کند. تنها در جامعه دموکراتیک است که شهروندان حق دارند درباره ارزش‌های بنیادین جامعه خود پرسش و نقادی کنند، زیرا درک این حقیقت خود بخشی ضروری از حق شهروندی در جامعه‌ای دموکراتیک است (کار ۱۳۹۴: ۳۹ و ۱۲۹-۱۳۰).

اگر از فشارها و تنگناهای برون‌دانشی صرف‌نظر کنیم، تعریف بحران در قلمرو علوم انسانی و اجتماعی ایران کارکردهای گسترده‌ای یافته است. اقتصاددانان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فیلسوفان، مورخان، پزشکان، سیاستمداران و... آن را در معناهای گوناگون به کار برده‌اند. آنچه مسلم است بحران وضعیتی بسیار حاد، خطرناک، اضطراری و فلج‌کننده است که برای یک فرد، گروه، جامعه، سازمان و حتی یک رشته علمی رخ خواهد داد. بحران‌ها بر حسب نوع و شدتشان متفاوتند و برای عبور از آن به کارهای اساسی و فوق‌العاده نیاز است؛ زیرا بحران‌زدگان نقشه راه و مسیر و میدان عمل را گم کرده و چنان سرگشته‌اند که نمی‌دانند به کدام سو باید رفت.

متفکرانی چون رنه گنون بحران را به معنای وضعیتی بن‌بست‌گونه و نابودگر در وضعیت تاریخی بشر به کار برده‌اند که مستقیم به راه حل بد یا خوب می‌انجامد (گنون، ۱۳۴۹: ۸-۷). از نگاه او بحران به معنای پایان یک عصر یا پایان یک دوره تاریخ جهانی است (همان: ۱۳-۱۲). اگر از این نگاه‌های تمدنی و کلان‌نگر صرف‌نظر کنیم و بحران را در معنای انضمامی به کار ببریم، بحران رویدادی تعیین‌گر در سیر تاریخی هر چیزی است که هستی و موجودیت آن چیز را تهدید می‌کند؛ یعنی هدف‌ها، برنامه‌ها و مقاصد و روابط عوامل درگیر در آن پدیده را به بن‌بست می‌کشاند. بحران وضعیتی میان تباهی و سلامت است، همانند بیماری که در مرز مرگ و زندگی قرار می‌گیرد، به همین سبب، بحران را آخرین مرحله حیات یک پدیده یا یک سازمان در حال فروپاشی دانسته‌اند (حسینی، ۱۳۸۵: ۶۲).

بنابراین، بحران به معنای وضعیت غیرعادی است که با نوعی احساس ویرانی، هراس و خطر همراه است. تخریب واردشده از بحران چنان گسترده است که فعالیت‌های متعارف رامتوقف یا مختل می‌کند و به‌آمادگی و ظرفیتی به مراتب فراتر از وضع موجود نیاز است و به آسانی جبران‌پذیر نیست (ربیعی، ۱۳۹۳: ۲۳-۲۲). در واقع، بحران رسیدن به نقطه انفجار است

که تحولی بزرگ، شگرف و قریب‌الوقوع در پی آن رخ خواهد داد. این تغییر خواه از روی اجبار و خواه از روی اختیار، ناگزیر روی می‌دهد.

شناخت بحران علمی به علت آنکه پدیده‌ای پیچیده و چندلایه است، چندان آسان نیست. بحران علمی مرز بین واقعیت و غیرواقعیت را کدر می‌کند، اطلاعات را زیر پرده می‌پوشاند و چهره‌ای مشوش و مخدوش از علمبه نمایش می‌گذارد. در نتیجه، راه برون‌رفت از بحران‌ها به‌طور عامدشوار است و به ترکیبی از دانش، هنر و فن نیاز دارد (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۴). بنابراین، مدیریت بحران فرایندی پیچیده و چند مرحله‌ای است: نخست، دریافت و فهم نشانه‌های بحران؛ دوم، آمادگی برای جلوگیری از وقوع بحران؛ سوم، مقابله با بحران؛ چهارم، بازسازی و مرمت آثار بحران و پنجم، تجربه‌اندوزی و آموختن راهبردهای مدیریت بحران (الوانی، ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶: ۵۶). بدین‌سان، بحران‌ها اگر با تأمل و به‌درستی شناسایی شوند، می‌توانند فرصت‌های تازه‌تری خلق کنند و صاحبان فکر را به اندیشه‌ورزی و برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری دقیق‌تر برانگیزانند.

تاکنون درباره بحران در علم به‌ویژه علوم دقیقه، مطالعات فراوانی صورت گرفته است؛ اما درباره رشته‌های علوم انسانی این مطالعات چندان ملاحظه نشد. البته در رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی و علوم سیاسی گام‌هایی در این مسیر برداشته شده است. یکی از این مطالعات مقاله «بحران علم سیاست در ایران» اثر مقصود رنجبر است. وی بحران را به معنای عقیم‌بودن و ناکارآمدشدن علوم سیاسی ایران و مصداق وضعیتی دانسته که از انجام کارکردهای متعارف خود ناتوان شده و از اثرگذاری بر فرایندها و جهت‌گیری‌های سیاسی - اجتماعی کشور بازمانده است (رنجبر، ۱۳۸۲: ۹۶). به باور رنجبر بین واقعیت‌های سیاسی، زندگی سیاسی و یافته‌های دانش سیاست در ایران فاصله ژرفی وجود دارد و این دانش به دلایل زیردر وضعیت بحرانی قرار دارد: علم سیاست نه قادر است به واقعیت‌های سیاسی پاسخ دهد، نه جنبه کاربردی دارد، نه تأثیری بر سیاست‌گذاری عمومی کشور می‌گذارد، نه پژوهش‌هایش کاربردی‌اند و نه سیاست‌گزاران به یافته‌هایش توجه می‌کنند (همان: ۱۰۹-۱۰۷).

یکی از جدی‌ترین آثار در همین زمینه کتاب *حیای علوم سیاسی: گفتاری در سیاست‌گری* است که به علم سیاست پوزیتیویستی‌رایج در ایران به‌طور کامل انتقاد کرده است (بشیریه، ۱۳۹۶). در جامعه‌شناسی هم دیدگاه‌های مشابهی مطرح شده است. پس از طرح ایده «مرگ جامعه‌شناسی» که یوسف اباذری مطرح کرد و مناظره وی با کچوئیان، این بحث‌ها در میان جامعه‌شناسان بالا گرفت و چندین نشست و سخنرانی برگزار شد و بخشی از آنها به کوشش حسین شیران در کتابی مستقل گردآوری شده است (شیران، ۱۳۹۶).

در میان مورخان هنوز مسئله بحران و وضعیت بحرانی به یک گفت‌وگوی عمیق تبدیل نشده است. البته در این باره تا کنون دو نشست یکی در پژوهشکده تاریخ اسلام با حضور دکتر مرتضی نورایی، دکتر قباد منصوربخت و دکتر عباس قدیمی قیداری^۱ و دومی در پژوهشگاه علوم انسانی با حضور دکتر علی‌رضا ملایی توانی، دکتر حسن حضرتی و دکتر اسماعیل حسن‌زاده^۲ برگزار شد. روشن است که این گفت‌وگوها باید ادامه یابد و این مقاله گامی در همین راستاست که می‌کوشد به این مناقشه‌ها دامن بزند و به این مسئله بپردازد که آیا وضعیت رشته تاریخ در ایران بحرانی است. اگر هست نشانه‌های آن چیست و اگر نیست چرا کارکردهای درخشانی ندارد.

بحران در علم و بحران علمی

بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که بحران‌ها، صرف‌نظر از اینکه در کجا و در چه حوزه‌ای رخ می‌دهند، تا حد زیادی ماهیت و کارکرد همسانی دارند. بنابراین، بحران علمی هنگامی بروز می‌یابد که دانشمندان و کارگزاران یک علم در تولید علم با مشکلات رفع‌نشده، موانع ساختاری، بن‌بست‌ها و ناکامی‌های آشکار روبه‌رو شوند و این ناکامی‌ها به درجه‌ای از وخامت برسد که پارادایم مستقر را به مخاطره افکند و به جایگزینی پارادایم جدید منجر شود. بحران در یک علم به معنای درهم‌شکستن انگاره‌های متعارف و نیز مبانی، اصول و قواعد آن علم است که در عمل هرگونه فعالیت علمی رامختل می‌کند و در واقع، آسیب‌ها، تهدیدها و نیازهای تازه‌ای به وجود می‌آورد و واکنش‌های گسترده‌ای برمی‌انگیزد. به‌طور مثال جنگ روش‌ها در اواخر قرن نوزدهم، علوم انسانی را با بحران بزرگ روش‌شناسی مواجه کرد. با ظهور مورخان عصر روشنگری و دفاع آنها از کاربست روش‌های پوزیتیویستی (روش تجربه‌گرایانه علوم دقیقه) این بحران آغاز شد، اما با گسترش تفکر ایده‌آلیستی، بحران در روش بالا گرفت. در نتیجه، فیلسوفان علوم انسانی برای برون‌رفت از این بحران، به تمایز و تفکیک روش علوم انسانی از روش‌های علوم تجربی پرداختند و از یک معرفت‌شناسی جدید و متفاوت سخن گفتند. پیشگام این تفکر، ویلهلم دیلتای بود که بعدها شخصیت‌هایی چون ویندلبند، لامپرشت، ریکرت، ماکس وبر، کالینگ وود و ... راه او را ادامه دادند و مسیر تازه‌ای در علوم انسانی به طور عام و مطالعات تاریخی به طور خاص گشودند (بتلی، ۱۳۸۶).

بحران علمی در پارادایم‌ها رخ می‌دهد. منظور از پارادایم همان چیزی است که مسیر حرکت علم و نگاه محقق را روشن می‌کند. پارادایم، هماهنگ‌کننده و انسجام‌بخش نظریه و

1. pte.ac.ir

2. www.iwcs.ac.ir

روش در تحقیق علمی است یعنی مجموعه‌ای از باورها و تعهدات متافیزیکی درباره هستی است که در آن تصویری از جهان ارائه می‌شود که بدون قرارگرفتن در آن پارادایم، جهان فهمیدنی نیست (ایمان، ۱۳۹۴: ۴۹).

پژوهشگران درون یک پارادایم به تولید علمی مشغولند که علم عادی خوانده می‌شود. تلاش دانشمندان در راه بسط علم عادی، پارادایم را توسعه می‌دهد. آنها در درون این پارادایم با مشکلات، تناقض‌ها و ابهام‌هایی مواجه خواهند شد که اگر این مشکلات حل و فصل نشود و تولید علم را مختل کند، وضعیت بحرانی پدید می‌آید. بحران هنگامی رفع خواهد شد که پارادایم کاملاً جدیدی ظهور کند و به شکل روز افزونی دانشمندان از آن حمایت کنند. این منازعه تا آنجا ادامه می‌یابد که پارادایم پیشین منسوخ شود. این تحول همان انقلاب علمی است. پارادایم جدید نویدبخش راهی نوین است که ظاهراً مشکلات غلبه‌ناپذیر ندارد و از این پس فعالیت علم عادی جدید را هدایت می‌کند تا اینکه آن نیز با مشکلات جدی روبه‌رو شود و بحران جدیدی ظهور کند و به دنبال آن انقلاب جدیدی رخ دهد (چالمرز، ۱۳۷۸: ۱۰۹-۱۰۸).

بنابراین، صرف وجود ابهام‌ها و نارسایی‌ها در درون یک پارادایم، بحران ایجاد نمی‌شود. چه، در هر پارادایمی همواره سطحی از مشکلات وجود دارد. بحران هنگامی پدید می‌آید که بنیادهای پارادایم مستقر چنان متزلزل شود که آن را از نفس بیندازد و تلاش برای احیا و اصلاح آن ناکام بماند (همان: ۱۱۳ و ۱۰۸) و کج فهمی‌ها و نادرستی‌های علمی چنان افزایش یابند که ناامنی آشکار علمی و شغلی پدید آید و تلاش برای حل بحران‌ها متوجه مبانی معرفتی و روشی موجود شود. این بحران هنگامی شدت می‌یابد که پارادایم رقیب ظهور کند و به دنبال آن پرسش‌ها، مسائل، مفاهیم و موضوعات تازه هم مطرح شوند و هم معنادار باشند. بنابراین، تنها به آن نوع از تعارض‌هایی می‌توان نام بحران علمی نهاد که حیات علم را به مخاطره افکند، تعادل آن را بر هم زند، ارزش‌های قبلی علم و نیز اهداف اساسی تعیین‌شده و اصول و مبانی آن را تهدید کند و دانش را ناتوان و آن را به مرگ محکوم کند.

با توجه به آنچه گفته شد، تزلزل در یک پارادایم یا بروز بحران همواره امری نکوهیده نیست؛ زیرا اگر پژوهشگران همواره به یک پارادایم معتقد باشند و از وضع موجود آن دفاع کنند، علم در درون آن پارادایم زندانی می‌شود و هرگز از چارچوب آن فراتر نخواهد رفت. این وضعیت بسیار مخاطره‌آمیز و زیان‌بار است. دانشمندان باید نگاهی نقادانه به علم، روش‌ها، مفاهیم، موضوعات، کارکردهای دانش خود داشته باشند تا علم مرزهای تازه را درنوردد. بی‌گمان یکی از بحران‌های بزرگی که علوم انسانی را به‌طور عام و دانش تاریخ را به‌طور

خاص درگیر کرد، بحران پسامدرنیستی بود. وجه بارز اندیشه پست‌مدرن، نقد اصولی و اساسی مدرنیته بود تا کاستی‌های آن رفع شود و کار تجدد سامان یابد (داوری اردکانی، ۱۳۹۱: ۶۸). پست‌مدرنیسم مبانی فکری و فلسفی روشنگری را دگرگون کرد (هیگس، ۱۳۹۱: ۲۷) و با ایجاد تنوع و تکثر روشی، برجسته‌سازی نقش زبان و روایت، دست‌نیافتنی بودن حقیقت، مرگ مؤلف، مرگ موضوع، مرگ فراروایت‌ها و... به این بحران هرچه بیشتر دامن زد و به ساختارشکنی، ستیزندگی و چالشگری در برابر بنیان‌ها و مبانی روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه مدرن پرداخت و دانش تاریخ و علوم تاریخی را با بحران‌ها و چالش‌های بزرگی مواجه کرد. پست‌مدرن‌ها با توجه به بحرانی که روش‌شناسی‌های متعدد با آن روبه‌رو شده بودند، بازنمایی و بازشناسی گذشته را فاقد اهمیت دانستند. از نگاه آنها گذشته نه کشف و نه فهم، بلکه خلق می‌شود و خالق آن مورخ است (جنکینز، ۱۳۸۴: ۶-۵). بنابراین، دانش تاریخ، دانش واقعی از گذشته نیست. به همین دلیل، آنها همچون فوکویاما که از پایان تاریخ سخن گفت، از پایان علم تاریخ سخن گفتند (مرادخانی، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۱).

سرانجام، در پی غلبه بر بحران پست‌مدرن‌ها بود کهبا نگاهی متفاوت به گذشته و زمان حال، راه‌های تازه‌ای به روی دانش تاریخ گشوده شد، نیز تلاش برای مرکززدایی و بی‌ثبات کردن موضوعات پژوهشی دانشگاهی و متعارف، تمایل به دیدن کانون‌های سنتی در مطالعه و ارائه برای تفسیرها و مطالعات چند وجهی، توجه خاص به متن و ارتباط دادن آن با واقعیت، شنیدن صداهای ناشنیده پیشین به‌ویژه صدای مردم و گروه‌های فاقد امتیاز، توجه به جنسیت به‌ویژه زنان، تأکید بر روابط قدرت و دانش، گفتمان، روایت و نقش زبان اهمیت یافت. درست است که ایران به‌واسطه قرارگرفتن در حاشیه نظام جهانی از پیامدها و دامنه اثرگذاری انقلاب‌های علمی و بحران‌هایی چون «بحران در روش» و «بحران‌های پسامدرنیستی» به‌صورت مستقیم در امان ماند، اما از کارکردها و دستاوردهای آن در امان نماند؛ یعنی با هزینه‌های به مراتب کمتری از دستاوردها و نتایج آنها بهره‌مند شد.

بحران در دانش تاریخ یا بحران در وضعیت تاریخی؟

بحران تاریخی مفهومی چند پهلو است: گاه ناظر بر بحران‌هایی است که در تاریخ و در جهان هستی رخ داده و به موضوع مطالعه مورخان تبدیل شده است و گاه ناظر بر بحران‌هایی است که در دانش تاریخ، تاریخ‌پژوهی و آموزش تاریخ و نیز در نهادهای مرتبط با آن رخ داده‌اند و به‌طور مشخص در پیوند با نظام اجتماعی دانش تاریخ قرار دارند. اگر بحران از نوع نخست باشد، یعنی در دوره بحرانی تاریخ قرار داشته باشیم، بیشتر ساحت‌های زیست ما در حالت

بحرانی قرار می‌گیرند. بی‌گمان، بحران‌های تاریخی فراوانی در تاریخ ما رخ داده که آخرین و گسترده‌ترین آن رویارویی با مدرنیته است. اگر از این منظر بنگریم بحران نوع دوم یعنی بحران در دانش تاریخ نیز به‌طور طبیعی رخ داده است.

گاست بحران تاریخی را دو گونه دانسته است: نخست، در سطح خُرد، یعنی هنگامی که چیزی در جهان دستخوش تغییر می‌شود و ما را در وضعیتی غیرعادی قرار می‌دهد و دوم، در سطح کلان، یعنی هنگامی که روندهای جهانی دگرگون می‌شوند. از نگاه گاست، بحران تاریخی یک دگرگونی جهانی است که در پی آن، نظام باورها، هنجارها و اندیشه‌های موجود از اساس متزلزل می‌شوند و گویی انسان در وضعیت بدون جهان قرار گرفته است و نمی‌داند چه کند و به چه چیز بیندیشد. یعنی وضعیتی که همه چیز درهم ریخته و حقیقت و الگوهای قوام‌بخش زندگی سست بنیاد شده‌اند. اگر هستی و حیات همچون نقشه‌ای به انسان احساس امنیت می‌داد، اکنون آن نقشه از بین رفته است. زندگی بحرانی یعنی از بین رفتن نقشه حیات و گرفتار شدن در وحشت، ناامیدی و در بن‌بستی سخت. آدمی در این وضعیت به حال خود رها شده و همچون ره‌گم کرده‌ای است که نمی‌داند به کدام سو می‌رود، زیرا از هرسو به بن‌بست می‌خورد و نظمی بر کار او حاکم نیست (گاست، ۱۳۷۶: ۱۰۵-۱۰۳). گاست رنسانس را یکی از آن دوره‌های بحرانی تاریخ بشر شمرده است.

به تعبیر گاست در دوره‌های درخشان و غیربحرانی تاریخ، انسان می‌داند در پیوند با محیط پیرامونش به چه چیزی متکی باشد؛ زیرا جهان پیش‌روی او شفاف، اصیل و روشن است و در آن مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها در برابر مسئله‌ها و مشکلات پیرامونش وجود دارد. اما هر وقت بحران تاریخی رخ دهد، پدیده بی‌خویشنی و از خود بیگانگی بروز می‌کند. حد‌اعلای بحران تاریخی از خود بیگانگی انسان و دگربودگی است (همان: ۱۲۱).

تجربه ایران نشان می‌دهد که ما اکنون در یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخی خود زیست می‌کنیم که در آن مسیر، جهت حرکت و نقشه حیات را گم کرده‌ایم و بین سنت‌های تاریخی و تمدنی خود و جهان جدید دست و پا می‌زنیم و قادر به یافتن راه‌هایی نیستیم. این وضعیت بحرانی، بی‌تردید با بحران در دانش تاریخ تفاوت دارد. بی‌گمان اگر قادر به فهم این وضعیت یعنی «تقدیر تاریخی» خود نباشیم، درگیر بحران معرفت و بحران در فکر تاریخی شده‌ایم و این فراتر و بنیادی‌تر از بحران در دانش تاریخ است.

بنابراین، بحران تاریخی و بحران در دانش تاریخ برخلاف نسبت استواری که با یکدیگر دارند، یکی نیستند (چنان که برخی آنها را یکی پنداشته‌اند). می‌دانیم که دانش تاریخی ما جدای از تقدیر تاریخی ما نیست؛ اما یکی پنداشتن آن، خطایی معرفت‌شناسانه است. زیرا

دانش عرصه فکر و تحقیق است و تاریخ عرصه زندگی و عمل. دانش تاریخ می‌تواند ما را در برون‌رفت از «بحران تاریخی» کمک کند؛ اما چنان که خواهیم گفت این دانش، خود در مسیر بحران قرار دارد.

چه بپذیریم که دانش تاریخ (تاریخ‌شناسی و تاریخ‌نویسی) در وضعیت بحرانی قرار گرفته و چه بپذیریم که جامعه ما در وضعیت بحران تاریخی قرار دارد هر دو از گونه‌مسئله‌های فلسفی هستند: نخست در قلمرو فلسفه علم تاریخ دوم در قلمرو فلسفه نظری و جوهری تاریخ قرار دارد. در هر صورت، باید اندیشمندان و فیلسوفان، بشر را هم از وضعیت بحرانی آگاه و هم از بحران خارج کرد. بنابراین باید فیلسوفانه در این بحران‌ها و نیز نوع و ماهیت آنها اندیشید.

ارزیابی بحران سیستمی در رشته تاریخ

در این مقاله بحران در معنای سیستمی و فراگیر به کار رفته است که بر پایه آن هستی یک پدیده در معرض نابودی قرار می‌گیرد. بنابراین، مسئله این است که آیا دانش تاریخ گرفتار بحران سیستمی شده یا بحران تنها در برخی از اجزای نظام دانشی تاریخ رخ داده است. اگر در همه ابعاد آن رخ داده باشد، مرگ دانش تاریخ نزدیک است؛ اما اگر بحران در برخی از اجزای آن رخ داده باشد، باید پرسید در کدام اجزا و ابعاد آن بروز یافته است.

هر تغییر مهمی بحران نیست. بحران سیستمی، وضعیتی است که کل سیستم یا بخش‌های اصلی از آن مختل شود یا چنان تغییرات مخربی در متغیرهای اساسی سیستم به وجود آورد که کلیت سیستم متزلزل شود و تعادل آن فروپاشد. بحران سیستمی زمینه‌ساز تغییرات برگشت‌ناپذیر است که در نهایت سیستم را متحول می‌کند و به سوی تعادل جدیدی سوق می‌دهد (حسینی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۲). بنابراین، بحران سیستمی در یک علم نیز به معنای اختلال ساختاری در کارکردهای جاری آن علم و در روند دستیابی به اهداف آن است و حیات آن علم را با آثار شوک‌آوری مختل کند. به این ترتیب، بحران سیستمی علم اختلالی است که کل فرایند تولید، توزیع و کاربست آنرا با اشکالات عمده ماهوی، نمادین و روانی روبه‌رو و نظام آن علم آن را از جهت ذهنی و حیثیت اجتماعی نابود کند. اما هنگامی که از بروز بحران سیستمی در دانش تاریخ سخن می‌گوییم این بحران در ابعاد معرفتی، کارکردی، نهادی، اثربخشی و مخاطبان این علم رخ می‌دهد که اینک به ارزیابی مختصر آن می‌پردازیم:

۱. بحران معرفتی

بحران معرفتی مهمترین اختلال در هر رشته علمی است. منظور از بحران معرفتی، اختلال

بنیادی در معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش‌های پژوهش در تاریخ است که به دنبال آن بحران در فهم و معنای تاریخ، قلمرو تاریخ، موضوع تاریخ و در معنادگی به تاریخ رخ می‌دهد و در نتیجه، ماهیت، کارکرد و به‌طور کلی همه‌ساحت‌های هستی‌شناسی تاریخی به‌بن‌بست می‌رسد و تاریخ‌نویسان و تاریخ‌پژوهان در موضوع، مسئله، مفاهیم و نظریه‌های تاریخی دستخوش سردرگمی می‌شوند، مرز حقیقت و توهم کدر می‌شود، نظام‌های متعارض حقیقت شکل می‌گیرند و روابط قدرت - دانش دگرگون می‌شود و بدین ترتیب، بنیادهای دانش تاریخ متزلزل می‌شود.

ارزیابی واقع‌بینانه وضعیت رشته تاریخ به‌ویژه دستاوردهای آن نشان می‌دهد که امروز نه تنها با بحران معرفتی روبه‌رو نیست، بلکه مرزهای جدید معرفت را به‌سرعت درمی‌نوردد. تألیف آثار فاخر در قلمرو مباحث فلسفه علم و معرفت‌شناسی تاریخی و ترجمه آثار معرفت‌شناسانه گوناگون از زبان‌های دیگر مانند آثاری که هاشم آقاجری، حسین‌علی نوذری، احمد گل‌محمدی، مسعود صادقی‌علی‌آبادی و دیگران ترجمه کرده‌اند، نیز آثاری که تألیف شده‌اند از جمله کارهای محمدپور، ایجاد دوره کارشناسی ارشد فلسفه علم، نگارش رساله‌های دکتری در حوزه تاریخ‌نگاری، تشکیل مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری، برگزاری همایش‌های جدید در مرزهای دانش تاریخ نشانگر بخشی از این پویاهاست.

۲. بحران در کارکردهای رشته تاریخ

منظور از این نوع بحران بروز وضعیت غیرعادی در رشته تاریخ و اختلال در کارکردهای آن به‌عنوان یک رشته دانشگاهی است؛ یعنی وضعیتی که رشته تاریخ نمی‌تواند همچون یک علم متعارف فعالیت کند؛ هم در تولید دانش و هم در نظام آموزش و پژوهش ناتوان است. در نتیجه، هم وضع کارگزارانش و هم وجاهت عاملانش آشفته و نابسامان است و قادر به تربیت شخصیت‌های معتبر علمی نیست و با ورود ویرانگر غیرمتخصصان به عرصه دانش تاریخ یا به تعبیر دکتر زرین‌کوب ورود «اهل تفنن» به تاریخ دست به گریبان می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۱۰۹-۱۰۸).

تردیدی نیست که در رشته تاریخ همچون همه رشته‌های دانشگاهی دیگر، اختلال‌های مهمی در چند دهه اخیر رخ داده است که نمی‌توان به همه ابعاد آن پرداخت. اما به نظر می‌رسد چهار محور اصلی آن عبارت است از: نخست، تربیت فزون از حد دانش‌آموختگان که امکان اشتغال آنها فراتر از توان اقتصادی کشور است؛ دوم، مهارت‌آفرین نبودن برنامه آموزشی این رشته و ناهمسازی‌اش با نیازهای جامعه و بازار کار؛ سوم، نگرانی‌های فزاینده نظام سیاسی

از ماهیت سکولار این دانش و چهارم، سیطره نگرش‌های شرق‌شناسانه. ارزیابی این اختلال‌ها نشان می‌دهد که بیشتر آنها برون‌دانشی و ناشی از نحوه سیاستگذاری و مدیریت دانش در ایران است و تنها سیطره نگاه شرق‌شناسانه و ناکارآمدی برنامه‌های درسی درون‌دانشی هستند. برای رفع این اختلال‌ها، جمعی از استادان رشته تاریخ با محوریت دانشگاه تهران با هدایت دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد کوشیدند، برنامه تازه‌ای برای رشته تاریخ همراه با چهار گرایش تدوین کنند تا با رهیافت‌های تازه و با استفاده از تجربه جهانی این دانش، به این نگرانی‌ها پایان دهند (برنامه درسی رشته تاریخ مقطع کارشناسی در گرایش‌های چهارگانه). اما این تلاش‌ها در دوره حاکمیت دولت تندرو و افراطی احمدی‌نژاد که سخت به دانشگاهیان بی‌اعتماد بود، به نتیجه نرسید. سرانجام در همان دولت به‌ویژه پس از بحران انتخاباتی ۱۳۸۸، شورای تحول علوم انسانی شکل گرفت تا با رویکرد اسلامی‌سازی، بومی‌سازی، روزآمدسازی و غنی‌سازی برنامه‌های درسی برخی از رشته‌ها از جمله رشته تاریخ را تغییر دهد.

این رویکردهای سیاسی - ایدئولوژیک موجب شد بسیاری از استادان تاریخ از همکاری با این شورا سربپزند و تلاش‌های شورا را برای همراهی خانواده بزرگ تاریخ ناکام بگذارند. درحالی‌که شورای تحول در اقدامی عجیب، رشته تاریخ را به چهار رشته مستقل (تاریخ ایران، اسلام، تمدن و اروپا) در مقطع کارشناسی‌افزایش داد که قرار بود از سال ۱۳۹۸ به اجرا درآید.^۱ درنهایت در پی پایان کار دولت تندروی احمدی‌نژاد و روی کار آمدن دولت حسن روحانی، وزارت علوم در گام اول برای بی‌اثرکردن نگاه‌های ایدئولوژیک شورای تحول، اختیارات ویژه برای بازنگری در سرفصل‌های درسی، به دانشگاه‌های تراز اول داد تا راه را برای بازنگری برنامه‌های درسی تاریخ هموار کند. به دنبال آن برخی از دانشگاه‌های مادر مانند دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه تهران برخی اصلاحات را در برنامه‌های خود انجام دادند. در گام بعد وزارت علوم با برگزاری انتخابات، بخشی از استادان رشته تاریخ را برگزید و اختیارات ویژه‌ای به آنها داد تا در مقام نماینده وزارت علوم و شورای تحول به‌صورت هماهنگ این بازنگری‌ها را سامان دهند. در پی این تغییرات و دوراندیشی این اعضا، تصمیم گرفته شد رشته پنجمی که در حقیقت یک رشته تلفیقی جدید و شکل بهینه‌شده رشته جاری است، نیز در کنار رشته‌های چهارگانه تدوین شود تا گروه‌های تاریخ براساس توان و ظرفیت خود یکی از آنها را اجرا کنند.

۱. ر.ک: سایت وزارت علوم

۳. بحران در دستاوردهای دانشی

منظور از این نوع بحران، بن‌بست در تولید دانش، تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی است که در پایین‌ترین سطح آن گزارشگران و تولیدکنندگان منابع اصلی قرار دارند و سرحلقه پیوند ما با گذشته‌اند و در لایه بعدی مورخان و تاریخ‌پژوهان، تولیدکنندگان دانش، جای دارند. افزون‌براین، گونه‌های مختلف تاریخ‌نگاری سترون و بی‌اعتبار شده‌اند. سایر دستاوردها از جمله همایش‌ها و نشست‌ها، متن‌های تاریخی، پایان‌نامه‌ها، مقاله‌ها و... نوآوری را از دست داده‌اند و همه‌چیز به چرخه‌ای تکراری، فرمایشی و دور باطل تبدیل شده است.

بی‌گمان، برخی از ابعاد چنین بحرانی کم‌وبیش در برخی از دوره‌ها و برخی از دانشگاه‌هایی که به آموزش تاریخ مشغولند به چشم می‌خورد. با این همه، هنوز نشست‌ها و همایش‌های پُرباری برگزار و متن‌های علمی فاخری تولید می‌شود. اصحاب تاریخ بر خلاف برخی کارهای سست، هنوز رساله‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌های نوآورانه می‌نویسند. به طبع وجود برخی آثار متوسط، ضعیف و تکراری و حتی انتحال نمی‌تواند کلیت دستاوردهای دانشی تاریخ را بی‌آبرو کند، زیرا این نوع تلاش‌های مخرب و آسیب‌رسان، هرچند هم اندک باشد باز پذیرفتنی نیست و جریان اصلی و مسلط محسوب نمی‌شود.

سیاست‌گذاری‌های بحث‌انگیزی چون الزام دانشجویان دوره دکتری الزام نسبی دانشجویان ارشد به نگارش مقاله برای شرط دفاع و فشار آیین‌نامه‌های ارتقا موجب افزایش مقاله‌نویسی و بروز برخی اختلال‌ها از جمله مقاله‌سازی‌ها و رونق بازار انتحال و مقاله‌نویسی‌های عاریتی شده و تا حدی عرصه را بر پژوهش‌های اصیل تنگ کرده است؛ اما این خطر را می‌توان با پذیرش روشمندان‌تر دانشجوی و بازننگری در برنامه‌های آموزشی و افزایش وجدان کاری اعضای هیأت علمی مدیریت کرد.

۴. بحران در مخاطبان و مصرف‌کنندگان

منظور از این نوع بحران، بی‌اعتمادی کامل مصرف‌کنندگان دانش تاریخ به دستاوردهای این دانش، بحران هویت دانشجویان این رشته، شکست رسانه‌های علمی و جمعی از جمله مجله‌های علمی این رشته است که البته در دو دهه گذشته مخاطبان عمومی و تخصصی‌اش این دانش را کاهش داده و اصحاب تاریخ را از ایجاد ارتباطی سازنده و پویا با فضای عمومی دانش به‌طور عام ناتوان کرده است.

البته کاهش علاقه به دانش تاریخ چه در سطح مدرسه و چه در سطح دانشگاه و حتی در سطح عمومی مشکلی ریشه‌دار در ایران است. این امر افزون‌بر آنکه از یک بی‌اعتمادی ژرف

تاریخی به گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و حکومتی در ایران ریشه می‌گیرد تا حدی بازتاب نوع نگاه جامعه ایران به علوم انسانی به‌طورعام و آموزش تاریخ به‌طورخاص است. افزون‌براین مورخانی که بتوانند تاریخ را به زبانی جذاب و زیبا همچون باستانی پاریزی بنویسند، بسیار نادرند تا به نحو روزافزونی بر تعداد مخاطبان دستاوردهای تاریخ‌پژوهانه بیفزایند.

این موضوع همواره در میان تاریخ‌دانان مطرح بوده است که چگونه می‌توان جنبش تاریخ‌خوانی و تاریخ‌دانی را به راه انداخت. در نخستین کنگره تاریخ غلامرضا سلیم درباره ترویج تاریخ میان مردم و نیز دانش‌آموزان و دانشجویان ده پیشنهاد ارائه داد که هنوز خواندنی و شایسته درنگ‌اند، این پیشنهادها عبارت بودند از:

۱. تشکیل کمیسیونی به منظور شناسایی کتاب‌های سودمند فارسی در زمینه مسائل گوناگون تاریخی که تاکنون چاپ شده‌اند برای خرید و اهدای آنها به کتابخانه‌های دبیرستان‌ها؛
۲. دبیران تاریخ کتاب‌های انتخاب شده را برای خواندن به دانش‌آموزان معرفی کنند و برای تشویق دانش‌آموزان بخش‌های جذاب آن را در کلاس بخوانند و دانش‌آموزان آن را برای دوستان و هم‌کلاسی‌هایشان بیان کنند؛
۳. تهیه فیلم‌های مفید تاریخی درباره هنر، فرهنگ و تمدن ایران و نمایش آن در دبیرستان‌ها؛
۴. افزایش بازدید از موزه‌های تاریخی و مردم‌شناسی و هنرهای تزئینی در میان مردم و دانش‌آموزان؛
۵. تشکیل کمیسیونی برای نوشتن کتاب‌هایی در زمینه مسائل تاریخی، تمدن، صنایع دستی و باستانی ایران و نیز نوشتن کتاب‌های مفید تاریخی برای کودکان و نوجوانان؛
۶. تشکیل کمیسیونی تخصصی مرکب از استادان برجسته برای شناساندن اشتباه‌های تاریخی خاورشناسان درباره تاریخ ایران به صورت مستدل و ترجمه آن به زبان‌های خارجی؛
۷. تشکیل کمیسیونی ویژه برای تهیه، تدوین و انتشار کتاب‌های درسی به صورتی جذاب و الزام آموزش و پرورش در استفاده از نظر مشورتی این کمیسیون در نگارش کتاب‌های درسی تاریخی؛
۸. افزایش ساعت‌های تدریس تاریخ در دبیرستان‌ها و هم‌ترازی و حتی افزایش حد نصاب نمره قبولی درس تاریخ نسبت به ریاضی؛
۹. تشکیل کنفرانس‌های سالیانه برای دبیران تاریخ و گوشزدکردن رسالت بزرگی که در آموزش تاریخ برعهده دارند و تبادل تجربه‌ها در زمینه آموزش تاریخ؛
۱۰. تأکید فراوان بر اهمیت درس تاریخ در آموزش و پرورش و واگذاری تدریس آن به

دبیران کاردان و متخصص که در این زمینه تحصیلات تخصصی دارند (سلیم، ۱۳۴۸: ۵۳-۵۲).

این مشکل با ایجاد یک فضای سیاسی باز و دموکراتیک که امکان گفت‌وگوهای نقادانه تاریخی را فراهم آورد مرتفع خواهد شد و دانش تاریخ در ایران از چنین ظرفیتی برخوردار است.

۵. بحران در نهادهای علمی

منظور از این نوع بحران وضعیت ناهنجار و نامتعارف گروه‌های آموزشی، مؤسسه‌های پژوهشی؛ انجمن‌های علمی و کژکارکردی همه نهادهایی است که در عرصه دانش تاریخ فعالیت می‌کنند، از یک سو و ناتوانی در ایجاد نهادهای نوین و کارآمد از دیگر سو است.

درست است که به علت مشکلات اقتصادی و کاهش اعتبارات پژوهشی، بسیاری از فعالیت‌های پژوهشی دانشگاه‌ها و مؤسسه‌های دولتی و غیر دولتی با اختلال‌های جدی مواجه شده است، اما با توجه به توان و تجربه انباشته علمی به محض فروکش کردن بحران اقتصادی، قدرت و نوآوری‌های خود را بروز خواهد داد. نقدهایی که امروز در درون دانشگاه به فعالیت‌های دانشگاهیان و نیز به فعالیت نهادهای پژوهشی دولتی و غیردولتی که در قلمرو دانش تاریخ فعالیت می‌کنند، صورت می‌گیرد، می‌تواند هم گروه‌های تاریخ و هم نهادهای تاریخ‌پژوه بیرونی را زنده نگه دارد. تردیدی نیست که در فرایند جذب اعضای هیأت علمی اختلال‌های جدی به‌ویژه در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد رخ داده است، اما روشن است که اعضای ناکارآمد و ضعیف به تدریج به حاشیه رانده می‌شوند و استادان با تجربه و توانمند قادرند از قدرت و نفوذ اخلاقی‌شان بکاهند.

البته درباره انجمن‌های علمی تاریخ هم نگرانی‌هایی وجود دارد که بیشتر ناشی از جوان بودن آنهاست. انجمن‌ها هنوز تا تبدیل شدن به نهادی شکوفا، خوداتکا، مستقل و تأثیرگذار بر فرایند تولید علم و تفکر فاصله دارند و بسیاری از بزرگان این دانش این نگرانی را درک کرده و در راه اصلاح آن می‌کوشند.

۶. بحران در تفکر تاریخی

منظور از این نوع بحران ناتوانی در ایجاد فکر و ایده‌های تاریخی، ناتوانی در تولید گفت‌وگوهای علمی و ناتوانی در ایجاد رخدادهای علمی تازه است. معنای عملی چنین وضعیتی رکود و درجازدن است. ارزیابی کارنامه گروه‌های تاریخ نشان می‌دهد، ما در دو سه دهه گذشته همواره

در حال تولید فکر تاریخی و ایده‌های تازه بوده‌ایم. رشد دانش‌های میان‌رشته‌ای با محوریت تاریخ، کاربست نظریه‌های گوناگون در پژوهش‌های تاریخی، استفاده از روش‌های نوپدید، ورود آخرین مباحث تاریخی جهان از چرخش فرهنگی تا چرخش زبانی و از تاریخ فرهنگی تا تاریخ فرودستان و از نقد سنت‌های مدرنیستی و نقد ایده‌های پسامدرنیستی در میان اصحاب تاریخی نشانگر همین پویایی‌های فکری کارگزاران تاریخ در ایران امروز است.

۷. بحران نفوذ و اثربخشی

این بحران ناظر بر وضعیتی است که این دانش از حضور در فضاهاى عمومی و تأثیرگذاری بر مسائل روز به شدت ناتوان است و قادر نیست از سرمایه‌تاریخی کشور در راه روشنگری، بیداری و آگاهی‌بخشی استفاده کند. در نتیجه، این ظرفیت بزرگ به رشته علوم سیاسی یا روزنامه‌نگاران واگذار شده و پای آنها در میدان‌های اختصاصی دانش تاریخ گشوده است و عاملان رشته تاریخ به بهانه‌های نبود اسناد و مدارک تاریخی، حجاب معاصر بودن و تأکید بر گذر زمان، عملاً به نیرویی منفعل در فضای عمومی تبدیل شده‌اند. در این عرصه البته ضعف‌های ساختاری بزرگی وجود دارد که باید برای غلبه بر آن تلاش کرد. راه‌گذار از این وضعیت، پرداختن به «تاریخ نزدیک»^۱ یا تاریخ مسائل روز است که مورخان از ورود به این قلمرو هراس دارند و آن را تاریخی نمی‌دانند و منتظرند تا غبار زمان بر آن بنشیند تا به امری تاریخی تبدیل شود.

آیا رشته تاریخ توانایی عبور از این بحران را دارد؟

با عنایت به گونه‌های بحران‌های پیش‌گفته حال پرسش این است که آیا ما در دانش تاریخ به صورت سیستمی و در همه ابعاد و ساحت‌های گوناگون آن با بحران روبه‌رو هستیم یا در برخی از اجزا و ابعاد آن. آیا این اجزا و ابعاد، مؤلفه‌های اصلی و ساختاری این سیستم را شکل می‌دهند و نقشی تعیین‌کننده و محوری در این سیستم ایفا می‌کنند؟ آیا ما در ابعاد پیش‌گفته توانایی نوآوری، بازاندیشی و انجام اصلاحات را نداریم و در وضعیت بحران قرار داریم و حتماً باید طرحی نو درافکنیم؟ یا هنوز از قدرت بازاندیشی و بازخوانی انتقادی، تصحیح رویه‌ها و نوسازی سامان این دانش برخورداریم و می‌توانیم این نظام دانشی را از خطر نابودی یا گرداب هلاکت نجات دهیم؟

پاسخ به این پرسش‌ها هرگز آسان نیست و ممکن است خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌ها و نوع

۱. این مفهوم را از دکتر ایرج ورفی‌نژاد وام گرفته‌ام.

رهیافت‌ها و انتظارات ما، نوع این پاسخ‌ها را متفاوت کند. اما از هر منظر بنگریم، قطعاً سطحی از کاستی‌ها و نارسایی‌ها در همه لایه‌های پیش‌گفته وجود دارد، به‌ویژه در معرفت تاریخی، مسئله تاریخی، مفاهیم و نظریه‌ها و روش‌های تاریخی و همچنین در کارگزاران، نهادها، برنامه‌های آموزشی و کارکردهای رشته‌ای.

تردیدی نیست که رویارویی مدرنیته با میراث‌های تاریخی و بومی هر کشور غیر غربی بحران‌های بزرگی پدید آورده است؛ اما جامعه ایران در درون این بحران طی ۱۵۰ سال گذشته به شکلی خلاقانه کوشیده است راه‌های سازگاری و برون‌رفت را بیابد تا هم مدرن باشد و هم وفادار به میراث ملی و تاریخی خود. در دانش تاریخ هم این توان و خلاقیت برای غلبه بر بحران وجود دارد.

بی‌گمان، اگر در ابعاد اصلی دانش تاریخ و عمودهای خیمه آن بحران رخ داده باشد، باید راهی یافت و چاره‌ای اندیشید. اما به نظر می‌رسد هنوز ما در این وضعیت قرار نداریم، زیرا دانش تاریخ در هریک از حوزه‌ها و عرصه‌های کارکردی خود به‌خلاف کارهای ضعیف هنوز قادر به تولید آثار فاخر است. اما در وضعیت بحرانی همه تولیدها و همه دستاوردها ضعیف، کم‌مایه، نامعتبر، بی‌ثمر و بی‌اثر خواهد شد، زیرا این اقتضای بحران فراگیر و سیستمی است. افزون‌براین، تاریخ این رشته نشان داده است که اکنون نه تنها دوره افول آن نیست، بلکه یکی از دوره‌های رو به رشد، اگر نگوئیم درخشان آن، است. از نظر تولید کمی مقاله و کتاب، چه تألیف و چه ترجمه، و تربیت دانش‌آموختگان و گسترش دوره‌های تحصیلی و گسترش گروه‌های تاریخی به بالاترین حد توسعه کمی دست یافته است. اما برخلاف برخی انتحال‌ها، انفعال‌ها و اختلال‌ها، در مجموع و در قیاس با سایر رشته‌ها وضعیتش رضایت‌بخش است، هرچند مطلوب نیست.

به گمان نگارنده اکنون دانش تاریخ با توجه به ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی که در اختیار دارد قادر به بازسازی خویش و غلبه بر نارسایی‌ها و بحران‌های موضعی و مقطعی است که همه‌روزه پیرامون این دانش رخ می‌دهد و این یعنی هنوز بحرانی فراگیر یا سیستمی حادث نشده است و ما در وضعیت بن‌بست و بسیار حاد قرار نداریم. همین که ما از بحران یا نبود بحران سخن می‌گوییم نشان می‌دهد که به نوعی خودآگاهی در برابر بحران و مخاطره‌های ناشی از آن دست یافته‌ایم. این خودآگاهی سرمایه تاریخی بزرگی است که به پشتوانه آن می‌توانیم بحران را به موضوع تفکر یا مسئله تفکر یا مسئله تاریخی تبدیل کنیم و در نتیجه، برای برون رفت از آن فکر کنیم و راه خود را بیابیم و بر مشکلات موجود فائق آییم.

البته وجود بحران لزوماً نشانه انحطاط و واپس‌گرایی نیست، بلکه به همان اندازه طلیعه یک

دوره تازه است. به‌همین دلیل باید نگاه به بحران را تغییر داد و با گفت‌وگوهای انتقادی از وضع موجود، به استقبال بحران رفت. فلسفه علم نشان داده است که همواره بیش از یک نظریه و حتی پارادایم می‌تواند دانش یا نظام دانشی را سامان دهد. اما در نخستین مرحله‌های رشد یک نظریه، یافتن الگوهای جایگزین هرچند دشوار است، ناممکن نیست؛ زیرا رشد و تکامل علم به‌صورت تدریجی صورت می‌پذیرد و هر مرحله به مقدمات و ابزارهای خاص خود نیازمند است. اهمیت بحران‌ها در آن است که نشان می‌دهند زمان عوض کردن ابزارها و روش‌ها فرا رسیده است، بنابراین بحران‌ها شرط لازم برای ظهور نظریه‌های تازه است (کوهن، ۱۳۶۹: ۸۵-۸۴).

تردیدها و نقدهای علمی می‌تواند به ایجاد بحران علمی کمک کند. خودآگاهی در برابر بحران دانشمندان را تشویق می‌کند تا در شرایط بحران، روش و اندیشه‌ای دیگری در پیش گیرند و به انقلاب علمی دامن بزنند. تنها در این صورت است که فرصتی تازه برای رشد علم فراهم می‌آید. در مسیر رشد علمی، احساس بد کارکردن می‌تواند زمینه ذهنی، روانی و نمادین بروز بحران را فراهم آورد. اما در ایران نه دانش تاریخ در وضعیت بحرانی قرار دارد و نه مورخان. تنها بخشی از نخبگان که نگاهی مترقی و انتقادی به وضع موجود دانش تاریخ دارند، طلیعه یک بحران بزرگ را حس کرده‌اند و براین باورند که ما خواسته یا ناخواسته به‌سوی بحران پیش می‌رویم.

بحران‌های کنونی در دانش تاریخ و منشاء آنها

کژکارکردی‌ها و اختلال‌های موجود در دانش تاریخ می‌تواند دو منشأ متفاوت داشته باشد: نخست، اختلال‌های برون‌رشته‌ای و دوم، اختلال‌های درون‌رشته‌ای. عمده اختلال‌هایی که اکنون در دانش تاریخ با آن مواجه هستیم از نوع برون‌رشته‌ای است که عمدتاً از سوی دستگاه قدرت بر آن تحمیل می‌شود. این اختلال‌ها می‌تواند جنبه‌های گوناگون داشته باشد. بخشی از آنها ناشی از وضعیت و تقدیر تاریخی ماست و بخشی ناشی از فشارهای سیاسی و ایدئولوژیک حاکم بر کشور.

به‌طورکلی، بین مورخان مستقل و آزاداندیش با سیاستمداران شکافی گسترده وجود دارد که عمدتاً برخاسته از نوع و نحوه روایت تاریخ‌نگاران از عملکرد دستگاه قدرت و نیز جهان‌بینی‌ها، اهداف و مبانی فکری گونه‌گون آنهاست. یافته‌های این مورخان چون مبتنی‌بر بیدارگری و رهایی بخشی است، معمولاً مغایر با خواست و اراده سیاستمداران است و در نتیجه سیاستمداران را بدبین و نگران می‌کند.

تردیدی نیست که کاهش ناهمسازی علم و سیاست تا حد زیادی به نوع ساختارهای سیاسی و نیز نحوه سیاست‌گذاری آموزشی بستگی دارد. سیاست‌گذاری آموزشی مجموعه‌ای از تصمیم‌های سیاسی است که نوع و نحوه اعمال قدرت در جهت حفظ یا تغییر سرشت نهادها یا کارکردهای آموزشی را مشخص می‌کند (کار، ۱۳۹۴: ۴۰-۳۹). هر چند این حوزه در دست حاکمیت قرار دارد، سایر نهادهای مدنی جدید که ظاهراً نقشی مستقیم در اعمال قدرت ندارند، به نحو غیرمستقیم می‌توانند از طریق چانه‌زنی، برانگیختن افکار عمومی در این فرایند نقش بیافرینند، مانند احزاب سیاسی، انجمن‌های علمی، گروه‌های فکری. اما در ایران نه ساختارهای سیاسی ماهیتی دموکراتیک داشته‌اند و نه سیاست‌گذاری آموزشی.

یکی دیگر از این اختلال‌ها که اکنون نظام دانشگاهی را تهدید می‌کند، سیاست‌های علمی و مدیریت علم در ایران است که اجتماع علمی را در تمام رشته‌ها از جمله رشته تاریخ، ناکارآمد کرده و از اثرگذاری، رهایی‌بخشی و روشنگری بازداشته است. تبدیل کردن استادان به انسان‌های بروکراتیک است که صرفاً در قالب‌های خاصی پیش‌می‌روند که وزارت علوم و آیین‌نامه ارتقا و ترفیع تعیین می‌کنند و در همان چارچوب و با همان معیارهای کمی پژوهش می‌کنند تا مراتب دانشگاهی را به سرعت پیمایند. در نتیجه، به انسان‌هایی خنثی، محافظه‌کار و غیرنقاد تبدیل می‌شوند و در نتیجه، علمی که تولید می‌کنند از همین ویژگی‌ها برخوردار است. در این باره می‌توان فهرستی دیگر از اختلال‌ها را از شیوه جذب استادان تا شیوه‌های پذیرش دانشجویان، از برنامه‌های توسعه تحصیلات تکمیلی تا اشتغال دانش‌آموختگان، از اسلامی کردن دانشگاه تا ایجاد علوم انسانی اسلامی در ایران، از سکولار شمردن علوم انسانی جدید تا غربی شمردن متفکران مستقل علوم انسانی و... افزود.

بخشی دیگر از این اختلال‌های به ضعف و ناکارآمدی دستگاه سیاسی باز می‌گردد. مانند بیکاری دانش‌آموختگان که نمودی از وضعیت کلان اقتصاد بیمار کشور است. می‌توان با طراحی برنامه‌های آموزشی اشتغال‌محور و مهارت‌آفرین تا حدی این بحران را کاهش داد؛ اما تا زمانی که اقتصاد کشور امکان جذب نیروهای ماهر را نداشته باشد این اقدام‌ها کارساز نیست. دوم، بحران‌های درون‌رشته‌ای که اختصاصاً به کیفیت دانش تاریخ و کارگزاران آن بازمی‌گردد که به باور نگارنده باز بخش مهمی از آنها خصلت بیرونی دارند و ناشی از نیازهای نظام سیاسی و خواست و اراده صاحبان قدرت است که می‌کوشد، تاریخ‌نگاری رسمی را بر گونه‌های مستقل تاریخ‌نگاری مسلط کند.

تاریخ تاریخ‌نگاری ایران نشان می‌دهد که دست‌کم یک بار در عرصه دانش تاریخ در ایران، بحران و در پی آن انقلاب رخ داده است و آن هنگامی است که تاریخ‌نویسی سنتی ایران در

پرتوی انقلاب مشروطه به محاق رفت و به تدریج با ظهور مورخان برجسته و نیز ترجمه گسترده آثار مستشرقان غربی و نیز تأسیس دانشگاه و ایجاد رشته تاریخ گسست بزرگی در تاریخ‌نگاری سنتی ایران پدیدار گشت و از آن پس، به تدریج گام در راهی تازه گذاشت. بحران دوم، سلطه آمرانه تاریخ‌نگاری رسمی است که هم از نظر موضوع و محتوا، روش و معرفت، مخاطب و تفکر و... در وضعیت بن‌بست غیرعادی و تحمل‌ناشدنی قرار دارد. نگارنده معتقد است در تاریخ‌نگاری رسمی، وضعیت کاملاً بحرانی است یعنی در ماهیت و کارکرد این نوع تاریخ‌نگاری نشانه‌های مرگ، اختلال ساختاری و ناهنجاری آشکارا موج می‌زند.

علت اصلی این امر دخالت گسترده دستگاه قدرت در فرایند تاریخ‌نگاری و تولید انحصاری روایت‌های خشک و یک‌سویه از تاریخ است که پس از گسست اولیه از تاریخ‌نگاری سنتی با تأسیس شاهنشاهی پهلوی آغاز و تا امروز با قوت تداوم یافته است. هرچند در یکصد سال گذشته گاه دوره‌های تنفسی بزرگ و مهمی رخ داده است، در مجموع غلبه و سیطره با اربابان قدرت و ثروت بوده است که از هر دوره تاریخی به تناسب نیازهای ایدئولوژیک دولت، بازخوانی مجددی صورت می‌دهند و روایتی تازه ارائه می‌کنند. مناقشه‌هایی که در سال‌های گذشته پیرامون تدوین کتاب‌های درسی تاریخ دوره دبیرستان صورت گرفته‌ها در تدوین متن‌های درسی تاریخ انقلاب اسلامی پدید آمده است، نمونه‌هایی از این منازعات است (باقی، ۱۳۸۸: ۲۷۳-۲۶۳).

فقدان فضای آزاد و دموکراتیک و چیرگی فراگیر خودکامگی و ترس موجب شده است تا مورخان و تاریخ‌پژوهان رسمی و غیررسمی نتوانند آزادانه ایده‌ها و روایت‌های خود را درباره تاریخ روزگار خود و دوره‌های گذشته ایران بنویسند تا در این تضارب آرا و اندیشه‌ها، مناقشه‌های بزرگ علمی، موضوعی، معرفتی و روشی شکل بگیرد و اندیشه تاریخی و تفکر تاریخ‌نگارانه را متحول کند. چون میدان اصلی در اختیار مورخان رسمی است، مورخان غیررسمی و رقیب زیر فشار سانسور و محدودیت‌های سیاسی و فکری قرار دارند، نمی‌توانند آزادانه اندیشه‌های انتقادی خود را نشر دهند. در نتیجه، جریانی یک‌سویه شکل می‌گیرد که تولید ایده‌های نوآورانه و طرح افق‌های تازه ناممکن می‌شود و چون این آثار مخاطبان واقعی ندارد از نظر مخاطب، موضوع، روش، منبع، دستخوش بحران است.

بنابراین، هم معرفت سنتی ما معرفتی اقتدارگراست و هم مبانی و فرضیه‌های آن فراتر از اراده و عقل آزاد آدمی است و بر همین اساس نه می‌توان نهادی دموکراتیک ایجاد کرد و نه علم مولد و نقاد. این دانش‌ها چون استبدادگرا هستند، از دستیابی به حقیقت مطلق در تاریخ سخن می‌گویند. اما رشته تاریخ، امروز برخلاف همه تنگناهای سیاسی و ایدئولوژیک می‌کوشد از این

مواضع و چالش‌ها گذر کند و از نسبیّت در مطالعات تاریخی دفاع کند و دستیابی تام به حقیقت تاریخی را دشوار و ناتمام بینگارد و راه‌های تازه‌ای برای پژوهش و تفکر باز کند و بسیاری از ساخت‌های زیست غیرسیاسی را به حوزه مطالعه خود تبدیل کند.

نتیجه

اگر بخواهیم با وام‌گیری از آلوین گلدنر در طرح اندیشه «جامعه‌شناسی تأملی» (گلدنر، ۱۳۸۳: ۵۳۷-۵۲۳) وام بگیریم باید از «تاریخ‌ورزی، تاریخ‌شناسی یا تاریخ‌پژوهی تأملی» سخن بگوییم که این قلم آن را «تاریخ‌ورزی بحران‌ساز و بحران‌گریز» می‌نامد. این نوع تاریخ‌ورزی به آن معناست که ما افزون‌بر تاریخ‌پژوهی متعارف به تاریخ‌ورزی نقادانه، کنشگرانه و جامعه‌محور نیاز داریم تا این دانش را به‌طور عام و شخصیت تاریخ‌نگار را به‌طور خاص تحت تأثیر قرار دهد. یعنی به عمیق‌تر شدن آگاهی مورخ به جامعه و زمانه‌اش کمک کند. منظور از این عمیق‌تر شدن افزایش خودآگاهی مورخ به خودش، دانش‌اش و نیز جامعه و تاریخ کشورش است تا برای او یک تعهد اخلاقی و مسئولیت اجتماعی ایجاد کند. از این منظر تاریخ‌نگاری از محافظه‌کاری بیرون می‌آید و به دانشی انتقادی و تندرو، اثربخش، روشنگر و منتقد تبدیل می‌شود. یعنی ضمن تحلیل وضع موجود و گذشته بشر درصدد یافتن یا نشان‌دادن راهی برای آینده و نوسازی جامعه متناسب با نیازهای بشر است که انسان‌ها در آن زندگی بهتر و آینده‌ای روشن‌تر داشته باشند. این تنها به معنای نقد راه رفته در این دانش و حتی نقد سیاست‌ها و روش‌های جاری نیست، بلکه اندیشیدن در این باره است که چگونه و در چه بستری و از درون چه نوع مناسبات قدرت و سلطه‌ای این نوع نگاه‌ها شکل می‌گیرد یا در گذشته‌های دور شکل گرفته است. با استفاده از تعبیرهای گلدنر (همان: ۵۴۷) می‌توان گفت مورخ در برخورد با آن بخش از جهان اجتماعی یا تاریخی که نزدیک‌ترین پیوند را با او دارند، یعنی دانشگاه یا پژوهشگاهی که در آن فعالیت می‌کند، حرفه‌اش و سازمان‌های علمی مربوط به آن، نقش‌های تخصصی‌اش و مهمتر از همه دانشجویانش و در رأس همه نسبت به خودش نگاه تأملی داشته باشد تا بتواند میان جهان شخصی و جهان عمومی و جمعی با زندگی روزمره و فعالیت سیاسی تمایز نگذارد. یعنی افزون‌بر مهارت پژوهشی و تکنیک‌های آموزشی، بتواند تصویری درباره شیوه زیستن و ارائه یک نمونه عملی در زندگی حرفه‌ای خود در جایگاه مورخ ارائه دهد. تاریخ‌ورزی تأملی، شکاف میان زندگی مورخ با دانش و عملکرد مورخ را از میان می‌برد و مورخ هم به خود، حرفه خود، رشته خود، راه رفته خود و دانش تولید شده و حتی گروه آموزشی، دانشگاه و مؤسسه پژوهشی که در آن کار می‌کند، رابطه قدرت و دانش و گفتمان‌های

رایج در آن دانش نگاهی انتقادی پیدا می‌کند. تنها در این صورت است که بر بحران‌ها و اختلال‌ها چیرگی می‌یابیم و به نحو روزافزونی از محافظه‌کاری می‌گریزیم و به رسالت اجتماعی و اخلاقی خود در برابر جامعه و موقعیت تاریخی خاصی که در آن زندگی می‌شود، وفادار می‌مانیم. انسانی که می‌اندیشد و به زندگی و پیرامونش فکر می‌کند در درون خویش است و اجازه نمی‌دهد اندیشه‌اش از دستانش خارج شود و از خویش بیگانه شود. خویشتن خویش بودن، یعنی اصیل بودن و در همه حال خود بودن نه به چیزی بیرون از خویشتن پناه‌بردن. خویشتن را به دیگری واگذار کردن یعنی «دگربودگی» که نتیجه‌اش دورویی و چند شخصیتی و چندگانه‌اندیشی و فریب خود و جامعه است (گاست، ۱۳۷۶: ۱۱۱-۱۱۰). این بخشی از بحرانی است که وجود مورخ را درگیر می‌کند و او را به شخصیتی آشفته و کارگزار دیگران تبدیل می‌کند. کارگزاران تاریخ‌نگاری رسمی معمولاً چنین وضعیتی پیدا می‌کنند. بحران به‌طور کلی، تهدیدگر جدی ارزش‌ها، اصول و مبادی بنیادین یک سیستم است که تحت محدودیت زمان و شرایط نبود قطعیت، گرفتن تصمیم‌های حیاتی را الزامی می‌کند. بحران با مرگ و زیست یک سیستم ارتباط دارد، ادراک بحران چونان مقطعی از بی‌نظمی و اختلال نشانه گسست در یک فرایند خطی الگودار است. با عنایت به آنچه گفته شد ما در «مسیر بحران» قرار داریم و تا زمانی که می‌اندیشیم و منتقدانه گام برمی‌داریم در این مسیر بحران هستیم و کمتر با بحران سیستمی برخورد می‌کنیم.

کتاب‌شناخت

- الوانی، مهدی (۱۳۷۶ و ۱۳۷۵) «سازمان‌های بحران‌پذیر و بحران‌ستیز»، مجله دانش مدیریت، شماره ۳۵ و ۳۶، زمستان و بهار.
- امیرکبیری، علیرضا (۱۳۷۶) «بحران مدیریت»، مجله تدبیر، شماره ۷۸، آذرماه.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۴) *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، چاپ ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باقی، عمادالدین (۱۳۸۳) *جدال‌های تاریخی: درآمدی بر تاریخ‌نگاری معاصر*، تهران: سرایی.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۶) *حیای علوم سیاسی: گفتاری در سیاست‌گری*، تهران: نشر نی.
- بتلی، میشل (۱۳۸۶) «بحران در روش»، مترجم: علی‌رضا ملایی توانی، نامه تاریخ‌پژوهان، شماره ۲۵.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹) *مدیریت بحران، نقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*، تهران: فرهنگ گفتمان.
- جنکینز، کیت (۱۳۸۴) *بازاندیشی تاریخ*، مترجم: ساغر صادقیان، تهران: مرکز.
- چالمرز، آلن. ف (۱۳۷۸) *چیستی علم: درآمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی*، تهران: سمت.
- حسینی، حسین (۱۳۸۵) «بحران چیست و چگونه تعریف می‌شود؟» فصلنامه امنیت، سال ۵، شماره ۱ و ۲، پاییز و زمستان.

۲۵۲ / آیا رشته تاریخ در ایران با بحران روبه‌رو است؟ / علی‌رضا ملایی توانی

داوری، رضا اردکانی (۱۳۹۱) / اندیشه پست‌مدرن، تهران: سخن.

ریبیعی، علی و سمیرا سادات حسینی (۱۳۹۳) مدیریت بحران، مفاهیم، الگوها و شیوه‌های برنامه‌ریزی در بحران‌های طبیعی، تهران: تیسرا.

رنجبر، مقصود (۱۳۸۲) «بحران علم سیاست در ایران»، مجله علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، سال ۶، شماره ۲۴، زمستان.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) تاریخ در ترازو، تهران: امیرکبیر.

سلیم، غلامرضا (۱۳۴۸) آموزش تاریخ و ترویج مطالعه آن، سخنرانی‌های نخستین کنگره تاریخ در ایران، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

شیران، حسین (۱۳۹۶) مرگ جامعه‌شناسی، آری یا نه؟ تهران: نشر دیجیتال.

کار، ویلفرد (۱۳۹۴) فلسفه آموزش، مترجم: شروین مقیمی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

کوهن، تامس (۱۳۶۹) ساختار انقلاب‌های علمی، مترجم: احمد آرام، تهران: سروش.

گاست، خوسه ارتگای (۱۳۷۶) انسان و بحران، مترجم: احمد تدین، تهران: علمی و فرهنگی.

گلدنر، آلون (۱۳۸۳) بحران در جامعه‌شناسی غرب، مترجم: فریده ممتاز، تهران: انتشار.

گون، رنه (۱۳۴۹) بحران دنیای متجدد، مترجم: ضیاءالدین دهشیری، تهران: دانشگاه تهران.

لیوتار، ژان فرانسوا (۱۳۸۴) وضعیت پست‌مدرن: گزارشی درباره دانش، مترجم: حسینعلی نودری، تهران: گام نو.

مرادخانی، علی (۱۳۹۲) پایان تاریخ در نظر فلاسفه مدرن و پست‌مدرن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۴) باینولوژی و روش در اقتصاد، مترجم: م. قائد، تهران: مرکز.

هیکس، استیون (۱۳۹۱) توضیح پست‌مدرنیسم: شک‌آوری و سوسیالیسم از روسو تا فوکو، مترجم: خاطره ظهراپی و فرزانه احسانی، تهران: نشر پژوها.

اسناد

برنامه درسی رشته تاریخ مقطع کارشناسی در گرایش‌های چهارگانه، اسناد شخصی دکتر غلامحسین زرگری‌نژاد.

نشست‌ها

گزارش نشست «بحران در تاریخ‌شناسی؛ توهم یا واقعیت»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۷ اسفند ۱۳۹۷، به نشانی: www.ihs.ac.ir

گزارش نشست «بحران در تاریخ»، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۹ دی ماه ۱۳۹۷ به نشانی: pte.ac.ir

List of sources with English handwriting

- Alvānī, Mahdī (1375, 1376 Š.), “Sāzmānhā-ye Boḥrānpazīr va Boḥrānsetīz”, *Majāle-ye Dāneš-e Modīrīyat*, No. 35 and 36, Winter and Spring. [In Persian]
- Amīr Kabīrī, Alīrezā (1376 Š.), “Boḥrān-e Modīrīyat”, *Majāle-ye Tadbīr*, No. 78, Azar. [In Persian]
- Bāqī, ‘Emād al-Dīn (1383 Š.), *Jadālhā-ye Tārīkī: Darāmadī bar Tārīknegarī-ye Mo‘āsīr*, Tehran: Sorāee. [In Persian]
- Bašīrīya, Ḥossein (1396 Š.), *Ehyāy-e ‘Ulūm-e Sīyāsī: Goftārī dar Sīyāsatgozārī*, Tehran: Nay. [In Persian]
- Dāvārī Ardakānī, Rezā (1391 Š.), *Andīšeye Postmodern*, Tehran: Andīša.
- Ḥosseinī, Ḥossein (1385 Š.), “Boḥrān Čīst va Čegūna T‘arīf Mīšavad?” *Fašlnāma-ye Amnīyat*, 5, N0, 1 & 2, Fall and Winter. [In Persian]
- Īmān, Moḥammad Taqī (1394 Š.), *Falsafa-ye Rāveš-e Tahqīq dar ‘Ulūm-e Ensānī*, Qum: Pežūhešgāh-e Howza va Dānīšgāh. [In Persian]
- Morādīkānī, ‘Alī (1392 Š.), *Pāyān-e Tārīk dar Naẓar-e Falāsefa-ye Modern va Postmodern*, Tehran: Pežūhešgāh-e ‘Ulūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī. [In Persian]
- Rabī‘ī, ‘Alī; Ḥosseinī, Samīrā Sādāt (1393 Š.), *Modīrīyat-e Boḥrān, Mafāhīm, ‘Olguhā va Šīvahā-ye Barnāmarīzī dar Boḥrānhā-ye Ṭabī‘ī*, Tehran: Tīsā. [In Persian]
- Ranjbar, Maqsūd (1383 Š.), “Boḥrān-e ‘Elm-e Sīyāsāt dar Īrān”, *Majāle-ye ‘Ulūm-e Sīyāsī, Danešgāh-e Bāqer al-‘Ulūm (PBUH)*, 6, No. 24, Winter. [In Persian]
- Salīm, Gōlāmrezā (1348 Š.), *Amūzeša Tārīk va Tarvīj-e Motāle‘a Ān, Sokanrānīhā-ye Naḵostīn Kongera-ye Tārīk dar Īrān*, Tehran: Vezārat-e Farhangva Honar. [In Persian]
- Šīrān, Ḥossein (1396 Š.), *Marga Jāma‘ašināsī, Ārī ya Na?* Tehran: Našr-e Dījītāl. [In Persian]
- Tājīk, Moḥammadrezā (1379 Š.), *Modīrīyat-e Boḥrān, Naqdī bar Šīvehā-ye Tahlīl va Tadbīr-e Boḥrān dar Īrān*, Tehran: Rahang-e Goftemān. [In Persian]
- Zarrīnkub, ‘Abd al-Ḥossein (1362 Š.), *Tārīk dar Tarāzū*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]

References in English and French

- Bentley, Michael (2005), “Crises over Method”, in *Modern Historiography: an Introduction*, Routledge, pp. 83-94.
- Carr, Wilfred (2005), *Philosophy of Education*, Routledge.
- Chalmers, Alen F. (1976), *What Is This Thing Called Science?* Queensland University Press and Open University Press.
- Hicks, Stephen (2010), *Explaining Postmodernism: Skepticism and Socialism from Rousseau to Foucault*, U.S.A: Scholargy Publishing.
- Gasset, José Ortega y (1962), *Man and Crisis*, New York: W. W. Norton & Company.
- Gouldner, Alvin W. (1970), *The Coming Crisis of Western Sociology*. Basic Book.
- Guenon, Rene (2004), *The Crisis of the Modern World*, Sophia Perennis.
- Jenkins, Keith (2003), *Re-Thinking History*, Routledge.
- Katouzian, Homa (1980), *Ideology and Method in Economics*, Palgrave.
- Kuhn, Thomas. S. (1967), *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lyotard, Jean-François (1979). *La condition postmoderne: rapport sur le savoir*, Paris: Minuit.

Documents

- *Barnāmeya Darsī-ye Rešte-ye Tārīk Maqta‘i Karšenāsī dar Gerāyeshā-ye Čahārgāna*, Private Documents of Professor Gōlārezā Zargarīnezād.

Sessions

- Sessions Report, “Boḥrān dar Tārīkšenāsī; Tavahom yā Vāqe‘īyyat”, *Pežūhešgāh-e ‘Ulūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī*, 7 Esfand 1397. <http://www.ihcs.ac.ir/fa/news/17948/%DA%AF%D8%B2%D8%A7%D8%B1%D8%B4-%D9%86%D8%B4%D8%B3%D8%AA->

%D8%A8%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%86-%D8%AF%D8%B1-
%D8%AA%D8%A7%D8%B1%DB%8C%D8%AE-
%D8%B4%D9%86%D8%A7%D8%B3%DB%8C-
%D8%AA%D9%88%D9%87%D9%85-%DB%8C%D8%A7-
%D9%88%D8%A7%D9%82%D8%B9%DB%8C%D8%AA-

- Session Report, "Bohrān dar Tārīkh", Pežūheškada Tārīkh-e Eslām, 19 Day 1397, <http://pte.ac.ir/2018/12/%d9%86%d8%b4%d8%b3%d8%aa-%d8%b9%d9%84%d9%85%db%8c-%da%af%d8%b1%d9%88%d9%87-%d8%b1%d9%88%d8%b4-%d8%b4%d9%86%d8%a7%d8%b3%db%8c-%d9%88-%d8%aa%d8%a7%d8%b1%db%8c%d8%ae-%d9%86%da%af%d8%a7%d8%b1%db%8c-%d8%a8/>

Is discipline of History in Crisis situation in Iran?¹

Alireza Mollaiy Tavani²

Received: 2019/09/29

Accepted: 2020/04/30

Abstract

For a long time, the "critical situation" has been spoken in various humanities disciplines. Similar issues have arisen in the History of discipline, and the need for change and reform has been spoken. So, the problem is: Do we now face the crisis in the discipline of History? If we encounter the crisis, it rises in which areas? In response to this question, we tried to explain the critical situation first with a reflection on the crisis concept and its definition, and then examine the state of the crisis in science, particularly the science of History. This article looks at the crisis as a severe and extreme condition that has crippled current science. Analyze the critical situation in History as a discipline; the paper looked at this knowledge as a system or a collection of systems with different components and elements. Naturally, some of this system's components are essential and structural, and others are subordinate and non-structural. The paper finally concludes that although disruption and dysfunction have appeared in all system components, a critical situation has occurred only in some aspects of this situation. Therefore, this field is located in a "crisis path" and has not yet undergone a comprehensive crisis.

Keywords: Scientific Crisis, Scientific Revolution, History, Historical Crisis, Systemic Crisis

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.24636.1325

2. Associate Professor, Research Institute for Humanities and Cultural Studies, Email: ar.mollaiy@ihsc.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۲۷۹-۲۵۷
مقاله علمی - پژوهشی

واکاوی رویکرد تاریخ‌پژوهان معاصر تاجیکستان به حکومت سامانیان^۱

جواد هروی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۲۲

چکیده

بررسی تاریخ‌پژوهی کشورهای همسایه ایران و نحوه نگریستن آنها به میراث و تاریخ مشترک گذشته، زمینه‌ای مناسب برای گفت‌وگوی علمی بین متفکران کشورهاست. مقاله حاضر با بررسی و تحلیل رویکرد تاریخ‌پژوهان تاجیکستان به دولت سامانیان، میراث مشترک این کشورها، سعی دارد تا به تلاش‌های مکمل ایشان از پژوهش‌های معاصر ایرانی نیز توجه کند. مورخان تاجیک در دوره شوروی با فراهم کردن بستر هویت قومی، تاریخ‌پژوهی دوره استقلال را جهت دادند و با برجسته کردن جنبه هویت ساز دولت سامانی، به ویژه دوره امیراسماعیل سامانی، در صدد الگوسازی عملی از یک «دولت‌دار» و «امیر عادل» برآمدند. آنها هویت دیگری را به شکل مبهم در شوروی و به طور برجسته در قوم ترک و ملت تاجیک جست‌وجو می‌کنند که خوشبختانه تاکنون، ستیزی با هویت ایرانی نداشته است. تاریخ‌پژوهی دوره استقلال سعی دارد وجه ایجابی هویتی را در «خودی امیراسماعیل» و وجه سلبی را در «دیگر ازبک و ازبکستان» جست‌وجو کند. این رویکرد، اگرچه پاره‌ای نواقص روشی و محتوایی را به شیوه تاریخ‌پژوهان تاجیکستان در دوره استقلال تحمیل کرده است، همچنان از عنایت ویژه ایشان به پژوهش‌های ایرانیان و تداوم آن و اجتناب از رویکرد تهاجمی به فرهنگ ایرانی برخوردار است.

واژگان کلیدی: تاریخ‌پژوهی، حکومت سامانیان، هویت ملی، استقلال تاجیکستان، مورخان تاجیک.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.30691.1424

۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد تهران علوم و تحقیقات: mr.javadheravi@gmail.com

مقدمه

سامانیان به دلیل توجه خاص به فرهنگ و تمدن فارسی، از جایگاه ویژه‌ای در تاریخ حکومت‌های ایرانی برخوردارند. در بخش بزرگی از ایران همزمان با ظهور سامانیان، فرهنگ عربی در نهادهای حکومتی رواج داشت و نخبگان ایرانی با یادگیری زبان و فرهنگ عربی وارد جهان اسلام شدند و از دستاوردهای آن بهره بردند. در چنین فضای فرهنگی، سامانیان در منطقه‌ای ظهور کردند که زبان و فرهنگ عربی هنوز نتوانسته بود سلطه کامل بر جامعه پیدا کند. شکل‌گیری قیام عباسیان و جنبش‌های التقاطی همانند به‌آفرید، المقنع و دیگران، زمینه‌های مقاومت ایرانیان را در برابر عرب تقویت کرد و حتی زمینه را برای کنترل فرهنگ عربی فراهم کرد. این تلاش‌ها با پیشگامی و توفیق سامانیان در استقلال سیاسی از بدنه خلافت عباسی و استقلال‌خواهی در عرصه فرهنگی به‌ویژه زبان فارسی، شاخصه مهمی بود که نگاه صاحب‌نظران و تاریخ‌پژوهان را پس از ظهور ملی‌گرایی جدید به خود جلب کند.

اندیشه ملی‌گرایی غربی، موجب شد تا تاریخ‌پژوهان معاصر به تفسیر مجدد و بازخوانی آثار بازمانده از دوره سامانیان بپردازند. سامانی‌پژوهی، علاوه بر مستشرقان غربی مانند ریچارد فرای امریکایی، بارتولد روسی؛ محققان ایرانی و تاجیک را هم با دلایل و انگیزه‌های متفاوت به خود جلب کرد.

با اینکه در ایران دوره پهلوی، به دلیل رشد روحیه ملی‌گرایی با محوریت زبان فارسی، توجه نویسندگانی همچون احمد کسروی، سعید نفیسی و ذبیح‌الله صفا، به سامانیان و فرهنگ سامانی جلب شد، تاریخ‌پژوهی در ایران دوره پهلوی هنوز در مراحل ابتدایی بود. پس از انقلاب اسلامی، پژوهش‌های دانشگاهی چون آثار جواد هروی (۱۳۸۶ و ۱۳۸۰ و ۱۳۷۱)، محمدرضا ناجی (۱۳۸۶ و ۱۳۸۰ و ۱۳۷۸) و دیگران تدوین شد. اما متأسفانه پژوهشگران ایرانی توجهی جدی به پژوهش‌های تاجیکان به زبان روسی یا تاجیکی نکردند. شاید دلیل عمده آن علاوه بر ناآشنایی به زبان روسی، ضعف معرفی پژوهش‌های تاریخی در تاجیکستان باشد. مهمتر اینکه پس از گذشت حدود سه دهه از استقلال تاجیکستان، هنوز مقاله‌ای جدی از آثار تاجیکان برای استفاده ایرانیان نگاشته نشده است. اما شناخت تاریخ‌نویسی تاجیکان برای ایرانیان به دلیل همپوشانی‌های فرهنگی و تاریخی ضروری است تا نشان داده شود که همزمان ما در تاجیکستان به میراث مشترک چگونه می‌نگرند (ر.ک: گلجان، ۱۳۸۴: ۵۸) و آن را چگونه تفسیر می‌کنند. چه وجهی از این میراث مشترک را به نفع قومی یا سرزمینی تفسیر می‌کنند و چه وجهی را در خدمت زبان فارسی مهم می‌دانند؟

حال به منظور گفت‌وگوی علمی بین ایرانیان و تاجیکان بر سر میراث مشترک، شناخت

آثار ایشان گام اولیه است. به نظر می‌رسد چنین معرفتی درباره نگرش تاریخ‌نگاری سایر اقوام مانند ازبکان و ترکمنان و... نیز ضروری است.

آنچه این مقاله به آن پرداخته است، رویکرد تاریخ‌پژوهان تاجیکستان به دولت سامانی پس از استقلال است. استقلال سیاسی دولت نوین تاجیکستان پس از فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور جنگ داخلی موجب شد تا نخبگان فرهنگی و سیاسی آن کشور، برای یافتن ریشه‌های هویتی خود، به تاریخ گذشته توجه خاص داشته باشند. در این بازخوانی، آنان به دنبال بازکاوی شاخصه‌های هویتی، فرهنگی و تمدنی خود برآمدند. بدیهی است قدمت فرهنگی و تمدنی، شاخصه مهمی در پذیرش ایشان در نظام بین‌المللی موجود بود. در این میان تنها دوره‌ای که آنها توانستند درخشش فرهنگی خود را در آن جست‌وجو کنند، عصر سامانیان بود. این مقاله در صدد بازنمایی رویکرد پژوهشگران معاصر تاجیکستان، از دولت سامانیان و شناسایی و تحلیل کانون‌های توجه آنهاست. در صورت امکان، چرایی توجه به این رویکرد نیز تبیین خواهد شد.

نقد نگرش جدید تاریخ‌نویسان تاجیک در تاجیکستان امری بدیع است. چنانچه آنها نیز تاکنون تحلیل هویتی از تاریخ‌نویسی خود ارائه نکرده‌اند. در این میان نباید از مقالات لقمان بایمت‌اف تاریخ پژوه تاجیک که مدتی نیز با دانشگاه فردوسی مشهد همکاری داشت، در معرفی و نقد تاریخ‌پژوهان تاجیک غفلت کرد. بایمت‌اف (۱۳۷۸) در مقاله «دو کتاب تاریخی درباره سامانیان» به معرفی و نقد دو کتاب نویسندگان معاصر ایرانی (هروی ۱۳۷۱) و تاجیکی (نعمان نعمت‌اف ۱۹۷۷) پرداخته است. بایمت‌اف در این مقاله از حد معرفی اثر و بررسی برخی ایرادهای تاریخی یا شکلی فراتر نرفته است. بایمت‌اف (۱۳۸۲) در مقاله «نقدی بر کتاب تاجیکان» اثر باباجان غفوراف (۱۹۹۷) نیز از حد بررسی و نقد شکلی و گاه محتوایی فراتر نرفته است. ایشان در مقاله «نقد و معرفی دو کتاب تاریخی درباره سامانیان» آثار أحرار مختاراف (۱۹۹۷) و حق‌نظر نظراف (۱۹۹۹) را به جامعه ایرانی معرفی کرده است. هرچند مقالات بایمت‌اف بیش از حد بررسی و نقد سطحی است، لازم بود به جهت تقدم انتشار به آن اشاره شود. نکته‌ای که لازم است تا در آغاز بیان شود، نگرش مهربانانه و تکمیلی پژوهش‌های محققان تاجیک بر تحقیقات پژوهشگران ایرانی در تمام این ادوار است. ایشان تاکنون رویکرد استقبال‌گرایانه از تبعات ایرانی به‌خصوص تعلق مشترک به دولت سامانیان داشته‌اند. این تعامل را باید محققان ایرانی به فال نیک بگیرند تا مبادا رویکرد تهاجمی شومی که در دیگر مرزهای سیاسی ایران در سالیان اخیر پیدا شده است، در اینجا نیز تکرار شود. در خاطرم هست که در صحبتی که با گل‌رخسار صفی‌آوا (چهره برجسته فرهنگی تاجیکستان)

داشتم؛ با تأکید به من گفتم: ایران چشم است و تاجیکستان اشک چشم. پس ظرفیت‌های پژوهشی ایران و تاجیکستان بایستی اینچنین در راستای سامانی‌پژوهی و درک مشترک، تداوم و توسعه یابد. چنانچه پاره‌ای از صاحب‌نظران نیز معتقد به تکاپوهای منسجم جهانی در زمینه مطالعات آسیای میانه و روزگار سامانیان جهت شناسایی جوشش عظیم فکری در شرق سرزمین‌های اسلامی آن هم در قرن دهم میلادی شده‌اند (استار، ۱۳۹۸: ۴).

تاریخ پژوهی تاجیکان در دوره کمونیستی

رویکرد تاریخ پژوهان تاجیک در دوره کمونیستی، مبتنی بر گفتمان کمونیستی حاکم بود. ایشان سعی داشتند حضور تاجیکان را در دوره‌بندی مارکسیستی تحلیل کنند. تاریخ پژوهان برجسته تاجیک در این دوره، اغلب در آکادمی‌های شوروی در مسکو یا سایر شهرهای آن در جهت تبیین و تفسیر گفتمان کمونیستی به فعالیت علمی مشغول بودند.

باباجان غفوراف (۱۹۷۷) نویسنده کتاب *تاجیکان تاریخ قدیم، قرون وسطی، دوره نوین*، پیشگام پژوهش‌های مربوط به عصر سامانیان و تحت تأثیر مورخان بزرگی چون ولادیمیر بارتولد بود. غفوراف سعی داشت سامانیان را با واژه تاجیکی قرائت کند و از مفهوم ایران یا پارسی کمتر استفاده کند. هرچند نیز منکر مفهوم ایران و ایرانی نشده است. البته این عبارت را بارتولد نیز به کار گرفت؛ اما بهره‌گیری غفوراف از این مفهوم منشأ نوعی هویت‌سازی قومی در دهه‌های بعدی به‌ویژه پس از استقلال شد. درحالی‌که غفوراف در بررسی‌های دوره باستان، به پارسیان یا تاجیکان در گستره‌ای وسیع‌تر توجه کرده که از دوره اسلامی تا ماوراءالنهر را شامل می‌شده است. غفوراف در بطن این نگاه نوعی تعصب قومی و زبانی به هموطنانش دید. غفوراف به‌سان سایر شرق‌پژوهان روسی، با بهره‌گیری از کتیبه‌ها، سکه‌ها، کتاب‌ها و به‌ویژه باستان‌شناسی، حضور تاریخی تاجیکان را در دوره‌های ابتدایی، برده‌داری، فئودالی و بورژوازی ترسیم کرد. او حضور تاریخی سامانیان را در دوره فئودالی می‌داند. اطلاعات ارزشمند او را در زنجیره ادوار تاریخی مارکسیستی می‌توان تفسیر است. غفوراف با هر انگیزه‌ای به تألیفاتش همت گماشته باشد، یافته‌های او در تنویر مسیر دولت و ملت آینده تاجیک مؤثر بود و او نزد دولتمردان و مورخان تاجیک پیشگام هویت‌سازی تاجیکستان شناخته می‌شود. یافته‌های شاگردانش نیز دولت و ملت تاجیک را به تکامل نزدیک‌تر کرد.

نویسنده دوم، نعمت‌اف نویسنده کتاب *دولت سامانیان؛ ماوراءالنهر، خراسان در عصرهای ۱۰-۹*، شاگرد غفوراف و تحت تأثیر بارتولد و ایو. یاکوبوفسکی است. نعمت‌اف تحقیقات غفوراف را یک گام به دولت‌سازی تاجیکان نزدیک کرد و با استفاده از تخصصش در

باستان‌شناسی، چگونگی شکل‌گیری شهرهای دولت سامانی را در تکامل اندیشه شرق‌شناسانه مارکسیستی تحلیل کرد. نعمت‌آف بیشتر با تکیه بر جغرافیای تاریخی، شکل‌گیری و تکامل شهرهای ماوراءالنهر را به سان شهر فئودالی ارزیابی کرد و مناسبات اقتصادی و اجتماعی آن را مبتنی بر تضاد طبقاتی دانست. تحلیل مناسبات براساس تضاد مارکسیستی، سراسر کتاب نعمت‌آف را در بر گرفته است. در مقایسه‌ای ساده باید گفت نعمت‌آف بیش از غفورآف از تفکرات ایدئولوژیک مارکسیستی بهره برده است. اهمیت پژوهش‌های نعمت‌آف نسبت به غفورآف در چند مطلب است:

۱. نعمت‌آف کتاب مستقلی درباره سامانیان تألیف کرده، درحالی‌که اثر غفورآف تنها بخشی از دوره سامانیان را دربرمی‌گیرد؛
۲. نعمت‌آف بیش از غفورآف دغدغه تعیین محل جغرافیایی سکونتگاه قوم تاجیک را داشته، او به مرزهای سیاسی تاجیک‌نشین توجه کرده است و بخشی از ماوراءالنهر منتهی به خوارزم (ترکمنستان)، فرغانه و بخشی‌هایی از ازبکستان و خراسان کنونی ایران و قسمت جنوبی ترمذ، در شمال افغانستان فعلی را خارج از قلمرو ملت تاجیک می‌داند. تعیین دقیق جغرافیای سکونتگاه تاجیک را به نوعی می‌توان برآیند نگرش‌های قوم‌گرایانه نعمت‌آف دانست؛
۳. غفورآف زبان تاجیکی را در ارتباط با زبان فارسی بررسی کرده است و آن را در یک روند تاریخی، جایگزین زبان سغدی می‌داند (غفورآف، ۱۳۷۷: ۵۸۳-۵۷۳). اما نعمت‌آف بدون اینکه وارد مراودات زبان فارسی با پهلوی شود، از زبان تاجیکی صحبت کرده است. او القاء می‌کند که زبان تاجیکی هویت مستقل زبانی دارد؛
۴. نعمت‌آف بیش از غفورآف به نقش تضاد طبقاتی در سقوط دولت سامانیان اعتقاد دارد. هر دو محقق تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیستی، تضاد طبقاتی درون جامعه سامانی را مؤثرتر از یورش بیگانگان در سقوط آن دولت می‌دانند. نعمت‌آف در اواخر عمر براساس همان یافته‌های پیشین خویش، با برجسته کردن هویت ملی حکومت جدید تاجیکستان، کتابی سیاسی و کم‌حجم با محوریت هویت ملی، به نام دولت تاجیک بنیاد سامانی (۱۹۹۹) می‌نویسد. واپسین تاریخ‌پژوهان تاجیک در دوره شوروی به آحرار مختارآف با کتاب *امیران و وزیران سامانی* (۱۹۹۷)، حق نظر نظرآف با کتاب *عوامل صعود و سقوط دولت سامانیان* (۱۹۹۹)، و نورمحمد امیرشاهی *دولت داری تاجیکان در عصرهای ۱۴-۹م*. (۱۹۹۹) می‌رسد. این کتاب‌ها اغلب مجموعه مقالات این نویسندگان در مجلات روسی یا تاجیک در دوره شوروی است که با گرایش‌های مارکسیستی تدوین و پس از استقلال تاجیکستان، باز نشر شده است.

تاریخ‌پژوهان تاجیکستان و هویت‌سازی ملی جدید

فروپاشی شوروی (۱۹۹۱م)، زمینه شکل‌گیری هویت‌های قومی مستقل چندگانه در منطقه قفقاز و ماوراءالنهر را فراهم کرد. تاجیک یکی از این ملت‌هاست که در گذشته تاریخی خود، روزگار فرهنگی درخشانی داشته و مستعد هویت‌سازی جدیدی بر یکی از ادوار درخشان تاریخ خویش است. جنگ داخلی که متعاقب استقلال بروز کرد نیز ضرورت آن را دوچندان کرد.

تاجیکان در طول سه دهه روند موفقیت‌آمیزی برای هویت‌سازی جدید و رابطه میان گذشته و حال طی کردند. آنها حکومت سامانیان را بنیان هویت قومی خود برگزیدند. بنیادهای چنین بنیانی را پیشتر، غفوراف و نعمت‌اف و دیگران، با انگیزه‌های سیاسی و علمی متفاوت ایجاد کردند. امام‌علی رحمان‌اف رئیس‌جمهور تاجیکستان در پیشگفتار چاپ جدید کتاب غفوراف (۱۹۹۸)، به ضرورت ملی توجه به تاریخ‌نویسی ملت تاجیک توصیه می‌کند. او از دوری ملت خود «از آموزش میراث تاریخ مردم خود» برای مدت طولانی سخن می‌گوید که این مهم را در آستانه استقلال، غفوراف به سامان رساند. او برای هم‌زمان خود روزنه‌ای به عالم تاریخ بازکرد. این نخستین تجربه تاریخ‌نگاری تاجیک در زمان شوروی بود. او با کاربرد تاریخ در خدمت اهداف هویت‌ساز گفت: «ما باید از تاریخ گذشته سبقت بگیریم و برای وحدت ملی، کارهای بزرگی را به انجام برسانیم» (غفوراف، ۱۹۹۷: ۲۷-۲۳).

در هزار و یکصدمین سال تأسیس دولت سامانیان، مصادف با پایان جنگ داخلی و جشن استقلال، چندین جلد کتاب کوچک و بزرگ به چاپ رسید. از جمله مجموعه مقالاتی ارزشمند با عنوان «نامه آل سامان» (شعردوست، ۱۳۷۸) و برخی تألیفات درخور منتشر شد (ناجی، ۱۳۷۸) که به تناسب در فهرست منابع جهت استفاده سامانی‌پژوهان ایرانی خواهد آمد. پس از دوره «نهضت سامانی‌پژوهی تاریخ‌پژوهان تاجیک» در سال ۱۳۷۷ خ/ ۱۹۹۸ م، آثار باارزش دیگری تاکنون منتشر نشده است.

تاریخ‌پژوهان دوره استقلال تاجیکستان، بیشتر بر امور سیاسی و فرهنگی و بر هویت‌سازی قومی و دولت-ملت‌سازی تکیه دارند. لذا مسائل فرهنگی و سیاسی که مغفول مانده بود، به سرعت در تحقیقات جدید جای خود را پیدا کرد و تحلیل اقتصادی گذشته تاجیک‌ها که در دوره شوروی پررنگ بود، در این دوره رنگ باخت.

با این تغییر رویکرد، تاریخ‌پژوهان تاجیک درگیر پژوهش‌های سطحی شدند. زیرا اغلب منابع به زبان «فارسی نیاکان» یا به زبان عربی بود که بدان آشنایی کافی نداشتند و پژوهش‌های باستان‌شناسی محور هم جای خود را به پژوهش‌های کتاب‌محور داد. شاید برای تاجیکان در

این مرحله، بنیادهای اقتصادی اجتماعی در اولویت نبود و ضرورت تاریخ سیاسی و فرهنگی بیش از همه بود. نداشتن ارتباط وثیق با دانشگاه‌های جهان که روش‌های تاریخ سیاسی و فرهنگی را تدریس می‌کنند موجب شد تاریخ‌نویسی دوره استقلال از کیفیت علمی لازم برخوردار نباشد. در مقایسه کلی بین سامانی پژوهی ایرانیان، برای نمونه هروی و ناجی، با محققان تاجیک می‌توان فاصله زیادی مشاهده کرد.

نکته مهم در سامانی پژوهی تاجیکان، مسئله نگاه گفتمانی ملی‌گرایی و هویت‌گرایی ایشان است. این نگاه موجب شد تا رویکرد گزینش‌گرایانه بر رویکرد کل‌نگر غلبه کند. حتی کلیت عصر سامانیان از این منظر، برای آنان جذابیت نداشت، پس فقط به دنبال نکات برجسته و درخشان دولت سامانیان برآمدند. در واقع هدف آنها سامانیان و دوره سامانی نیست، بلکه موضوع را به نحوی عرضه می‌کنند که به اهداف ملی و تاریخی کشور تاجیکستان یاری رساند. چنانچه امروزه بسیاری از نام‌گذاری‌های اماکن مهم و تصاویر اسکناس‌ها نیز هر آینه برای کسب و جاهت ملی است. در حال حاضر ایران نیز حساسیت چندانی به دوره باستان نشان نمی‌دهد، بنابراین، تاجیکان خود را منادی و مروج روزگار ایران باستان و متولی دیانت زرتشتی و فرهنگ و تمدن آن عصر می‌پندارند. به این ترتیب، امارت امیراسماعیل سامانی همان دوره الهام‌بخش هویت قومی تاجیک و قهرمان ملی ایشان محسوب می‌شود که به غلط تحت عنوان سلطنت، بیشترین تحقیقات را به خود اختصاص می‌دهد. آنان روزگار ضعف سامانیان و حتی دوره استیلای ترکان را نادیده گرفته‌اند یا بسیار اندک به آن پرداخته‌اند. چنان‌که در این زمینه تنها غفورآف (۱۳۷۶) در مقاله «علل اوج‌گیری و سقوط سامانیان» و حق‌نظر نظرآف (۱۹۹۹) در کتاب *عوامل صعود و سقوط دولت سامانیان*، بدان توجهی اندک کرده‌اند. لذا هیچ‌کدام از این آثار، نیاز خواننده تاجیک را برای فهم کلی از سرتاسر دوران حاکمیت سامانیان برآورده نمی‌کند.

شاخصه‌های هویتی دولت سامانی در تاریخ‌نویسی تاجیک

تحلیل تمام شاخصه‌های رویکرد تاریخ‌پژوهان تاجیک در این مقاله امکان‌پذیر نیست. در اینجا به مهمترین محورهای مدنظر اشاره می‌شود:

۱. هویت‌جویی و هویت‌سازی ملی

ملت‌ها دارای هویت قومی و ملی خاص خود هستند (آبادیان، ۱۳۸۸: ۲۰-۱) و فهم هویت ملی، نحوه تعامل و ارتباط با ملت‌های دیگر را مشخص می‌کند. تاجیکان با فهم اهمیت تاریخ‌نویسی در ساختن هویت ملی، آن را مایه پیوستگی و قوام خویش می‌دانند. بر این اساس

دریافته اند که تا زمانی که نتوانند تصویری روشن از «خود گذشته» ارائه دهند، قادر به دولت-دولت سازی نخواهند شد. از این رو، تاجیکان در گذشته خود به دنبال بازنمایی «افتخارات ملی» و «خودآگاهی ملی» از میان ادبیات و سیاست برآمده‌اند. خروج آنها از چارچوب مفهومی «خلق کمونیستی»، زمینه تجدیدنظر در هویت ملی را نیز فراهم کرد.

تاریخ نویسان دوره استقلال با گرفتن مفهوم «قوم یا خلق تاجیک» از زبان مورخان دوره مارکسیستی، آن را به سطح بالاتری یعنی «ملت تاجیک» ارتقا دادند. در این هویت سازی، «ملت تاجیک» شاخه‌ای «از مردمان ایرانی نژاد با سرنوشت پیچیده و پرنشیب و فراز» معرفی شدند (غفوراف، ۱۳۷۷: ۲۳).

در این تصویر، ملت تاجیک، مردمی «با کار و پیکار»، «آزادی خواه و سازنده»، «بنیادکار و با خرد و با ذکاوت» معرفی می‌شوند که از طریق «خودشناسی و آگاهی ملی» به «دوران احیای دولت داری» خود وارد شده‌اند که این خودآگاهی ملی نیز از مطالعه تاریخ حاصل می‌شود. از این رو، چنین پرسش‌های هویت‌جویانه را مطرح کردند که «اجداد ما چه کسانی‌اند. چگونه دولت تأسیس کردند و دولت داری کردند، چگونه به عرصه علم وارد شدند؟» (همان، ۲۵)

در هویت‌جویی تاجیکان باباجان غفوراف پیشگام بود. تاریخ «خلق تاجیک» کانون توجه او بود. وی با شناسایی خلق تاجیک از ابتدای تاریخ باستان، آگاهی هویت‌جویانه‌ای را برای دوره استقلال فراهم کرد. تاریخ‌نویسان دوره استقلال با اتکا به مطالعات پیشین، تحلیل‌های مارکسیستی را با درایت به حاشیه رانده و از مبانی تفکر غفوراف برای هویت ملی خود بهره گرفتند (شریف‌اف، ۱۳۹۳: ۲۱۰-۲۰۱). آنها با تحقیقات خود پلی بین هویت تاریخی و هویت جاری زدند (یعقوب شاه، ۱۳۸۳: ۳۲-۵۱).

یکی از تاریخ‌پژوهان تاجیک، یوسف شاه یعقوب شاه، واژه تاجیک را تندرانه معادل آریایی دانست و سعی کرد با این تعریف مبسوط، ابهامات پیشین را درباره ریشه واژه تاجیک حل کند (همان: ۱۲۳).

تاریخ‌پژوه دیگری، واژه تاجیک را در ارتباط با معنویت دینی زردشتیان معنی می‌کند و آن را مرتبط با کلاه تاج‌مانندی می‌داند که آنها به سر می‌گذاشتند (شکوری بخارایی، ۱۳۸۳: ۲۶۲-۲۱۷). ایشان با این ریشه‌شناسی ادامه می‌دهد که تاریخ تاجیکان گواهی می‌دهد که استواری ریشه‌های هستی ملت از نیروی معنوی اوست.

کامل بیگ‌زاده (۲۰۰۰) مورخ و ادب‌پژوه تاجیک، در اثرش با عنوان پیامبران فرهنگ ما ضمن معرفی فردوسی، ابن سینا، ناصر خسرو، عمر خیام، شمس تبریزی، جلال‌الدین رومی، تلاش بیشتر و روشن‌تری در جست‌وجوی سرچشمه‌های هویت قومی تاجیکان انجام داده

است. وی فرهنگ فارسی را به این دلیل شایسته ستایش و تقلید می‌داند که فرهنگ آسایش و آرامش است. او توصیه می‌کند که ما باید این فرهنگ را سرمشق زندگی خود قرار دهیم (بیگ‌زاده، ۲۰۰۰: ۸). اگر به زمینه و بستر سیاسی تاجیکستان در زمان چاپ اثر مذکور توجه کنیم، شاید اهمیت این نگاه بیشتر روشن شود. او ضمن ستایش از خدمات ناصرخسرو در تقویت روح خودشناسی ملی مردم تاجیک، در یک نتیجه‌گیری اخلاقی معتقد است که وظیفه سنگینی بر دوش پیروان ناصرخسرو در تداوم و تقویت روح خودشناسی گذاشته شده است (همان: ۴۳-۴۰). اما قسمت مهم نوشته بیگ‌زاده مربوط به پرسش و پاسخ‌هایی (۳۹ پرسش) با عنوان «خودشناسی» است. ظاهراً این پرسش‌ها به گونه‌ای طراحی شده که افراد پرسشگر، پرسش‌ها را مطرح و وی به آنها جواب می‌دهد. پرسش پانزدهم درباره «ما و ماپرستی» به نوعی طراحی مباحث ملی‌گرایی است. در لابه‌لای پرسش‌ها می‌توان مخالفت عده‌ای را با این پرسش‌ها مشاهده کرد که نماینده افکار عمومی جامعه‌اند، اما بیگ‌زاده بدون اینکه پاسخ مستدلی ارائه دهد، معتقد است هنوز زمان اینگونه مفاهیم فرانسیده و زود است و هرچیزی باید در زمانش مطرح شود (همان: ۷۲-۱۰).

۲. هویت سرزمینی؛ معنویت‌بخشی بر جغرافیای سرزمینی

سرزمین، نقش مهمی در هویت‌بخشی ملی دارد. این مسئله در دهه‌های پایانی قرن بیستم به‌ویژه در میان دولت‌های نوظهور همچون شاخص محوری، نقش‌آفرین شد. دولت‌های جدید برای نشان دادن هویت ملی مستقل و تاریخی خویش، به سپهر تاریخ روی آوردند (مس‌آف، ۱۳۹۵: ۱۰۶). تاجیک‌ها نیز به‌عنوان یکی از اقوام آریایی، سابقه قومی طولانی برای خود قائل‌اند که اولین سرزمین آریایی‌ها (اثران ویچ/ ائیرینه ویجه/ آریا ویچ) در سکونتگاه این قوم در اطراف دریاچه خوارزم بوده است.

عبدالله مرادعلی بیگی لنگرودی تاریخ‌پژوه تاجیک، به نقل از «وندیداد فرگردیکم» شانزده سرزمین آریایی را در حوزه جیحون نام برده و آن را آریاویچ در سرزمین نیاکان تاجیک می‌داند (بیگ‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۰۶-۱۹۷).

برجسته‌کردن برخی ادعاهای زردشت‌پژوهان مبنی بر تولد زردشت در سرزمین اصلی تاجیکان، آنها را به قدسی‌سازی یا معنویت‌زایی سرزمینی سوق داده است. از سوی دیگر ایدئولوژی ملی‌گرایی نیز به این سرزمین قداست سیاسی بخشیده است. این قداست‌بخشی دوگانه، سرزمین تاجیکان را سرزمینی خاص در تاریخ‌نویسی آنها مطرح کرده است. شکوری بخارایی یکی از این تاریخ‌پژوهان است که در مقاله‌اش به این مطلب پرداخته است. او

می‌نویسد: «تاجیکان خود یک خلق معنوی‌زاد هستند که بر اثر اتحاد معنوی و رشد فرهنگی به عرصه تاریخ آمده‌اند. مردم تاجیک به صفت ملی فرزند احیای ملی ایران محسوب می‌شوند.» (شکوری بخارایی، ۱۳۸۳: ۲۲۵). او در قسمتی دیگر از پژوهش‌اش سهم ماوراءالنهر و خراسان را در هویت ملی یادآور می‌شود که «آری ماوراءالنهر و خراسان چگونگی احیا ملی ایران را معین کرده، رشد بعدینه فرهنگ ایرانی از بسیاری جهات وابسته به آن بود که آغازش در زادگاه احیا چگونه بود.» (همانجا). او همچنین معنویت بخشی سرزمینی را از معنای بخارا استنباط می‌کند و می‌نویسد: بخارا از «ریشه و یخ‌ر به معنای عبادتگاه یعنی مکان معنویت، جای بسیار علم و دارالعلم بود» (همان: ۲۲۴).

تقسیمات سیاسی و ولایتی شوروی در سال ۱۹۲۴م. سرزمین تاریخی آنها را از دست تاجیکان خارج کرد و به ازبکان داد. این تقسیمات هنوز هم سایه حسرت‌افزایی بر تاریخ‌نویسی تاجیکان انداخته است. این شکاف به این معنی است که امروزه تاجیکان به مرزهای تاریخی خود که آن را مرکز و محور احیا ملی تاجیک (بخارا و سمرقند) می‌دانند دسترسی سیاسی ندارند. این محرومیت نوعی احساس غربت در تاریخ‌نویسی تاجیکان ایجاد کرده است. آنها از یک سو می‌کوشند با آمار و ارقام تاجیک‌بودن بخارا و سمرقند را ثابت کنند (حاتم‌اف، ۱۳۸۳، ۲۷۴-۲۶۳) و از سوی دیگر با تاریخ‌نویسی خود تلاش می‌کنند یاد «سرزمین نیاکان» یا «مام میهن» را گرامی بدارند.

محمد زمان صالح (۱۹۹۹) تاریخ پژوه تاجیک در اثر خود به نام *دیوار خراسان* به این مطلب اشاره کرده است. او در این کتاب بین جغرافیای تاریخی و تاریخ سیاسی پلی زده و سعی کرده خواسته‌های سیاسی خود را بیان کند. او احساس غربت سرزمین‌های از دست رفته را در بین گزارش لشکرکشی‌ها و فتوحات امیراسماعیل سامانی به خوبی نشان می‌دهد (صالح، ۱۹۹۹: ۴۳-۸۵). وی با قلمی داستان‌گونه، استقبال بی‌نظیر مردم شهرهای بخارا و سمرقند از امیراسماعیل و برخورد مهربانانه امیر با مردمش را به تصویر می‌کشد. او سعی دارد با قلم تخیل پردازانه خود جدایی ناپذیری عاطفی مردمان بخارا و سمرقند را با «سرزمین نیاکان» یا «مام میهن» یادآوری کند (همان: ۲۸۴-۲۴۷). محمدزمان صالح این احساس را درباره شهرهای تاجیکان که امروزه در قلمرو افغانستان فعلی قرار دارد نیز به خواننده منتقل می‌کند (همان: ۳۲۹-۳۰۹)، اما واقعیت آن است که موقعیت بخارا و سمرقند نسبت به سایر شهرها، این احساس را پررنگ کرده است. این اثر پس از کتاب تاجیکان غفوراف، از آثار مهم تاجیکان است. نویسنده سعی کرده با نگارش داستان‌گونه بین سرزمین تاریخی و سرزمین سیاسی کنونی پیوند برقرار کند. این اثر در عین ارائه داده‌های تاریخی، از ذکر منابع و ارجاع به متون اصلی

خودداری کرده و کتاب در قالب توصیفی داستان گونه است. تاریخ‌نویسی تاجیکان در دوره کنونی، بیش از اینکه ناظر بر جایگاه علمی باشد در خدمت اهداف سیاسی و احیا روح ملی تدوین یافته و عمده آثارشان نوعی گزارش‌نویسی یا داستان‌پردازی مناسبتی است.

۳. هویت‌سازی زبان‌محور (زبان فارسی و ادبیات تاجیک)

زبان از مؤلفه‌های مهم هویت ملی است که جایگاه والایی نزد ملی‌گرایان دارد. تاریخ‌پژوهان تاجیک نیز تحت تأثیر گفتمان ملی‌گرایی زبان‌محور، ارتباط تنگاتنگی بین زبان فارسی تاجیکی و توسعه تمدن و فرهنگ خود قائل‌اند. بر این اساس، عصر سامانیان را اوج قدرت فرهنگی و تمدنی تاجیکان با محوریت احیا زبان فارسی تاجیکی دانسته‌اند (شریف‌اف، ۱۹۹۹).

تاریخ‌نویسان و ادب‌پژوهان تاجیک، احیا زبان فارسی تاجیکی را منشأ اصلی استقلال و هویت زبانی ایرانیان از سلطه اعراب می‌دانند. در این میان می‌توان دو گرایش بین صاحب‌نظران تاجیک شناسایی کرد:

دسته‌ای با گرایش تندروی ملی‌گرایانه، از زبان فارسی-تاجیکی یاد می‌کنند و زبان فارسی-تاجیکی را اصل و منشأ زبان قوم آریایی دانسته و حتی گاهی از زبان تاجیکی بدون پیشوند فارسی یاد می‌کنند. کتاب شرف‌الدین رستم (۱۹۹۹) با عنوان *دولت سامانی و زبان ادبیات تاجیک* را می‌توان در این دسته جای داد. هر چند ایشان اساس زبان تاجیکی را فارسی می‌داند، برای آن حیات مستقل قائل است (همان، ۱۹۹۹: ۱۵۹-۱۵۴، ۱۰-۹). او سعی دارد با تعیین دقیق منشأ رشد و نمو زبان فارسی-تاجیکی در قلمرو تاجیکستان امروز و گاه در حوزه رود جیحون در قسمت‌های شمالی افغانستان، جایگاه خاصی برای زبان تاجیکی قائل شود. همچنین از نظر زمانی نیز بیشتر بر دوره سامانیان متمرکز شده و ادوار بعدی چندان مدنظرش نیست. وی رودکی را محور و اساس احیا زبانی می‌داند (همان: ۲۲۵-۱۱۰).

گروه دیگر، رویکرد میانه‌روی داشته و زبان مردم تاجیکستان را در پهنه وسیع‌تر زبان فارسی تحلیل می‌کنند و خط تمایزی بین زبان فارسی-تاجیکی و زبان فارسی نمی‌کشند. زبان فارسی را زبان ادبی و فکری مردمانی که در فلات ایران زندگی می‌کنند، موسع می‌دانند و فارسی-تاجیکی را زیرمجموعه زبان فارسی مطالعه می‌کنند. می‌توان از این دسته به کتاب کامل بیگ‌زاده (۲۰۰۰) با عنوان *پیامبران فرهنگ ما*، میرزا شکورزاده (۱۳۸۳) با عنوان *تاجیکان*، آریایی‌ها و فلات ایران و (۱۳۷۳) نیز *تاجیکان در مسیر تاریخ* و میرزا ملاحمد (۱۳۹۵) با عنوان *سیری در عالم ایران‌شناسی* یاد کرد. این دسته خلاق شاهکارهای ادبی شعر و نثر به وسیله رودکی، فردوسی، ابن سینا، ناصر خسرو، عمر خیام و شمس تبریزی و جلال‌الدین رومی را

نشان از قابلیت و توانایی زبان و ملت آریایی در تولید آثار فکری ارزشمند می‌دانند. صاحب نظرانی از هر دو دسته که در زمینه زبان فارسی و جایگاه آن در نزد ملت تاجیک سخن گفته‌اند، رویکرد شیفتگی در قالب آنها به وجود آمده است. ایشان همه این اعتباربخشی به زبان فارسی را مدیون دولت سامانیان می‌دانند.

در این میان رودکی در مقام آغازگر شعر فارسی با خاستگاه ناحیه پنجکنت تاجیکستان، بیش از سایرین مدنظر مورخان و ادب‌پژوهان قرار گرفته است (طاهر جان اف، ۱۳۸۶). رودکی نه تنها در دوره استقلال بلکه در دوره حاکمیت شوروی نیز شایان توجه بوده است. محققان برجسته تاجیک روس زبان درباره رودکی، صدرالدین عینی، باباجان غفوراف، خ میرزاف، عبدالرحمان طاهر جان اف، هستند. همچنین از محققانی که به زبان فارسی-تاجیکی درباره رودکی مقاله یا کتاب نوشته‌اند می‌توان به صدرالدین عینی، عبدالرحمان طاهر جان اف، ع میرزایف و... اشاره کرد. از میان این آثار، نوشته‌های صدرالدین عینی، غفوراف و طاهر جان اف بیش از سایرین مدنظر مردم تاجیک در دوره استقلال قرار گرفته است (برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیوست کتاب طاهر جان اف، ۱۳۸۶: ۱۸۸-۱۸۱).

غفوراف و به پیروی از او صاحب نظران دیگر، پیدایش و تکامل زبان تاجیکی را در چالش با زبان عربی برشمرده‌اند. ایشان زبان تاجیکی را زبان خلق و زبان عربی را زبان فئودال‌ها دانسته‌اند. اینان معتقدند که در دوره سامانیان هنوز زبان مسلطی نیست و دو جریان در این ارتباط وجود داشت: جریان اول معتقد به تقویت و حمایت زبان تاجیکی؛ جریان دوم معتقد به توسعه زبان عربی بود.

این دوگانگی در تحلیل‌های ایشان در بخش ادبیات و سایر وجوه تمدنی نیز تسری یافته است (غفوراف، ۵۸۹-۵۸۵). اما مسئله‌ای که صاحب نظران تاجیک دوره شوروی و استقلال بدان پرداخته‌اند و هنوز بحث هویت زبانی آن ناقص است، مسئله خط تاجیکی است. در اینجا نوعی گسست عمیق بین خط نیاکانی با حروف عربی و خط کنونی با حروف روسی دیده می‌شود. اینکه چگونه می‌توان این دو را آشتی داد، آیا بازگشت به خویشتن خویش که همان احیا تمدن و فرهنگ تاجیکی سامانی دانسته شده است، مسئله خط را نیز شامل می‌شود یا نه؟ شاید در آینده به دوگانگی میان خط نیاکانی و خط کنونی توجه شود. در این برهه صاحب نظران تاجیک بیشتر بر بُعد ایجابی و وحدت‌بخش تأکید دارند تا بخش افتراق تا بتوانند از پیشینه سامانیان، مسئله روز خود یعنی هویت زبانی را احیا کنند.

۴. بیگانه‌ستیزی و استقلال‌خواهی

تاجیکان بیش از هزار سال از داشتن حکومت و استقلال سیاسی در سرزمینشان محروم

بوده‌اند. همین محرومیت، موجب شکل‌گیری نوعی بیگانه‌ستیزی در تفکر و رفتارشان شده است. مورخان تاجیک در تحلیل‌های تاریخی عامل محرومیت خود را سلطه حکومت‌های ترک قراخانیان، غزنویان، سلجوقیان، تیموریان و ازبکان معرفی می‌کنند (عبدالله یف، ۱۳۷۸: ۱۰۵-۳۹؛ شرف‌الدین رستم، ۱۹۹۹: ۳۳-۱۱). ناکامی تاجیکان در دوره شوروی در رسیدن به مقامات بالای حزبی و نبود سهم‌بری کافی موجب شد تا در تقسیمات کشوری، بخش عمده‌ای از سرزمین خود را که کانون اصلی ظهور فرهنگ و تمدن تاجیکی بود، از دست بدهند. این ناکامی، غمی بزرگ بر روحیه ملت تاجیک تحمیل کرده است که به وضوح در بیگانه‌ستیزی آنها در پژوهش‌های تاریخی می‌توان دید.

تاریخ پژوهان دوره شوروی تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیستی شکاف جوامع را براساس تضاد طبقاتی تحلیل می‌کردند. در این تحلیل ترکان طبقه حکومتگر و تاجیکان طبقه دیوانی و علمی شناخته می‌شدند. این دسته، ضرورت «دیگری» را برای هویت‌سازی «قوم عرب» می‌دانستند که با فروپاشی شوروی و استقلال تاجیکان، «دیگری» به «قوم ازبک» تغییر یافت. همان طوری که گفته شد، ریشه این «دیگری دشمنانه» را باید در دوره شوروی جست‌وجو کرد. لذا «دیگری» در شوروی، علت اصلی ناکامی معرفی می‌شود. اما هنوز به دلیل وابستگی علمی آنها به آکادمی‌های روسیه، این دیگری به صورت همه‌جاگیر معرفی نمی‌شود. ولی به تدریج شوروی در جایگاه دیگری نقش مهمی در هویت‌سازی آنها خواهد داشت. بخشی از این دیگری مربوط به میدان یافتن ازبکان در تضييع حقوق تاجیکان است.

ازبکان در مقام «دیگری» مصائب زیادی به هویت قومی، فرهنگی و تمدنی تاجیکان وارد کرده‌اند. آنها نه تنها سرزمینشان را تصاحب کرده‌اند، بلکه به دلیل داشتن قدرت برتر در دوره شوروی، سعی در جعل تاریخ و حذف هویت قومی تاجیکان در ازبکستان برآمده‌اند. حضرت صباحی (۱۳۸۳) یکی از نویسندگان تاجیک، با نوشتن مقاله‌ای با عنوان «عمر دروغ کوتاه است»، با توجه به سیاست تاجیک‌ستیزی ازبکان با کمک مقامات شوروی، این مصائب را نشان داده است (حضرت صباحی، ۱۳۸۳: ۲۷۵-۲۸۶). نماز حاتم‌آف نویسنده دیگر در مقاله‌ای با عنوان «در بخارا بخار گردیدیم» سیاست رسمی ضد تاجیکی ازبکان در حذف هویتی تاجیکان را بر ملا کرده و اعمال این سیاست را از تقسیمات مرزهای آسیای میانه در سال ۱۹۲۴ تا حال حاضر می‌داند. در نتیجه سیاست ضدیت ازبکان با فرهنگ و تمدن تاجیک، مناطق تاجیک‌نشین همانند سمرقند به سه گروه تقسیم شده است:

دسته اول آنهایی که به فرهنگ، تمدن، ملت و زبان خود صادق هستند و به گذشته خود می‌بالند. این دسته تحت شدیدترین فشارها از سوی ازبکان قرار دارند و از حقوق اولیه محروم

شده‌اند؛

دسته دوم آنهایی که به هویت قومی و زبانی خود بی‌تفاوت هستند. اینها در کارهای حزبی، سیاسی و دولتی با ازبکان همراهی دارند و برای این دسته منصب و قدرت مهمتر از دین و زبان و قومیت است؛

گروه سوم کسانی‌اند که هویت تاجیکی خود را از دست داده و ازبک شده‌اند و حتی زبان تاجیک را فراموش کرده‌اند. حاتم‌آف معتقد است که فشار سیستماتیک دولت ازبکستان بر تاجیکان بخارا، بدترین اعمال ضدبشری در تعیین هویت ازبکی است که می‌توان به «دیگری‌های قومی» روا داشت. او مدعی است که ازبکان مقیم تاجیکستان، دیگری «قومی و زبانی»، از وضعیت بهتری برخوردارند و آزادی عمل دارند (همان: ۲۷۴-۲۶۳). نویسنده به طور ضمنی از سیاست دولت به دلیل حمایت نکردن دیپلماتیک از تاجیکان بخارا انتقاد می‌کند (همانجا).

محمدجان شکوری بخارایی در میان انبوه پژوهشگران تاجیک، تنها نویسنده‌ای است که دغدغه هویتی کاملاً بومی شده دارد و به نوعی «اروپازدگی» را آفت هویت ملی تاجیک می‌داند. اغلب پژوهشگران تاجیک در مسئله غیرخودی به مسئله شوروی و ازبک توجه کرده‌اند، درحالی‌که او به اروپا هم به مثابه دیگری آفت‌زا توجه کرده است. نکته جالب در تحلیل ایشان این است که او بین دموکراسی و اروپازدگی تفاوت قائل شده و دموکراسی را نتیجه تفکر بشر برای اداره درست جامعه دانسته، اما اروپازدگی را آسیب‌زا می‌داند. البته او به «دیگری ترکی» نیز بی‌تفاوت نیست و آن را از حافظه تاریخی ملت تاجیک دور نکرده، بلکه آن را در ساحت «دیگری» تحلیل کرده است. او مدعی است که «دیگری» قراخانی و غزنوی ترک، حیات جامعه تاجیکی را تهدید کرد و آن را در ابهام فرو برد و امروز نیز همان خطر آن را تهدید می‌کند. پس اگر عهد سامانیان احیا شود، تاجیکان نجات خواهند یافت و لیکن اگر دوره سامانی در وقتش نرسد و مدتی دیر ماند هیئات کار از کار خواهد گذشت و دوره قراخانی و غزنوی خواهد رسید (همانجا).

۵. قهرمان‌سازی و الگوسازی اخلاقی و سیاسی برای جامعه کنونی

مورخان پیشین یکی از کارکردهای دانش تاریخ را الگوسازی اخلاقی و عبرت‌آموزی از گذشتگان دانسته‌اند (ابن فندق، ۱۳۶۱: ۱۰). امروزه کمتر کسی نقش قهرمانان یا شخصیت‌ها یا نخبگان را در مدیریت جامعه انسانی رد می‌کند. منظور از قهرمان کسی است که از نظر رتبه و جایگاه اجتماعی و سیاسی برتر از مردمانش و فروتر از محیط طبیعی باشد (فرای، ۱۳۷۷: ۴۸).

نویسندگان تاجیک سعی کرده‌اند قدرت، عواطف و سجایای اخلاقی چنین قهرمانانی را در چارچوب تاریخ قوم تاجیک بیان کنند و از آن‌الگویی برای زندگی کنونی ارائه دهند. در این میان امیراسماعیل سامانی جایگاه خاصی یافته است که هیچ‌کدام از امیران یا شخصیت‌های سیاسی و علمی در طول هزار و صد سال حیات قوم تاجیک پس از سامانیان بدان راه نیافته است. حال پرسش این است که اسماعیل سامانی دارای چه ویژگی‌هایی بوده که تاریخ‌پژوهان تاجیک امروزه بدان توجه ویژه کرده‌اند.

تاریخ‌نویسی مناسبی و رسمی، زمانی در تاجیکستان مستقل، رشد کرد که جامعه تازه استقلال یافته نیازمند هویت قومی و زبانی و رهبر سیاسی خردمند و مدیریت سیاسی همراه با روحیه مدارا بود. امام‌علی رحمان‌آف رئیس‌جمهور تاجیکستان در پیامی به مناسبت چاپ مجدد کتاب تاجیکان غفورآف و هزارویکصدمین سال تأسیس دولت سامانیان، الگوی عملی برای آینده جامعه سیاسی و علمی را امیراسماعیل سامانی معرفی کرد. تاریخ‌نویسان تاجیک نیز برای «احیا هویت سیاسی» و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه، به تنها حکومت مستقل تاجیک توجه خاص کرده‌اند؛ به‌سخن‌دیگر، امیراسماعیل وحدت‌بخش سرزمین و هویت‌بخش سیاسی و علمی و زبانی، مرکز ثقل تاریخ‌نویسی تاجیکان، قرار گرفت که حداقل سه جلد کتاب کم‌حجم اما تأثیرگذار در جامعه تاجیک را عبدالله یُف (۱۳۷۸)، سعید حلیمیان (۱۹۹۹) و محمدزمان صالح (۱۹۹۹) نوشتند.

سعید سعدی‌زاده سمرقندی تاریخ‌پژوه تاجیک می‌نویسد: «اسماعیل سامانی در طول تاریخ تاجیکان همچون امیری عادل، مردپروور، خردمند، سیاستمدار، سپهسالار بزرگ و... نقش عظیم داشت. متأسفانه تاجیکان بعد از اسماعیل سامانی در عصرهای میانه و آخر میلادی در سیاست و دولت‌داری به مثل او مردی بزرگ و با استعداد را ندیده‌اند.» (سعدی‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۶۷-۳۳۶). عبدالله یُف نیز به نقل از رحمان‌آف رئیس‌جمهور می‌نویسد: «دوره احیا مدنیت، فرهنگ، رشد علم و ادبیات و شکوه اقتدار دولت تاجیکان به عهد سامانی خصوصاً امیراسماعیل سامانی مربوط است. این دوران را می‌توان مرحله درخشان و پرافتخار تمدن ملی و اوج کمالات دولت‌داری و تشکل شخصیت‌های برومند نامید. نیروی عقل و ذکاوت و سازندگی و ایجادکاری محض در همین دوران به حد اعلا رسید» (عبدالله یُف، ۱۳۷۸: ۹).

عبدالله یُف از پیشگامان تاریخ‌نویسی دوره استقلال، با الهام از نیازهای جامعه سیاسی خود و تحت تأثیر تاریخ‌پژوهان ایرانی همچون جواد هروی و داستان‌پردازی چون پناهی سمنانی درباره اسماعیل سامانی قرار گرفته است. ایشان از هروی رویکرد کلی شخصیت‌سازی مستند و تاریخی امیراسماعیل را وام گرفته و از پناهی سمنانی نیز ویژگی‌های اخلاقی و شجاعت

داستان‌گونه در مقام «فرمانروای عادل و بزرگ» را گرفته است. با این همه رویکرد انتقادی خود را در برابر هروی نشان داده است، به‌ویژه زمانی که شخصیت‌سازی هروی با خواسته‌های ملی‌گرایانه او هماهنگ نشده است (همان، ۳۵ و ۲۵). تاریخ‌نویسی او را می‌توان در ادامه تاریخ‌نویسی مناسبی برای تحقق «فرمایش سرور و الامقام دولت تاجیکستان امام‌علی رحمان‌اف» دانست و هدف او را نیز از تاریخ‌نویسی «تأیید مقام امیراسماعیل سامانی و شخصیت برجسته او» اعلام کرد (همان: ۶۹). عبدالله یف با این هدف، نگاه سراسر تأییدآمیز و ستایش‌گرایانه به عملکرد امیر داشت؛ از این رو، گاهی قدرت‌طلبی یا کارهای غیر متعارف او را مانند شورش علیه برادرش نصر و گرفتن قدرت خاندان را به گونه‌ای دموکراتیک توجیه کرده است. ایشان در این باره می‌نویسد: «شاید وابسته به آن باشد که اسماعیل با سیاست و اصول اداره نصر چندان موافق و قانع نبوده و با حفظ استقلال نظر، بیشتر از حدی که صلاحیت امیر یک شهر اجازت می‌داد به امور دولت داری دخل می‌کرده است» (همان: ۴۸). یا در بررسی علت جنگ عمرو و اسماعیل علاوه‌بر سیاست مکارانه خلیفه، شخصیت تمامیت‌خواه، فزون‌طلب با توقعات روزافزون عمرو را برجسته می‌کند و امیراسماعیل را از هرگونه قدرت‌طلبی استبدادی مبری کرده است. البته جنگ این دو را جنگ دردناک یاد کرده است که «از برخورد دو امیر هم نژاد و ملت پرست که اهداف روزگار و پیکارشان اصلاً یکی بوده و از مهمترین پدیده‌های سرنوشت‌ساز و از دردناکترین صفحات سرگذشت اقوام آریایی شناخته شده است» (همان: ۶۹). عبدالله یف در صفحاتی از اثرش، از امیراسماعیل، شخصیتی شجاع، سلحشور، دانا، عاقل، عادل، جوانمرد، حق‌شناس، قانع، مظلوم و ضدترک نشان داده است (همان: ۱۰۵-۴۱). نگاه ستایش‌گرایانه، موجب شده از رویکرد تاریخی عدول کند و بخش عمده‌ای از تکامل نظام دیوانی و نهضت فرهنگی را که در دهه‌های بعدی به وقوع پیوست به دوره اسماعیل نسبت دهد و در واقع، به نوعی از روش تعمیم نابجا استفاده کرده است.

سعید حلیمیان (۱۹۹۸) نویسنده کتاب *اسماعیل سامانی* در اثر حجیم و ستایش‌آمیز خود، روش عبدالله یف را در پیش گرفته و امیر اسماعیل را شخصیت برجسته تاجیکان و الگوی عملی فرمانروایی با اخلاق برای جامعه امروز معرفی کرده است. حلیمیان سراسر کتاب خود را به ویژگی‌های شخصیتی فرمانروایی او اختصاص داده و از محورهای کاملاً احساسی و عاطفی و ارزش‌دورانه چون «جنگ برادران و غلبه مهر»، «یک روز عدالت به از صد سال عبادت»، «بعضی لحظه‌های کار و زندگی اسماعیل در بخارا» و غیره ارائه داده است. در این فصول او علاوه‌بر ویژگی‌های فوق، وقت‌شناسی، احترام به زنان، دانشمندان، علم‌مداری، عالم‌دوستی، دولت‌داری و... را که در شاهی آرمانی مطرح شده برای ایشان بر می‌شمرد (حلیمیان، ۱۹۹۸:

تاریخ‌پژوهان تاجیک دوره استقلال، در معرفی امیراسماعیل سامانی، نمونه‌ای از فرمانروای عادل، به اقتباس از سیرالملوک خواجه نظام‌الملک (رحمانی، ۱۳۹۳: ۲۵۰-۲۳۷)، گاه آشکارا و گاهی با ایما و اشاره به رحمان‌آف رئیس‌جمهور وقت تاجیکستان نظر دارند. این دو شخصیت را در سر دو احیا مدنیت و استقلال ملت تاجیک قرار داده‌اند. همان‌طور که اسماعیل قوم تاجیک را از زیر سلطه اعراب و یورش ترکان حفاظت کرد، رحمان‌آف نیز ملت تاجیک را از سلطه شوروی و زیاده‌خواهی ازبکان و دیگران نکه داشت.

نتیجه

تاریخ‌پژوهی تاجیکان در موضوع سامانیان را می‌توان به دو دوره، سلطه فرهنگ مارکسیستی شوروی و دوره استقلال تقسیم کرد. در این دو روزگار دو نوع نگاه به سامانیان میان صاحب‌نظران پدید آمده است. در دوره شوروی‌ها، محققان تاجیک مانند غفورآف، طاهر جان آف، نعمت‌آف، میرزائیف، مختار آف و دیگران، در عین توجه به وجوه فرهنگی، تمدنی و زبانی حکومت سامانی، آن را در فرآیند تکامل اندیشه ضد مارکسیستی ارزیابی کرده و متون مهمی را تولید کرده‌اند که بعدها محل توجه و استناد پژوهشگران دوره استقلال قرار گرفته است. تلاش این دسته در ابعاد جزئی تر فارغ از دغدغه‌های قومی نبود. چه بسا آنها به دلیل احساس غبن و عقب‌ماندگی از ازبکان و ترکمنان در پشت پرده ایدئولوژی مارکسیستی، مسائل قومی را نیز پیگیر بودند. استقبال عظیم از آثار این دسته از نویسندگان در دوره استقلال و بهره‌گیری در پژوهش‌های تاریخی، وجه قوم‌گرایانه آن را نشان داد. آثار این دسته البته در دوره استقلال به متون کلاسیک و بنیادی تبدیل شد. تاریخ‌نویسی دوره استقلال به دلیل از دست رفتن مبادی و اصول روش پژوهش مارکسیستی، توانمندی علمی کافی ندارد و اغلب تاریخ‌نویسان و پژوهش‌ها به مسئله هویت بیش از مسائل علمی توجه کرده‌اند. لذا قوت کافی نیز ندارد. اگر مقایسه‌ای بین دو دوره صورت بگیرد، باید از سیر قهقراپی تاریخی پژوهی و تاریخ‌نویسی در تاجیکستان دوره استقلال نسبت به دوره قبل سخن گفت. دغدغه امروزی جامعه تاریخی تاجیکستان، مسئله ملی‌گرایی و هویت زبانی است. ایشان هنوز نتوانسته‌اند از سیطره ایدئولوژی ملی‌گرایی بیرون بیایند و تاریخ را از ابعاد گوناگون آن ارزیابی کنند. لذا می‌توان تاریخ‌نگاری تاجیک را نوعی «تاریخ‌نگاری رسمی» دانست که به آن «تاریخ‌نگاری مناسبتی» نیز می‌گویند. نکته آخر اینکه، پژوهش‌های تاجیکان درباره دولت سامانیان خوشبختانه در تداوم تحقیقات محققان ایران و در راستای فرهنگ ایرانی است. اگر از این موضوع تنها اندکی غفلت کنیم،

امکان تبدیل این رویکرد منعطف مهربانانه به رویکردی تهاجمی وجود دارد که محافل علمی و دانشگاهی ایران بایستی هر آینه این قضیه را مدنظر خویش قرار دهند.

کتاب‌شناخت

آبادیان، حسین (۱۳۸۸) «مؤلفه‌های هویت ملی در برخی آثار مکتوب نیمه نخست دوره قاجار»، دو فصلنامه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، تهران: دانشگاه الزهراء، شماره ۳، پاییز و زمستان. ابن‌فندق، ابوالحسن (۱۳۶۱) *تاریخ بیتهق*، تصحیح و تعلیق: احمد بهمنیار، تهران: فروغی. استار، اف. (۱۳۹۸) *روشنگری در محاق، عصر طلایی آسیای میانه*، مترجم: حسن افشار، تهران: نشر مرکز.

بایمت‌آف، لقمان (۱۳۷۸) «بررسی و نقد دو کتاب تاریخ سامانیان در ایران و تاجیکستان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شهریور.

_____ «نقد کتاب ایران در زمان سامانیان»، مجله ایران‌شناخت، پاییز.

_____ (۱۳۷۹) «شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ملی در ایران»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، بهمن.

_____ (۱۳۸۱) «دو کتاب تاریخی درباره سامانیان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، مرداد و شهریور.

_____ (۱۳۸۱) «نقد و نظری بر کتاب دولت‌داری تاجیکان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، اسفند.

_____ (۱۳۸۲) «نقدی بر کتاب تاجیکان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، فروردین، شماره ۶۶.

حاتم‌آف، نماز (۱۳۸۳) «در بخارا بخار گردیدیم»، مجموعه *تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

حضرت صباحی (۱۳۸۳) «عمر دروغ کوتاه است» مجموعه *تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

خدایی شریف‌آف (۱۳۹۳) «نهضت خودآگاهی در ادبیات فارسی»، مجموعه *سامانیان و نقش آنها در اعتلای تمدن و فرهنگ ایران‌زمین*، به کوشش: کیوان پهلوان و احمد صمدی، تهران: انتشارات آرون. رجب‌زاده، عسکرعلی و دیگران (۱۳۷۹) *سهام مردمان ایرانی در رشد تمدن بشری*، دوشنبه: بنیاد بین‌المللی باربد.

رحمانی، روشن (۱۳۹۳) «روایت‌های مردمی درباره سامانیان از نگاه نظام‌الملک همچون امیر عادل»، مجموعه *سامانیان و نقش آنها در اعتلای تمدن و فرهنگ ایران زمین*، به کوشش: کیوان پهلوان و احمد صمدی، تهران: انتشارات آرون.

شکورزاده، میرزا (۱۳۷۳) *تاجیکان در مسیر تاریخ*، تهران: انتشارات الهدی.

شکوری بخارایی، محمدجان (۱۳۸۳) «معنویت و احیا ملی»، مجموعه *تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

سعدی‌زاده سمرقندی، سعید (۱۳۸۳) «از تاریخ سیاسی تاجیکان سمرقندی»، مجموعه *تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۲۷۵

شعر دوست، علی اصغر (۱۳۷۸) *نامه آل سامان (مجموعه مقالات)*، تهران: مجمع علمی تمدن، تاریخ و فرهنگ سامانیان.

طاهر جان آف، عبدالرحمان (۱۳۸۶) *رودکی و روزگار و آثار*، مترجم: میرزا ملااحمد، تهران: امیرکبیر.

عبدالله یف، سعدالله (۱۳۷۸) *امیراسماعیل سامانی*، تهران: مجمع علمی تمدن و فرهنگ سامانی.

عیسی متوف، معروف (۱۳۹۳) «سامانیان و شکل‌یابی تاریخ‌نگاری ملی»، *مجموعه سامانیان و نقش آنها در اعتلای تمدن و فرهنگ ایران زمین*، به‌کوشش کیوان پهلوان و احمد صمدی، تهران: انتشارات آرون. غفورآف، باباجان (۱۳۷۶) «علل اوچگی‌ری و سقوط سامانیان»، مترجم: میرزا ملااحمد، *مجله ایران‌شناخت*، پاییز، ش ۶.

غفورآف، باباجان (۱۳۷۷ / ۱۹۹۷) *تاجیکان، تاریخ قدیم، قرون وسطی و دوره نوین*، دوشنبه: کتابفروشی عرفان.

فرای، نورتروپ (۱۳۷۷) *تحلیل نقد*، مترجم: صالح حسینی، تهران: نیلوفر.

گلجان، مهدی (۱۳۸۴) *میراث مشترک (نظری اجمالی بر حوزه فرهنگ و تمدن شرق ایران و ماوراءالنهر)*، تهران: امیرکبیر.

محبت آف، خال‌نظر (۱۹۹۹) *تاجیکستان*، پاریس: انجمن رودکی.

محبی، احمدعلی (۱۳۳۴) *سامانیان*، کابل: انجمن تاریخ افغانستان.

مختارآف، احرار (۱۹۹۷) *امیران و وزیران سامانی*، دوشنبه: انتشارات آل سامان.

مرادعلی بیگ‌زاده لنگرودی، عبدالله (۱۳۸۳) «خیال‌بافی پان‌ترکیست‌ها - واقعیت تاریخی»، *مجموعه تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به‌کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

مس آف، رحیم (۱۳۹۵) *تاریخ تاجیکان با مُهر کاملاً سری (بخشی از تاریخ فاش‌نشده تاجیکان در اوایل قرن بیستم)*، به‌کوشش: آرش ایران‌پور، تهران: شیرازه.

ملکی، یوسف (۱۳۷۸) *شکوفایی علوم در دوره حکومت سامانی*، تبریز: دریای سخن.

ناجی، محمدرضا (۱۳۸۰) *سامانیان دوره شکوفایی فرهنگ ایرانی اسلامی*، تهران: دفتر پژوهش‌های اسلامی.

_____ (۱۳۸۶) *فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو سامانیان*، تهران: امیرکبیر.

ملااحمد، میرزا (۱۳۹۵) *سیری در عالم ایران شناسی (مجموعه مقالات)*، تصحیح: جواد هروی، تهران: نشر گلبرگ.

هروی، جواد (۱۳۷۱) *ایران در زمان سامانیان*، با مقدمه و تصحیح: اسماعیل رضوانی، مشهد: نشر نوند.

_____ (۱۳۸۰) *تاریخ سامانیان عصر طلایی ایران بعد از اسلام*، تهران: امیرکبیر.

یعقوب شاه، یوسف شاه (۱۳۸۳) «تاجیکان (پیرامون اتنوگینز)»، *مجموعه تاجیکان، آریایی‌ها و فلات ایران*، به‌کوشش: میرزا شکورزاده، تهران: سروش.

Бекзода, Комил (2000) *Паёмбарони фарханги мо, (чилди, аввал)*, (Душанбе).

بیگ‌زاده، کامل (۲۰۰۰) *پیامبران فرهنگ ما*، دوشنبه: نشر نادر.

- Халимиён, Саидип (1999) Исмоили Сомонӣ, Душанбе, Адиб.
خلیمیان، سعید (۱۹۹۹) / اسماعیل سامانی، نشر ادیب، دوشنبه: ادب.
- Худой, Шарифов (1999) Шоирони Аҳди Сомониён, Душанбе, Адиб.
خدایی شریف أف (۱۹۹۹) شاعران عهد سامانیان، به کوشش: عبدالشکور عبدالستار ، دوشنبه: نشر ادیب.
- Рустам, Шарофиддини (1999) Давлати Сомониён ва забони адабии тоҷик, Душанбе.
رستم أف، شرف‌الدین (۱۹۹۹) دولت سامانی و زبان ادبی تاجیک، دوشنبه.
- Солех, Мухаммадзамони (1999) Дебори Хуросон, Душанбе, Ирфон.
صالح، محمدزمان (۱۹۹۹) دیوار خراسان، دوشنبه: نشر عرفان.
- Мухтор, Шокири (1997) Рӯдаки дар шеъри ҷаҳон, Панҷекат, соли.
مختار أف، شاکر (۱۹۹۷) رودکی در شعر تاجیک، پنجکنت: انتشارات ساله.
- Назаров, Хакназар, (1999) Авомили сууд ва сукути давлати Сомониён, Душанбе, Ирфон.
نظر أف، حق نظر (۱۹۹۹) عوامل صعود و سقوط دولت سامانیان، دوشنبه: انتشارات آل سامان.
- Неъматов, Нуъмон (1999) Давлати тоҷикбунёди Сомониён, Тоҷикистон, Душанбе, Ирфон.
نعمت أف، نعمان (۱۹۹۹) دولت تاجیک بنیاد سامانی، دوشنبه: نشر عرفان.
- Неъматов, Нуъмо (1987) Давлати Сомониён ва Хуросон дар 9- 10, Тоҷикистон, Душанбе, Ирфон.
نعمت أف، نعمان (۱۹۸۷) دولت سامانیان و خراسان در عصرهای ۱۰-۹م، دوشنبه: نشر عرفان.

List of sources with English handwriting

- Ābādīān, Ḥossein (1388 Š.), “Moalefahā-ye Hovviat-e Millī dar barkī Ātār-e Maktūb-r Nīma-ye Naḵost-e Dora-ye Qājār”, *Tārīk-nigarī va Tārīk-nigārī*, No. 3, Fall & Winter. [In Persian]
- ‘Abdullāheh, Sa’d allāh (1378 Š.) *Amīr Esmā’il Sāmānī*, Tehran: Majma’ Tārīk va Tamaddon-e Sāmānī. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1378 Š.), “Barrasī va Naqd-e do Kitāb-e Tārīk-e Sāmānīān dar Īrān va Asīā-ye Mīāna”, *Kitāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, Šahrīvar. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1381 Š.), “Do Kitāb-e Tārīkī darbara-ye Sāmānīān”, *Kitāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, Mordād & Šahrīvar. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1381 Š.), “Naqd va Nazarī bar Kitāb-e Dolatdārī-e Tājīkān”, *Kitāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, Esfand. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1378 Š.), “Naq-e Kitāb-e Īrān dar Zamān-e Sāmānīān”, *Majala Īrān Šinākt*, Fall. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1382 Š.), “Naqdī bar Kitāb-e Tājīkān”, *Kitāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, Farvardīn, No. 66. [In Persian]
- Baymetov, Luqmān (1379 Š.), “Šiklgīrī-e Tārīk-negārī-e Millī dar Īrān”, *Kitāb-e Māh-e Tārīk va joḡrāfiā*, Bahman. [In Persian]
- Gafūrov, Bābājān (1376 Š.), “Elala Ojgīrī va Soqūt-e Sāmānīān”, Translated by by Mīrzā Mollā Aḥmad, *Majala Īrān Šinākt*, Fall, No.6. [In Persian]
- Gafūrov, Bābājān (1377 Š.), *Tājīkān, Tārīk-e Qadīm, Qorūm-e Vostā va Doraya Novīn*, Došanba: Kitābforūšī ‘Erfān. [In Persian]
- Goljān, Mahdī (1384 Š.), *Mīrāt-e Moštarak (Naṭarī Ejmālī bar Ḥoza Tamaddon-e Šarq-e Īrān va Māvarā al-Nahr)*, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ḥātāmov, Namāz (1383 Š.), “Dar Boḡārā Boḡār Gardīdīm”, *Majmū’a-ye Tājīkān, Āryāthā va Falāt-e Īrān*, Edited by Mīrzā Šakūrzāda, Tehran: Sorūš. [In Persian]
- Ḥazrat Šobāhī (1383 Š.), “Omr-e Dorūḡ Kūtāh Ast”, *Majmū’a-ye Tājīkān, Āryāthā va Falāt-e Īrān*, Edited by Mīrzā Šakūrzāda, Tehran: Sorūš. [In Persian]
- Hiravī, javād (1371 Š.), *Īrān dar Zamān-e Sāmānīān*, Edited by Moḥammad Esmāīl Rizvānī, Mašhad: Našr-e Navīd. [In Persian]
- Hiravī, javād (1380 Š.), *Tārīk-e Sāmānīān ‘Asr-e Ṭalāt-ye Īrān-e Ba’d az Eslām*, Tehran: Amīr Kabīr.
- Ibn Fondoq, Abulḥasan (1361 Š.), *Tārīk-e Bayhaq*, Edited by Aḥmad Bahmanyār, Tehran: Forūḡī. [In Persian]
- ‘Īsāmetov, Ma’rūf (1393 Š.), “Sāmānīān va Šiklyābī-e Tārīk-nigārī-ye Millī”, *Majmū’a-ye Sāmānīān va Naqš-e Ānhā dar ‘Etelā-ye Tamaddon va Farhang-e Īrānzamīn*, Edited by Kayvān Pahlavān & Aḥmad Šamadī, Tehran: Ārūn. [In Persian]
- ḳodānī Šarīfof (1393 Š.), “Nahzat-e ḳodāgāhī dar Adabīāt-e Fārsī”, *Majmū’a-ye Sāmānīān va Naqš-e Ānhā dar ‘Etelā-ye Tamaddon va Farhang-e Īrānzamīn*, Edited by Kayvān Pahlavān & Aḥmad Šamadī, Tehran: Ārūn. [In Persian]
- Malīkī, Yusof (1378 Š.), *Šokūfātī-ye ‘Olūm dar Doraya Ḥokūmat-e Sāmānī*, Tabriz: Daryay-e Soḳān. [In Persian]
- Mīsov, Raḥīm (1395 Š.), *Tārīk-e Tājīkān bā Mohr-e Kamīlan Serrī (Baḡšī az Tārīk-e Fāšnašoda-ye Tājīkān dar Avāyila Qarn-e Bīstum)*, Edited by Āraš Īrānpūr, Tehran: Šīrāza. [In Persian]
- Moḥabatov, ḳāl Nazar (1999), *Tājīkistān*, Paris: Anjoman-e Rūdakī. [In Persian]
- Moḥībī, Aḥmad ‘Alī (1334 Š.), *Sāmānīān*, Kabul: Anjoman-e Tārīk-e Afḡānistān. [In Persian]
- Moḳtārov, Aḥrār (1997), *Amīrān va Vazīrān-e Sāmānī*, Došanba: Entišārāt-e Āl-e Sāmān. [In Persian]
- Morād ‘Alī Baygzada Langirūdī (1383 Š.), “ḳālbāfī Pānturkīstāh- Vaḳīāt-e Tārīkī”, *Majmū’a-ye Tājīkān, Āryāthā va Falāt-e Īrān*, Edited by Mīrzā Šakūrzāda, Tehran: Sorūš. [In Persian]

- Nāṣī, Moḥammadrezā (1380 Š.), *Sāmānīān Doraya Šokūfāyī-ye Farhang-e Īrānī Eslāmī*, Tehran: Daftar-e Pejūhešhā-ye Eslāmī. [In Persian]
- Nāṣī, Moḥammadrezā (1386 Š.), *Sairī dar 'Ālam-e Īrānšīnāsī (Maǰmū 'a Maqālat)*, Edited by javād Hiravī, Tehran: Našr-e Golbarg. [In Persian]
- Rahmānī, Rošan (1393 Š.), “Ravāyathā-ye Mardomī darbāra-ye Sāmānīān az Nigāha Nizām al-Molk Hamḥon Amīr Ādil”, *Maǰmū 'a-ye Sāmānīān va Naqš-e Ānhā dar 'Etelā-ye Tamaddon va Farhang-e Īrānzamīn*, Edited by Kayvān Pahlavān & Aḥmad Šamadī, Tehran: Ārūn. [In Persian]
- Raǰabzada, 'Askar 'Alī Et al. (1379 Š.), *Sahm-e Mardomān-e Īrānī dar Rošd-e Tamaddon-e Bašarī*, Došanba: Bonyād-e Bayn al-Millī Bārbad. [In Persian]
- Šakūrzāda, Mīrzā (1373 Š.), *Tāǰīkān dar Masīr-e Tārīq*, Tehran: Entešārāt-e al-Hodā. [In Persian]
- Šardūst, Ālī Asqar (1378 Š.), *Nāma Āl-Sāmān (Maǰmūa Magālāt)*, Tehran: Maǰma' Tārīq va Tamaddon-e Sāmānī. [In Persian]
- Ṭāhīrǰānov, Abdulrahmān (1386 Š.), *Rūdakī va Rūzīgār va Ātār-e Ou*, Translated by Mīrzā Mollā Aḥmad, Tehran: Amīr Kabīr. [In Persian]
- Ya'qūb Šāh, Yusof Šāh (1383 Š.), “Tāǰīkān (Pīrāmūn Ethnogiīnz)”, *Maǰmū 'a-ye Tāǰīkān, Āryāihā va Falāt-e Īrān*, Edited by Mīrzā Šakūrzāda, Tehran: Sorūš. [In Persian]

References in Russian

- Бекзода, Комил (2000) *Паёмбарони фарханги мо*, (чилди, аввал), (Душанбе.
- Халимиён, Саидип (1999) *Исмоили Сомонӣ*, Душанбе, Адиб.
- Худой, Шарифов (1999) *Шоирони Аҳди Сомониён*, Душанбе, Адиб.
- Рустам, Шарофиддини (1999) *Давлати Сомониён ва забони адабии тоҷик*, Душанбе.
- Солех, Мухаммадзамони (1999) *Дебори Хуросон*, Душанбе, Ирфон.
- Мухтор, Шокири (1997) *Рӯдаки дар шеърӣ ҷаҳон*, Панчекат, соли.
- Назаров, Хакназар, (1999) *Авомили сууд ва сукути давлати Сомониён*, Душанбе, Ирфон.
- Неъматов, Нуъмон (1999) *Давлати тоҷикбунёди Сомониён*, Тоҷикистон, Душанбе, Ирфон.
- Неъматов, Нуъмо (1987) *Давлати Сомониён ва Хуросон дар 9- 10*, Тоҷикистон, Душанбе, Ирфон.

References in English

- Northrop Frye, Herman (1957), *Anatomy of Criticism*, New Jersey: Princeton University Press.
- Starr, Steven Frederick (2015), *Lost Enlightenment: Central Asia's Golden Age from the Arab Conquest to Tamerlane*, Princeton: Princeton University Press.

An Analysis of Contemporary Tajik Historian's Approach to the Samanid Government¹

Javad Heravi²

Received: 2020/03/14
Accepted: 2020/06/11

Abstract

Studying the historiography of Iran's neighboring countries, and how they view the shared heritage and history of the past, is a field for scholarly dialogue among thinkers. The present article attempts to consider the focus of their viewpoints on analyzing the approach of Tajikistan scholars to the Samanid as a shared heritage and tries to consider their complementary efforts in contemporary Iranian research. Tajik historians in the Soviet era, providing a platform for ethnic identity, directed the historiography. The same way, emphasizing the identity-building aspect of the Samanid, especially during Amir Ismail Samani, sought a practical model of a "statesman" and "Amir 'Adel." They are vaguely searching for another identity in the Soviet Union, especially among the Turk and Tajik people, who, fortunately, have not yet been at odds with the Iranian identity. Independent historiography seeks to find the positive side of identity in "Amir Ismail himself" and the opposing side in "Uzbek and Uzbekistan". Although this approach has imposed some methodological and content shortcomings on Tajik historians during independence, it continues to pay special attention to Iranian research and its perpetuation and avoid an aggressive approach to Iranian culture.

Keywords: Historical Research, Samanid's Government, National identity, Tajikistan Independence, Tajik Historians.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.30691.1424

2. Assistant Professor in department of History, Azad University, Science and Research, Tehran.

Mr.javadheravi@gmail.com

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)
سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۰۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / صفحات ۳۰۶-۲۸۱
مقاله علمی - پژوهشی

تأثیر تبشیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام (ص)^۱

یاسمن یاری^۲

علی محمد ولوی^۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۰۹

چکیده

پژوهش حاضر بر آن است تا تأثیر تبشیر را بر انگاره‌های ساخته‌شده اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان، از پیامبر اسلام در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم بررسی کند. این پژوهش سعی دارد به این سؤال پاسخ دهد که پدیده تبشیر چه تأثیری بر انگاره‌های تولیدشده از پیامبر اسلام در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم داشته است. واقعیت این است که هژمونی استعمار و پدیده تبشیر در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، ارتباط تنگاتنگی با هم دارند، هم‌چنین تبشیر در پی ایجاد فضای اندیشگانی مناسب برای پذیرش استعمار بوده است. در همین زمان، کشورهای اسلامی نیز هدفی برای استعمار به حساب می‌آمدند. در نتیجه، تبشیر در کنار استعمار، مظاهر تمدنی این ملت‌ها، از جمله اسلام را به چالش کشاند و ایشان را از دل‌بستگی به تمدن خود دور کرد و آماده پذیرش سلطه غرب کرد. پس این فرضیه مطرح است که «نویسندگان میسیونر با دیدگاه‌های جانبدارانه کوشیده‌اند پیامبر اسلام را دروغین معرفی کنند» و بدین ترتیب شالوده تمدن اسلامی را سست کرده و مسلمانان را پذیرای تمدن غرب با تمام مظاهر آن کنند.

واژگان کلیدی: تبشیر، پیامبر اسلام، اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان، انگاره‌سازی، استعمار، میسیونر.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HPH.2020.31207.1433

۲. پژوهشگر پسادکتری دانشگاه الزهرا و صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران (نویسنده مسئول):
y.yari@alzahra.ac.ir

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهرا: a.valavi@alzahra.ac.ir

مقدمه

عصر استعمار که از قرون پیشین آغاز شده بود، در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در اوج خود قرار داشت. در این عصر، تبشیر هم‌پای سیاست استعماری سعی داشت با تولید اندیشه، فضای فکری لازم را برای گسترش قدرت استعماری غرب و سلطه بر شرق فراهم آورد. بسیاری از کشیش‌ها، به‌ویژه پروتستان‌ها می‌کوشیدند با تأثیر بر اعتقادات جوامع تحت استعمار، ایشان را به مردمانی تبدیل کنند که کشورهای استعمارگر را عامل خوشبختی و رستگاری خویش بدانند. تمدن نوین و مذهب مسیحیت هر دو در کنار هم منجی شرق معرفی می‌شدند و در این میان، کشورهای اسلامی از اهداف اصلی، مدنظر ویژه گروه‌های تبشیری قرار گرفتند. اولین گام برای رسیدن به این مقصود، مخدوش نشان دادن اصل دین و علایق مذهبی مسلمانان بود؛ اقدامی که می‌توانست پایه‌های ایمانی آنان را سست کند و زمینه پذیرش باورهای جدید را فراهم آورد. طبیعی است که اثبات دروغین بودن پیامبر اسلام به این هدف کمک می‌کرد و به همین منظور، متونی پیرامون زندگی حضرت محمد(ص) نگاشته شد تا نبوت ایشان را انکار کند و مسلمانان را قانع کند که دینی راستین یعنی مسیحیت را برای سعادت خود برگزینند.^۱ حقایق بالا این فرضیه را ایجاد کرد که موضع جانبدارانه درباره پیامبر اسلام در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم و شغل میسیونری نویسندگان در کشورهای تحت استعماری ارتباطی دو سویه با هم داشته باشند. این مسئله نویسنده این سطور را بر آن داشت تا درباره اثبات این فرضیه و ارتباط احتمالی بین این دو مؤلفه تحقیق کند. ارتباط بین موضع جانبدارانه میسیونرها در ارتباط با پیامبر اسلام شاید از دید هر خواننده‌ای طبیعی باشد، اما این مسئله مطرح است که آثار نگاشته‌شده با این دیدگاه تا چه حد بر فضای اندیشگانی زمانه خود، یعنی قرن نوزدهم، تأثیر داشته‌اند. پاسخ به این سؤال نشان می‌دهد که چرا هنوز در قرن نوزدهم با وجود تحولات فضای علمی در جهان، انگاره‌های تولیدشده درباره پیامبر اسلام جانبدارانه است و تحولی حداقلی در آن مشاهده می‌شود.

پیشینه تحقیق

از نخستین کتاب‌های فارسی که به موضوع پژوهش حاضر کمک می‌کند، کتاب باارزش *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان* (۱۹۶۵م)^۲ است که

۱. در این زمینه می‌توان به آثار زیر اشاره کرد:

Controversial Tracts on Christianity and Mohammedanism & An History of Muhammedanism & The Religions of The World and Their Relations to Christianity & The Life of Mahomet and etc.

۲. مرتضی اسعدی، *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان* (۱۹۶۵م)، تهران:

انتشارات سمت، ۱۳۸۱.

مرتضی اسعدی آن را به رشته تحریر درآورده است. او افراد مهم و تأثیرگذار را در بازتاب چهره پیامبر اسلام به جهان غرب در حیطه ادبیات انگلیسی، معرفی می‌کند. اسعدی در دو فصل آخر اثر به استعمار و گسترش سلطه انگلیس در جهان اسلام می‌پردازد. همین دو فصل اطلاعات ارزنده‌ای درباره تأثیر انگاره‌های استعماری بر تصویری دارد که از پیامبر ارائه می‌شود. کتاب دیگری به دست مینو صمیمی به رشته تحریر درآمده است که عنوان محمد (ص) در اروپا (داستان هزارسال افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی در غرب)^۱ را به خود گرفت. فصل هشتم، با نام محمد در عصر قهرمان‌پرستی، پژوهشی است در دوره استعماری و زمانی که تحقیق حاضر در این دوره جای می‌گیرد. نورمن دنیل اسلام‌شناس معروف امریکایی و مورخ دوره قرون وسطی و روابط فرهنگی نیز در زمینه پژوهش حاضر، کتاب^۲ *Islam and the West* را نگاشت. اصل تمرکز این اثر بر دوره قرون وسطی است و پژوهش حاضر بر دوره استعماری تمرکز دارد، اما بخشی که به قرن نوزدهم و بیستم پرداخته است، با وجود اختصار، مفید است. آلبرت حورانی (۱۹۱۵-۱۹۹۳م) نیز از دیگر کسانی است که در این زمینه اثری به چاپ رسانده است. آلبرت حورانی کتاب^۳ *Islam in European Thought* را به رشته تحریر درآورد. حورانی هنگامی که به قرن نوزدهم می‌رسد به دو جریان اصلی در این دوره اشاره می‌کند: یکی ایستار همدلانه در برابر اسلام و دیگری انگاره‌های میسیونری و منفی‌ای که سعی در خطاکاردانستن اسلام دارد. جریان نخست را علمی و دانشگاهی معرفی می‌کند و جریان دوم را صورتی مذهبی می‌داند که الهیات بر آن چیرگی دارد. اثر دیگری که در اینجا معرفی می‌شود، نگاشته‌های کلیتون بنت^۴ در دو کتاب^۵ *In search of Muhammad* و *Victorian Images of Islam*^۶ است. بنت سعی می‌کند به چنین سؤالاتی پاسخ دهد: مسیحیان عصر ویکتوریا چه مفهوم الهیاتی از اسلام داشتند؟ آیا مسیحیان قرن نوزدهم فقط تصورات قرون وسطایی و منفی درباره اسلام در ذهن می‌پروراندند؟ آیا آنها روش‌های جدید براساس تحقیق از منابع و متون دست اول پیش گرفته‌اند؟

با توجه به آثار یادشده، هیچ‌کدام از آثار بر تأثیر تبشیر بر انگاره‌های تولیدشده درباره پیامبر تأکید گسترده‌ای نداشتند و تنها مختصری به این موضوع اشاره کردند.

۱. مینو صمیمی، محمد (ص) در اروپا (داستان هزار سال افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی در غرب)، مترجم: عباس مهرپور، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲.

2. Norman Daniel (1962) *Islam and the West The Making of an Image*. Britain: Edinburgh university press

3. ALBERT HOURANI (1989). *Islam in European Thought*. Cambridge University.

4. Clinton Bennett

5. Clinton Bennett (1998). *In search of Muhammad*. London: Cassell Academic

6. Clinton Bennett (2009). *Victorian Images of Islam*. Gorgias press

بررسی پدیده‌ای به نام تبشیر در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم

برای فهم تأثیر تبشیر بر انگاره‌های تولیدشده درباره پیامبر، نیاز است که این پدیده بیشتر توضیح داده شود. تبشیر در لغت به معنای تبلیغ و ترویج مسیحیت است. این واژه در انجیل به معنای بشارت و مژده آمده است. این اصطلاح ۱۰۴ بار در کتاب عهد جدید، با همین معنا، تکرار شده است.^۱ در تعریف میسیونر در پانویس چند تعریف در لغت‌نامه‌های مختلف آمده است. براساس این توضیحات، میسیونر (missionary) فردی عالم به مذهب مسیحیت است که از سوی نهاد کلیسا یا حکومت وقت وطن خویش، به کشورهای دیگر فرستاده شده تا با تبلیغ دین مسیحیت مردمان آن سامان را به این دین دعوت کند.^۲

دین مسیحیت از همان ابتدا بر تبلیغ و گسترش تأکید داشت و این ویژگی همواره در حیات و تاریخ کلیسا دیده می‌شد. اما در ابتدای ظهور اسلام حضور چشمگیری از تبشیر در جهان اسلام مشاهده نشد و سیاستی جدی در این زمینه اعمال نشد^۳ تا اینکه جنگ‌های صلیبی و فرمان جهاد آگوبارد لیونس^۴ تغییراتی بنیادین در رویارویی این دو تمدن بزرگ ایجاد کرد.^۵ اما این تلاش تنها به هدف بازپس‌گیری سرزمین‌هایی بود که زمانی در دست مسیحیان قرار داشت.^۶ همراه با این روند، تلاش برای خروج وضعیت تبشیری مسیحیت از حالت انفعالی نیز

۱. عباس رسول‌زاده و جواد باغبانی، *شناخت کلیسای پروتستان*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۵، ص ۳۶۹.

۲. «میسیونر» در لغت‌نامه کمبریج به این شکل معنی شده است: فردی که به کشوری خارجی فرستاده می‌شود تا مذهب را به مردمان آن سرزمین تعلیم دهد.

<https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/missionary> این کلمه در واژه‌نامه آکسفورد نیز به همین شکل معنا شده است.

https://www.oxfordlearnersdictionaries.com/definition/american_english/missionary در

دائرةالمعارف بین‌المللی علوم اجتماعی (International Encyclopedia of the Social Sciences) این کلمه این‌گونه تعریف شده است که اشخاصی را میسیونر گویند که در جایگاه نمایندگان دین خویش به میان مردمان ادیان دیگر فرستاده می‌شوند تا با موعظه و آموزش، آنها را به دین خود درآورند، اما این واژه معمولاً برای دین مسیحیت به کار می‌رود، زیرا میسیونرها در سرتاسر تاریخ این سنت مذهبی به صورت وسیعی از آن استفاده کرده تا دیدگاه‌ها و اعمال مذهبی خود را گسترش دهند.

<https://www.encyclopedia.com/social-sciences/applied-and-social-sciences-magazines/missionaries>

۳. مرتضی صانعی، «تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی» در معرفت ادیان، دوره ۴، شماره ۲، ۱۳۹۲، صص ۹۹-۱۰۰.

4. Agobard Lyons

۵. مجتبی مینوی، اسلام از دریچه چشم مسیحیان، تهران: حسینیه ارشاد نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۴۸، ص ۹۲.
۶. استیون رانسیمان، تاریخ جنگ‌های صلیبی، مترجم: منوچهر کاشف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، صص ۱۱۰-۱۰۹.

آغاز شد.^۱

بنابراین، کلیسا تلاش خود را برای اعزام مسیونر به جهان اسلام از همان زمان شروع کرد^۲ و این موضوع تا قرن نوزدهم ادامه داشت. اما در این قرن با جریان پروتستانیسم، این پدیده سمت و سوی جدیدی به خود گرفت، به حدی که در قرن نوزدهم نهضت پروتستان با تلاش مبشران پرشور، فراگیر و جهانی شد و امروزه بیشتر مبشران مسیحی پروتستان هستند.^۳

ارتباط دو سویه تبشیر و استعمار

در قرن نوزدهم و عصر استعمار، فعالیت کلیساهای پروتستان با سیاست‌هایی که غرب در کشورهای اسلامی دنبال می‌کرد، ارتباطی تنگاتنگ یافت. عبور از دریاها و ورود به سرزمین‌های جدید به قصد تجارت و استعمار، علاوه بر ماجراجویان و مردان تجارت و سیاست، اهل کلیسا را نیز تشویق به بهره‌گیری از فضای فراهم‌شده در عصر جدید می‌کرد. در پی ایجاد کمپانی‌های تجاری انگلیسی، هلندی و فرانسوی در سرزمین‌های تحت استعمار، امکان فعالیت مردان دین نیز در این مناطق فراهم شد.^۴

در قرن نوزدهم، تلاش برای تبلیغ دین مسیحیت مقاصد جهانی یافت. دلیل آن، وسعت امکان تبلیغی بود که قدرت استعمار برای ایشان فراهم آورد. با قدرت گرفتن کمپانی هند شرقی در شبه قاره، گروه مبلغان پروتستان انگلیسی نیز کار خود را به شکلی وسیع و منسجم در سرتاسر هندوستان ادامه دادند.^۵ در توصیف زیر می‌توان فضای خاص حاکم بر امر تبشیر در این عصر را دید:

«در کلیسا موجی از شور و اشتیاق تبلیغ دین مسیح ایجاد شده است. در سال‌های اخیر این امر گسترش بیشتری یافته و این مأموریت‌ها دیگر تنها یک سرگرمی از سوی چند طرفدار متعصب نیست، بلکه حتی به وسیله نشریات معتبر به عنوان یک امر مهم هم در حوزه مذهب

۱. مرتضی صانعی، «تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی» در معرفت ادیان، دوره ۴، شماره ۲، ۱۳۹۲، ص ۱۰۳.

۲. همان، ص ۱۰۴.

۳. عباس رسول‌زاده و جواد باغبانی، شناخت کلیسای پروتستان، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۹.

۴. ن.ک. جان لسلی دانستان، آیین پروتستان، تهران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۳۱، صص ۲۵۶-۲۵۵.

5. Coarolin Lewis 2014, Establishing India: British Women's Missionary Organisations and their Outreach to the Women and Girls of India 1820-1870, (The University of Edinburgh: 2014).

و هم در حوزه سیاست، دنبال می‌شود.^۱

این مبلغان موضعی بازتاب می‌دادند که مسیحیت در کنار تمدن‌سازی به شکل غربی نفعی دو سویه دارد. در سرتاسر تاریخ گسترش امپریالیسم، میسیونری به مردم انگلیس شیوه‌ای از تمدن‌سازی و توسعه‌طلبی را پیشنهاد می‌داد که پروژه‌های امپریالیستی را به تمثیل‌های اخلاقی بدل می‌کرد.^۲ از سوی دیگر، این شور و شوق برای سلطنت مسیحیت مشیتی الهی تعبیر می‌شد. هنری اچ جیساپ این پدیده را مشیت الهی توصیف می‌کند که دو شعبه بزرگ از خانواده مسیحی انگلوساکسن، یعنی بریتانیا و آمریکا، تلاش می‌کردند تا جهان اسلام را به مسیحیت درآورند.^۳ اما مسئولیت جهان مسیحیت برای به انجام رساندن مشیت الهی در دست سیستم سیاسی نیز بود و به این ترتیب، میسیونرها تبدیل به تقدیس‌کنندگان استعمار و امپریالیسم شدند.^۴ در این میان، کلیتون بنت معتقد بود که نگاه منفی به اسلام در میسیونرها قوی‌تر از حاکمان مستعمراتی بوده است.^۵

فعالیت تبشیری به صورت گسترده در کشورهای اسلامی گسترش می‌یافت. امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها شروع به تأسیس کلیساهای پروتستانی در سرزمین‌های تحت استعمار کردند که اولین آن در مصر در سال ۱۸۶۰ ساخته شد.^۶ نخستین کلیسای بومی سوری پروتستان نیز در ۱۸۴۸ م شکل گرفت. از آن زمان بیست و پنج کلیسا برای تبشیر به وجود آمد و حدود ۱۷۰۰ مراسم عشا‌ی ربانی در میان مسلمانان، یهودیان و دیگر ادیان ساکن در این سرزمین برگزار شد.^۷

همان‌گونه که مشاهده شد، تبشیر می‌توانست عامل تأثیرگذار بر انگاره‌های تولیدشده درباره اسلام و پیامبر آن باشد. بنابراین، در بخش بعدی، انگاره‌هایی بررسی می‌شود که میسیونرها ایجاد کردند. به منظور ایجاد امکاناتی برای شناخت و مقایسه و ویژگی‌های نویسندگان انگلیسی‌زبانی که در قرن نوزدهم به شخصیت پیامبر اسلام اشاره کرده‌اند، در ابتدا جدولی با طبقه‌بندی شغل ایشان ارائه و در مرحله بعد، داده‌های کمی بررسی می‌شود.

1. Protestant Christian Missions p.p.24-7.

2. Anna Johnston, *Missionary Writing and Empire 1800-1860*, (Cambridge University Press, 2003), p.13.

3. Henry H. Jessup, *Mohammedan Missionary Problem*. (Philadelphia, 1879), p. 22.

4. protest christian missions race. p.30.

5. Clinton Bennett, *Victorian Images of Islam*, (Gorgias Press, 2009), p.15.

۶. ابراهیم خلیل احمد، *لمستشرقون و المبشرون فی العالم العربی و الاسلامی*، مکتبه‌الوعی العربی، ۱۹۶۴، ص ۵۰.

7. Henry H. Jessup, *The Greek Church and Protestant Mission*, (New York: Orthodox Eastern Church Building, 1891), p.p. 8-9.

بررسی میزان جانبداری انگاره‌های تبشیری

نکته مهمی که پیش از ورود به بررسی انگاره‌های تبشیری باید توضیح داد، معیار گزینش نویسندگان در این پژوهش است. این افراد که در جدولی در ذیل از آنها یاد شده است، همگی انگلیسی‌زبانانی هستند که در عصر استعمار، یعنی قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم می‌زیستند و مستقیماً درباره شخصیت پیامبر اسلام متن تولید کردند. مشخصات زندگی ایشان از منابعی که در پانویس به آنها اشاره می‌شود، جمع‌آوری شده است؛ اما منابع به‌صورت اجمالی ذکر شده، زیرا آوردن آنها به‌صورت دقیق آن‌قدر مفصل است که در حد یک مقاله نیست.^۱ از سویی افرادی مانند آرتور جفری یا آرتور جان آربری که تنها به قرآن‌پژوهی پرداختند، در این فهرست حضور ندارند. همچنان افرادی مانند گلدزیهر، گستاو ویل، کارل بروکلمان، تئودور نولدکه، مدنظر قرار نگرفتند؛ چون نه انگلیسی زبان هستند و نه از اتباع کشورهای استعمارگر.

جدول ۱: شغل و شاخصه کلی آثار نویسندگان

نام	شغل
ویلیام مویر (۱۸۱۹-۱۹۰۵)	میسوینر، کارمند بخش سیاسی دولت استعماری
هنری مارتین (۱۷۸۱-۱۸۱۲)	میسوینر
ساموئل زومیر (۱۸۶۷-۱۹۵۲)	میسوینر، استاد دانشگاه در رشته تاریخ
رینالد باسورث اسمیت (۱۸۳۹-۱۹۰۸)	مدیر مدرسه
آلیوس اشپرینگر (۱۸۱۳-۱۸۹۳)	پزشک، مترجم

۱. محمودرضا اسفندیار، «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوت خاصه»، نیمسال‌نامه تخصصی پژوهشنامه ادیان، ۱۳۸۶، سال ۱، شماره ۲؛ ویکی‌پدیا؛ شبلی نعمانی؛ سیدسلیمان الندوی؛ دایرةالمعارف فی سیره‌النبی. [بی‌جا.]. [بی‌نا.]. (۱۹۱۷)؛ *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی‌زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان (۱۹۶۵م)* و منابع انگلیسی زیر

- Avril A.Powell. *Scottish Orientalists and India (The Muir Brothers, Religion, Education and Empire)*. Great Britain: Boydell & Brewer (2010);
- Yusuf, Mr. T. A. *ISLAMIC STUDIES AND ORIENTALISM.* (NATIONAL OPEN UNIVERSITY OF NIGERIA (2012);
- oxford dictionary of national biography. smith, Reginald Bosworth. Eric Graham;
- SCHOOL THEOLOGY. ZWEMER, SAMUEL MARINUS (1867-1952). [<http://www.bu.edu/missiology/missionary-biography/w-x-y-z/zwemer-samuel-marinus-11867-1952>]. Alan Neely, "Zwemer, Samuel Marinus," in *Biographical Dictionary of Christian Missions*, ed. Gerald H;
- Cragg, Kenneth (1981) "Temple Gairdner s Legacy" *International Bulletin of Missionary research*. October. p.p.164-167. & "w.h.t Gairdner (William Henry Templ, 1873-1926)" *School of theology history of missionary*. { 2018/1/15 }

فردریک دنیسون موریس (۱۸۷۲-۱۸۰۵)	ویراستار، مدرس، میسیونر، نویسنده
توماس والکر آرنولد (۱۹۳۰-۱۸۶۴)	مدرس دانشگاه، کارمند بخش سیاسی دولت استعماری
توماس پاتریک هوگس (۱۹۱۱-۱۸۳۸)	میسیونر
چارلز میلز (۱۸۲۶-۱۷۸۸)	مورخ
دانکن بلک مک‌دونالد (۱۹۴۳-۱۸۶۳)	شرق‌شناس، زبان‌شناس سامی
گادفری گیدنز (۱۸۳۳-۱۷۷۲)	دادر، قانون‌گذار، متخصص عهد عتیق
چارلز فوستر (۱۸۷۱-۱۷۸۷)	میسیونر
ایروینگ واشینگتون (۱۸۵۹-۱۷۸۳)	داستان‌نویس، زندگی‌نامه‌نویس
جان داونپورت (۱۸۷۷-۱۷۸۹)	قرآن پژوه
جورج فرگوسن بون (۱۸۲۱-۱۸۹۹)	کارمند بخش سیاسی دولت استعماری
استنلی لین پول (۱۹۳۱-۱۸۵۴)	کارمند موزه بریتانیا، محقق باستان‌شناسی مصری، استاد عربی در دانشگاه دوبلین
زیگموند کوئل (۱۹۰۲-۱۸۲۰)	میسیونر، مدرس عربی و عبری
هنری لامنس (۱۹۳۷-۱۸۶۲)	مورخ، شرق‌شناس
ویلیام تمپل گاردنر (۱۹۲۸-۱۸۷۳)	میسیونر، موسیقی‌دان
هنری هریس جیساپ (۱۹۱۰-۱۸۳۲)	میسیونر
ادوارد ویلیام لین (۱۸۷۶-۱۸۰۱)	مصرشناس، اسلام‌شناس
دیوید ساموئل مارگلیوث (۱۹۴۰-۱۸۵۸)	شرق‌شناس، مدرس دانشگاه، میسیونر
توماس کارلایل (۱۸۸۱-۱۷۹۵)	معلم ریاضیات، نویسنده
جورج بوش (۱۸۵۹-۱۷۹۶)	نویسنده
ویلیام کوک تیلور (۱۸۴۹-۱۸۰۰)	ویراستار، روزنامه‌نگار
ویلیام اس‌تی کلیر تیسدال (۱۹۲۸-۱۸۵۹)	مورخ، میسیونر، زبان‌شناس
ریچارد بل (۱۹۵۲-۱۸۷۶)	قرآن پژوه

جدول ۲: فراوانی شغل اصلی نویسندگان

فراوانی	شغل
۱۱ نفر	میسوینر و فعال در کلیسا
۳	کارمند بخش سیاسی دولت استعماری
۷	مدرس
۱	مدیر مدرسه
۱	پزشک
۲	ویراستار
۳	مورخ
۱	کارمند موزه
۱	باستان‌شناس
۱	موسیقی‌دان
۱	زبان‌شناس
۱	حقوق‌دان
۱	داستان‌نویس
۱	پژوهشگر

بررسی جدول‌های بالا نشان می‌دهد که شغل میسیونری بالاترین تکرار را به خود اختصاص داده است. یازده بار تکرار این شغل در مقابل شغل بعدی؛ یعنی تدریس که عدد هفت را از نظر فراوانی به خود اختصاص داده است، نیازمند توجه است. حال باید بررسی شود که آیا ارتباط معناداری میان این شغل و انگاره‌های تولیدشده این افراد درباره پیامبر اسلام وجود دارد یا خیر.

در این مرحله برای ایجاد امکان مقایسه میان دیدگاه‌های نویسندگان، اندیشه‌های ایشان طبقه‌بندی شده است و به دو گروه انگاره‌هایی که چهره پیامبر را منفی نشان می‌دهند و انگاره‌هایی که از چهره ایشان تصویری متعادل‌تر ایجاد می‌کنند، تقسیم شدند. متغیرهایی مانند دنیاطلبی، خشونت‌طلبی، شهوت‌پرستی، صرع یا جنون، رد نبوت در دوره مکی و دوره مدنی به صورت مجزا که بیشترین فراوانی را در انگاره‌های منفی پیرامون پیامبر اسلام داشته‌اند، در طبقه نخست قرار گرفته و متغیرهایی مانند نسبت دادن صفات نیکوی اخلاقی به پیامبر، مصلح اجتماعی، ساده‌زیستی، منادی توحید، نبوغ که بیشترین فراوانی را در انگاره‌های متعادل‌تر و مثبت‌تر دارند، دسته دوم را تشکیل می‌دهند. در هر متن تولیدشده افراد، این متغیرها و میزان فراوانی آنها بررسی شد و در جدول‌های مجزا ارائه شد و در نهایت، با مقایسه آنها تأثیر این

بالای سه در این جدول وجود ندارد.

انگاره‌های تولید شده درباره پیامبر اسلام در متون میسیونرهای انگلیسی‌زبان

بررسی فراوانی انگاره‌های جانبدارانه نشان می‌دهد که بیشترین تکرار در میان انگاره‌ها به خشونت‌طلبی با تکرار صددرصدی تعلق دارد. بنابراین، در گام نخست این انگاره و کیفیت بازتاب آن بررسی می‌شود.

خشونت‌طلبی

با نگاهی به جدول‌ها مشاهده می‌شود که تمامی میسیونرها این صفت را تأیید کرده‌اند و در این میان، تنها یک نفر دلیل سیاسی را برای روی آوردن به خشونت‌طلبی مطرح کرده و بقیه این صفت را در پیامبر اسلام ذاتی دانسته‌اند. برای بررسی صفت خشونت‌طلبی به بازتاب جنگ‌های پیامبر و غارت، نوع مجازات‌هایی مانند اعدام، شکنجه و قطع عضو و شکل رویارویی پیامبر با یهود در مدینه توجه شده است. پنج تن از نویسندگان هر سه دلیل را به صورت متعدد و با تفصیل تأیید کرده‌اند. سه نفر نیز دو دلیل از دلایل بالا را بازتاب داده‌اند. بنابراین، از بین یازده نویسنده فراوانی ۸ را به ما می‌دهد و سه نویسنده دیگر نیز یکی از این سه دلیل را بیان کرده‌اند. در نتیجه، این صفت بیشترین بازتاب را در میان صفات دیگر داشته است و میزان جانبداری بیشتری در آن دیده می‌شود.

از آنجا که آشنایی غرب با اسلام همراه با پیش‌زمینه تاریخی فتوحات بود، این امر سبب شد که تفکر «اسلام دین شمشیر است»، از همان ابتدا یکی از قوی‌ترین انگاره‌های شکل‌گرفته در جهان غرب باشد که متأسفانه ادامه‌دار نیز شد و بافت تاریخی در دوره‌های مختلف به گسترش آن کمک شایانی کرد.

از سوی دیگر، داده‌های تاریخی متون اسلامی نیز که بر محوریت غزوات شکل گرفتند بر این ایستار صحه گذاشتند. این توصیف از چهره پیامبر در ابتدا معمولاً با ارتباط دادن این خصوصیت با ویژگی‌های زمانه نویسنده همراه بود. از طرفی، تلاش نویسندگان در توصیف مسلمانان در قرن نوزدهم یا قرن بیستم در بستر مذهب و عقیده ایشان، سبب می‌شد که به خصیصه‌های پیامبر اسلام در این زمینه توجه ویژه شود. در این میان، دیدگاه جانبدارانه بیشترین تمرکز را بر گزینه خشونت‌طلبی مسلمانان گذاشت و آن را به صورت جدی برجسته کرد تا مقاومت مسلمانان را در مقابل استعمار یا فتوحات ایشان در قرن‌های گذشته توجیه کند. زومیر می‌گوید همه سنت‌های مربوط به لشکرکشی‌های نظامی محمد(ص) تبدیل به یک

لکه ننگ ابدی شد و این سنت‌ها قوانین جنگی و نظامی مسلمانان را تا به امروز شکل داد. نتیجه نهایی آن را نیز می‌توان در قتل عام ارمنیان^۱ و جنگ‌های اخیر دید.^۲ تیسدال همین ادعا را به شکل دیگری مطرح می‌کند. او می‌گوید اسلام در طول تاریخ تنها با قدرت شمشیر گسترش پیدا کرد و این امر تا حد زیادی ادامه یافت و همچون ابزار تا امروز استفاده شده است. اما این واقعه در هند ادامه نخواهد یافت چون دیگر شمشیر در این سرزمین اسلام را حمایت نمی‌کند. شکوه و جلال پیروزی تنها با منطق قوی شمشیر، یادگاری از مذهب محمد (ص) برای مسلمانان است.^۳ مویر نفرت پیامبر (ص) را پایان‌ناپذیر می‌داند؛ نفرتی که پیروانش نیز از همین روح سنگدلانه تغذیه می‌شدند.^۴ به این ترتیب، این افراد مدام از صفات پیامبر (ص) به ویژگی‌های یک ملت می‌رسند. زومیر ادعا می‌کند که اسلام خشونت مذهبی را همیشگی کرده است.^۵

نویسندگان در این انگاره فقط به نسبت دادن خشونت و کینه‌ورزی به پیامبر (ص) بسنده نمی‌کنند و سعی می‌کنند با آوردن داده‌های تاریخی ادعای خویش را به اثبات برسانند. در این راستا وقایعی از زندگی پیامبر (ص) در اغلب آثار برجسته می‌شود. به‌طور نمونه، مویر برای اثبات تمایل پیامبر (ص) به کشتار، به جریان قتل فردی به نام کعب بن اشرف می‌پردازد و ادعا می‌کند که این کار به دستور محمد (ص) انجام شده است. او توضیح می‌دهد که علت بازگویی این رخداد، نقل این موضوع است که تعصب ظالمانه محمد (ص) صورتی کاملاً بی‌اراده پیدا کرده است. این شاخصه روحی عربی بود که در حقیقت از سوی پیروان محمد (ص) دنبال می‌شد.^۶

تمپل گاردنر در بازتاب صفت خشونت‌طلبی، از تخریب اموال عمومی یهود، سوزاندن زمین‌های کشاورزی و درختان خرما مثال می‌آورد. هم‌چنین از نادیده گرفتن ماه‌های حرام برای جنگ صحبت می‌کند. او عملکرد محمد (ص) را افتضاحی می‌خواند که مسکوت مانده است.^۷

۱. مسئله‌ای تاریخی که اشاره به کشتار ارمنیانی دارد که در جریان جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۵م اتفاق افتاد. در متون تاریخی آمار دقیقی از این کشتار و چگونگی رخداد آن وجود ندارد. (ن.ک. استنفورد جی شاو، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید. مترجم: محمود رمضان‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، جلد ۲، صص ۵۳۰-۳).

2. Samuel M. Zwemer, *The Disintegration of Islam*, (London and Edinburgh: Fleming H. Revell Company, 1916), p. 33.

3. Ibid, P. 7.

4. Ibid, p 229

5. Samuel M. Zwemer, *Arabia: The Cradle of Islam*, (London and Edinburgh: Fleming H. Revell Company, 1900), p 190.

6. William Muir, *Life of Mahomet*, p.p. 303-5.

7. W.H.T. Gairdner, *Mohammad without comouflage: Ecce Homo.... Arabicus*” *The Moslem World*, vol. ix, no (1919), p.p. 29-30.

مارگولیوئث به جای پرداختن مستقیم به این شاخصه، این ویژگی را به همه اعراب نسبت می‌دهد که خود به خود پیامبر اکرم را نیز شامل می‌شود. او در جایی بی‌باکی عرب و شمشیر عرب را به تصویر می‌کشد.^۱ در جایی دیگر استواری زندگی این مردمان بر جنگ و دشمنی‌های خانوادگی و خونین و جنگ‌هایی را توصیف می‌کند که به صورت گسترده و طولانی در میان ایشان وجود داشت.^۲ شرکت محمد(ص) در همین جنگ‌ها به او آموخت که اصولاً نبرد یک بازی بی‌انتهای نیست، بلکه روشی برای کسب نتایج سرنوشت‌ساز است. اما نکته مهم در اینجا این است که نویسنده اشاره می‌کند دشمنان محمد(ص) بودند که او را به جنگ می‌کشاندند.^۳ دیدگاهی نادر که در میان نویسندگان مطرح شده است. او تأیید می‌کند که یهود با محمد(ص) و اسلام دشمنی سرسختانه داشت.^۴ بعد از صفت خشونت‌طلبی، شهوت‌پرستی بیشترین تکرار را در متون دارد و به‌جا است که در بخش بعدی به آن پرداخته شود.

شهوت‌پرستی

درباره این صفت، دلایلی مانند تعدد زوجات، ازدواج‌های نامتعارف مثل ازدواج با همسر پسرخوانده خویش یا ازدواج با کودک و در نهایت وعده‌های بهشتی در متون بررسی شد. از همان دوران قرون وسطی، نویسندگان با مقایسه مداوم حضرت محمد با حضرت مسیح در مسئله ازدواج، ایشان را به شهوت متهم کرده و بر این انگاره تأکید بسیار کرده‌اند. شاهد این مدعا در سخن چارلز فوستر مشاهده می‌شود:

«مسیح انسانی مقدس، خالص و نیکو صفت و در مقابل محمد انسانی زمینی، شهوت‌پرست و شیطان‌صفت بود. تقدس مذهب مسیحیت به خاطر فروتنی و صلح‌طلبی است و مسلمانان ستایش‌کنندگان شهوت و خشونت هستند. این دو مکتب خصوصیات متضاد دارند.»^۵

در جای دیگر کوئل این مقایسه را این‌گونه بیان می‌کند: «محمد خود را به عنوان رقیب مسیح در مقابل مسیحیت قرار داد. به این وسیله، او ضربه‌ای هولناک بر پیروان خود زد و در انجام چنین کاری نتوانست به وسیله اراده عشق خدای مقدس دیگران را تحت تأثیر قرار دهد. این موقعیت رقت‌آور یک دشمن واقعی بود. او با بسیاری از اعمال خود در حقیقت دین خویش را از همان ابتدا در رویارویی با مسیحیت قرار داد. در حالی که دین مسیح به عنوان آخرین دین برای همه انسان‌ها شناخته می‌شد.»^۶

1. D.S Margoliouth, *Mohammad and The Rise of Islam*, (London: G.P.Putnam's Sons, 1905), p.2.

2. Ibid, p.p. 53-4.

3. Ibid, p.p. 55-6.

4. Ibid, p.p. 233.

5. Charles Foster, *Mahometanism Unveiled*, (London: J.Duncan, 1829), p 160.

6. S.W Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, (London: Waterloo Place, 1888), p.p. 67-69.

زومیر ادعا می‌کند محمد(ص) دست سربازان مسلمان را در هر گونه رفتاری با دختران و زنان اسیرشده غیر مسلمان باز گذاشته و به‌این ترتیب هرگونه جنایتی مباح می‌شود. او این شاخصه را کاملاً اسلامی می‌داند و هیچ ربطی بین آن و اینکه پیش از اسلام در زندگی شرقی وجود داشته، نمی‌شناسد.^۱ مسئله‌ای که از نظر تاریخی اصلاً صحت ندارد و از هر لحاظ تهمتی خالی از استناد است.

تیس‌دال ادعا می‌کند پیامبر اسلام خوشحالی را تنها وعده‌ای که در زندگی بعد خواهد آمد، برای مسلمانان به تصویر می‌کشد و اسلام طبیعت پست انسان را اصل او در نظر می‌گیرد و معتقد است که این غایت تا ابد باقی خواهد ماند.^۲

هنری مارتین از حدیثی که «خدا لذت مرا در زن و عطر و نماز گذاشت» سخن می‌گوید؛ با این تفاوت که نماز را حذف می‌کند تا ادعای شهوت‌پرستی را ثابت کند. از سوی دیگر، او توضیح می‌دهد که محمد(ص) برای به‌دست‌آوردن آنچه خود هوس می‌کرد، آیاتی را به خدا نسبت می‌داد تا به خواست‌های نفسانی خویش دست یابد.^۳ مارگولیوئث به وجود حقوق زنان در دوره جاهلیت اعتقاد داشت.^۴ او حتی زنده به گور کردن دختران در عصر جاهلی را کم‌رنگ کرده و معتقد است که زنان بعد از اسلام در حرماًها زنده‌به‌گور شدند و چه بسا پدر و همسر در این زمان آنها را به‌دلیل آبرو می‌کشتند.^۵

آنچه در بالا به آن اشاره شد، انگاره‌هایی بود که شخصیت پیامبر اسلام را در مقام فردی برجسته انکار می‌کرد. اما انگاره‌هایی نیز وجود دارد که نبوت ایشان را هدف قرار می‌دهد و تلاش دارد تا پیامبری حضرت محمد را رد کند که بخش بعدی پژوهش به این انگاره‌ها می‌پردازد.

انکار نبوت حضرت محمد

معمولاً دو مؤلفه برای انکار نبوت یک فرد مطرح می‌شود. یکی اینکه او دروغ می‌گوید و دیگر آنکه او مشکلات روحی دارد. تمام میسیونرهای مدنظر در این پژوهش الگو گرفتن از ادیان دیگر را که دال بر دروغ‌گویی پیامبر(ص) است، تأیید می‌کنند. ضمن اینکه هشت نفر از ایشان صرع و جنون را مطرح می‌کنند. هم‌چنین هفت نویسنده به نداشتن معجزه یا دروغین بودن

1. Samuel M. Zwemer, The Disintegration of Islam, (London And Edinburgh: Fleming H. Revell Company, 1916), p.33.

2. W.ST.Clair Tisdall, The Religion of The Crescent, (London: Society For Promoting Christian Knowledge, 1985), p. 84.

3. Mohammedanism, p.106.

4. D.S Margoliouth, Mohammad and The Rise of Islam, (London: G.P.Putnam's Sons, 1905), p. 28.

5. Ibid, p.29-30.

معجزات حضرت محمد(ص) اشاره کرده‌اند و آن را دلیلی بر کذب بودن پیامبری ایشان دانسته‌اند.

مویر از تمام مؤلفه‌هایی که به آنها اشاره شد، استفاده می‌کند و هیچ کدام را رد نمی‌کند. مویر برای اثبات دروغ‌گویی و ریاکاری از مدعای استفاده‌شده پیامبر اکرم از دین مسیحیت و دین یهود بهره می‌گیرد. این نویسنده جزئی‌ترین اطلاعات را مهم دانسته و بزرگ‌نمایی می‌کند تا بتواند آشنایی محمد(ص) با آموزه‌های دین یهود و مسیحیت را اثبات کند. از نظر او دین یهود و الحاد عرب پیش از اسلام به خوبی با هم ارتباط برقرار کردند. بت‌پرستی مکه سازشی با دین یهود ایجاد کرد و افسانه‌های آن و شاید حتی اصول این دین را پذیرفت.^۱

مویر از آشنابودن محمد(ص) با آموزه‌های مسیحی می‌گوید.^۲ اما او نمی‌تواند سندی معتبر از وجود یهود در میان مکیان ارائه دهد. مویر ادعا می‌کند که به احتمال زیاد پیامبر(ص) در زمان حج و با ورود زائران به شبه جزیره، فرصت و امنیت ارتباط آزادانه با یهودیان یا با کسانی که آموزه‌های یهودیان را می‌دانستند، پیدا می‌کرده است؛ چون داستان‌های برگرفته از کتاب‌ها یا افسانه‌های یهودیان مربوط به همین دوره است.^۳ بنابراین، مویر بخشی از تاریخ را می‌سازد که در هیچ منبعی اثری از آن وجود ندارد.

ویلیام مویر پیامبر(ص) را به داشتن صرع متهم می‌کند. او مدعی می‌شود که نخستین نشانه‌های این بیماری در همان اوان کودکی و در زمانی بوده است که پیامبر(ص) نزد حلیمه پرورش می‌یافت. بعدها همین بیماری و غش و نشئه که از ویژگی‌های این مرض بوده است، نزد محمد(ص) و پیروانش به الهام و وحی تعبیر شد.^۴ او بعضی از آیات را نشان از مالیخولیای محمد(ص) می‌داند.^۵

تیسدال نیز مانند مویر قرآن را برساخته خود محمد(ص) می‌داند. او اظهار می‌کند ما منابعی را که محمد(ص) از آنها استفاده کرده، می‌شناسیم و می‌دانیم که این منابع نامعتبر هستند. هیچ کتابی آن‌طور که شما فکر می‌کنید از بهشت به زمین نیامده است.^۶

موریس در بهره‌گرفتن پیامبر(ص) از متون مقدس ادیان دیگر، ایشان را سارق آثار ادبی معرفی می‌کند. موریس همین امر را نشانه دورویی و دروغ‌گویی پیامبر اسلام می‌داند.^۷ هنری

1. William Muir, *Life of Mahomet*, p.p. vii, p. ix, p. xviii, p. xvi & p.5.

2. *Ibid*, p. 386, p. 84.

3. *Ibid*, p.p. 102-106.

4. *Ibid*, p. 7, p. 36.

5. *Ibid*, p. 38, p. 84.

6. W.S.T. Clair Tisdall, *A Manual of The Leading Muhammadan Objections to Christianity*, (London: Society for Promoting Christian Knowledge, 1904), p. 219.

7. John Frederick Denison Maurice, *The Religions of The World and Their Relations to Christianity*, (London: Gould Lincoln, 1854), p. 40.

مارتین تمرکز خود را بر نبود معجزه برای حضرت محمد می‌گذارد و دلیل اصلی او این است که ایشان در دوره اولیه زندگی خود و پیش از اعلام پیامبری، بت‌پرست بوده است و یک کافر هرگز نمی‌تواند معجزه‌ای بیاورد. بنابراین تمام معجزاتی که به او نسبت داده‌اند، دروغین است.^۱ کوئل نیز به همان اطلاعات پیشین معتقد است و نکته جدیدی را مطرح نمی‌کند، اما از نظر پزشکی صرع را رد می‌کند؛ زیرا آنچه در هنگام صرع اتفاق می‌افتد، بیمار آن را فراموش می‌کند و خود بیمار اصلاً متوجه نمی‌شود که به حمله صرع گرفتار شده است. البته او تشنج را رد نمی‌کند و معتقد است که این حالت در محمد (ص) نوعی تشنج عضلانی بوده است.^۲ اما کوئل به این موضوع توجه ندارد که تشنج عضلانی منجر به توهمی نمی‌شود که او ادعای آن را دارد. پس از انگاره‌های رد نبوت، آخرین موضوعی که بیشترین تکرار را در متون این نویسندگان دارد، سیاست‌پیشگی و جاه‌طلبی است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

سیاست‌پیشگی و جاه‌طلبی

از آنجا که مسیحیان همواره اعمال پیامبر اسلام را با حضرت مسیح مقایسه می‌کردند، حکومت اسلامی را که پیامبر (ص) در مدینه ایجاد کرد، برای این نویسندگان، سؤال برانگیز بود. مهم‌ترین نکته در میان انگاره‌های آنها، ادعای جاه‌طلبی بود. ساموئل زومیر معتقد است از همان ابتدای زندگی و زمانی که پیامبر (ص) خبر حمله حبشیان مسیحی به مکه در عام الفیل را شنید، آماده شد تا آینده سیاسی سرزمین خود را به دست گیرد و جاه‌طلبی او سبب شد که اوضاع کشورهای اطراف خود را مانند ایران و روم به دقت زیر نظر بگیرد و به ایجاد یک امپراتوری فکر کند.^۳

مویر نیز با به تصویر کشیدن وضعیت سیاسی کشورهای اطراف شبه جزیره، تلاش می‌کند تا جهان‌گشایی و چشم‌داشت به تسخیر جهان را از اهداف ایدئولوژیک حضرت محمد معرفی کند.^۴ اما توماس هوگس این آمیختگی دین و سیاست را ابزاری در خدمت هدف محمد (ص) برای اصلاح وضعیت ملتش در جایگاه یک مصلح می‌داند و محمد (ص) را مصلح اجتماعی معرفی می‌کند.^۵

1. Mohammedanism, p.104.

2. S.W Koelle, Mohammed and Mohammedanism, (London: Waterloo Place, 1888), p. 40.

3. Samuel M. Zwemer, Islam: A Challenge To Faith, (New York: Student Volunteer Movement for Foreign Missions, 1907), p. 32.

4. William Muir, Life of Mahomet, p.46

5. Thomas Patrick Hughes, A Dictionary of Islam: Being A Cyclopaedia of The Doctrines, Rites, Ceremonies, and Customs, Together with The Technical and Theological Terms, of The Muhammadan Religion, (1885), p. 368.

فوستر در میان تمام همتایان خود با ادله‌ای نوین پیامبر اسلام را قضاوت می‌کند. او از قول خداوند به حضرت ابراهیم می‌گوید فرزندان وی وارثان زمین خواهند شد؛ اما به ادعای فوستر، اولاد مشروع ابراهیم به نام اسحاق از خود نسل ادیان حقیقی، مانند مسیحیت، را به جای گذاشت و فرزندان اسماعیل که حلال‌زاده نبود، نسل اعراب و دین اسلام را از خود باقی نهاد. پس به گمان فوستر، گروه اول از زنی آزاده زاده شدند و گروه دوم از زنی کنیز. به‌این ترتیب، وعده خدا به ابراهیم برای اسحاق برکت معنوی به همراه داشت و پادشاهی معنوی جهان را به ایشان داد، ولی برای اسماعیل برکت دنیوی داشت و به این صورت بخشی از این سرنوشت در مقابل بخشی دیگر قرار گرفت، موضوعی که به نظر فوستر هنوز ادامه دارد.^۱ بنابراین، به اعتقاد وی با وعده الهی اسحاق و اسماعیل پدران دو ملت بزرگ شدند و تاریخ این ملت‌ها تاریخ بشریت را رقم زد.^۲ این مدعای فوستر گرچه به اسلام جایگاهی فرودست و دست دوم می‌دهد، تمدن اسلامی و قدرت دنیوی این تمدن را در حدی که وعده‌ای از جانب خداست، می‌پذیرد. این امری بود که پیش‌تر در انگاره‌های موجود در غرب وجود نداشت. اما با تمام این اوصاف، فوستر مصلح اجتماعی بودن پیامبر اسلام را می‌پذیرد. مارگولیوئث و کوئل ادعا دارند که محمد(ص) در طمع ایجاد حکومتی در جهان با مذهبی مخصوص ملت خویش بوده که دین ابراهیمی و قانون ابراهیمی خوانده می‌شده است.^۳

نتیجه

در این پژوهش ثابت شد که پدیده تبشیر در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم، عاملی تأثیرگذار بر انگاره‌های تولیدشده پیرامون پیامبر اسلام بوده است. با مقایسه شغل‌های نویسندگان این دوره مشخص شد که ۴۸٪ از این نویسندگان میسیونر بودند، درحالی‌که شغل بعدی؛ یعنی تدریس ۲۵٪ را به خود اختصاص داده بود. نتیجه بررسی انگاره‌ها و مقایسه کمی آنها در نمودار زیر آمده است:

1. Charles Foster, *Mahometanism Unveiled*, (London: J.Duncan, 1829), p.p. 71-3.

2. *ibid.*, p. 87.

3. D.S Margoliouth, *Mohammad and The Rise of Islam*, (London: G.P.Putnam's Sons, 1905), p. 73.

۳۰۰ / تأثیر تیشیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام(ص) / یاسمن یاری و ...

نمودار ۱: فراوانی انگاره‌های ایجادشده از پیامبر اسلام بر اساس اختلاف درجه

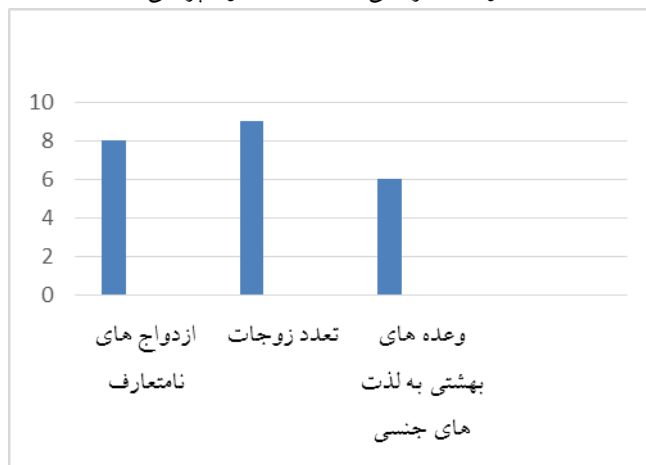


نمودار بالا به وضوح نشان می‌دهد که انگاره‌های جانبدارانه بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند و این موضوع اثباتی بر موضع جانبدارانه نویسندگان است. در این میان، نیمی از نویسندگان در متون خویش درجه بیش از هفت را برای خصومت بازتاب داده‌اند. در نمودار زیر فراوانی هر کدام از صفات به صورت جداگانه نشان داده شده‌اند.

نمودار ۲: فراوانی انگاره‌های خشونت‌طلبی



نمودار ۳: فراوانی انگاره‌های شهوت‌پرستی



نمودار ۴: فراوانی انگاره‌های انکارکننده نبوت حضرت رسول



همان‌گونه که در نمودارها مشاهده می‌شود، حتی یک انگاره جانبدارانه وجود ندارد که کمتر از نیمی از نویسندگان آن را تأیید کرده باشند. بنابراین، به وضوح اثبات می‌شود که چرا انگاره‌های ایجادشده پیرامون پیامبر اسلام در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم جانبدارانه است. هم‌چنین با در نظر گرفتن این واقعیت تاریخی که تبشیر در این عصر از ابزارهای قوی استعمار به شمار می‌رود، این امر نشان‌دهنده میزان تأثیر پدیده استعمار بر انگاره‌هایی است که پیرامون پیامبر اسلام تولید شده‌اند.

۳۰۲ / تأثیر تبشیر بر انگاره‌سازی اسلام‌شناسان انگلیسی‌زبان از پیامبر اسلام (ص) / یاسمن یاری و ...

کتاب‌شناخت

- احمد، ابراهیم خلیل (۱۹۶۴) *المستشرقون و المبشرون فی العالم العربی و الاسلامی*، مکتبه الوعی العربی.
- آسابرگر، آرتور (۱۳۷۳) *روش‌های پژوهش رسانه‌ها*، مترجم: محمد حافظی، تهران: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها.
- اسفندیار، محمود رضا (۱۳۸۶) «نگاهی به مجادلات قلمی هنری مارتین و عالمان عصر قاجار درباره نبوت خاصه»، *نیمسال‌نامه تخصصی پژوهشنامه ادیان*، سال ۱، شماره ۲
- اسعدی، مرتضی (۱۳۸۱) *مطالعات اسلامی در غرب انگلیسی‌زبان از آغاز تا شورای دوم واتیکان (۱۹۶۵ م)* تهران: انتشارات سمت.
- دانستان، جان لسلی (۱۳۳۱) *آیین پروتستان*، مترجم: عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، تهران: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- رانسیمان، استیون (۱۳۷۱) *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، مترجم: منوچهر کاشف، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- رسول‌زاده، عباس و جواد باغبانی (۱۳۹۵) *شناخت کلیسای پروتستان*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، و مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- شاو، استفورد جی (۱۳۷۵) *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، مترجم: محمود رمضان‌زاده، جلد ۲، مشهد: آستان قدس رضوی.
- صانعی، مرتضی (۱۳۹۲) «تأملی بر رویکرد تبشیر کاتولیکی در جوامع اسلامی» *معرفت ادیان*، دوره ۴، شماره ۲.
- صمیمی، مینو (۱۳۸۲) *محمد (ص) در اروپا* (داستان هزارسال افسانه‌سازی و دروغ‌پردازی در غرب)، مترجم: عباس مهرپور، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مینوی، مجتبی (۱۳۴۸) *اسلام از دریچه چشم مسیحیان*. تهران: حسینیه ارشاد نشر فرهنگ اسلامی.
- نعمانی، شبلی و سید سلیمان الندوی (۱۹۱۷) *دایرةالمعارف فی سیرةالنبی*. [بی‌جا]: [بی‌نا]
- Bennett, Clinton. (2009). *Victorian Images of Islam*. Gorgias Press.
- Coarolin, Lewis. (2014). *Establishing India: British Women's Missionary Organisations and Their Outreach to The Women and Girls of India 1820-1870*. The University of Edinburgh.
- Foster, Charles. (1829). *Mahometanism unveiled*. London: J.Duncan.
- Gairdner, W.H.T. (1919) "Mohammad without comouflage: Ecce Homo... Arabicus". *The Moslem World*. vol. ix, no. p.p 25-57.
- Hourani, Albert. (1990). *Islam in European Thought*. Cambridge University.
- Hughes, Thomas Patrick. (1885). *A Dictionary of Islam: Being A Cyclopaedia of The Doctrines, Rites, Ceremonies, and Customs, Together with The Technical and Theological Terms, of The Muhammadan Religion*.
- Jessup, Henry Harris. (1879). *Mohammedan Missionary Problem*. Philadelphia: PRESBYTERIAN BOARD OF PUBLICATION
- _____. (1891). *The Greek Church and Protestant Mission*. New York: Orthodox

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۸ / ۳۰۳

- Eastern Church Building.
Johnston, Anna. (2003). *Missionary Writing and Empire, 1800-1860*. Cambridge University Press.
- Kenneth, Cragg (1981). "Temple Gairdner's Legacy" *International Bulletin of Missionary Research*. October. p.p.164-167. & "w.h.t Gairdner (William Henry Temple, 1873-1926)" *School of Theology history of missionary*. { 2018/1/15 }
- Koelle, S.W. (1888). *Mohammed and Mohammedanism*. London: Waterloo Place.
- Margoliouth, D.S. (1905). *Mohammad and The Rise of Islam*. London: G.P.Putnam's Sons.
- Maurice, John Frederick Denison. (1854). *The Religions of The World and Their Relations to Christianity*. London: Gould Lincoln.
- Muir, William (1878). *Life of Mahomet*. London: Smith, Elder, Co., 15 Waterloo Place.
- oxford dictionary of national biography. smith, Reginald Bosworth. Eric Graham.
- Powell, Avril A. (2010). *Scottish Orientalists and India (The Muir Brothers, Religion, Education and Empire)*. Great Britain: Boydell & Brewer.
- Tisdall, W.St. Clair. (1904). *A Manual of The Leading Muhammadan Objections to Christianity*. London: Society for Promoting Christian Knowledge.
- _____. (1895). *The Religion of The Crescent*. London: Society for Promoting Christian Knowledge.
- . Zwemer, Samuel. M. (1900). *Arabia: The Cradle of Islam*. London and Edinburgh: Fleming H. Revell Company.
- _____. (1907). *Islam: A Challenge to Faith*. New York: Student Volunteer Movement for Foreign Missions.
- _____. (1916). *The Disintegration of Islam*. London and Edinburgh: Fleming H. Revell Company.
- _____. (1906). *The Mohammedan World To-Day*. London and Edinburgh: Fleming H. Revell Company.
- Yusuf, Mr. T. A (2012). *ISLAMIC STUDIES AND ORIENTALISM*. NATIONAL OPEN UNIVERSITY OF NIGERIA.

List of sources with English handwriting

- Aḥmad, Ebrāhīm kalīl (1964), *Al- Mostašreqūn va al-Mobašerūn fi al-‘Ālam al-‘Arabī va al-Eslāmī*, Maktaba al-Va ī al-‘Arabī.
- As‘adī, Mortazā (1381 Š.), *Moṭāle ‘āt-e Eslāmī dar Ġarb-e Engelīsī Zabān az Āgāz tā Šurū-ye Dovvom-e Vātīkān* (1965), Tehran: Samt. [In Persian]
- Esfandīyār, Maḥmūdrezā (1386 Š.), “Negāhī ba Mojadelāt-e Qalamī-ye Henri Martyn dva ‘Ālemān-e ‘Ašr-e Qājār darbāra-ye Nabovvat-e kāša”, *Pejūhešnāna Adyān*, 1, No. 3. [In Persian]
- No‘mānī, Šebli; al-Nadāvī, Sayyed Solaymān (1917), *Dāerat al-Ma‘āref fi Sītat al-Nabī*.
- Rasūlzāda, ‘Abbas; Bāgbānī, Javād (1395 Š.), *Šenākt-e Kelīsā-ye Protestān*, Tehran: Samt, Markaz-e Taḥqīq va Tusa‘e ‘Ulūm-e Ensānī, Moasesa Āmūzešī va Pejūhešī Emām ḵomāīnī. [In Persian]
- Šāne‘ī, Mortazā (1392 Š.), “Ta‘amolī bar Tabšīr-e Kātolikī dar javāma’ Eslāmī”, *Ma‘refat-e Adyān*, 4, No. 2. [In Persian]
- Šamīmī, Mīnū (1348 Š.), *Eslām az Darīča Čašm-e Masīhīān*, Tehran: Ḥosseīniya Eršād Našr-e Farhang-e Eslāmī. [In Persian]

References in English

- Asa Berger, Arthur (1998), *Media research techniques*, Thousand Oaks: Sage Publications.
- Bennett, Clinton (2009), *Victorian Images of Islam*, Gorgias Press.
- Coaroline, Lewis (2014), *Establishing India: British Women’s Missionary Organisations and Their Outreach to The Women and Girls of India 1820-1870*, The University of Edinburgh.
- Dunstan, John Leslie (1963), *Protestantism*, United Church Press.
- Forster, Charles (1829), *Mahometanism Unveiled: an Inquiry in which that Arch-heresy, its Diffusion and Continuance*, London: J. Duncan.
- Gairdner, W.H.T. (1919) “Mohammad without Camouflage: Ecce Homo Arabicus”, *The Moslem World*, Vol. ix, no. pp. 25-57.
- Graham, Eric (2020), “Smith, Reginald Bosworth”, Revised by M. C. Curthoys, *Oxford dictionary of National Biography*, <https://doi.org/10.1093/ref:odnb/36153>
- Hourani, Albert (1990), *Islam in European Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hughes, Thomas Patrick (1885), *A Dictionary of Islam: Being A Cyclopaedia of The Doctrines, Rites, Ceremonies, and Customs, together with The Technical and Theological Terms, of The Muhammadan Religion*.
- Jessup, Henry Harris (1879), *Mohammedan Missionary Problem*, Philadelphia: Presbyterian Board of Publication.
- Jessup, Henry Harris (1891), *The Greek Church and Protestant Mission*, New York: Orthodox Eastern Church Building.
- Johnston, Anna (2003), *Missionary Writing and Empire, 1800-1860*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kenneth, Cragg (1981), “Temple Gairdner s Legacy”, *International Bulletin of Missionary Research*, October, pp. 164-167.
- Koelle, S. W. (1888), *Mohammed and Mohammedanism*, London: Waterloo Place.
- Margoliouth, D.S. (1905), *Mohammad and The Rise of Islam*, London: G. P. Putnam’s Sons.
- Maurice, John Frederick Denison (1854), *The Religions of The World and Their Relations to Christianity*, London: Gould Lincoln.
- Muir, William (1878), *Life of Mahomet: From Original Sources*, London: Smith, Elder & Co.
- Powell, Avril A. (2010), *Scottish Orientalists and India (The Muir Brothers, Religion, Education and Empire)*, Great Britain: Boydell & Brewer.

- Runciman, Steven (1951, 1952, 1954), *A History of the Crusades*, 3 Vol., Cambridge: Cambridge University Press.
- Shaw, Stanford J.; Shaw, Ezel Kural (1976-1977). *History of the Ottoman Empire and Modern Turkey*, 2 Vol., Cambridge University Press.
- Tisdall, W. St. Clair. (1904), *A Manual of the Leading Muhammadan Objections to Christianity*, London: *Society for Promoting Christian Knowledge*.
- Tisdall, W. St. Clair. (1895), *The Religion of The Crescent*, London: *Society for Promoting Christian Knowledge*.
- Zwemer, Samuel. M. (1900), *Arabia: The Cradle of Islam*, London and Edinburgh: *Fleming H. Revell Company*.
- Zwemer, Samuel. M. (1907), *Islam: A Challenge to Faith*. New York: *Student Volunteer Movement for Foreign Missions*.
- Zwemer, Samuel. M. (1916), *The Disintegration of Islam*. London and Edinburgh: *Fleming H. Revell Company*.
- Zwemer, Samuel. M. (1906), *The Mohammedan World To-Day*. London and Edinburgh: *Fleming H. Revell Company*.
- Yusuf, T. A.; Ahmed, A. F.; Mustapha, A. R.; Sarumi, K. W. (2012), *Islamic Studies and Orientalism*, National Open University of Nigeria.

The Effect of Evangelism on the Imagination of English-Speaking Islamic Scholars of the Prophet of Islam¹

Yasaman Yari²
Ali Mohammad Valavi³

Received:2020/02/12
Accepted:2020/04/28

Abstract

This study seeks to investigate the effect of evangelism on the imagination of English-speaking Islamic scholars of the Prophet of Islam in the nineteenth and early twentieth centuries. This research tries to answer the question what was the effect of evangelism on the imagination of the Prophet of Islam in the nineteenth and early twentieth centuries? The fact is that there is a close relationship between the hegemony of colonialism and evangelism in the nineteenth and early twentieth centuries, as evangelism aims to create a suitable thinking space to accept colonialism. At the same time, Islamic countries were a target for colonialism. As a result, evangelism alongside colonialism challenged manifestations of Islam's civilization, and he kept them out of attachment to his civilization and prepared them for Western domination. So this hypothesis is relevant that missionary writers with hostile views tried to portray the Prophet of Islam as a liar and therefore to weaken the foundations of Islamic civilization and to welcome Muslims to Western civilization with its manifestations.

Keywords: Evangelism, Prophet of Islam, English-Speaking Islamic Scholars, Imagination, Colonialism, Missionary.

1. DOI: 10.22051/HPH.2020.31207.1433

2. Postdoctoral Researcher from Al-Zahra University and Iran national sciences foundation (Responsible author) y.yari@alzahra.ac.ir

3. Professor, Department of History, Al-Zahra University: a.valavi@alzahra.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

Content

Remaking the Narrative of the Conquest of Iran in Abū Bakr's Caliphate in the Works of Historians of Third Century AH	13-41
<i>Nima Bagheri, Maryam Azizian, Leila Najafian Razavi</i>	
Gregory Yeghikian's Historiographical Method and Standpoint in the Soviet Union and Jangal (Jungle) Movement	43-64
<i>Abbas Panahi</i>	
Insight and Method of the Historiography of Mahmoud Hosseini, Jami Secretary	65-93
<i>Nasser Khavari, Mohammad Sarvar Molaie</i>	
Relation Between History and Progress in Mirza Saleh's Itinerary: Rays of Comparative History in Qajar Era	95-116
<i>Abolfazl Delavari, Seyed Mohammad Sadegh Majedi</i>	
The Importance of Nuzhat Al-Qulūb in Explaining Historical Geography and Determining the Place-Names of Kurdistan during the Ilkhanid Period	117-139
<i>Mohsen Rahmati</i>	
A Hermeneutic Reading of Title Selection in Islamic Iranian Historical Sources (11-20 CE/5-14 Century AH)	141-163
<i>Zahra Alizadeh Birjandi, Somayeh Poursoltani</i>	
Cryptography in Qajar Period Passing Through the Traditional Cryptography to the Modern One	165-187
<i>Samad Kavousi Rakati</i>	
The Factors behind Attention of Historians to Hafiz Shirazi's Poetry and Its Function in Historical Resources (From Timurid Empire to Qajar Dynasty 14-19 Ad)	189-211
<i>Mohammad Keshavarz Beyzaei</i>	
Analysis of Local Historiography of Post-Constitutional Iran (1324-1336 AH)	213-230
<i>Rasoul Mazaheri, Soheila Torabi Farsani, Shokouh Erabi Hashemi</i>	
Is discipline of History in Crisis situation in Iran?	231-255
<i>Alireza Mollaiy Tavani</i>	
An Analysis of Contemporary Tajik Historian's Approach to the Samanid Government	257-279
<i>Javad Heravi</i>	
The Effect of Evangelism on the Imagination of English-Speaking Islamic Scholars of the Prophet of Islam	281-306
<i>Yasaman Yari, Ali Mohammad Valavi</i>	

Item 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In special cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Item 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Item 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Item 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of Historical Perspective & Historiography

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Item 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares(samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Item 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Item 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Item 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Item 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Item 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
Note: Translated or translated sources of Persian and Arabic into English.
for example:
 - Bordoli, J. M., E. Cuevas and P. Chacon. 1994. The role of soil organic matter in corn (*Zea mays L*) yield. *Plant Science*, 15(3):27-35. **(Journal)**
 - Mahfoozi, S. And S.H. Sasani. 2009. Vernalization requirement of some wheat and barley genotypes and relationship with expression of cold tolerance under field and controlled condition. *Iranian Journal of Field Crop Science*, 39(1):113-126. (In Persian with English abstract)
 - Kafi, M., M. Lahouti, A. Zand, H.R. Sharifi and M. Gholdani. 1999. *Plant Physiology*. Jahade- e-Daneshghahi Mashhad Press (In Persian)
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Historical Perspective & Historiography

Vol. 29, No. 24 /109, 2020

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **S.Fasihi, Ph.D.**
Editor: **S. Poorshahram**
English Text Editor: **D.Mardoukhi**
English Text Editor: **G.Maleki**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

Y. Yaghub Ajand, Professor of Art, University of Tehran.
E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.
S.Bakhtiari, Associate Professor of History, Alzahra University.
A.Bigdeli, Professor of History, Shahid Beheshti University.
H.Hazrati, Associate Professor of History, University of Tehran.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M.A.Sadeghi, Associate Professor of History, Tarbiat Modares University.
N. Sedghi, Associate Professor of History, Tabriz University.
S.Fasihi, Assistant Professor of History, Alzahra University.
A. Ghadimi Ghedari, Associate Professor of History, Tabriz University.
A.R. Mollayi Tavani, Associate Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.
Z.A. Mohammadi, Associate Professor of History, Alzahra University.
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hph.alzahra.ac.ir
E-mail: HP.H@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-8841
E-ISSN: 2538-3507

Historical Perspective & Historiography

- **Remaking the Narrative of the Conquest of Iran in Abū Bakr’s Caliphate in the Works of Historians of Third Century AH** 13-41
Nima Bagheri, Maryam Azizian, Leila Najafian Razavi
- **Gregory Yeghikian’s Historiographical Method and Standpoint in the Soviet Union and Jangal (Jungle) Movement** 43-64
Abbas Panahi
- **Insight and Method of the Historiography of Mahmoud Hosseini, Jami Secretary** 65-93
Nasser Khavari, Mohammad Sarvar Molaie
- **Relation Between History and Progress in Mirza Saleh’s Itinerary: Rays of Comparative History in Qajar Era** 95-116
Abolfazl Delavari, Seyed Mohammad Sadegh Majedi
- **The Importance of Nuzhat Al-Qulūb in Explaining Historical Geography and Determining the Place-Names of Kurdistan during the Ilkhanid Period** 117-139
Mohsen Rahmati
- **A Hermeneutic Reading of Title Selection in Islamic Iranian Historical Sources (11-20 CE/5-14 Century AH)** 141-163
Zahra Alizadeh Birjandi, Somayeh Poursoltani
- **Cryptography in Qajar Period Passing Through the Traditional Cryptography to the Modern One** 165-187
Samad Kavousi Rakati
- **The Factors behind Attention of Historians to Hafiz Shirazi’s Poetry and Its Function in Historical Resources (From Timurid Empire to Qajar Dynasty 14-19 Ad)** 189-211
Mohammad Keshavarz Beyzaei
- **Analysis of Local Historiography of Post-Constitutional Iran (1324-1336 AH)** 213-230
Rasoul Mazaheri, Soheila Torabi Farsani, Shokouh Erabi Hashemi
- **Is discipline of History in Crisis situation in Iran?** 231-255
Alireza Mollaiy Tavani
- **An Analysis of Contemporary Tajik Historian’s Approach to the Samanid Government** 257-279
Javad Heravi
- **The Effect of Evangelism on the Imagination of English-Speaking Islamic Scholars of the Prophet of Islam** 281-306
Yasaman Yari, Ali Mohammad Valavi